

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# رزق حلال، مایہ کی کمال

سید محمد ضیاء آبادی

ضیاءآبادی، محمّد، ۱۳۰۹.

رزق حلال، ماهی کمال سید محمد ضیاءآبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزّهراء، ۱۳۹۴.

۳۶۰ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م.

۹۷۸-۶۰۰-۱۷۰-۵۷-۶

کتابنامه به صورت زیرنویس

رزق و روزی

رزق و روزی - احادیث

۱۳۹۴ ر۹ض/۲/ BP۲۱۹

کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۴۲

۳۹۷۹۶۳۵



رزق حلال، ماهی کمال

مؤلف: سید محمد ضیاءآبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزّهراء

چاپ اول: پاییز ۹۴

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۰-۰۵۷-۶

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

لینتوگرافی: نکین

چاپخانه: غزال

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشکر - خیابان شهید معیری - کوچه

ارجمند - پلاک ۴

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴ - دورنگار: ۵۵۳۸۴۷۹۰

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با کسب مجوز کمی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزّهراء، بلامانع است.  
(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزّهراء ارسال شود.  
(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه‌ی دفتر امور فرهنگی می‌باشد.  
(۳) مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.  
(۴) قیمت متناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

## فهرست

صفحه

عنوان

۱۵ ..... مقدمه‌ی ناشر

۱۷ ..... مقدمه‌ی مؤلف

### بخش اول (رزق و روزی از نگاه دین)

۲۱ ..... مفهوم «دائبه»

۲۲ ..... مفهوم «رزق»

۲۳ ..... مفهوم «مستقرّ» و «مستودع»

۲۳ ..... اندازه‌ی معین برای هر چیزی

۲۶ ..... تلاش برای معاش عبادت است

۲۷ ..... راه کسب رزق حلال

۳۰ ..... رابطه‌ی رزق مقدرّ با کم‌هوشی و تیزهوشی

۳۲ ..... لطف گسترده‌ی خدای مهربان

۳۶ ..... هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند

۳۷ ..... نکته‌ی قابل تأمل

۳۸ ..... رزق و روزی مؤمنان از طیبات

۴۰ ..... برکات اطاعت و تبعیت

۴۱ ..... استقلال اقتصادی به برکت دامداری

۴۲ ..... عزّت آفرینی زراعت

۴۴ ..... برای کسب روزی چرا این همه نگرانی؟!

۴۸ ..... تذکر سازنده‌ی بهلول

۴۹ ..... غصه‌های بیبوده!

- درس سیر و سلوک و عرفان در چند جمله‌ی کوتاه ..... ۵۰  
 بی‌خبر از حقایق آسمانی قرآن! ..... ۵۲

### بخش دوم (حب دنیا و آثار آن)

- فریبکاری در لباس دینداری!! ..... ۵۹  
 زیانکار در دنیا و آخرت!! ..... ۶۰  
 مراقبت از نیت ..... ۶۱  
 پوچ بودن عمل بدون نیت ..... ۶۲  
 ضرورت تصحیح نیت ..... ۶۳  
 تباهی عمل به سبب نیت ناخالص ..... ۶۴  
 زیانکاری صرف عمر در مباحات ..... ۶۴  
 ترجیح واجب بر مستحب ..... ۶۶  
 صفای دل و جان با استغفار ..... ۶۷  
 التماس دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۶۸  
 اشک و استغاثه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۶۹  
 ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها؟! ..... ۷۰  
 بازنده‌ی حقیقی کیست؟ ..... ۷۲  
 خوشحالی کاذب ..... ۷۲  
 عذرخواهی امام امیرالمؤمنین علیه السلام به درگاه حی سبحان ..... ۷۴  
 محرومیت از سعادت اخروی ..... ۷۶  
 تأثر امام صادق علیه السلام ..... ۷۷  
 خوشا به حال پرهیزکاران ..... ۷۸  
 دشمن‌ترین دشمنان انسان ..... ۷۹  
 شیوه‌ی برخورد مولای متقیان علی علیه السلام با دنیا ..... ۸۰  
 راستی ما چه مطمئن و آرامیم!! ..... ۸۱

۷	فهرست مطالب
۸۲	برتری ثبات در دین.....
۸۳	نگرانی رسول اکرم ﷺ.....
۸۴	نشانه‌های مؤمن.....
۸۵	پیامبر اکرم ﷺ اسوه‌ای نیکو.....
۸۶	فاصله‌ی ما با رسول خدا ﷺ.....
۸۷	دوازده درهم با برکت.....
۸۹	دلدادهی دنیا!.....
۹۰	خطاب عتاب‌آمیز قرآن.....
۹۲	قضه‌ای عبرت‌آموز.....
۹۴	دل به آن بندیم که بی‌زوال است.....
۹۶	دگرگونی حال امام امیرالمؤمنین علیؑ.....
۹۷	دنیای مذموم.....
۹۸	هر چیز به جای خویش نیکوست.....
۹۹	وجود با برکت شیطان!!.....
۱۰۰	جهنم، نعمتی از نعمت‌های بزرگ خدا!.....
۱۰۳	سرچشمه‌ی گناهان.....
۱۰۵	نگاه‌کوردلان به دنیا.....
۱۰۶	عمومیت دنیاخواهی و زینت‌طلبی.....
۱۰۷	ارزش عمر اولیای خدا.....
۱۰۸	محرومیت دنیاطلبان در آخرت.....
۱۱۰	میزان شباهت ما به امیرالمؤمنین علیؑ.....
۱۱۱	ضرورت تمسک به اهل بیت علیهم السلام.....
۱۱۳	نصایح پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۱۴	هزینه‌ی تحصیل بهشت.....

- ۱۱۷..... سبب مرگ جامعه .....
- ۱۱۷..... سه گروه مورد سؤال در روز قیامت .....
- ۱۱۸..... الف: عالم و دانشمند .....
- ۱۱۸..... ب: دارا و ثروتمند .....
- ۱۱۸..... ج: مجاهد رزمنده .....
- ۱۱۹..... تاریخچه‌ی پیدایش پول! .....
- ۱۲۰..... عِلَّت نامگذاری «ذَهَب» و «فِضَه» .....
- ۱۲۱..... مال و فرزند، تیغ دو لبه! .....
- ۱۲۲..... ابولبابه، از خیانت تا ندامت .....
- ۱۲۳..... پستی دنیا نزد خداوند متعال .....
- ۱۲۵..... سبب محرومیت از غذاهای معنوی .....
- ۱۲۷..... دو عامل ویرانی دنیا و عقبی .....
- ۱۲۸..... غنی بودن همه‌ی شیعیان .....
- ۱۲۹..... محبت دنیا کجا و محبت ما کجا؟ .....
- ۱۳۰..... شرف نوکری امام صادق علیه السلام .....
- ۱۳۱..... ظاهر و باطن اشیاء در این عالم .....
- ۱۳۳..... آگاه از دنیا و غافل از آخرت .....
- ۱۳۴..... نابودی انسان بر اثر طغیان .....
- ۱۳۶..... فرق بین دنیای مؤمن و دنیای کافر .....
- ۱۳۸..... پاداش خیره‌کننده‌ی آخرت طلبان .....
- ۱۳۹..... خودباختگی انسان‌های روشنفکر مآب .....
- ۱۴۱..... تحلیل آدم خودباخته‌ی روشنفکر مآب! .....
- ۱۴۲..... مراقبت شدید در انتخاب رفیق .....
- ۱۴۴..... دنیای بیناکننده و دنیای کورکننده .....



- ۱۴۵..... دو مثال برای بیان تفاوت دنیا .....
- ۱۴۶..... برتری آخرت طلبان .....

### بخش سوم (فقر و آثار زیانبار آن)

- ۱۵۱..... منافقان مرقّه، خوشبختند؟ .....
- ۱۵۱..... فقر و ناداری دلیل بدبختی نیست .....
- ۱۵۴..... پیدایش محبت، ثمره‌ی ذکر خدا .....
- ۱۵۵..... بنده‌ی خویشتن دار حق شناس .....
- ۱۵۶..... رابطه‌ی دنیاخواهی و حق ناشناسی .....
- ۱۵۸..... تطهیر جان از زنگ رذائل .....
- ۱۶۰..... فقر و غنا، دو عامل فساد .....
- ۱۶۱..... آفات و آثار زیان بار فقر .....
- ۱۶۲..... توانگر واقعی کیست؟ .....
- ۱۶۳..... فقر و ثروت، صحنه‌ی امتحان الهی .....
- ۱۶۴..... فقر و دارایی بندگان بر اساس حکمت الهی .....
- ۱۶۵..... ترس از فقر و کمبود رزق .....
- ۱۶۶..... سبب دلواپسی ما از زندگی خود .....
- ۱۶۸..... تحوّل رزق و مجاری رزق به موازات تحوّل شرایط زندگی .....
- ۱۶۸..... روزی بعضی از پرندگان هوایی .....
- ۱۷۰..... نظم دقیق در ساختمان بدن انسان .....
- ۱۷۶..... تلاش برای تحصیل معاش تکلیف الهی است .....

### بخش چهارم (ثروت و آثار مثبت و منفی آن)

- ۱۸۱..... طلا و نقره برای معامله نه برای مفاخره .....
- ۱۸۲..... ثروت، سرمایه‌ای برای آبادانی آخرت .....
- ۱۸۳..... ثروت و قدرت، دو عامل طغیان .....

۱۸۵.....	زینت و اموال فرعونیان .....
۱۸۶.....	آزمایش فرعون .....
۱۸۷.....	آزمایش قارون .....
۱۸۸.....	عزّت‌مندی به یک شرط! .....
۱۸۹.....	عذاب ثروت اندوزان بی عاطفه .....
۱۹۱.....	کنز مال، موقوف! .....
۱۹۲.....	زبان تیز ابوذر ظلم ستیز .....
۱۹۳.....	ناسازگاری تجمّل با روحانیت .....
۱۹۶.....	زندگی دور از تجمّل شیخ انصاری <small>رحمته الله علیه</small> .....
۱۹۷.....	تذکّر لطیف اخلاقی شیخ انصاری .....
۱۹۸.....	تذکّر مرحوم وحید بهبهانی .....
۱۹۹.....	مسئولیت سنگین علمای اعلام .....
۲۰۰.....	مقام آدمیت .....
۲۰۱.....	صلاحیت پاسداری از دین .....
۲۰۲.....	تکلیف امت در انفاق مال .....
۲۰۴.....	انفاق سبب پیشگیری از سکنه‌ی اجتماعی .....
۲۰۶.....	قرآن، زبان مترجم قلب عالم هستی .....
۲۰۸.....	دو دستور اقتصادی قرآن .....
۲۱۰.....	همه‌ی کائنات در حال انفاقند .....
۲۱۲.....	منازل ششگانه‌ی انسان .....
۲۱۲.....	تعبیر قرآن کریم از مال دنیا .....
۲۱۴.....	شأن نزول آیه‌ی شریفه .....
۲۱۶.....	مذمت حبّ شدید به مال .....
۲۲۰.....	چگونگی واگذاری فدک به رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> .....

- ۲۲۱..... «فیء» چیست؟
- ۲۲۳..... اَهْمِيَّتِ صَلَهِ رَحْمِ .....
- ۲۲۵..... انفاق از چه مالی، به چه کسی و چگونه؟
- ۲۲۵..... الف: انفاق از چه چیزی؟
- ۲۲۶..... ب: انفاق به چه کسی؟
- ۲۲۶..... ج: چگونه انفاق کنیم؟
- ۲۲۷..... زیان ریاکاری در انفاق .....
- ۲۲۸..... مسلمانان و رعایت حقوق متقابل .....
- ۲۳۰..... ریخت و پاش کنندگان، برادران شیطان .....
- ۲۳۱..... کمرنگی اعتدال در زندگی .....
- ۲۳۲..... جامعه‌ی نامتعادل! .....
- ۲۳۳..... تفاوت زندگی از کجا تا به کجا؟ .....
- ۲۳۴..... تأثر قلبی امام علی علیه السلام .....
- ۲۳۵..... افطار با نان و نمک! .....
- ۲۳۶..... لزوم برخورد مؤدبانه با نیازمندان .....

### بخش پنجم (غنای روحی، بالاترین ثروت)

- ۲۴۱..... آزادی عالم بزرگ مصری! .....
- ۲۴۱..... نگرانی مردان خدا .....
- ۲۴۳..... شخصیت والای اوئیس قرن .....
- ۲۴۶..... عملکرد مؤمنان از دیدگاه دیگران .....
- ۲۴۷..... هشدار قرآن به مؤمنان! .....
- ۲۴۸..... معیار عزت و ذلت .....
- ۲۴۸..... قصه‌ای عبرت آموز! .....
- ۲۵۰..... نصاب اخلاقی با چه شرایطی؟! .....

۲۵۱.....	نشانه‌های سقوط!!
۲۵۲.....	نشانه‌های یقین به خدا و آخرت
۲۵۳.....	اهمیت کسب یقین
۲۵۴.....	گنج پنهان در زیر دیوار چه بود؟
۲۵۵.....	دو یتیم، به نام عقل و فطرت

### بخش ششم (انفاق مال، آثار و برکات آن)

۲۵۹.....	تأکید به انفاق
۲۶۲.....	نیازمندان را دریابید
۲۶۳.....	وصال محبوب با انفاق محبوب
۲۶۴.....	قباله‌ی خانه‌ای در فردوس برین
۲۶۵.....	نقش سازنده‌ی علمای ربّانی
۲۶۵.....	انفاق مال، منشاء رشد و تکامل
۲۶۷.....	تا که دستت می‌رسد کاری بکن
۲۶۷.....	سه فایده‌ی بزرگ انفاق مال
۲۶۷.....	الف: توحید در محبوب
۲۶۹.....	ب: تطهیر از رذیله‌ی بخل
۲۶۹.....	ج: نیل به مقام شکر
۲۶۹.....	و ویژگی‌های کار نیک از نگاه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۶۹.....	الف: کوچک شمردن آن
۲۷۰.....	ب: پوشاندن آن
۲۷۰.....	ج: شتاب در انجام آن
۲۷۲.....	توبه و صدقه، مطهر روح انسان
۲۷۴.....	باطل شدن صدقات با منت‌گذاری
۲۷۵.....	شیوه‌ی برخورد ائمه‌ی اطهار <small>علیهم السلام</small> با مستمندان

**بخش هفتم (حرام خواری، آثار و تبعات آن)**

- ۲۷۹..... دعای مستجاب از لقمه‌ی پاک
- ۲۸۰..... ترجیح سکوت بر افتاء
- ۲۸۱..... پس ربای حرام کدام است؟!.....
- ۲۸۲..... مزاج عالم با بیدادگری سازگار نیست
- ۲۸۴..... شدت حرمت ربا
- ۲۸۵..... پرهیز از پنج خصلت به هنگام معامله
- ۲۸۷..... آدم رباخوار کفار است
- ۲۸۹..... اعلان جنگ خدا با رباخواران!
- ۲۹۱..... حرام خواری، زمینه‌ی نزول بلا
- ۲۹۳..... موعظه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام
- ۲۹۴..... آثار وحشتناک حرام خواری!

**بخش هشتم (دارایی دنیا، پندها و عبرت‌ها)**

- ۲۹۹..... حرام خواری عالمان اهل کتاب
- ۳۰۱..... همه چیز از این بی همه چیز!
- ۳۰۲..... شیرنمای موش صفت!!
- ۳۰۳..... شهادت عزتمندانه‌ی سعید بن جبیر
- ۳۰۵..... از برکت تا نکبت!
- ۳۰۸..... سبب نزول بلاهای بی سابقه
- ۳۱۰..... حلاوت دنیا، هلاکت انسان
- ۳۱۲..... نقطه ضعف بزرگ مبلغان دینی!!
- ۳۱۳..... یک پیشنهاد عملی برای سازمان‌های تبلیغاتی
- ۳۱۶..... شرط ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۱۸..... شخصیت متکبر جبار!

- ۳۱۹..... مؤمنان بدعمل.....
- ۳۲۰..... مؤمن اما اسیر حبّ دنیا.....
- ۳۲۲..... پیروان شیطان.....
- ۳۲۳..... ماجرای عبرت آموز ثعلبه!
- ۳۲۷..... تهدید ترسناک قرآن کریم.....
- ۳۳۳..... وفاداری به امام زمان علیه السلام.....
- ۳۳۴..... دو عیب شاخص دنیا.....
- ۳۳۴..... شناخت دنیا از نگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام.....
- ۳۳۵..... ملاک محبوبیت نزد خداوند.....
- ۳۳۷..... دنیایی که بلاست!.....
- ۳۳۷..... دنیای ذلت آفرین.....
- ۳۳۹..... امداد فراگیر خداوند.....
- ۳۴۱..... آبادانی آخرت با ثروت.....
- ۳۴۴..... سبب برخورداری کفّار از این همه نعمت!.....
- ۳۴۶..... آلودگی روحی حبّ مال.....
- ۳۴۷..... حبّ مال، ضدّ حال و کمال.....
- ۳۴۸..... توبه از شنیدن ساز و آواز.....
- ۳۴۹..... مشکل بزرگ ما، حبّ دنیا.....
- ۳۵۲..... دزد مکار در کمین ما.....
- ۳۵۳..... جلوه‌ای از آثار شوم حبّ دنیا.....
- ۳۵۷..... استکبار شگفت آور شداد!.....

## مقدمه‌ی ناشر:

یکی از دغدغه‌های اساسی هر انسانی در طول زندگی، «ترس از فقر» است که معمولاً با عوارض جسمی و روانی گوناگونی همراه است و کمترین آن، تشویش و اضطراب و نگرانی است.

از نگاه معرفت دینی «شیطان» همواره به انسان اینطور القا می‌کند که تو برای امرار معاش و برخورداری از زندگی مرفّه و ایده‌آل در آینده و حال باید همواره تلاش کنی و به هر نحو ممکن بر مکتب و دارایی خود بیفزایی و در صرف اموال خود دقت لازم را داشته باشی مبادا که ریالی به هدر رود و آسیبی به تو وارد شود. و برخی از انسان‌ها هم به سبب بیگانگی با معارف دینی و قرآنی و غوطه‌ور بودن در محسوسات لذاذذ نفسانی، تحت تأثیر این وساوس مخرب قرار گرفته، همه‌ی قوای جسمی و فکری خود را به درآمدزایی و منفعت‌طلبی و بر ذخایر خود افزودن، معطوف و محدود می‌سازد، از صبح سحر گرفته تا پاسی از شب، بی‌قرار و بی‌امان، افتان و خیزان از این سو به آن سو دوان تا به قول خود به نان و نوایی برسد! و حال آنکه اگر او از معرفت لازم به رزاقیت خداوند برخوردار و دیده‌ی بصیرتش باز بود درمی‌یافت که خداوند عالم وقتی او را آفرید، روزی او را تضمین کرده حتی قبل از اینکه به این دنیا بیاید (در عالم جنینی)، با آنکه اختیاری از خود نداشته‌ی هوای او را داشته و او را بی‌روزی نگذاشته است.

برای اطمینان بیشتر با نگاه به زندگی پرندگان، چرندگان، خزندگان و مانند آن و چگونگی تأمین روزی آنان این حقیقت معلوم می‌شود که این عالم با مدیریت حکیمانه‌ی مدبری علیم و قدیر اداره می‌شود و هیچ چیز حتی حشره‌ی ضعیفی در آسمان‌ها و زمین از دید نافذ او پنهان نیست و رزق و روزی‌اش برقرار است. و این پیام صریح قرآن است که هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر عهده‌ی خدای تعالی است و خدا حتی از قرارگاه و محلّ نقل و انتقال او آگاه و باخبر است. (هود/۶)

**نکته‌ی قابل توجه** اینکه حساب «روزی» از حساب «کار» جداست. کار را باید برای جلب رضای خدا انجام داد و **روزی** هم بر اساس تقدیر خدای سبحان معلوم می‌شود و دست ما نیست و «رزق مقدر» فقط با تلاش از راه مشروع حاصل می‌شود و حریص بودن هم باعث افزایش روزی نمی‌شود و بیکاران تن‌پرور هم از رزق مقدر نصیبی ندارند.

در خصوص «رزق حلال» و رزاقیت خداوند متعال، عالم خبیر و فرزانه و مفسر عالیقدر قرآن در این زمانه **حضرت آیت‌الله ضیاء‌آبادی** مدظله‌العالی بر اساس دانش و بینش قرآنی با نگرشی مدبرانه همراه با بیان شیوا، مستدل و متین خود در مقاطع گوناگون و مناسبت‌های مختلف، نکات جالب و راه‌گشایی را تبیین فرموده‌اند که به جرأت می‌توان گفت برای هر مقطع سنی و علمی، قابل استفاده است و یقیناً جمعی از «خوانندگان محترم» پس از اتمام مطالعه‌ی این کتاب که عنوان آن «رزق حلال، مایه‌ی کمال» نام‌گذاری شده به آرامش و اطمینان خاصی دست می‌یابند و نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که نگرش آنها درخصوص تأمین «رزق و روزی» تا به حال صحیح نبوده و چقدر بیهوده اوقات خود را تلف کرده و چقدر غصه و اندوه بی‌جا بر جان و فکر خود تحمیل کرده و براحتی از فرصت‌های طلایی عمر خود که می‌توانست برای رشد معنوی و ذخیره‌سازی توشه‌ی آخرت مؤثر باشد بازمانده‌اند. از خداوند متعال به حقیقت معنویت امام حئی مبین، مهدی آل محمد عجل‌الله تعالی فرجه الشریف خواهانیم برای برخورداری از زندگی گوارا و دلنشین توفیق درک صحیح از معارف دین را به همه‌ی ما عنایت فرماید. آمین یا رب العالمین.

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه‌ی الزهراء علیها السلام

پاییز ۱۳۹۴



بسمه تعالی

این مجموعه حاصل قلمی از نویسنده که ارزش این حصه را بعضاً از آن  
 که طی سالهای گذشته در جلد «معادیه» و «کتابهای گوناگون»  
 بر مجموع مسائل معادیه و عقاید او شده است و در نور چشمی شده و پس از مشاهده  
 از نور بصیرت خیره کننده «صفر حدیث» منتشر شده است.  
 این کتاب برادران عزیز محترم معذرت از اندر فرجه تنگ و فرجه انحراف شخصی از  
 آگاهی که مربوط به راه است. عمداً در زندگی به درگاه تا من معاش و تحصیل از  
 معاد را از دیدگاه دین مقدس اسلام بوده است به گونه ای که در جلد اول  
 تقدیر و کسر گردآوری و تنظیم نموده اند و عنوان (ارزق صلواتی) است  
 در کتاب عمده فقهیه معارف دینی قرار داده اند که در کتاب از لحاظ کتاب  
 مطالب و روح از لحاظ ترتیب و تنظیم متناسب است که در مجتهدین است  
 می باشد. از این رو ضمن عرض تسکین و تسلیت تمام به درگاه ایزد متعالی  
 از رخا - خالصانه این برادران عزیز نیز تسکین و تسلیت تقدیم و در قضا  
 روز افزونی آن برادران معارف دینی از خداوند تعالی خوارم.

سید محمد ضیاء آبادی

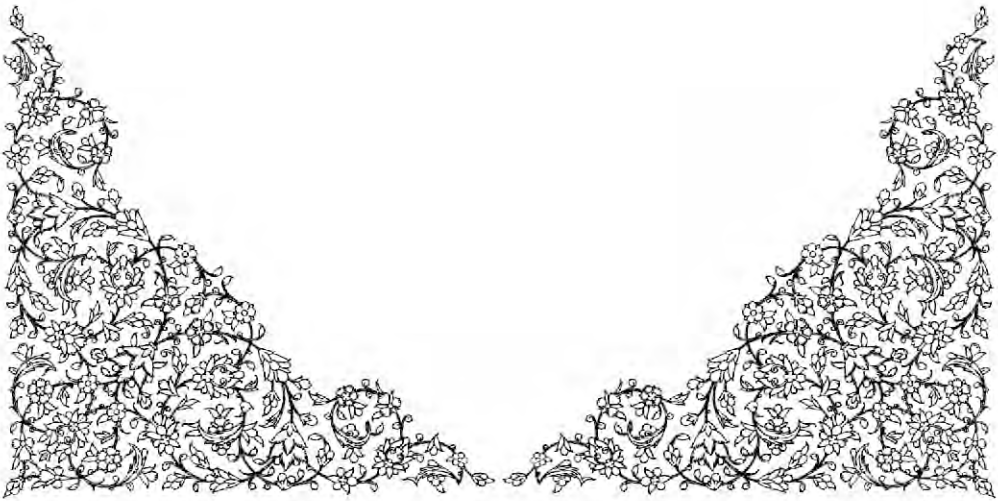
۱۳۹۴ - ۱۴۳۹ هجری قمری - ۱۶ - ۱۳۹۴





بخش اول

رزق و روزی از نگاه دین





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿...وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ  
مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>

هیچ جنبده‌ای در زمین نیست مگر اینکه رزق و روزی او بر خداست و [خدا]  
قرارگاه و محلّ نقل و انتقال او را می‌داند؛ همه‌ی اینها در کتاب آشکاری [لوح  
محفوظ و عالم علم خدا] مضبوط است.

### مفهوم «دابه»

کلمه‌ی «دَابَّةٌ» به حسب لغت یعنی: جنبنده، متحرک. هر چند غالباً به معنای  
اسب و چهارپایان سواری به کار می‌رود ولی چون آیه‌ی شریفه در مقام اثبات  
احاطه‌ی علمی خداست، همین، قرینه بر این است که مقصود از «دَابَّةٌ» مطلق جنبنده  
است و «دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ» یعنی: هر جنبنده‌ای که در زمین اعمّ از رویا زیر زمین  
هست. اگر «علی الارض» فرموده بود، ممکن بود اینطور فهمیده شود که تنها  
«دواب»<sup>۲</sup> روی زمین منظور است. اما از «فِي الْأَرْضِ» استفاده می‌شود که تمام دواب  
زمینی اعمّ از رویا زیر زمین منظور است.

۱-سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۲-جنبنده‌ها، جمع دابه.

## مفهوم «رزق»

«عَلَى اللَّهِ» هم دال<sup>۱</sup> بر این است که خدا روزی همه‌ی روزی خواران را به عهده گرفته و بر خدا حق استرزاق<sup>۲</sup> دارند و هیچ مخلوقی حقی بر خالق ندارد مگر اینکه خداوند خودش اعطاء حقی به او کرده باشد. چنان که درباره‌ی اهل ایمان فرموده است:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup>؛

... مؤمنان این حق را بر ما دارند که به آنها مدد برسانیم.

اینجا هم می‌فرماید: روزی روزی خواران بر عهده‌ی «الله» است و آنها حق استرزاق از الله دارند. رزق هم منحصر به مواهب مادی از خوراک و پوشاک و مسکن و... نیست بلکه مطلق مواهب از مادی و معنوی همه رزق است. عقل، علم، ایمان، تقوی و یقین، رزق است. در مورد بهشتی‌ها فرموده است: «... آنان داخل بهشت می‌شوند و بی حساب آنجا رزق داده می‌شوند»<sup>۴</sup>. بدیهی است که رزق بهشتی منحصر به مواهب مادی نیست بلکه:

﴿... وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾<sup>۵</sup>؛

... رضا و خشنودی خدا بزرگترین نعمت‌های معنوی است...

در دعاهایی مأثور<sup>۶</sup> از ائمه علیهم‌السلام آمده است:

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ قَلْباً زَكِيّاً وَ عَمَلاً كَثِيراً)؛

خدایا! عقل کامل و درایت عالی و قلب پاک و عمل صالح فراوان رزق من

قرار بده.

۱- دلالت کننده، راهنما.

۲- طلب روزی نمودن.

۳- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۷.

۴- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۰.

۵- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۲.

۶- منقول.

اینها همه از سنخ مواهب معنوی است. اگر چه ممکن است این آیه‌ی شریفه به قرینه‌ی «دائمه» ناظر به مواهب مادی باشد ولی رزق از نظر سایر آیات و روایات و دعاها شامل هر دو نوع از مواهب مادی و معنوی می‌باشد.

### مفهوم «مستقرّ» و «مستودع»

آنگاه می‌فرماید:

﴿وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرِّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا﴾؛

خدا، هم مستقرّ هر دایه و هم مستودع<sup>۱</sup> آن را می‌داند.

آقایان مفسران در تفسیر این دو کلمه وجوه متعدّدی فرموده‌اند؛ اما آنچه که مناسب‌تر به نظر می‌رسد آن است که «مستقرّ» قرارگاه ثابت هر «دایه» است و «مستودع» جایگاه موقت او که از آن جدا می‌شود. از باب مثل دریا «مستقرّ» ماهی است و حوضچه و محفظه‌ای که در خارج برای آن ساخته‌اند «مستودع» اوست. لانه و آشیانه برای پرنده مستقرّ است و وقتی در هوا پرواز می‌کند آن هوا مستودع اوست. جنین وقتی در رحم مادر است در مستودع قرار دارد، به دنیا که آمد وارد مستقرّش می‌گردد و هر دایه‌ای در مستقرّ و مستودعش نیاز به رزق متناسب با جایگاهش دارد و تنها خالقش می‌داند که در هر جا و در هر محلی به چه نوع از رزق احتیاج دارد.

اندازه‌ی معین برای هر چیزی

﴿كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾؛

[رزق] تمام [این روزی‌خواران با تمام جزئیات از کمیت و کیفیت] در کتابی

روشن ثبت و ضبط است.

شما که مؤسسه‌ای دارید و کارمندان متعدّد در آن کار می‌کنند دفتری

مخصوص برای حفظ اسامی کارمندان و چگونگی شغل و حقوقشان مشخص می‌سازید. در این نظام بسیار وسیع و گسترده‌ی عالم خلقت نیز حضرت خالق علیم حکیم برای ثبت و ضبط خصوصیات کلّ مخلوقات خود که روزی خوارانش نیز هستند دفتری جامع و کامل دارد و از آن تعبیر به «کتابِ مُبین»<sup>۱</sup> نموده و فرموده است: «كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»؛

جبرئیل امین از جانب خدا به یکی از اولیای خدا نازل شد و برای ایجاد اطمینان خاطر بیشتر در قلب آن ولی، به زمین اشاره کرد؛ زمین شکافته شد تا به هفتمین طبقه از طبقات اعماق زمین رسید! آنجا قطعه سنگ کوچکی پدید آمد. آن نیز شکافته شد. در درون آن سنگ، کرمک ریزی که می‌جنبید دیده شد! حضرت جبرئیل امین به آن ولیّ خدا گفت: این کرمک ریز در قعر هفتمین طبقه از طبقات اعماق زمین و در دل این سنگ ریز از قلم نیفتاده و رزق خود را از «کتابِ مبین» خدا گرفته است! آیا ممکن است انسانی در روی زمین از قلم بیفتد و از رزق مقدر خود محروم گردد؟! آن کس که مدت عمر شما را مقدر کرده است و تا به پایان نرسد نخواهید مرد، همان کس مقدار رزق شما را هم مقدر نموده و تا به پایان نرسد؛ نخواهید مُرد.

﴿...قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا...﴾<sup>۲</sup>

خداوند از برای همه چیز اندازه‌ی معینی قرار داده است...

آن که شکم آفریده، می‌داند این چه می‌خواهد و تا به آن نرسد آرام نمی‌گیرد. شما می‌توانید تا چند هفته چشم خود را ببندید و جایی را نبینید؛ گوش را ببندید و صدایی را نشنوید؛ زبان را ببندید و سخنی نگویند؛ اما آیا می‌توانید تا سه روز و پنج روز این شکم را گرسنه نگه دارید؟! آبداً! آبروی شما را می‌برد!

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۴۲۷.

۲- سوره‌ی لاق، آیه‌ی ۳.



این شکم بی هنر پیچ پیچ تاب ندارد که بسازد به هیچ  
 در بهشت هم شکم دارید و فرشتگان خدا می گویند: ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا  
 كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> «بخورید و بیاشامید. گوارا باد بر شما در ازای اعمال نیکی که انجام  
 می دادید». در جهنم هم شکم دارید و متصدیان دوزخ می گویند:  
 ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ ﴿ لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ﴿  
 فَمَا لَوْ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

حال ای گمراهان مکذب! بخورید از درخت زقوم جهنم. این شکم های خود را  
 از میوه های تلخ و زهر آگین آن پر کنید.

آدم عاقل آن است که شدیداً مراقب باشد از طریق شکم به جهنم نرود چرا که  
 هم خالی بودن شکم خطرناک است و هم پر بودنش! یک قسمت عمده ای از  
 جنایات بشری از ناحیه ی شکم است و دغدغه و اضطراب داشتن از جهت روزی.  
 امام سید الشاجدین علیه السلام در دعای ۲۹ صحیفه ی سجاده یه برای تنبّه دادن و بیدار  
 ساختن انسان، از زبان توده ی مردم به خدا عرض می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ»؛ «خدایا! ما را در امر روزی مورد آزمایش  
 قرار داده ای و مبتلا به سوء ظنّ و بدگمانی شده ایم». می ترسیم مبدا روزی ما را نرسانی و ما  
 گرسنه بمانیم!

(حَتَّى التَّمَسُّنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ)؛

[از این جهت] رو به دیگران برده و رزق تو را از دست دیگران [که آنها هم  
 مثل ما روزی خوار تو هستند] می طلبیم!!

آیا این جهل توأم با ذلت نیست که انسان خدا را که خالق و رازق اوست رها  
 کرده و دست حاجت به سوی دیگر روزی خواران او دراز کند؟

۱-سوره ی طور، آیه ی ۱۹.

۲-سوره ی واقعه، آیات ۵۱ تا ۵۳.

اینک چه بجاست که برای فهم بهتر معنای آیه، استمداد از بیانات معصومین علیهم‌السلام بنماییم.

این سخن پُر نور از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقول است که در حجة الوداع<sup>۱</sup> ضمن یکی از خطابه‌ها فرمودند: «أَلَا إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي»؛ کلمه‌ی «الَا» برای جلب توجه مستمعان نسبت به یک مطلب مهمی آورده می‌شود یعنی: به هوش باشید و متوجه! حضرت روح‌الامین فرشته‌ی وحی از جانب خدا این حقیقت را به قلب من القا کرد که: «أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا»؛ «آخدی نمی‌میرد تا رزق مقدر خود را به تمام و کمال استیفا<sup>۲</sup> کند».

همانطور که تا عمر مقدر کسی تمام نشده است نخواهد مرد، تا رزق مقدر کسی هم تمام نشده است؛ نخواهد مرد. «فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ»؛<sup>۳</sup> «پس از خدا پروا کنید و در به دست آوردن روزی میان‌رو باشید». «اجمال» یعنی میان‌رو بودن. نمی‌گوییم بیکار بمانید و دنبال تحصیل رزق خدا نروید!

### تلاش برای معاش عبادت است

آری، در دین ما تنبلی و بیکاری و بی‌عاری مردود است تا آنجا که فرموده‌اند:

(إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ)؛

خدا جوان بیکار[غیر جویای کار] را دشمن می‌دارد.

(مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ)؛<sup>۴</sup>

مشمول لعنت خدا و مطرود از رحمت حق است آن کسی که بار زندگی‌اش را

بر دوش مردم بیفکند!

۱- آخرین حتی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سال دهم هجرت انجام دادند و واقعه‌ی غدیرخم (معرفی حضرت علی علیه‌السلام به امامت و ولایت) در آن صورت پذیرفت.

۲- تمام چیزی را طلب کردن.

۳- کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۰.

۴- همان، صفحه‌ی ۷۲.

از محمد بن منکدر نقل شده است: روزی حضرت امام محمد باقر علیه السلام را دیدم که وسط روز گرم تابستان از مزرعه‌ای که در خارج مدینه داشت، بر می‌گشت در حالی که عرق از سر و رویش می‌ریخت! پیش خود گفتم بروم موعظه‌اش کنم که در این سن و سال اینقدر دنبال کار دنیا نباشد. جلو رفتم و سلام کردم. گفتم: آقا! اگر الان مرگتان برسد در چه حالی خدا را ملاقات خواهید کرد؟ فرمود:

لَوْ جَاءَنِي الْمَوْتُ وَ أَنَا عَلَىٰ هَذِهِ الْحَالِ جَاءَنِي وَ أَنَا فِي [طَاعَةٍ  
مِنْ] طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْفُ بِهَا نَفْسِي وَ عِيَالِي عَنْكَ وَ عَنِ  
النَّاسِ؛<sup>۱</sup>

اگر هم اکنون مرگ من برسد، در حال طاعتی از طاعات خدا رسیده است که می‌کوشم خود و اهل و عیالم را از احتیاج به تو و امثال تو باز دارم.

گفتم: راست گفتی، خدا مشمول رحمت خود قرارت دهد. من خواستم موعظه‌ات کنم ولی تو موعظه‌ام کردی! پس بیکاری مردود است؛ از آن طرف حریص بودن در کار نیز مذموم است و از اینرو فرمود: در تلاش برای روزی میانه‌رو باشید!

### راه کسب رزق حلال

وَ لَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِطْطَاءُ شَيْءٍ مِّنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَيْءٍ مِّنْ  
مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛

مراقب باشید! دبر رسیدن چیزی از روزی و ادارتان نکند که به راه معصیت خدا بیفتید و بخواهید از راه آلوده به گناه، اکتساب رزق خدا بنمایید.

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا وَ لَمْ  
يُقْسِمْهَا حَرَامًا؛<sup>۲</sup>

۱- کافی، جلد ۵، صفحات ۷۳ و ۷۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، ص ۹۷.

چه آنکه خداوند تبارک و تعالی ارزاق بین خلق خود را از ممر حلال تقسیم کرده  
نه از ممر حرام!

مردی خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! شغل من  
دایره‌زنی و دف‌زنی است (به اصطلاح هنرمند و هنرپیشه‌ام!) خدا خواسته که من از  
این راه نان بخورم. اجازه می‌دهید این کار را ادامه بدهم؟ فرمود:

برو ای دشمن خدا! روزی تو را خدا از راه حلال قرار داده، تو خود آن را به راه حرام  
انداخته‌ای؟! ادامه‌ی آن بر تو جایز نیست و استحقاق تعزیر خواهی داشت.<sup>۱</sup>

(فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَبَرَ أَتَاهُ اللَّهُ بِرِزْقِهِ مِنْ حِلٍّ):

پس کسی که تقوا پیشه کند و از شغل حرام خودداری بنماید، رزق او از راه  
حلال به او می‌رسد.

(وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ السُّرِّ وَ عَجَلَ فَأَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ  
مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)<sup>۲</sup>؛

و کسی که هتک حجاب [خدا] کرده، پرده‌داری بنماید و از راه غیر حلال  
اقدام به تحصیل معاش خود کند، در نتیجه هم از رزق حلال مقدر خود محروم  
می‌ماند و هم مورد اخذ و عقاب خدا قرار می‌گیرد.

اگر رزق امروز شما مثلاً دو قرص نان است و یک کاسه‌ی آب‌گوشت، در  
صورتی که بی‌عجله و شتاب از راه حلال وارد شوید، در نتیجه هم به رزق مقدر خود  
رسیده‌اید و هم بر اثر اطاعت امر خدا بهشتی شده‌اید. اما اگر شتابزدگی کردید و از  
راه حرام وارد شدید، در نتیجه به بیش از دو قرص نان و یک کاسه‌ی آب‌گوشت که  
رزق مقدرتان بود نرسیده‌اید و بر اثر عصیان خدا جهنمی هم شده‌اید!

۱- کار در اسلام، جیلانی، صفحه‌ی ۹۷.

۲- کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۰.

این را هم بدانیم که جمع کردن و انباشتن اموال، غیر رزق شدن چیزی برای انسان است! در لغت می گویند: (الرِّزْقُ مَا يُتَنَفَعُ بِهِ)؛ رزق آن است که انسان از آن برخوردار گردد.

غذایی که می خورد رزق است، لباسی که می پوشد رزق است و... مابقی هر چه هست از میلیون ها و میلیارد ها تومان ثروت، رزق او نیست و احیاناً بر اثر بیماری یا پیری، توانایی بهره برداری از آنها را هم ندارد؛ تنها دلخوشکنکی است و در واقع انبارداری از برای دیگران است. این گفتار مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام است که:

(يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ حَازِنٌ لِعَيْرِكَ)؛<sup>۱</sup>

ای پسر آدم! در مازاد بر قوتت که به دست آورده ای، خزانه دار دیگران شده ای!

این چند جمله را باز از مولای خود بشنویم که اگر بناست تکانی در دل ها ایجاد شود از کلام نورانی آن انوار الهی ایجاد می شود که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده است:

(كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ)؛

این سخنان را امیرالمؤمنین علیه السلام مکرراً و بارها می فرمود.

(اعْلَمُوا عَلِمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنِ اشْتَدَّ جَهْدُهُ وَ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ كَثُرَتْ مَكَابِدَتُهُ أَنْ يَسْبِقَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ)؛<sup>۲</sup>

این را بطور علم یقین بدانید که ممکن نیست کسی با داشتن آگاهی کامل از تمام رموز کار و کوشش و فعالیت، بتواند بر آنچه که در عالم تقدیر خدا برایش مقرر شده است پیشی بگیرد و بیش از آن مقدار مقدر را رزق خود گرداند.

۱- نهج البلاغه فیض، حکمت ۱۸۳.

۲- کافی، جلد ۵، صفحه ۸۱.

## رابطه‌ی رزق مقدر با کم‌هوشی و تیزهوشی

این نکته را فراموش نکنیم که گفتیم «جمع کردن» و «انباشتن» غیر «رزق خود گردانیدن» و از آن «برخوردار گشتن» است.

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَنْ يَزِدَّادَ امْرُؤًا نَقِيرًا بِحَدِّقِهِ وَ لَمْ يَنْتَقِصِ امْرُؤًا نَقِيرًا لِحُمِّقِهِ)؛<sup>۱</sup>

ای مردم! ممکن نیست کسی بر اثر هوشمندیش به قدر نقیری<sup>۲</sup> [بر مقدر خدا] بیفزاید و ممکن نیست کسی بر اثر کم‌فهمی‌اش به قدر نقیری [از مقدر خدا] بکاهد. خلاصه آن که رزق مقدر خدا با تیزهوشی و کم‌هوشی افراد دگرگون نمی‌شود. در واقع آنچه ما کم داریم ایمان و یقین به صدق وعده‌ی خداست که فرموده است:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾<sup>۳</sup>

رزق شما و آنچه که به آن وعده داده شده‌اید در آسمان تقدیر شده است و تخلفی نخواهد داشت. آنگاه این حقیقت را با قسم، مؤکد کرده و فرموده است:

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطُقُونَ﴾؛<sup>۴</sup>

قسم به پروردگار آسمان و زمین! رزق مقدر شما حق است آنگونه که شما سخن می‌گویید.

آیا هیچ سخن‌گویی در حال سخن‌گفتن تردید در سخن‌گویی خود می‌کند؟ همچنین تردید در این نداشته باشید که وعده‌ی رزق خدای شما حق است.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾؛<sup>۵</sup>

۱- همان، صفحه‌ی ۸۲.

۲- فرورفتگی بسیار کوچکی در پشت هسته‌ی خرماست که کنایه از بی‌ارزش بودن است.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۴- همان، آیه‌ی ۲۳.

۵- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹.

...به یقین خدا در وعده‌ی خود تخلف نمی‌کند.

بنابراین، در امر روزی مقدّر تردید نخواهید داشت، اگر وسوسه‌های شیطانی به سراغتان نیاید.

ولی: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...﴾<sup>۱</sup>

شیطان به شما وعده‌ی فقر می‌دهد [از فقر آینده شما را می‌ترساند] و امر به ارتکاب گناه می‌کند...

از انفاق مال در راه خدا باز می‌دارد و به انجام معاملات پرسود نامشروع وامی‌دارد و می‌گوید: دنیا فقر و تهی‌دستی و بیماری دارد و انواع و اقسام هزینه‌های سنگین زندگی در پیش است! تو باید فردا دختر شوهر بدهی و عروس بیاوری. عزّت خود را در میان مردم حفظ کن. اموال خود را که با خون دل به دست آورده‌ای از دست مده. اعتنا به این حرف‌ها نکن که دادن خمس و زکات و کفّارات و مظالم؛ واجب است و اقدام به معاملات سودآور و کلان تحت عنوان ربا و رشوه و فلان، حرام است!

این سخنان، آدمی را به فقر و فلاکت و بدبختی مبتلا می‌سازد. عاقل باش و گول این حرف‌ها را نخور! آری؛ این قرآن است که می‌گوید: ای مسلمانان! ای باورداران خدا و روز جزا! به هوش باشید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...﴾

این شیطان است که شما را از فقر آینده می‌ترساند و وادار به گناهتان می‌گرداند و از آن طرف خدا به شما وعده‌ی مغفرت و افزایش در امر روزی می‌دهد و می‌فرماید: ﴿...وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

...و خداوند از جانب خود وعده‌ی آمرزش و بخشش می‌دهد و خداوند گشایشگر دانا است.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

۲- همان.

او آگاه از تمام نیازهای شما می‌باشد و دامنه‌ی فضل و عطایش گسترده است. این باورمان بشود که دستگاه خلقت، دستگاه تنگ و مضیق<sup>۱</sup> و ناآگاه از نیازمندی‌های خلاق نمی‌باشد.

## لطف گسترده‌ی خدای مهربان

﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

خدا، هم آگاه است و هم دست عطایش بطور لایتناهی باز و وسیع است. آن قدرت مهربان، ذرات وجود ما را از اقطار<sup>۲</sup> و اکناف<sup>۳</sup> عالم جمع آوری کرده به این صورت در آورده است! آخر ما که از اوّل به این صورت جامع کامل نبوده‌ایم. ابتدا به صورت ذرات پراکنده‌ی در جهات مختلف عالم بوده‌ایم! مگر نه این است که ما را از نطفه آفریده‌اند؛ نطفه هم خون بوده و خون از لقمه‌ی غذایی که والدین ما خورده‌اند پدید آمده است. آن لقمه‌ی غذا هم در به دست آمدنش چه عوامل فراوانی کار کرده‌اند! آفتاب‌ها تابیده، باران‌ها باریده، بادها وزیده و کشاورزان و آهنگران و نانوایان دست به کار شده‌اند تا یک لقمه‌ی مشتمل بر نان و گوشت و برنج و لوبیا و نخود درست شده، وارد معده‌ی والدین ما گشته و آنجا هم پس از تحولات گوناگون تبدیل به خون و خون تبدیل به نطفه شده و سرانجام بنده و شما با این قد و قامت رعنا و چشم و گوش و عقل و هوش و دست و پا به وجود آمده‌ایم! پس ما اوّل پراکنده و پخش و پلا در میان امواج هوا و اشعه‌ی آفتاب و قطرات باران‌ها و ذرات خاک‌ها بوده‌ایم؛ از همه جایی خبر که به فرموده‌ی قرآن:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾<sup>۴</sup>

۱- تنگنا، جای تنگ.

۲- گوشه‌ها، کناره‌ها (جمع قُطر).

۳- کناره‌ها، کرانه‌ها (جمع کنف).

۴- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱.



آیا چنین نیست که زمانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!

تا اینکه آن قدرت علیم حکیم با چه لطف و عنایتی؛ شروع به جمع آوری نموده و بدون اینکه در جمع آوری اشتباهی کرده و عوضی بگیرد، ذرات وجود هر کدام از ما را از اطراف و اکناف عالم جمع کرده و در تمام مراحل و منازل، حوائج ما را تأمین نموده تا به اصلاّب پدران و ارحام مادران رسانده و آنگاه در میان سه پرده‌ی ظلمانی از شکم و رِجَم و مشیمه‌ی<sup>۱</sup> مادر با چه دقّت و نازک کاری مخصوص، صورتگری و نقّاشی نموده است! آیا کدام نقّاش را سراغ دارید که در تاریکی نقّاشی کند و چشم و ابرو بکشد و پلک و مژه تنظیم کند؟! او از کوچکترین عضو مورد احتیاج غفلت نکرده است؛ حتّی خطوط کف دست و خطوط کف پا و خطوط سر انگشت، رگ‌های ریز و درشت و ماهیچه‌های بزرگ و کوچک، دو دست و دو پا و در هر دست و پای ده انگشت و در کنار هر انگشتی ناخن و همه روی حساب! حال ای انسان بی انصاف! اندکی بیندیش و بین آن خالق مهربانی که:

فراموش نکرد ایزد در آن حال	که بودی نطفه‌ای مدفوق <sup>۲</sup> و مدهوش
روانت داد و طبع و عقل و ادراک	جمال و نطق و رأی و فکرت وهوش
ده انگشت مرتّب داد بر کف	دو بازویت مرگب کرد بر دوش
کنون پنداری ای ناچیز همت!	که خواهد کردنت روزی فراموش

آری؛ آن قدرت مهربان و آن خالق مئان اینک همچنان با ماست و لطفش شامل حال ماست. آن موقعی که هیچ پناهی برای ما نباشد، او پناهگاه ماست. هیچ وسیله‌ای به دست ما نمائند، او کارساز ماست. هیچ دری به روی ما باز نباشد، آن در برای همیشه به روی ما باز است. هیچ گوشی حاضر به شنیدن سخنان ما نباشد، او

۱- پرده‌ای که جنین تالخطه‌ی تولّد در آن به سر می‌برد، بیچه‌دان.

۲- ریخته شده.

پیوسته حاضر برای شنیدن سخنان ماست. پس چرا بی‌تابی و بی‌قراری کنیم؟ خالق رحیم و عالم و قادر و حیّ است و مُدْرِک.

ما می‌خواهیم، او بیدار است. ما غفلت می‌کنیم، او هوشیار است. پس چه آفتی به جان من خورده که سر به آستان خالقم نگذارم؟ آیا گردن در مقابل موجوداتی خم کنم که بدون اذن خالق من توانایی نفس کشیدن ندارند؟! اگر این چنین کنم به گمراهی آشکاری افتاده‌ام و در نزد عقل و وجدان خودم محکومم.

این جملات نورانی را در دعای مکارم الاخلاق صحیفه‌ی سجّادیّه می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنِّ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ فَأَسْتَرْزِقَ أَهْلَ رِزْقِكَ وَأَسْتَعْطِيَ شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَقْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَأُبْتَلِيَ بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ)؛

بار خدایا! رحمت‌های خود را بر محمد و آلش نازل فرما و آبروی مرا به توانگری و بی‌نیازی از مردم حفظ کن و شرف اجتماعیم را به تنگدستی و احتیاج به مردم از دستم نگیر و چنانم مکن که دست حاجت به سوی روزی خواری دراز کنم و از بدان خَلَقْت درخواست احسان بنمایم و نتیجتاً به این نقیصه مبتلا شوم که احسان‌کنندگان از بسندگان را بستایم و به ذمّ و نکوهش منع‌کنندگان از آنان بپردازم.

و حال آنکه:

(أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ)؛

آنکه در واقع احسان می‌کند تویی و آنکه هم منع می‌کند تویی.

تو اگر نخواهی نه قلبی به من رو می‌آورد و نه قلبی از من رو بر می‌گرداند! به

دست توست که دل‌ها پشت و رو می‌شود. به امر توست که دیده‌ها به محبت یا به بغض به من می‌نگرد. تو مقلب القلوب و الابصار. البته مخلوق هم از آن نظر که وسیله‌ی ایصال<sup>۱</sup> فیض خداست به همان مقدار استحقاق تشکر دارد و نه بیشتر که هر چه تشکر و سپاس است به پای مخلوق ریخته شود و خالق اصلاً نادیده گرفته شود!

از جمله بیماری‌های مزمن که اکثر ما مردم مبتلا به آن هستیم این است که ارزش کار را به حساب درآمد آن می‌سنجیم، نه به حساب مورد پسند و رضای خدا بودن! هر کاری که درآمد سرشاری دارد دنبالش با حرص و ولع تمام می‌دویم و برای به دست آوردنش سر و دست می‌شکنیم؛ اگر چه آن کار، خدا را به خشم و غضب بیاورد و در هر ساعتی دهها گناه از آن تولید شود؛ اما کاری که درآمد چندانی ندارد طالب آن نمی‌باشیم اگر چه آن کار خدا را خشنود سازد و در هر لحظه درجات عالی‌ای از آخرت نصیبمان گرداند. چون ما روزی خود را بسته به شاخ کار می‌دانیم از این رو می‌ترسیم از کار کم درآمد به روزی خود نرسیم و از گرسنگی بمیریم اما قرآن توی دهن این آدم می‌زند و می‌گوید:

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا...﴾<sup>۲</sup>

چه بسیارند از چارپایانی که روزی خود را به دوش خود نمی‌برند...

آیا یک حیوان علف‌خوار اگر سنگ و آجر و آهن بارش کنند؛ از گرسنگی می‌میرد؟ حتماً باید علف بارش باشد تا زنده بماند؟! یا خیر، آن حیوان باید گوش به فرمان صاحبش باشد، هر باری که بر دوشش گذاشت ببرد، او که بار را به مقصد رساند، آخرش را پیر از کاه و یونجه و علف خواهد دید؛ علفه‌اش به عهده‌ی صاحبش است: ﴿...اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ...﴾<sup>۳</sup>... خداست که رازق شما و چارپایان

۱- رساندن، وصل کردن.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۰.

۳- همان.

شماست... و جالب اینکه در آیه، رزق «دَابَّة» را جلوتر از رزق «صاحب دَابَّة» آورده و فرموده است: ﴿...اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ...﴾؛ شما را هم خدمتگزار دابّه قرار داده و تأمین علوفه‌اش را به عهده‌ی شما نهاده است.

آری! بنده باید گوش به فرمان خالقش باشد. هر کاری را که او به عهده‌اش گذاشته است طبق دستور انجام بدهد و فکر نکند که از این کار آب و نان در می‌آید یا نه! کار باید خداپسند باشد نه روزی‌رسان! رزق و روزی به دست خداست و کار هم بهانه است.

### هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند

انسان موحد باید اوّل بنگرد که در سرشت و طبیعتش میل به چه کاری قرار داده‌اند و او را برای چه کاری ساخته‌اند؟

هرکسی را بهر کاری ساختند      مهر آن را در دلش انداختند

(كُلُّ مَيْسَرٍ لِّمَا خُلِقَ لَهُ)؛

هر کس مخلوقِ له‌ی<sup>۱</sup> دارد و برای کاری ساخته شده و راه رسیدن به آن نیز برایش آسان قرار داده شده است.

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ)؛<sup>۲</sup>

سپس راه را بر او آسان گردانید.

پس از آن که راه طبیعتش را شناخت و فهمید برای چه کاری ساخته شده است بعد دستور دینش را بشناسد و آنگاه آن راه طبیعتش را در محدوده‌ی دینش قرار دهد تا طبیعتش با شریعتش منطبق گردد و با توکل بر خدا اقدام به کار کند. در این صورت است که:

۱- کاری که انسان برای آن ساخته شده است.

۲- سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۲۰.

«...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ  
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»<sup>۱</sup>

البته این راهم بدانیم که خالق روزی رسان حکیم، مجاری ارزاق خلایق را متفاوت و گوناگون قرار داده و همگی یکسان و یکنواخت نیستند. بعضی تنگ‌روزی و برخی فراخ‌روزی می‌باشند و آن بسته به مصلحت‌بینی رزاق حکیم است که فرموده است:

«...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...»<sup>۲</sup>

...ما در زندگی دنیا معیشت بندگان را در میانشان تقسیم کرده‌ایم...

«...قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا...»<sup>۳</sup>

...خدا برای هر چیزی اندازه‌ای معین کرده است...

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»<sup>۴</sup>

هر چیزی خزینه‌اش در نزد ماست و ما آن را تحت اندازه و قدر معین و معلومی فرود می‌آوریم.

## نکته‌ی قابل تأمل!

ظاهراً مرحوم صدرالمتألهین (رحمة الله عليه) در تفسیرشان نقل می‌کنند:

یکی از خلفای عباسی پیرمرد سقایی را در دستگاه سلطنتش مشاهده کرد که مشک آب به دوش گرفته، می‌برد. خواست اندکی با او صحبت کند. احضارش کرد و گفت: پیرمرد! تو تا به حال چند تن از خلفا را دیده‌ای؟ گفت: متعدد دیده‌ام. او تعجب کرد و گفت: این چه سویی دارد که عمر شماها طولانی‌تر از عمر ماهاست؟! پیرمرد تأملی کرد و گفت: سرش این است که مجرای رزق شماها مانند این دهان

۱- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

۳- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۴- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

مشک است در حدّ وفور سرازیر می‌شود و زود تمام می‌شود. رزق که تمام شد عمر هم تمام می‌شود اما مجرای رزق ماها مانند مجرای اشک چشم است؛ قطره قطره می‌آید و طول می‌کشد تا تمام بشود. از این جهت است که عمر ماها طولانی می‌شود. خلیفه از این حرف خوشش آمد و دستور داد جایزه‌ای سنگین به او دادند تا در این سنّ پیری از شغل سقایی مستغنی شود. چند روزی گذشت؛ خلیفه از حالش جو یا شد؛ گفتند: مرده است!! گفت:

﴿صَدَقَ لَمَّا جَاءَهُ الرِّزْقُ مِثْلَ أَفْوَاهِ الْقِرْبِ قَصْرَ عُمْرُهُ﴾؛

پیرمرد راست گفت؛ همین که مجرای رزقش مثل دهان مشک شد عمرش کوتاه شد.

## رزق و روزی مؤمنان از طیبیات

از الطاف و عنایات دیگر خداوند اینک:

﴿وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾؛<sup>۱</sup>

رزق شما مؤمنان را از طیبیات قرار داده.

«طیبیات» جمع طیبه است به معنای اشیا‌یی که پاکیزه و مطبوع و دلچسب انسان است. نقطه‌ی مقابل «حَبِیثَات» که جمع حَبِیْثَه است به معنای چیزهایی که پلید و نامطبوع و منفور آدمی است. خداوند حکیم، مناسبت طبع و مزاج انسان را با انواع غذاها و میوه‌ها در نظر گرفته و آنچه را که طیب است از غذاها و میوه‌ها و گوارای بر طبع و مزاج اوست، رزق او معین کرده و از این راه نیز او را مورد تکریم قرار داده و گرامی‌اش داشته است و اگر این حسابِ تناسب‌نگری و تکریم و گرامی‌داشت در نظر نبود، ممکن بود مثلاً سرگین حیوانات را رزق او قرار دهد. آدمی وقتی گرسنه شد هر چه که به دستش برسد می‌خورد. در جایی خواندم زمانی که قحطی پیش آمده بود

۱-سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۴.

و مردم دستشان به غذا نمی‌رسید، سر گوسفند را که می‌بریدند خورش را می‌گرفتند و می‌پختند و آن را می‌خوردند. خون خبیث و پلید است؛ یعنی انسان، تنفّرِ طبعی از آن دارد اما وقتی گرسنه شد، آن را هم می‌خورد. پوست حیوانات و برگ درختان را می‌خورد ولی خدا نخواسته که سرگین حیوانات و برگ درختان و خون پلید و منفور، رزق شما باشد، بلکه چه غذاهای مطبوع و مناسب با مزاج شما آدمیان و میوه‌های خوشرننگ و خوشبو و خوش طعم آفریده و رزق شما قرار داده و شما آنها را می‌خورید. اما نه نعمت بودن آنها را می‌شناسید و نه مُنعم و نعمت آفرین را به حساب می‌آورید و عرض شکر و سپاس به آستان اقدس او می‌نمایید!! بلکه اسفبار و شرم‌آور این که گروهی غیر خدا را مؤثرِ مستقلّ در زندگی خود دانسته و در مقابل موجوداتی امثال خود یا پایین‌تر از خود اظهار تذلل می‌کنند و لذا خداوند منعم با لحنی گله‌آمیز می‌فرماید:

﴿ أَقْبَالِ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴾<sup>۱</sup>

آیا این درست است که به باطل ایمان بیاورند و به نعمت خدا کفر بورزند.

هر چه که غیر خداست اعمّ از انسان و غیر انسان، باطل است؛ یعنی ذاتاً هیچ و پوچ است. تنها ذات اقدس الله جلّ جلاله است که حق است. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ...﴾<sup>۲</sup>

بنابراین به چه انحراف هلاکت‌باری مبتلا شده‌اند آن کسانی که حق را رها کرده و دنبال باطل افتاده‌اند.

﴿ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئاً وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۷.

۲- سوره‌ی حیّ، آیه‌ی ۶۲.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۳.

غیر خدا موجوداتی را می‌پرستند که مالک هیچ چیز از رزق آنها از آسمان‌ها و زمین نمی‌باشند و توانایی بر این کار را ندارند.  
موجودی که وجود از خود ندارد و مالک هستی خودش نیست، چگونه ممکن است قادر بر ایجاد چیزی و مالک رزق دیگران باشد.

### برکات اطاعت و تبعیت

در آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل به دنبال جمله‌ی ﴿فَاسْئَلِكِ رَبُّكَ ذُلًّا﴾ این جمله آمده است: ﴿يُخْرِجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ نکته‌ی قابل تأمل اینکه چون زنبور عسل، راه‌های مقرر شده‌ی از جانب خدایش را بدون هرگونه تحلف می‌پیماید؛ بنابراین درونش منبع نوعی ماده‌ی غذایی می‌شود که شفا بخش مردم است و این نشان می‌دهد که هر موجودی، راه مقرر شده‌ی از جانب خدا را بدون هرگونه تحلف بپیماید وجودش منبع خیر و نفع برای دیگران می‌گردد. حال آیا شرم‌آور نیست که زنبور، این حیوان کوچک با کمال امانت، گل‌ها و شکوفه‌ها را می‌مکد و عسل ناب خالص تحویل انسان می‌دهد؛ آنگاه این انسان خائن، آن عسل ناب را با مواد دیگری مخلوط کرده به خورد هموعانش می‌دهد، با این که زنبور در ساختمان وجود خودش در کنار دستگاه عسل‌سازی، دستگاه سَم‌سازی هم دارد، ولی آن چنان امین است که ذره‌ای سَم داخل عسل نمی‌کند. بنابراین آیا این بشر، گزنده‌تر از زنبور نیست؟! آری، خدا هم فرموده است:

﴿...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾<sup>۱</sup>

...اینان بسان چهارپایان، بلکه پست‌تر از آنها هستند...

گاو و گوسفند و شتر، مُشْتی علفِ خشک و تر بیابان می‌خورند و پستان پر از شیر تحویل انسان می‌دهند و این انسان، آن شیر را می‌گیرد و با آب مخلوط کرده

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.



تحویل دیگران می‌دهد؛ پس زنبور و گاو و گوسفند و شتر، همه در مسیر امانت حرکت می‌کنند و انسان در مسیر خیانت. آنها امین هستند و انسان خائن. تمام عالم در مسیر عدالت و انسان در مسیر ظلم است و اجحاف و تعدی. تمام عالم از زمین و آسمان، آب و هوا، جماد و نبات و حیوان در مسیر تعاون است؛ همه دست به دست هم داده، کمک کار یکدیگرند تا چرخ عالم را بچرخانند، اما این بشر در حال تنازع و تجاوز به یکدیگرند. این می‌خواهد سنگ سر راه او بیندازد و او می‌خواهد کلاه از سر این بردارد و در عین حال خود را اشرف مخلوقات و گل سرسید کائنات می‌پندارد. پس اگر انسان هم مانند زنبور عسل راه خدایش را مستقیم می‌پیمود ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ می‌شد. آنچه افکار و اخلاق و اعمال از او تراوش می‌کرد، شفابخش جامعه‌ی بشری می‌گردید.

اینک تصدیق می‌فرماید تمام برنامه‌های دینی که از جانب خدای ربّ العالمین تنظیم شده و از طریق مکتب نبوت و امامت و روحانیت تحویل عالم انسان شده و می‌شود شفابخش کلّ بیماری‌های فردی و اجتماعی و به‌وجود آورنده‌ی سازمان‌های سراسر صداقت و امانت و عدالت است و آنچه فساد و جنایت و ظلم و ستم در جامعه‌ی بشری مشاهده می‌گردد، تماماً محصول مکتب مادیت و انحراف از مسیر دیانت و روحانیت است.

## استقلال اقتصادی به برکت دامداری

خداوند متعال در سوره‌ی نحل می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾<sup>۱</sup>

آنها (دام‌ها) هنگام رفتن به چراگاه و هنگام بازگشتن از چراگاه، مایه‌ی شکوه و زینت و جمالی برای شما می‌باشند.

«تُرِيحُونَ» از ماده‌ی رَوَّاح است به معنای جا دادن چهارپایان در راحتگاهشان و «تَسْرَحُونَ» از «سَرَح» است به معنای روانه ساختن چهارپایان از خانه به سوی چراگاه که هم موقع خروجه‌شان از منزل به سوی چراگاه و هم موقع بازگشتشان از چراگاه به سوی منزل آن هم به صورت دسته جمعی، سبب شکوه و جمالی چشمگیر برای صاحبشان می‌باشند که گوشه‌ای از ثروت و مکتب و بی‌نیازی صاحبشان را نشان می‌دهند و ممکن است از آیه‌ی شریفه، اهمیّت موضوع دامداری از نظر قرآن نیز استفاده شود که یک ملت اگر «دامداری» بسیار وسیع و گسترده‌ای داشته باشد و یک قسمت عمده از استقلال اقتصادی خود را از این طریق تأمین نماید و دست نیاز به دیگران دراز نکند، طبیعی است که در حدّ خود دارای جمال عزّت و سربلندی در دنیا خواهد بود.

از رسول اکرم ﷺ منقول است: به یکی از اصحابش فرمود: چرا در خانه‌ات برکت نمی‌آوری؟ عرض کرد منظورتان از برکت چیست؟ فرمود: (شَاةٌ تُحَلَبُ)؛ گوسفند شیرده. آنگاه فرمود:

فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ فِي دَارِهِ شَاةٌ تُحَلَبُ أَوْ نَعَجَةٌ أَوْ بَقَرَةٌ تُحَلَبُ فَبَرَكَاتٌ  
كُلُّهُنَّ؛<sup>۱</sup>

هر کس در خانه‌ی خود گوسفندی شیرده یا گاو یا ماده داشته باشد، تمام آنها مایه‌ی برکت آن خانه خواهند بود. [ظاهراً مراد از نعجه گوسفند کوهی می‌باشد].

### عزّت آفرینی زراعت

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْعَنَمِ وَالْخَرْثِ فَإِنَّهُمَا يَرُوحَانِ بِخَيْرٍ وَيَعْدُوَانِ بِخَيْرٍ؛<sup>۲</sup>

۱- کافی، ج ۶، ص ۵۴۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۹.

بر شما لازم است به دامداری و کشاورزی اهمّیت بدهید که آن دو، صبح و شام رفتن و آمدنشان منشأ خیر است.

یعنی خیرشان مستمّر و همیشگی است. در این حدیث شریف «کشاورزی» نیز همدوش «دامداری» مورد ترغیب و تشویق قرار گرفته و مایه‌ی خیر و برکت در زندگی نشان داده شده است. از حضرت امام صادق علیه السلام رسیده که:

(الزَّارِعُونَ كُنُوزُ الْأَنْبَاءِ طَيِّبًا أَحْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَامًا وَأَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ)؛<sup>۱</sup>

کشاورزان، گنج‌های جامعه‌ی بشری هستند! غذای پاکیزه را که خدا عنایت فرموده است؛ کشت می‌کنند. آنها روز قیامت دارای نیکوترین مقام و نزدیکترین منزلت در نزد خدا می‌باشند و آنها را به نام «مبارک‌ها» صدا می‌زنند.

این گفتار پرمحتوا نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده و اهمّیت فوق‌العاده‌ی زراعت را نشان می‌دهد.

(مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَابًا ثُمَّ أَفْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ)؛<sup>۲</sup>

هر کس آب و خاکی [که زمینه برای زراعت است] داشته باشد و با این حال فقیر باشد [و دست نیاز به سوی دیگران دراز کند] خدا او را از رحمت خود دور ساخته است [یا از رحمت خود دورش کند]!

و این چه بیان ترغیب و تشویق‌آمیز و تکان‌دهنده‌ای است برای یک ملت در اهمّیت دادن به امر کشاورزی که عزّت‌آفرین است و چه توییح و تحقیر نفرین‌آمیزی است برای مردم تنبل بیکار و بی‌عاری که برای ضروری‌ترین امر

۱- کافی، ج. ۵، ص. ۲۶۱.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۴۱.

زندگی‌شان - که نان است - دست حاجت به سوی دیگران دراز کنند و خود را در دنیا ذلیل و خوار و بینوا معرفی نمایند.

### برای کسب روزی چرا این همه نگرانی؟!

اینک مواظبی از حضرت امام صادق علیه السلام بشنویم که می‌فرمایند:

جمله‌ی اول: (إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا؟)؛<sup>۱</sup>

اگر این باورت شده که خدا رزق و روزی روزی خواران را به عهده

گرفته است، پس تلاش بیش از حد توأم با نگرانی‌ات برای چیست؟

این قدر در راه به دست آوردن روزی دست و پا زدن و حلال و حرام را به هم مخلوط کردن و خود را به آب و آتش زدن چه معنا دارد و چگونه با اعتقاد به روزی رسانی خدا سازگار است؟ در صورتی که خودش فرمود:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾<sup>۲</sup>

هیچ جنبنده‌ای در زمین [اعم از داخل و خارج آن] نیست مگر اینکه رزق و روزی او بر عهده‌ی خداست...

آری او می‌داند که چه آفریده و آفریده‌اش چقدر باید در دنیا زنده بماند و چقدر از آب و هوا و نان و گوشت و برنج این عالم باید بخورد و چند نفس باید بکشد. تمام اینها روی نظم و حساب دقیقی تقدیر شده و تخلف‌ناپذیر خواهد بود. بنابراین، این همه تقلا و تلاش خارج از حد لازم، توأم با غصه و اندوه و نگرانی از آینده چرا؟

تنبلی و بیکاری و بی‌عاری در دین مقدّس ما شدیداً مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته و مشمول لعنت و نفرین پروردگار است که فرموده‌اند:

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۱۹۰.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

## (مَلْعُونٌ مِّنْ أَلْقَىٰ كَلْبَهُ عَلَى النَّاسِ)؛<sup>۱</sup>

محرور و مردود از رحمت خداست آن کسی که [بیکار بماند] و بار زندگی اش را بر دوش مردم بیفکند.

آری یک مسلمان باید کار کند و بیکار نماند؛ ولی هرگز کار را روزی رسان خود نداند که به خاطر آن، خود را به حرام کاری و حرام خواری مبتلا سازد. بلکه او خدا را روزی رسان خود می داند و کار را هم برای اطاعت امر خدا که دستور کار کردن داده است انجام می دهد و می گوید من به عنوان یک مسلمان تربیت یافته‌ی در مکتب قرآن، خودم را موظف می دانم کاری را که مقتضای طبیعتم و مجاز در شریعتم می باشد انجام بدهم و بدیهی است که چنین آدمی پیوسته مراقب است که آلوده به حرام و گناه نگردد و از حدّ و مرز شریعت تجاوز نکند.

او هرگز پر درآمد و یا کم درآمد بودن کار را مؤثر در زندگی اش نمی داند! بلکه تمام همّش این است که کارش در محدوده‌ی شرع مقدّس انجام پذیرد، چون او روزی را مقدر به تقدیر خدا می داند و خدا را هم عهده دار رساندن آن به بندگانش می شناسد.

جمله‌ی دوّم امام صادق علیه السلام اینک: (إِنْ كَانَ الرَّزْقُ مَقْسُومًا فَأَلْحِرْصُ لِمَاذَا؟)؛ اگر خدا رزق مقدر بندگانش را روی حکم و مصالحی که خود می داند در میانشان تقسیم کرده و به هر فردی جز سهم معین او نخواهد داد و کم کاری یا پرکاری هیچ تأثیری در زیاد و کم کردن آن نخواهد داشت، پس حرص زدن و جمع کردن و روی هم انباشتن برای چه؟ و حال آنکه نه تو می توانی سهم معین از رزق دیگری را بخوری و نه دیگری می تواند سهم معین از رزق تو را بخورد. دیده می شود افرادی که مبتلا به بیماری مهلک حرص شده اند، در عین اینکه

به قدر کافی از موجبات رفاه در زندگی برخوردارند ولی باز در زندگی خویش احساس کمبود می‌کنند و علی‌الدوام برای افزودن بر انباشته‌های خود تقلاً و تلاش می‌کنند و احیاناً زیر بار قرض‌های سنگین و کمرشکن می‌روند و بی‌خود و بی‌جهت لطمه به حیثیت و آبروی اجتماعی خود می‌زنند و رسوایی دنیا و عذاب الیم آخرت را به جان خود می‌خرند. آیا این کار سفیهانه و احمقانه نیست؟!

و جمله‌ی سوّم امام صادق علیه السلام اینک: (إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا؟)؛ اگر این باورتان شده است که حساب روز قیامت حق است و ریز و درشت اموال و اعمالتان مورد سؤال و پرسش قرار خواهد گرفت که فلان مال را از چه راهی و چگونه به دست آورده و در چه راهی به مصرف رسانده‌ای؟ حقوق خدا و خلق خدا را چگونه ادا کرده و یا چرا حبس حقوق نموده‌ای، حال اگر اعتقاد به حقیّت این چنین دقت در حساب دارید، پس چرا چنین بی‌پروا و بی‌حساب در جمع‌آوری اموال می‌کوشید؟ در یکی از دعاها آمده است:

(إِذَا قِيلَ لِلْمُخَفِّينِ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقَلِينَ حُطُّوا أَمَعَ الْمُخَفِّينِ أَجُوزُ أَمْ  
مَعَ الْمُثْقَلِينَ أَحَطُّ)؛<sup>۱</sup>

روزی که به سبک‌باران بر سر صراط بگویند بگذرید و به سنگین‌باران بگویند در جهتم فرود آید، آیا آن روز با سبک‌باران عبور خواهیم کرد یا با سنگین‌باران در میان جهتم فرود خواهیم آمد؟

کسی که مثلاً از سفر بازگشته و یک ساک کوچک بیشتر همراه ندارد، به محض فرود آمدن از هواپیما ساک خود را برداشته به آسانی از فرودگاه بیرون می‌رود اما آن کس که چندین ساک و چمدان دارد، آنجا نگهش می‌دارند و یک به یک

ساک‌ها و چمدان‌هایش را باز کرده؛ بررسی می‌نماید! آیا اشیاء قاچاق و ممنوع‌الورود دارد یا خیر؟ اینگونه معطلی‌ها را در روز قیامت جمع‌کنندگان اموال فراوان خواهند داشت.

جمله‌ی چهارم امام صادق علیه السلام اینکه: (وَإِنْ كَانَ الثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ حَقًّا فَالْكَسَلُ لِمَاذَا؟)؛ اگر باورتان شده که ثواب و پاداش از جانب خدا در مقابل اعمال نیک، حق است و مسلم، پس کسالت و بی‌حالی و تنبلی در انجام عمل برای چه؟

و جمله‌ی پنجم اینکه: (وَإِنْ كَانَ الْخَلْفَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَاذَا؟)؛<sup>۱</sup> اگر اعتقاد به این دارید که هر چه از اموال خود در راه خدا انفاق کنید خدا جای آن را بر می‌کند چنانکه خودش فرموده است:

﴿... وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ...﴾<sup>۲</sup>

... هر چه که انفاق کنید، او جای آن را بر می‌کند...

پس بخل ورزیدن و امساک از انفاق نمودن برای چه؟

و ششمین و آخرین جمله‌ی موعظه‌آمیز امام صادق علیه السلام اینکه:

(وَإِنْ كَانَ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَاذَا؟)؛<sup>۳</sup>

اگر راستی اعتقاد به این دارید که خدا مجرمان و تبه‌کاران را با آتش سوزان،

عقاب و عذاب خواهد کرد پس این بی‌پروایی در گناه و معصیت چرا؟!؛

اگر ایمان و اعتقاد به این حقیقت ندارید - العیاذ بالله - پس از جرگه‌ی مؤمنان

بیرون و در زمره‌ی کافران محسوب می‌شوید و گرنه ایمان به حقیقت جهنم با این

بی‌پروایی در گناه و عصیان سازگار نمی‌باشد.

۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۳۹.

۳- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

## تذکر سازنده‌ی بهلول

بهلول آدم عاقلی بود، ولی بر حسب شرایط زمان تقیه می‌کرد و گاهی حرف‌هایی می‌زد که بگویند او دیوانه است و متعرضش نباشند؛ ولی در خلال همین حرف‌ها تذکرات جالبی به بزرگان قوم داده است.

روزی هارون عباسی به او گفت: ما در نظر گرفته‌ایم متکفل امر معاش تو باشیم تا تو آسوده‌خاطر نزد ما بیایی. او گفت: اگر این کار، این سه عیب را نداشت، من قبول می‌کردم: اول اینکه تو نمی‌دانی من به چه نیازمندم تا آنچه را که می‌خواهم بدهی، نه به آنچه که نمی‌خواهم مبتلایم سازی. دوم اینکه نمی‌دانی به چه مقدار نیازمندم تا به کم و زیاد آن گرفتارم نکنی. سوم اینکه نمی‌دانی چه وقت نیازمندم تا از دیر و زود دادنش، ناراحتم نسازی. تنها آن کسی که مرا آفریده است می‌داند که من چه می‌خواهم؛ چقدر می‌خواهم و چه وقت می‌خواهم. دیگری را نرسیده است که حقّ چنین ادّعایی را به خود بدهد. علاوه بر این، وقتی کار بدی از من صادر شود تو قطع احسان می‌کنی؛ اما خالق من، آنچنان آقا است که هر چه از من طغیان و عصیان می‌بیند، دست از احسان خود بر نمی‌دارد! حال آیا سزا است او را رها کنم و به در خانه‌ی تو بیایم؟!

﴿أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ﴾ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

خالق و رازق مهربان خود را فراموش کردن و دست به سوی دیگران دراز کردن، این خود، ضلالت روشن و گمراهی آشکاری است.  
رضا به داده بده، وز جبین گره بگشای که بر من و تو، در اختیار نگشاده است



## غصه‌های بیهوده!

البته انسان در محدوده‌ی افعال خود، دارای اختیار است اما در نظام کلی عالم، مقررات و مقدرات حکیمانه‌ای در جریان است که از دایره‌ی اختیار ما خارج است و ما باید در مقابل آن تقدیرات تسلیم محض باشیم و هرگز گره بر جبین نیندازیم که بر من و تو در اختیار نگشاده است.

بشواین نکته که خود را ز غم، آزاده کنی خون خوری، گر طلب روزی ننهاده کنی غصه‌ی روزی فردای نیامده را می خوری و خود را به رنج و تعب می افکنی و حال آنکه معلوم نیست فردا زنده بمانی؛ اگر ماندی که روزی آن نیز خواهد رسید، خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی. از حکیمی پرسیدند: چه سری است که آدمیزاد در حین ولادت از مادر، با میج بسته به دنیا می آید ولی موقع رفتن از دنیا، با میج باز می رود؟ او در جواب گفت:

﴿وَمَقْبُوضٌ كَفَّ الْمَرْءَ عِنْدَ وِلَادَتِهِ، دَلِيلٌ عَلَى الْحَرِصِ الْمُرَكَّبِ  
فِي الْحَيِّ، وَ مَبْسُوطٌ كَفَّ الْمَرْءَ عِنْدَ وَفَاتِهِ، يَقُولُ: أَنْظِرُوا؛  
إِنِّي خَرَجْتُ بِلا شَيْءٍ﴾؛

میج بسته‌ی آدمیزاد در حین ولادت، دلالت بر آن دارد که آدمی سرشتش آمیخته‌ی با حرص است [و می خواهد در دنیا، همه چیز از آن او باشد و چیزی به کسی ندهد] اما میج بازش در حین رفتن از دنیا، نمایانگر این است که ببینید [هر چه داشتم از دست دادم و] حالا با دست خالی می‌روم!

﴿...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾<sup>۱</sup>؛

ای چشم‌داران! نگاه کنید و عبرت بگیرید.

آدمی که دارای قلبی وقاد<sup>۱</sup> و ذهنی گیرا باشد از کوچک‌ترین کلمه‌ای که

بشنود تکان می‌خورد و اسراری درک می‌کند! احتیاج به این ندارد که سخن مفصل بشنود و کتاب مطول بخواند. یک جمله‌ی ساده از دهان یک آدم عامی هم صادر شود، فکر او را به حرکت درآورده و ابوابی از تنبّه به رویش می‌گشاید که فرموده‌اند:

(إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا)؛<sup>۲</sup>

نسیم‌های رحمت پروردگار، از هر سو می‌وزد، شما هشیار باشید و خود را در معرض آنها قرار بدهید [تا به شما هم برسد].

مدعیان معرفت دو گروهند: گروهی بافنده و گروهی یابنده‌اند. میان یافتن و یافتن خیلی فرق است. ممکن است کسی خیلی خوب ببافد؛ در قالب جملاتی اتو کشیده و زیبا، مفاهیمی بسیار عالی بلکه اعلا بگنجاند و شنونده را مسحور بیان خود سازد، اما خودش لُب و مغز آن مفاهیم اعلا را در حومه‌ی روح و جان خود نیافته باشد! و همانطور که عرض شد ممکن است فرد مستعدی از شنیدن همین بافته‌ها، تکانی در روحش ایجاد شود و آن تکان، بر اثر تداوم مبدل به حال، و آن حال مبدل به ملکه گردد و سرانجام ابوابی از حقایق و اسرار به رویش باز شود. فردی ببافد و فرد دیگری از بافته‌ی او به یافتن نائل آید!

### درس سیر و سلوک و عرفان در چند جمله‌ی کوتاه

می‌گویند: بقالی در جنب مدرسه‌ای از مدارس طلاب علوم دینی، مغازه داشت؛ بلبلی هم در قفس داشت که خیلی مورد علاقه‌اش بود. اتفاقاً روزی گربه‌ای کمین کرد و بلبل را ربود و طعمه‌ی خود ساخت. مرد بقال از این واقعه سخت متأثر شد و در همان حال تأثر از فراق بلبل، چند جمله‌ای گفت و به قول خود شعری سرود. گفت: شد فصل بهار، وقت کارزار، دزد نابکار، برده بلبلی.

۱- روشن ضمیر.

۲- از پیامبر اکرم ﷺ در بحار الانوار، جلد ۶۸، ص ۲۲۱.

این شعر را وردِ زبان خود ساخت، در همه حال و در همه جا آن را می‌خواند و با خود زمزمه می‌کرد تا اینکه روزی برای کاری به مدرسه آمد، از مقابل حجره‌های آقایان طلاب که عبور می‌کرد، روی عادت خود این شعر را زمزمه می‌کرد.

مرد حکیم و عارفِ مَسْئَلِکی در حجره‌ای نشسته بود و تدریس می‌کرد. این شعر که به گوشش خورد، تأمل کرد؛ دوباره گوش داد و حرفش را قطع کرد و بار سوّم و چهارم، شاگردها دیدند کم کم حالِ استاد دگرگون شد و از هوش رفت! پس از به هوش آمدن گفت: این مرد دانشمندِ عارف کجا رفت؟! او را پیش من بیاورید. گفتند: جناب استاد! او نه دانشمند است و نه عارف؛ بَقَالَ جنبِ مدرسه است. گفت: به هر حال گوینده‌ی این شعر از مراتب عالی حکمت برخوردار بوده و یک دوره عرفان در این جملات کوتاه گنجانده و درس سیر و سلوک داده است!

گفتند: از نظر شما این کلمات چه معنایی دارند؟ گفت: مقصود او از فصل بهار، روزگار جوانی است و مقصود از کارزار مبارزه‌ی با هوس‌ها و تمایلات نفسانی و منظور از دزد نابکار نفس اماره‌ی آدمی است که در کمین عقل، این بلبل نغمه سرای الهی نشسته است؛ تا غفلت کنی از کمین در آمده و شیخون بر عقل آدم می‌زند و آن بیچاره‌ی عقل از دست داده را به وادی‌های گمراهی می‌افکند.

مرد حکیم این دقایق و لطایف را می‌گفت و بیچاره، مردِ بَقَالَ در گوشه‌ای مات و مبهوت و متحیر ایستاده بود و می‌ترسید نکند دوباره حکیم غش کند و از فراق بلبل بمیرد!

خلاصه آنکه قرآن کریم می‌فرماید: انسان مسلمانِ موحدِ عارف باید نسبت به حال حاضر از زندگی مشروع - اگرچه اندک است - راضی و قانع باشد و نسبت به آینده‌اش متوکل، تا به سعادت ابدی نائل گردد.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا

### اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُوْلُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ؛<sup>۱</sup>

از این آیه‌ی شریفه می‌شود نکته‌ی دیگری را هم استفاده کرد و آن جوابی است که می‌توانیم به فرقه‌های مخالف بدهیم که ما- شیعه‌ی امامیه - را متهم به شرک می‌کنند و می‌گویند: اینها همه چیزشان را از امامانشان می‌خواهند؛ از قبیل قضاء حاجات و حلّ مشکلات و شفای بیماران و ... حال آنکه باید این امور را از خدا بخواهند. خدا خالق و رازق است؛ خدا شفابخش است؛ خدا زنده می‌کند و می‌میراند؛ غیر خدا را کنار خدا قرار دادن و از آنها چیزی خواستن «شرک» است.

ما در جواب می‌گوییم: ما این کار را از خدا و قرآن خدا یاد گرفته‌ایم! در همین آیه‌ی مورد بحث می‌بینید: خدا، رسول اکرم ﷺ را کنار خودش قرار داده و او را مؤتی، یعنی دهنده و بخشنده معرفی فرموده است که: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُوْلُهُ﴾؛ «باید به آنچه که خدا و رسولش داده‌اند راضی باشند». یعنی دهنده، هم خدا هست و هم رسول خدا. باز در جمله‌ی بعد می‌فرماید: ﴿سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُوْلُهُ﴾؛ «در آینده نیز، هم خدا و هم رسولش از فضل خود به ما می‌دهند». در این آیه چنانکه می‌بینیم دو بار کلمه‌ی رسول، کنار «الله» آمده و هر دو به عنوان مؤتی، یعنی «دهنده‌ی نعمت» معرفی شده‌اند.

### بی‌خبر از حقایق آسمانی قرآن!

مؤید این مطلب حدیثی است به نقل از مرحوم علامه‌ی مجلسی رحمته‌الله که وقتی حضرت امام صادق علیه‌السلام سر سفره‌ای بودند، ابوحنیفه هم بود- می‌دانیم که ابوحنیفه امام اعظم و پیشوای مذهب حنفی و در میان اهل تسنن بسیار محترم است - وقتی غذا صرف شد، امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُوْلِكَ)؛

سپاس مخصوص پروردگار عالمیان است؛ خدا یا! این غذا که ما تناول کردیم نعمتی بود از تو و از رسول تو.

ابوحنیفه که این مطلب برایش تازگی داشت و هضمش دشوار بود، گفت: آقا! برای خدا شریک قرار دادی؟! رسول خدا را هم مانند خدا، مُنْعِم و مُطْعِم معرفی کردی؟! امام علیه السلام فرمود: وای بر تو ای بی خبر از حقایق آسمانی قرآن! امام علیه السلام دو آیه را مورد استشهاد قرار دادند که هر دو در سوره‌ی توبه است، یکی آیه‌ی ۷۴ که ان شاء الله بعداً خواهد آمد و دیگری همین آیه‌ی مورد بحث ما.

﴿...وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾<sup>۱</sup>

منافقان به جای شکر، کفران این نعمت کردند که خدا و رسولش آنها را از فضل خود توانگر نموده‌اند.

در این آیه خداوند اغناء<sup>۲</sup> را هم به خود نسبت داده و هم به رسول خود؛ یعنی آن کسی که آنها را توانگر کرده است خدا و رسول خداست. بعد امام علیه السلام همین آیه را که مورد بحث ماست شاهد دیگر قرار دادند که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾

اگر آنان به آنچه که خدا و رسولش به آنها داده‌اند راضی باشند.

و نسبت به آینده‌ی زندگی شان نیز بگویند:

﴿سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾

خدا و رسولش به ما خواهند داد [در این صورت سعادت مند می‌باشند].

می‌بینید که خدا خودش در این دو آیه رسول را کنار خود قرار داده و همان کاری را که به خود نسبت داده به رسول هم نسبت داده است. آیا این «شُرک» است؟!

۱-سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۷۴.

۲-توانگر کردن.

منتها به این نکته باید دقیقاً توجه داشته باشیم که ما «پیغمبر» و «امام» و بطور کلی «ولی» را مستقل در عمل نمی‌دانیم، بلکه مأذون از جانب خدا و مجرای اراده‌ی خدا می‌شناسیم و می‌گوییم:

(إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصُدِّرُ مِنْ يُوتِكُمْ)؛<sup>۱</sup>

اراده و خواست خداوند در تقدیر و تدبیر امور عالم به سوی شما اولیای حق فرود می‌آید و از خانه‌های شما به جوانب عالم صادر می‌گردد.

اراده‌ی ولی نه در عرض اراده‌ی خداست که شرک باشد، بلکه در طول اراده‌ی خدا و مأذون به اذن خدا و مأمور به امر خداست. در یکی از دعا‌های ماه رجب می‌خوانیم:

(وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقَكَ فَتَمَّهَا وَ رَتَّقَهَا بَيْنِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ)؛<sup>۲</sup>

خدا یا! ما به انوار مقدسه‌ای معتقدیم که میان تو و آنها تنها فرق همین است که آنها بندگان تو و مخلوق تو هستند، فتق و رتقشان به دست توست، آغازشان از تو و بازگشتشان به سوی توست.

ابوحنیفه وقتی این دو آیه را شنید تعجب کرد و گفت: (وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ)؛ به خدا قسم! گویی من هرگز این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم و همین الآن از شما می‌شنوم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

(بَلَىٰ قَدْ قَرَأْتُهُمَا وَ سَمِعْتُهُمَا)؛

چرا! هم خوانده بودی و هم شنیده بودی.

۱- اصول کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۷۷.

۲- مفاتیح الجنان، دعای هر روز ماه رجب.

﴿وَلِكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فَيْكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ﴾؛

ولکن خداوند درباره‌ی تو و امثال تو این آیه را نازل کرده:

﴿أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ یا بر قلب‌هایی که قفل‌هایی بر آن

بسته شده است.

یعنی بعضی از دل‌ها مقفل<sup>۲</sup> و بسته است و راهی به حقایق قرآن نمی‌یابند.

بعد فرمود: این آیه را هم داریم:

﴿كَأَلَّا بَلُّ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

کسانی بر اثر اعمالی که مرتکب می‌شوند، چرک بر صفحه‌ی قلبشان نشسته

است [آینه‌ی قلبشان زنگار گرفته و از انعکاس نور جمال حق محرومند].

این دو آیه درباره‌ی تو و امثال تو نازل شده است!<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.


۲- قفل شده.

۳- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

۴- بحارالانوار، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۱۶.







بخش دوم

حبّ دنیا و آثار آن





## فریبکاری در لباس دینداری!!

این چند جمله ضمن موعظه‌ای است که از حضرت امام سجاد علیه السلام منقول است:

(إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ؛

وقتی مردی را دیدید که هیأت و زوی<sup>۱</sup> و قیافه اش خوب و رفتارش نیکو است.

(تَمَاوَتْ فِي مَنْطِقِهِ؛

چنان آهسته و ضعیفانه حرف می‌زند که گویی می‌خواهد بمیرد.

(وَ تَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ؛

در نشست و برخاست و معاشرت با مردم، کمال خضوع و تواضع را از خود نشان می‌دهد.

(فَرَوَيْدًا لَا يَعْرِفَنَّكُمْ؛

سخت مراقب باشید و به هوش که گولتان نزنند!

(فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَعْجَزُ مِنْ تَنَاوُلِ الدُّنْيَا وَ رُكُوبِ الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ  
يَتِيَّتِهِ وَ مَهَانَتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ؛

چه بسا آدمی که دلش می‌خواهد دست به گناه و حرام بیالاید ولی توانایی آن را ندارد، آدمی بی‌عرضه و ترسو است و لذا چاره‌ای جز این نمی‌بیند.

(نَصَبَ الدِّينَ فَحَا لَهَا فَهُوَ لَا يَزَالُ يَخْتَلُ النَّاسَ بِظَاهِرِهِ؛

دین را برای رسیدن به دنیا دامی قرار داده و مردم را پیوسته با ظاهر سازی خود می‌فریبد.

(فَإِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ اِفْتَحَمَهُ)؛

اگر دسترسی به حرام پیدا کند، بی پروا و بی درنگ آن را مرتکب می‌شود!  
(وَ إِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعْفُ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرَوِيدًا لَا يَعُزُّكُمْ فَإِنَّ  
شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ)؛

هرگاه دیدید از مال حرام اجتناب می‌کند، باز هم فریبش را نخورید زیرا  
شهوآت مردم گوناگون است.

ممکن است کسی خیلی به پول اهمیّت ندهد و خواهان ظواهر زندگی نباشد  
ولی طالب جاه و ریاست باشد.

(حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّيَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَ زُهْدُهُ فِيهَا)؛

بنگرید که در جاه‌طلبی و ریاست دوستی چه حالی دارد؟ آیا نسبت به آن نیز  
زاهد و بی رغبت است؟

یا شدیداً عاشق ریاست است و حتی حاضر است از پول فراوان و خانه‌ی خوب  
و مرکب عالی بگذرد تا ریاست را به دست آورد و مورد تکریم و تجلیل مردم قرار  
گیرد. چنین آدمی در واقع:  
(يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا)؛

[از یک گوشه‌ی دنیا چشم می‌پوشد تا به گوشه‌ی دیگر آن برسد]، دنیا را به  
خاطر دنیا ترک می‌کند نه به خاطر آخرت!

زیانکار در دنیا و آخرت!!

(فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ)؛

در میان مردم کسانی هستند که دنیا و آخرت را باختند و هر دو را از دست  
داده‌اند.

نقل شده است: ابوحنیفه با جمعی از یارانش در اثنای سفر، به بیابانی رسیدند. هوا گرم بود، پناه به سایه‌ی درختی بردند. تنها ابوحنیفه به سایه نرفت و زیر آفتاب نشست عِلَّتْ را که پرسیدند گفت: من از صاحب این درخت طلبکارم، می‌ترسم اگر از سایه‌ی درختش استفاده کنم، ربا بشود! این مصداق «خسر الدنیا و الآخرة است!» در آخرت از آتش جهنم می‌سوزد. در دنیا نیز از حرارت سوزان آفتاب!

(فَهُوَ يُحِلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ يُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ)؛

آنچه را که خدا حرام کرده [ریاست طلبی]، او آن را حلال می‌داند. آنچه را

که خدا حلال کرده [از خانه‌ی خوب و غذای خوب] او آن را حرام می‌داند!

(فَأُولَئِكَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا

مُهِينًا)؛<sup>۱</sup>

پس این یک درس که فرموده‌اند مراقب باشید چهره‌های منافقانه شما را گول نزنند.

### مراقبت از نیت

درس دیگر اینکه مراقب باشید خودتان به خودتان خیانت نکنید! کلاه سر خودتان نگذارید؛ یعنی ممکن است شما آدم کافر و منافق نباشید، ایمان به خدا و روز جزا داشته باشید و کارهای خوب هم انجام بدهید ولی کار را ریایی و مشرکانه انجام بدهید. این آیه را از سوره‌ی یوسف مکرر می‌خوانیم:

﴿ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ ﴾<sup>۲</sup>؛

اکثر مؤمنین به الله مشرکند و شرک عملی دارند!!

جداً سعی کنید هر کار خوبی که انجام می‌دهید، انگیزه‌ی الهی داشته باشید نه

انگیزه‌ی خَلْقِی و نه انگیزه‌ی نَفْسَانِی. البتّه این کار مشکلی است و چه بسیار اعمال

۱- مجموعه‌ی ورام، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۹.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

نیک که بزعم خویش آنها را (خالصاً لوجه الله)؛ انجام می‌دهیم و اگر به تحلیل آن پردازیم، آثاری از شرک و انگیزه‌ی غیر الهی اعم از خلقی و نفسانی در آن می‌یابیم. ما یک اصل اساسی مسلم در دین خود داریم و آن اینکه فرموده‌اند:

(إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)؛<sup>۱</sup>

ارزش هر عملی بسته به ارزش نیت آن عمل است.

یعنی اگر انگیزه‌ای که آدمی را به آن عمل وامی‌دارد، انگیزه‌ی الهی بود، طبعاً آن عمل نیز الهی خواهد بود و بسیار ارزشمند و اگرچنین نبود، عملی بی‌روح خواهد بود و فاقد ارزش! کیفر و پاداش روز جزا نیز در حقیقت مربوط به نیت است نه به خود عمل و لذا وقتی از امام علیه السلام سؤال می‌کنند: چرا جهنمی‌ها در جهنم مخلد هستند و بهشتی‌ها در بهشت و حال آن که مدت عملشان در دنیا اعم از کفر و ایمان محدود بوده است، جواب می‌دهند: چون نیتشان در دنیا «نیت خالد» بوده است؛ یعنی، کافر نیت کفر دائم داشته و مؤمن نیت ایمان دائم و لذا کیفر و پاداششان نیز به اقتضای نیتشان دائم می‌باشد.<sup>۲</sup>

### پوچ بودن عمل بدون نیت

پس روح عمل نیت است و عمل بی‌نیت مرده است و پوچ و بی‌ارزش و لذا

می‌فرماید:

﴿ وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴾؛<sup>۳</sup>

ما روز قیامت سراغ کسانی می‌رویم که اعمال فراوان به ظاهر خوب آورده‌اند و همه‌ی آن اعمال را محو و نابود می‌کنیم و مانند ذرات پراکنده‌ی در هوای سازیم.

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۵.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۰۳.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۳.

امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فرمود:

(إِنَّهُمْ كَانُوا يُصُومُونَ وَيُصَلُّونَ)؛

آنها مردمی نمازخوان و روزه گیر بودند.

(وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا عُرِضَ لَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الْحَرَامِ أَخَذُوهُ)؛<sup>۱</sup>

ولی همین‌ها وقتی کاری یا متاع حرامی به دستشان می‌رسید، از آن صرف نظر نمی‌کردند و بی پروا مرتکب می‌شدند و نشان می‌دادند که در کارها انگیزه‌ی الهی ندارند، بلکه هوای نفسشان حاکم بر اعمالشان می‌باشد و خدا می‌فرماید:

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...؟)<sup>۲</sup>

آیا دیده‌ای آدمی را که هوای نفسش را معبود و مطاع و فرمانروای در وجود خویش اتخاذ کرده است؟

### ضرورت تصحیح نیت

به این جهت است که پیشوایان دین با جدّ تمام دستور اصلاح نفس و تصحیح نیت داده‌اند. از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:

(الزُّمُّ الْعِلْمُ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَىٰ صِلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ)؛

لازم‌ترین علمی که باید تحصیل کنی، آن علمی است که تو را به صلاح قلبت راهنمایی کند و فساد آن را به تو بنمایاند.

(فَلَا تَشْغَلَنَّ بِعِلْمٍ لَا يَضُرُّكَ جَهْلُهُ وَ لَا تَغْفُلَنَّ عَنِ عِلْمٍ يَزِيدُ فِي جَهْلِكَ تَرْكُهُ)؛<sup>۳</sup>

خود را هرگز سرگرم علمی نکن که ندانستنش ضرری به حال تو ندارد و هرگز غفلت نکن از تحصیل علمی که ترک آن بر جهلت می‌افزاید.

۱- تفسیر صافی، جلد ۴، صفحه ۱۰.

۲- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

۳- مجموعه‌ی ورام، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۴.

البته تحصیل تمام علوم مادی به منظور خودکفایی و استغناء از دیگر ملل دنیا بسیار ارزشمند و بلکه لازم و واجب کفایی است. ولی در عین حال، نداشتن آن علوم هیچ‌زیانی برای انسان در عوالم پس از مرگ که حیات واقعی و ابدی انسان آغاز می‌گردد نخواهد داشت. اما ندانستن علوم الهی موجب هلاک ابدی انسان خواهد بود هر چند عالم به تمام علوم مادی شده باشد که به هنگام مرگ تمام آنها از دست آدمی خواهد رفت و تنها علوم مربوط به خدا و احکام خداست که باقی خواهد ماند.

﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾؛<sup>۱</sup>

همه چیز در معرض تباهی است؛ مگر وجه الله.

### تباهی عمل به سبب نیت ناخالص

اگر اعمال شما وجهه‌ی الهی داشت بقا دارد و اگر وجهه‌ی خلقی یا نفسی داشت، تباه خواهد شد. ولذا ارباب بصیرت، یعنی آنان که روشن بین و واقع بینند، کاملاً مراقبند که تمام حرکات و سکنااتشان انگیزه‌ی الهی داشته باشد. غذا خوردن و خوابیدنشان، نشستن و برخاستنشان معاشرات و معاملاتشان، همه با نیت و انگیزه‌ی الهی انجام می‌شود؛ یعنی تا یک عمل از نظر موازین دینی به مرحله‌ی وجوب یا استحباب نرسد، آن را انجام نمی‌دهند. اگر چه باور کردن این حرف برای امثال ما بسیار دشوار است.

### زیانکاری صرف عمر در مباحات

این جمله‌ی بسیار نورانی از مرحوم شهید اول علیه السلام که از اعظم فقهای مذهب و صاحب متن لمعه<sup>۲</sup> است از کتاب قواعد ایشان نقل شده که فرموده‌اند:

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

۲- از کتب درسی در حوزه‌های علمیه.



(وَمِنَ الْخُسْرَانِ صَرْفُ الزَّمَانِ فِي الْمُبَاحِ وَإِنْ قَلَّ لِأَنَّهُ يَنْقُصُ مِنَ الثَّوَابِ وَيَخْفُضُ مِنَ الدَّرَجَاتِ وَ نَاهِيكَ خُسْرَانًا بِأَنْ تَتَعَجَّلَ مَا يَفْنَى وَ تُحَسِرَ زِيَادَةَ نَعِيمٍ يَبْقَى)؛

این ضرر و زیان است که انسان عمر خود را در مباح صرف کند! مباح، یعنی کاری که نه ثواب دارد و نه عقاب. ضررش این است که لحظاتی از عمر صرف شده و در عوض ثوابی به دست نیامده و درجه‌ای بالا نرفته است و همین خسران برای تو بس که فرصت افزودن بر نعمت باقی را از دست داده‌ای مانند کسی که سگه‌ی طلا را به دریانداخته است. درحالی که می‌توانست با آن سگه، متاع گرانمایی به دست آورد. بیداردلان معتقدند هر نفسی که فرو می‌رود، ممدّ حیات است پس در هر نفسی که می‌زنند، باید درجه‌ای از حیات ابدی را به دست آورند و حاضر نیستند نفسی بزنند مگر اینکه در آن نفس کاری واجب یا مستحب به جا آورند. نه تنها کار حرام و مکروه از آنها صادر نمی‌شود بلکه کار مباح نیز انجام نمی‌دهند. حال بنگرید که چقدر فاصله است میان اینان و آنان که در هر نفس دروغی یا غیبتی یا زخم زبانی به کسی می‌زنند و بر دَرَکات جهنّمشان می‌افزایند. این نفسها که ما می‌زنیم، اکثراً آتش افروز است و جهنّم ساز.

گوهر عمر بدین خیرگی از دست مده آخر این درُ گرانمایه بهایی دارد  
تو به قیمت و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی  
(إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا)؛<sup>۱</sup>

قیمت شما بهشت خداست خود را ارزان نفروشید.

مرحوم شهید اول می‌گوید:

خسران است که انسان عمرش را در مباحات صرف کند؛ یعنی من تا کاری

واجب یا مستحب نشود، آن را انجام نمی‌دهم. غذا نمی‌خورم مگر این که واجب یا مستحب شود، نمی‌خواهم، مگر اینکه واجب یا مستحب شود. حرف نمی‌زنم مگر اینکه واجب یا مستحب شود. حالا اینها ریزه‌خواران خوان نعمت اهل بیت علیهم‌السلام هستند و چنینند. خود آن بزرگواران چگونه بوده‌اند؟

### ترجیح واجب بر مستحب

نقل می‌کنند: یکی از صلحا مقید بود از دسترنج خودش غذا بخورد هر روز در خانه‌ای که کار می‌کرد، دو قرص نان برایش می‌آوردند. یکی را سحر می‌خورد و دیگری را افطار. وقتی چند نفر از دوستان وارد شدند، او را در حال خوردن نان دیدند. او آنها را دعوت به خوردن نکرد، این عمل مایه‌ی تعجب آنها شد چرا که او را به کرم و بزرگواری می‌شناختند.

آن مرد بزرگ که پی به حال تعجب آنها برده بود فرمود: من در این خانه برای انجام کاری اجیر شده‌ام. این نان را که به من می‌دهند برای این است که بخورم و نیروی کار پیدا کنم. اگر شما را در خوردن این نان شریک می‌کردم، نه شما سیر می‌شدید و نه من! در نتیجه من نیروی لازم برای کار را از دست می‌دادم و کار صاحب کار ناقص می‌شد. دعوت کردن شما به خوردن نان «مستحب» است اما تحویل کار تمام به صاحب کار «واجب» است و من نمی‌توانم واجبی را به خاطر مستحبی ترک کنم.

مسلمان، این چنین در کارهای خویش دقیق است. بین واجب و مستحب فرق می‌گذارد. مردمی هستند که مرتب نماز شب می‌خوانند و روزه‌های مستحبی می‌گیرند و جمکرانشان هر هفته و مشهد هر ماهشان تعطیل نمی‌شود. اما به وظایف واجبی که نسبت به خدا و خلق خدا دارند اعتنایی نمی‌کنند. احیاناً حقوق زن و فرزند خود را اعم از مادی و معنوی زیر پا می‌گذارند، نه زنان به حقوق شوهرانشان اهمیتی

می دهند و نه مردان به حقوق زنانشان وقعی می گذارند. زندگی ما جدّاً غرق در غفلت و بی خبری از وظائف اصلی شده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(إِنْ كُنْتُمْ لِلنَّجَاةِ طَالِبِينَ فَارْضُوا الْعُقَلَةَ وَاللَّهُوَ وَالرِّمُوا الْإِجْتِهَادَ وَ  
الْجِدَّ)؛<sup>۱</sup>

اگر می خواهید به سعادت برسید، غفلت را از بین ببرید و از کارهای بیهوده دست بکشید و کوشش و جدیت را ملازم باشید.

ولی یا لاسف که موجبات غفلت انگیز، سرپای زندگی ما را در بر گرفته و یاد خدا و مرگ و عقبات پس از مرگ از دلها بیرون رفته و دلها تاریک گشته است.

### صفای دل و جان با استغفار

این سخن عجیب را بشنوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است:

(إِنَّهُ لِيُعَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ)؛<sup>۲</sup>

گاهی پیش می آید که تیرگی در صفحه‌ی قلبم پیدا می شود و مانند مه فضای جانم را می گیرد و لذا روزی صد بار استغفار می کنم.

یعنی من همیشه دستمال استغفار به دست دارم و آن را پیوسته به صفحه‌ی آینه‌ی قلبم می کشم و آن تیرگی را برطرف می سازم. البته می دانیم آن تیرگی قلب پیامبر نه از ارتکاب گناه است (العیاذ بالله)، او که معصوم است بلکه از آن نظر که روح شریفش در نهایت درجه‌ی لطافت است. در اثر تماس با همین کارهای عادی که هم حلال است و هم ضروری از قبیل غذا و اندکی خواب و سخن گفتن با مردم و رسیدگی به عیال و اولاد، تیرگی در آینه‌ی قلب لطیفش پیدا می شود و اندکی

۱- غررالحکم، صفحه‌ی ۲۷۷.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱۵.

انصراف از حال استغراقِ تامّ در توجّه به خدا حاصل می‌گردد، همین را در عالم خود گناه می‌داند و لب به استغفار می‌گشاید و در دل شب سر به خاک گذاشته و با اشک و آه و ناله و افغان از خدا طلب آمرزش می‌کند که خدایا! با زبانم گناه کردم، با چشم و گوش و دست و پایم گناه کردم. مرا بیامرز و از مقام قرب خود طردم مکن. لذا این که در دعاها می‌بینیم ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام آنگونه اشک و ناله و آه دارند و جدّاً استغفار می‌کنند و از گناهان طلب آمرزش می‌نمایند، مربوط به همین گونه اعمال عادی و ضروری است که «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ». حال ما چه وضعی داریم؟ آیا دستمال استغفاری به دستمان هست که هر دم به صفحه‌ی آینه‌ی دل بکشیم و تیرگی‌های آن را بزُداییم یا دل ما گل شده و اصلاً تیرگی را احساس نمی‌کند؟ دیوار سیاه که تیرگی در آن اثر نمی‌گذارد! آفتاب قلب ما منکسف<sup>۱</sup> شده و ماه جان ما منخسف<sup>۲</sup> گشته و فضای دل تاریک است. ما نه تنها استغفار روزانه نداریم، استغفار هفتگی و ماهانه هم نداریم. بلکه سال بر ما می‌گذرد یک توبه‌ی جدّی و یک استغفار واقعی از زبان جان ما صادر نمی‌شود. آنچنان عجب و غرور ما را گرفته که التماس دعا نیز از پاگان عالم نمی‌کنیم!

### التماس دعای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

در حالات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن مقام عصمت و استغفار روزانه‌اش نوشته‌اند که:

كَانَ يَسْتَنْصِرُ بِدُعَاءِ فَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ؛

از فقرای مهاجرین التماس دعا می‌کرد.

«کان» نشان می‌دهد که غالباً این طور بوده، نه این که یک بار و دو بار باشد، روشش این بوده که از فقرای مهاجرین استنصار می‌کرده؛ یعنی می‌گفته: کمکم کنید، دربارهی من دعا کنید. از خدا بخواهید رحمت خودش را از من بربدارد و مرا به

حال خودم وامگذار.

در هر پیرزن می زد پیغمبر  
 که ای زن در دعاها یادم آور  
 بین تا خود چه کار سخت افتاد  
 که خواهد آفتاب از ذره امداد  
 یقین می دان که شیران شکاری  
 در این ره خواستند از مور یاری

اشک و استغاثه‌ی پیغمبر اکرم ﷺ

از جناب امّ سلمه زوجه‌ی رسول اکرم ﷺ نقل شده که یک شب او را در بستر خوابش ندیدم. دنبالش گشتم. دیدم در گوشه‌ی اتاق ایستاده، دست به آسمان برداشته و اشک می ریزد و این چند جمله را می گوید:

(اللَّهُمَّ لَا تَسْلُبْنِي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا)؛

(اللَّهُمَّ وَ لَا تُشْمِتْ بِي عَدُوًّا وَ لَا حَاسِدًا أَبَدًا)؛

(اللَّهُمَّ وَ لَا تُرْذِنِي إِلَى سُوءٍ قَدْ اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ أَبَدًا)؛

(اللَّهُمَّ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا)؛<sup>۱</sup>

خدایا! نعمت‌هایی را که به من داده‌ای از من بگیر!

خدایا! مرا مورد شماتت دشمنان و حاسدان قرار مده!

خدایا! مرا به بدیهایی که از آن بیرونم کشیده‌ای برمگردان!

خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به حال خودم وامگذار!

امّ سلمه می گوید: وقتی این حال را از آن حضرت دیدم رقت کردم و در گوشه‌ای به گریه نشستم، صدای گریه‌ام را که شنید به سمت من آمد و فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: یا رسول الله! این حال را که از شما دیدم و این دعا را شنیدم که خدایا یک چشم به هم زدن مرا به حال خودم وامگذار، پی به بدبختی امثال خودم بردم و گریان شدم. فرمود: چگونه این دعا را نکنم و حال آن که یونس پیغمبر یک

لحظه به حال خودش رها شد، آن ترک اولی از او صادر شد و محکوم به زندان در شکم ماهی گردید و چهل شبانه‌روز زندانی بود.  
اینک به وضع زندگی ما بنگرید و ببینید در چه شرایطی هستیم و چگونه غرق در حال غفلتیم و روز به روز هم بر موجبات غفلت و از خدا بی خبری می‌افزاییم؟

**ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها!؟**

حال آیا ما به ارزش جنت که می‌خواهیم در مقابلش بذل مال و جان بنماییم پی برده ایم؟ آیا هیچ فکر کرده‌ایم که جنت یعنی چه؟ بهشت خدا چه صفاتی دارد؟ ماه رمضان‌ها بر ما گذشت و قرآن‌ها خواندیم؛ اما آیا پای قرآن نشستیم و یک آیه‌ی از آن را مورداندیشه قرار دادیم و فهمیدیم بهشتی که خدا آن را مورد معامله‌ی با ما قرار داده است؛ چیست و به چه کیفیت است و چه باید کرد، تا به آن رسید؟!

اینجا است که باید بگوییم: (وَأَسْفَاهُ وَالْهَفَاهُ)؛

آدم باید گوشه‌ای بگیرد و تنها بنشیند و گریه کند و بر سر خود بزند و بگوید:

**خدا یا!**

(أَعْتَى بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي)؛

کمکم کن تا به حال خود گریه کنم.

(فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي)؛

خدا یا عمرم را با بطالت و غفلت تباه کردم.

جوانی گذشت. این موهای سیاه، سپید شد. بینایی از چشم و شنوایی از گوش و

طلاقت از زبان رفت!

(وَقَدْ حَقَّقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجْحِثَةَ الْمَوْتِ)؛

طایر مرگ دارد بالای سر من بال و پر می‌زند.

تا کی روی دوشم بنشیند؟

(فَمَالِي لَا أَبْكِي وَلَا أَذْرِي إِلَيَّ مَا يَكُونُ مَصِيرِي)؛

چرا به حال خودم نگریم و حال آن که نمی دانم آینده ام چه خواهد شد و عاقبت کارم به کجا خواهد رسید؟

آفتاب عمر، به همین زودی غروب خواهد کرد و بساط این زندگی برچیده خواهد شد.

(أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي)؛

بگریم برای موقع جان دادنم.

(أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، أَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي)؛

بگریم؛ برای تاریکی و تنگنایی قبرم.

(أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ)؛

بگریم؛ برای آن لحظه ای که فرشتگان برای پرسش از عقایدم آمده اند [و من در جوابشان و امانده ام].

(أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا)؛

بگریم؛ برای آن موقعی که ذلیل و خوار و برهنه و عریان از قبر برمی خیزم.

(مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثْرِي)؛

مولای من! رحم کن بر من آن موقعی که آثارم از میان مردم برچیده شده است [و دیگر میان مردم نیستم].

(وَأَمَّحَىٰ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي)؛

اسمم از زبانها افتاده [یادم از دلها بیرون رفته است].

(وَ كُنْتُ مِنَ الْمَنْسِيَّينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ)؛

به فراموش شدگانی ملحق شده ام که قبل از من بوده اند و اینک فراموش شده اند.

(مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي عِنْدَ تَغْيِيرِ صُورَتِي وَ حَالِي إِذَا بَلِيَ جِسْمِي)؛

مولایم بر من رحم کن؛ آن موقعی که چهره‌ام در دل خاک دگرگون گشته و بدنم پوسیده است.

(تَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي)؛<sup>۱</sup>

اعضای من از هم پاشیده و مفاصلم از هم گسیخته است.

### بازنده‌ی حقیقی کیست؟

آیا اگر آدم ثروتمند متشخص بزرگواری در خانه‌ی یک فقیر بینوایی بیاید و در بزند و بگوید: من آمده‌ام این گلیم پاره‌ها و این کاسه شکسته‌های شما را بخرم، به شما پول می‌دهم آن هم سکه‌های طلا، اگر مطمئن شد که راست می‌گوید و در عین حال اعتنا به حرف او نکرد و اصلاً در به رویش باز نکرد، آیا این عمل سفاهت و حماقت نیست؟

خداوند «عَلَيَّ عَظِيمِ مَالِكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ» آمده و در می‌زند و می‌فرماید: آمده‌ام مال و جان شما را بخرم. همین مال و جانی که به همین زودی خواهد پوسید. چه بخواهید، چه نخواهید اموالتان از دستتان می‌رود و ... من این پوسیدنی‌ها را می‌خرم و در عوض به شما جنت و رضوان ابدی می‌دهم. حال اگر ما در را به روی او باز نکنیم، و اعتنا به حرفش نکنیم با این که می‌دانیم راست می‌گوید؛ آیا اسم این عمل چه خواهد بود؟

### خوشحالی کاذب

واقعاً عجیب است! اگر یک آدم پولدار و منتفد که به ما لطفی دارد به ما بگوید: من تصمیم گرفته‌ام امسال تابستان ویلایی به شما واگذار کنم که بسیار با شکوه است و اتاق‌ها و سالن‌های عالی، درخت‌های پر میوه و نهرهای جاری دارد و



... و تابستان امسال به نام شما ثبت خواهم کرد، ما دیگر از شدت خوشحالی خوابمان نمی برد! همه اش در فکرم از چه راهی بفهمیم که این ویلا در کجاست؟ آب و هوایش چگونه است؟ از نقشه اش خبری می گیریم و ... و حال آن که رفتن ما به آن ویلا احتمالی بیش نیست!! شاید آن آدم از وعده اش برگردد یا بمیرد یا عمر ما باقی نباشد. در عین حال چقدر خوشحالیم و دنبالش می گردیم که از اوضاع و احوال آن ویلا خبری بگیریم. حال عجیب است، خداوند بزرگی که به ما وعده ی قطعی داده و حتماً به وعده اش وفا خواهد کرد، می فرماید:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً... ﴾<sup>۱</sup>

خداوند به مردان و زنان با ایمان وعده ی جتات جاودان و همیشگی و قصرهای مجلل داده است.

و هشدار می دهد:

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ... ﴾<sup>۲</sup>

این زشت های زیبا نما که برای دلربایی از شما آرایش شده اند؛ فریتان ندهند و به خود مشغولتان نسازند. اینها همه از خاکند و به خاک بر می گردند.

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ... ﴾<sup>۳</sup>

من خودم این موجودات خاکی را زینت داده و دلربا ساختم تا شمارا بیازمایم.

﴿ وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴾

بار دیگر اینها را برمی گردانم و تبدیل به خاکشان می کنم.

۱-سورده ی برات، آیه ی ۷۲.

۲-سورده ی آل عمران، آیه ی ۱۴.

۳-سورده ی کف، آیه ی ۷.

﴿قُلْ أُنْتِمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ...﴾؛

بگو [ای پیامبر!] می‌خواهید بهتر از این را نشانان بدهم؟

﴿...لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي...﴾<sup>۱</sup>

متقی و پرهیزکار باشید تا به آن جنتی که وعده داده‌ام برسید.

آری؛ آن خداوند صادق الوعد این وعده‌ها را می‌دهد؛ ولی این بنده‌های بی‌انصاف را ببینید که به قدر یک هزارم آن اشتیاقی که نسبت به آن ویلای وعده داده شده‌ی توسط یک انسان عادی از خود نشان می‌دهند، نسبت به وعده‌های قطعی خدا نشان نمی‌دهند که در لابلای آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام بگردند و آدرس آن جَنّاتِ عالیه را بگیرند و در اوصاف آن بیندیشند و راه رسیدن به آن را بشناسند و رو به سوی آن حرکت کنند.

عذرخواهی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به درگاه حق سبحان

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام گویی که از طرف این بندگان جاهل نادان

عذرخواهی از پیشگاه خداوند متّان کرده و می‌فرماید:

(سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا)؛

خدایا! تو منزّه‌ی، این بندگان نادانند.

تو خانه‌ای مزین به انواع زیباییها از قصور و اشجار و آنهار آفریدی.

(ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا)؛

آنگاه پیامبر بزرگوار خود را فرستادی که بندگان را به سوی آن دعوت کند.

ولی این مردم:

(فَلَا الدَّاعِيَ أْجَابُوا وَلَا فِيمَا رَعَبَتْ إِلَيْهِ رَغَبُوا)؛

نه گوش به حرف آن دعوت کننده دادند و نه نسبت به آن چه که دعوتشان کرده‌ای؛ اظهار اشتیاق نمودند!

بلکه:

(أَقْبَلُوا عَلَيَّ حَيْفَةً قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا)؛

هجوم آوردند به مردار گنبدیده‌ی دنیا و خود را با خوردن آن رسوا و مفتضح ساختند.

برای رسیدن به آن، شکم یکدیگر را می‌درند، آبروی هم را می‌ریزند، تهمت‌ها به هم می‌زنند، هتاک‌ها می‌کنند.

بعد می‌فرماید:

(مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْسَىٰ بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ)؛

هرکه عاشق چیزی شود، آن معشوق چشم عاشق خود را کور می‌کند و دل او را بیمار می‌سازد.

دیگر بدی‌های معشوق را نمی‌بیند. دنیا داران که عاشق دنیا شده‌اند، زشتی‌های آن را نمی‌بینند و از زیبایی آخرت نیز آگاهی ندارند. چشم‌ها کور، گوش‌ها کر و ذائقه‌ها خراب شده است، حلاوت عبادت را نمی‌فهمیم. ذائقه‌ی ما طعم چلو کباب را خوب می‌فهمد! اما ذائقه‌ی جان ما از حلاوت نماز چیزی نمی‌فهمد!! سامعه خراب شده است. هر زن و مرد آلوده‌ای آهنگی سر بدهد گوش می‌دهیم و کیف می‌کنیم اما از نغمه‌های انبیا و اولیای خدا لذتی نمی‌بریم!! آری:

(أَعْسَىٰ بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ)؛

عشق به دنیا، چشم را کور و قلب را بیمار می‌کند.

(فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ)؛<sup>۱</sup>

در نتیجه، آدم دل‌باخته‌ی به دنیا با چشمی نابینا می‌نگرد و با گوش‌ی ناشنوا گوش می‌دهد!

آنچه را که باید چشمش ببیند، نمی‌بیند! آن‌چه را که گوشش باید بشنود، نمی‌شنود! این چنین بلایی دامن ما را گرفته است. و حداقل این را بدانیم که بیماریم و شاید همین اعتراف به بیماری زمینه‌ی نجات ما را فراهم سازد.

### محرومیت از سعادت اخروی

در این آیه هم تدری بفرمایید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه خواهان برتری در زمین و نه خواهان فسادند و عاقبت از آن پرهیزکاران است.

کسی که صفت برتری جویی دارد و می‌خواهد از دیگران برتر شود اگر چه هم به این آرزو نرسد باز هم طبق این آیه محروم از سعادت اخروی خواهد بود تا آنجا که از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكًا نَعْلِهِ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا)؛<sup>۲</sup>

کسی که خوشش می‌آید از اینکه بند کفشش بهتر از بند کفش رفیقش باشد مشمول این آیه است.

پس کسی که نه تنها خوشش می‌آید و دوست دارد بلکه از طرق مختلف می‌کوشد و این در و آن در می‌زند تا مسکن و مرکبش بهتر از دیگران و مقام و

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳.

۲- تفسیر صافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۰۶.

منصبش بالاتر و آوازه و شهرتش بیشتر و آراء در انتخاباتش فراوانتر و مشتریان مغازه‌اش زیادتر و مأمومین صفهای جماعت و مستمعین پای منبرش افزونتر باشد آیا مشمول این آیه نمی‌گردد و از سعادت اخروی محروم نمی‌ماند.

### تأثر امام صادق علیه السلام

به همین جهت است که هرگاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت می‌فرمود گریه می‌کرد و می‌گفت:

(ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ)؛

به خدا قسم آرزوها در کنار این آیه بر باد رفته است.

یعنی آنان که آرزوها در دل دارند و خود را از سُکُنِ گزیدگان در غرفه‌های بهشتی می‌انگارند، وقتی به اینجا می‌رسند که آیه بهشتی شدن را مشروط به نداشتن حال برتری جویی می‌داند، آرزوهای خود را بر باد رفته می‌بینند. چه آن که خود را فاقد شرط آیه مشاهده می‌نمایند. گفته‌اند:

(لَا يَجِدُ حَلَاوَةَ الْآخِرَةِ رَجُلٌ يُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَهُ النَّاسُ)؛

شیرینی آخرت را نمی‌یابد آن کس که دوست دارد مردم او را بشناسند!

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومتش میان بازار می‌آمد و مقابل مغازه‌های

کسبه و تجار می‌ایستاد و این آیه را تلاوت می‌کرد:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي

الْأَرْضِ...)

بعد می‌فرمود:

(تَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَ التَّوَّاضِعِ مِنَ الْوُلَاةِ وَ أَهْلِ الْقُدْرَةِ

مِنَ النَّاسِ)؛

این آیه درباره‌ی اهل عدل و تواضع از فرمانروایان و قدرتمندان از مردم نازل

شده است.<sup>۱</sup>

از آن نظر که آنانند که زمینه‌ی برتری نمایی و کبرفروشی بر دیگران در وجودشان تحقق دارد و راه برای نفوذ شیطان در قلبشان باز است و لذا بسیار لازم است که آنها مراقب باشند که مشمول این آیه نشوند.

خوشا به حال پرهیزکاران

جمله‌ی آخر آیه هم می‌فرماید:

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾

...پایان [خوش] از آن متقیان است.

علوطلبی و ریاست‌خواهی ضدّ فضیلت تقوی است و بی‌تقوایان در بهشت آخرت جایی ندارند. البته ممکن است هر کدام از ما خود را دارنده‌ی ملکه‌ی تقوا و منزّه از ریاست‌طلبی بدانیم ولی خوش بود گر محک تجربه آید به میان.

آدمی تا در میدان هجوم تمایلات نفسانی قرار نگرفته است خود را نمی‌شناسد و از ضعف و قوت ایمانی خویش آگاه نمی‌باشد. مولوی در کتاب خود قصّه‌ای آورده و می‌گوید:

مردی شغلش مارگیری و مبارزای بود. با زحمات فراوان به صحراها می‌رفت و مارها و افعی‌ها را می‌گرفت و به شهر می‌آورد و بر سر هر کوی و برزنی بساطش را پهن می‌کرد و مردم دورش را می‌گرفتند و معاشش از همین راه تأمین می‌شد. یک روز به صحرا رفت و اتفاقاً به جسد اژدهایی برخورد که از شدت سوز سرما افسرده و بی‌حرکت افتاده بود. او خیال می‌کرد که مرده است؛ دم آن را گرفت و کشان‌کشان

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۴.

به شهر آورد تا دلیری و شهامت خود را به مردم نشان بدهد که اژدهایی را کشته و آورده‌ام.

مردم جمع شدند و ازدحام و غوغایی برخاست و بازار معرکه‌گیری گرم شد. ساعتی نگذشته بود که حرارت آفتاب افسردگی را از تن اژدها برطرف کرد و اژدها جانی گرفت و تکانی به خود داد و از جا برخاست و روی دم نشست و با چشمهای آتشبارش به اطراف نگاه کرد و سر و گردن به یمین و یسار پیچید! از تکان اژدها تکان در جمع مردم افتاد و پا به فرار گذاشتند. مرد و زن، پیر و جوان به هم ریختند و جمعی زیر دست و پا مردند! خود مارگیر هم مانند لقمه‌ای طعمه‌ی اژدها گردید!

این قصه را مولوی نقل می‌کند در نتیجه می‌گوید:

نَفْسَتِ اژدهاست او کی مرده است؟ از غم بی‌آلتی افسرده است  
بیچاره دستش به فلان مقام و منصب و پول فراوان نمی‌رسد گردن کج کرده  
که عابد و زاهد و مسلمانم!

همیشه مراقب باش ای مؤمن! که این اژدها در یخبندان دوری از مناظر  
شهوت‌انگیز بماند تا آزارت نرساند و گرنه با تابش خورشید شهوت تکانی به خود داده  
و یک جا تو را می‌بلعد.

### دشمن‌ترین دشمنان انسان

شهوت فرعون‌ی را همه داریم که: «...أَنَا رَبُّكُمْ أَلْعَلِي»<sup>۱</sup> بگوئیم، منتهی زمینه  
و امکان برای ما فراهم نیست. برای فرعون یار و کمک کار رسید. دنبال فرعون افتادند  
و شیرش کردند و او هم گفت: «...أَنَا رَبُّكُمْ أَلْعَلِي» ما کسی دنبالمان نمی‌آید و  
زنده‌باد نمی‌گوید تا شیرمان کند؛ در نتیجه آرام و سر به پایین راه می‌رویم و داعیه‌ای  
نداریم.

۱-سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

آری؛ آدمی باید این نفسِ اژدها منش خود را علی‌الدوام در برف و یخبندان دور بودن از مناظر شهوت‌انگیز نگه دارد تا آزارش نرساند. گول آرامش موقت او را نخورد که بگوید: خیر، من بحمدالله آدمی شده‌ام مهذب و عاقل. یک عمر مسجد و محراب و منبر دیده‌ام. با روزه و نماز و مکه و کربلا خو گرفته‌ام. من اژدهای نفس خود را کشته و بی‌جانش کرده‌ام. دیگر هر جا بروم و با هر که بنشینم و به هر چه نگاه کنم؛ تکان نمی‌خورم و از راه خدا و دین خدا بیرون نمی‌روم. خیر!! اشتباه نکنید:

نفست اژدهاست او کی مرده است      از غم بی‌آلتی افسرده است  
چون تَفِ خورشیدِ شهوت برزند      آن خفاش مرده‌ریگت پرزند

لذا به ما دستور می‌دهند دائم مراقب احوال و افعالتان باشید. در رفتار و گفتارها و در معاشرت‌ها و در حضرها و سفرها نفس اماره‌ی خود را بی‌پروا به حال خود رها نکنید که:

(أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ)؛<sup>۱</sup>

سرسخت‌ترین دشمنان تو همان نفس بی‌پروای بین دو پهلوئی توست.

شیوه‌ی برخورد مولای متقیان علی علیه السلام با دنیا

مولای ما می‌فرمود:

(أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَىٰ مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ  
بِقُرْصِيهِ)؛<sup>۲</sup>

ای مردم! من که امام و پیشوای شما هستم از دنیا به همین دو جامه‌ی کهنه و دو قرص نان جوین اکتفا کرده‌ام.

می‌توانم خوراکی‌های لذیذ بخورم، پوشاک‌های نرم بپوشم و در مسکن‌های

۱- نهج‌الفصاحه ۳۸۸.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵.



عالی بنشینم. اما نمی‌کنم تا شما هم از من در حدّ امکان پیروی نمایید.  
 بچه‌ای که در اتاق بازی می‌کند ناگهان مار خوش خط و خالی را می‌بیند و  
 خیال می‌کند آن خوردنی است! به سمت آن می‌رود. پدر که متوجه می‌شود فریاد  
 می‌کشد: آهای پسر! این مار است و نیشش مهلک است و سمّش قاتل. خودش از  
 اتاق می‌گریزد تا بچه هم بگریزد. اگر چه پدر افسون مار دارد و میتواند مار را بگیرد و  
 هیچ صدمه‌ای هم از آن به وی نرسد ولی می‌ترسد. اگر پیش چشم بچه مار را بگیرد  
 او هم به تقلید از او به سراغ مار می‌رود و خود را به هلاکت می‌افکند. لذا خودش  
 می‌گریزد تا بچه هم بگریزد.

### راستی ما چه مطمئن و آرامیم!!

علی علیه السلام آن پدر مهربان بشر از مارِ دنیا گریخت با آن که او افسون مار دنیا را  
 داشت و می‌توانست از هر جهت در لذّات دنیا غرق باشد و هیچ لطمه‌ای هم نخورد و  
 قلبش لحظه‌ای از یاد خدا غافل نشود. دنیا با تمام جلوه‌گری‌هایش نمی‌توانست  
 علی علیه السلام را به زانو درآورد. اما او با تمام قدرت روحی‌اش از دنیا گریخت تا ما بچه‌ها  
 هم به دنبال او بگریزیم و از سمّ قاتل دنیا در امان بمانیم و لذا می‌فرمود:

(أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اُكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ  
 بِقُرْصِيهِ)؛

به هوش باشید! ای پیروان من! من که امام شما هستم این چنین زندگی  
 می‌کنم. آیا شما که پیروان من هستید چگونه زندگی می‌کنید. [آیا صرف ادعا  
 کافی در تبعیت است].

(إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضَهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ  
 تَثْبُتْ عَلَيَّ جَوَانِبِ الْمَرْئِقِ)؛

تمام هم من این است که خود را در مسیر تقوی به ریاضت بیفکنم تا روز

قیامت که روز خوف اکبر است در امان باشم و در لغزشگاه‌های خطرناک آن  
نلغزم و ثابت و محکم بایستم.

عجیب است آن لغزشگاهی که ترس آن خواب از چشم علی علیه السلام ربوده است، پس  
چرا خواب از چشم ما نمی‌رباید؟! ما چگونه شیعه‌ی علی علیه السلام هستیم؟!

### برتری ثبات در دین

و اما سرمایه‌ی صبر: صبر قوی و کامل هم که روح شما را در راه دین و آیین  
حق ثابت و محکم نگه دارد در وجود شما اندک است! آنگونه نیستید که در مقابل  
امیال و اهواء نفسانی به هیجان نیایید و پا روی شهوات ضدّ عقل و دین بگذارید!  
همچنین نمی‌توانید در مقابل ناملایمات زندگی از جا در نروید و با پیش آمدن انواع  
مصائب، آتش خشم در جانتان مشتعل نگردد و آرامش خود را از دست ندهید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(وَمَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنْهُمَا لَمْ يُبَالِ بِمَا فَاتَهُ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَ صِيَامِ  
النَّهَارِ)؛

کسی که بهره‌ی کافی از یقین و صبر به او داده شده باشد؛ فرضاً که مستحباتی  
از قبیل نماز شب و روزه از او فوت شود زبانی متوجه او نخواهد بود.

(وَلَا تَصْبِرُوا عَلٰی مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُؤَافِيَنِي كُلُّ امْرِئٍ  
مِنْكُمْ بِمِثْلِ عَمَلِ جَمِيعِكُمْ)؛<sup>۱</sup>

اگر شما مردمی دارای یقین و صبر و ثبات در دین و آیینتان باشید [و به همان  
رنگ که من به شما داده‌ام بمانید و به رنگ دیگران در نیایید و افکار و عقاید  
و اخلاق و آداب خودتان را که من از مجرای وحی به دست شما داده‌ام محکم  
نگه دارید و زرق و برق فریبنده‌ی دنیا چشم عقلتان را خیره نکند و از راه به در

نبرد؛ اگر این چنین باشید] در نزد من [که پیشوای شما هستم] محبوبتر از این است که هر کدام از شما به اندازه‌ی تمام افراد شما اعمال مستحب انجام داده باشد!

### نگرانی رسول اکرم ﷺ

بعد فرمود:

(وَلِكُنِّي أَخَافُ أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا بَعْدِي فَيُنْكَرُكُمْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ يُنْكَرُكُمْ أَهْلُ السَّمَاءِ عِنْدَ ذَلِكَ)؛<sup>۱</sup>

ولی نگرانی من این است و می ترسم پس از من در دنیا به روی شما باز شود. مظاهر بهجت زای دنیا از شرق و غرب عالم در برابر چشم‌های شما جلوه‌گری نماید. میلها و هوسها و آرزوها در دل‌های شما بیدار شود! دل‌باختگی شدید نسبت به زیبایی‌های دنیا پیدا کنید! حس تقلید از دنیاداران و حرص به دست آوردن مال و جاه فراوان در شما تحریک گردد و دنیاطلبی را به مسابقه بگذارید طبعاً سرمایه‌ی یقین و ایمان به خدا و آخرت در دلها به سستی گراید حالت صبر و خویشن‌داری در مقابل شهوات و مصائب از بین برود. حرص و طمع و بخل و حسد و کینه‌توزی و فتنه‌انگیزی در قلبها رو به تصاعد بگذارد. در این موقع است که وحدت و اتفاق شما تبدیل به تفرقه و اختلاف می‌شود نفاق و خصومت در تمام شئون زندگیتان پدید می‌آید. دشمن یکدیگر می‌شوید و پنجه به روی هم می‌افکنید.

در این صورت است که (يُنْكَرُكُمْ أَهْلُ السَّمَاءِ عِنْدَ ذَلِكَ) فرشتگان آسمان که به امر خدا مأمور به امداد شما هستند از شما اعراض می‌کنند و دست از نصرت شما بر می‌دارند. دیگر مددی از روح عالم به شما نمی‌رسد! خیرات و برکات الهی از شما سلب می‌گردد و زندگی دنیا و عقبای شما غرق در بلا و رنج و مصیبت می‌شود.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷. (ولکن من می‌ترسم که درهای دنیا به روی شما گشوده شود، پس برخی از شما دشمن برخی دیگر شوید و در یان شرایط فرشتگان آسمان هم دشمن شما شوند.

بزرگان و ارباب معرفت گفته‌اند: انقطاع و انقطاع<sup>۱</sup> جان از دنیا صفا و جلای مخصوصی به آینه‌ی قلب می‌دهد که معارف حقّه در آن منعکس می‌گردد. ابتدا زنگار دل‌بستگی به دنیا را از صفحه‌ی آینه‌ی قلب برطرف کن تا زمینه برای انعکاس نور حق آماده گردد و آن نیز نشانه‌ها دارد.

### نشانه‌های مؤمن

جمعی به حضور پیامبر اکرم ﷺ مشرف شده و گفتند: ما همه مؤمنیم. فرمود: علامت ایمانتان چیست؟! گفتند: علامت ایمان ما اینکه به هنگام نعمت شاکریم، به هنگام بلا صابریم، رضا به قضای خدا می‌دهیم و تسلیم امر خدا هستیم. فرمود:

(إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ  
وَلَا تَنَاقِسُوا فِيمَا عَنَّا تَرْحَلُونَ)<sup>۲</sup>؛

اگر چنین هستید؛ پس جمع نکنید آنچه را که نخواهید خورد، ساختمان نکنید آنچه را که در آن نخواهید نشست. چیزهایی را که خواهید گذاشت و رفت به دست آوردن آن را به مسابقه نگذارید و برای آن خود را به آب و آتش نزنید. راستی اگر دل‌بستگی به دنیا مایه‌ی پلیدی روح و ظلمت جان و محرومیت از سعادت جاودان است پس آدم عاقل آن است که جدّاً خود را از آلودگی به دنیا بر حذر دارد آنگونه که خود را از کثافات و قاذورات بر حذر می‌دارد. در حدیث آمده است:

(لَا يَسْتَكْمِلُ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ حَتَّى يَكُونَ أَنْ لَا يُعْرِفَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ)<sup>۳</sup>؛

۱- بریدن، قطع کردن.

۲- جامع الشعادات، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۸.

۳- از پیامبر اکرم ﷺ در مجموعه‌ی ورام، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳۱.

بنده‌ای به حد کمال از ایمان نمی‌رسد مگر اینکه طوری شده باشد که شناخته نشدن در نظرش محبوبتر از شناخته شدن باشد. [گمنامی را بیشتر از مشهور شدن در میان مردم دوست داشته باشد].

### پیامبر اکرم ﷺ اسوه‌ای نیکو

حال پیامبر اکرم ﷺ به وظیفه‌ی خویش عمل کرده. وحی را از خدا گرفته و به ما رسانده و در این راه همه گونه مصائب را تحمّل نموده است اینک نوبت کار به ما رسیده که با این وحی آسمانی چگونه می‌خواهیم عمل کنیم. آیا این ندای خدا طنین انداز در گوش ما نیست که:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾<sup>۱</sup>

رسول خدا از جانب خدا اسوه و سرمشق نیکو برای شما اقت اسلام معین شده است... و از شما خواسته تأسی نیکو از وی داشته باشید.

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو  
و راستی کدام قسمت از زندگی ما تأسی از رسول خدا ﷺ به حساب می‌آید؟! این چند جمله پند و نصیحت را نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ ﷺ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى)؛

از پیامبر اطیب و اطهرت تأسی کن. چه آنکه آن حضرت سزاوار تأسی است برای هر کسی که تأسی کند.

(وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ)؛<sup>۲</sup>

محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبرش تأسی بنماید.

این جمله از مولا خیلی تکان دهنده است که می‌فرماید:

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۹، قسمت ۴.

(وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْنَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَعْظِيمُنَا مَا صَعَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَىٰ بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ)؛

و اگر نبود در ما جز همین یک عیب و نقص بزرگ که دوست داریم آنچه را که خدا و رسولش آن را دشمن دارند و بزرگ می‌شماریم آنچه را که خدا و رسولش آن را کوچک شمرده‌اند کافی بود که ما در زمره‌ی گردنکشان از فرمان خدا و ستیزه‌گران با امر خدا به حساب آییم.

### فاصله‌ی ما با رسول خدا ﷺ

ما دنیا را دوست می‌داریم و بزرگش می‌شماریم در صورتی که خدا و رسولش آن را دشمن دارند و کوچکش شمرده‌اند!! از جمله صفات و اخلاق بارز در زندگی رسول اکرم ﷺ که ضد آن در میان ما بارز است موضوع ساده‌زیستی عاری از تجمل است که در ادامه‌ی همان کلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

(وَلَقَدْ كَانَ ﷺ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ)؛

به روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد [بدون اینکه سفره و خوانی بگسترده] مانند برده و بنده می‌نشست [دو زانو می‌نشست و پا روی پانمی انداخت]!

(وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ)؛

به دست خودش پارگی کفشش را می‌دوخت و جامه‌اش را وصله می‌کرد. بر الاغ برهنه سوار می‌شد و کسی را هم پشت سر خودش سوار می‌نمود.

(وَ يَكُونُ السُّتْرَ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ النَّصَاوِيرُ)؛

بر در خانه‌اش، پرده‌ای که در آن نقشه‌هایی [از گل و درخت] بود آویخته بود.  
(فَيَقُولُ يَا فَلَانَةُ لِإِحْدَىٰ أَرْوَاحِهِ غَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارَفَهَا)؛

به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از نظر من دور کن که من وقتی به آن نگاه می‌کنم دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم!  
 (وَ كَذَلِكَ مَنْ ابْغَضَ شَيْئاً ابْغَضَ اَنْ يَنْظُرَ اِلَيْهِ وَ اَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ)؛<sup>۱</sup>  
 آری؛ کسی که چیزی را دشمن دارد از نگاه به آن و شنیدن نام آن نیز احساس  
 انزجار و تنفر می‌کند.

حال اندکی هم به زندگی غرق در تجمل خود بنگریم و ببینیم تفاوت ره از  
 کجاست تا به کجا؟

### دوازده درهم با برکت

مردی خدمت رسول خدا ﷺ آمد؛ دید پیراهنی پوشیده است که کهنه شده!  
 آرزو کرد که چه می‌شد از پول من پیراهنی تهیه می‌شد و آن حضرت می‌پوشید! مبلغ  
 دوازده درهم آورد و گفت: یا رسول الله! بر من منت بگذارید و این مبلغ را به عنوان  
 هدیه از من بپذیرید و برای خودتان پیراهنی تهیه کنید. رسول اکرم ﷺ هدیه را  
 پذیرفت و آن مبلغ را به امیرالمؤمنین عليه السلام داد که از بازار پیراهنی تهیه کند.  
 امیرالمؤمنین عليه السلام رفت و پیراهنی آورد. رسول اکرم ﷺ نگاه کرد و فرمود: این - به  
 قول ما جنسش عالی است - مناسب من نیست! اگر فروشنده راضی می‌شود این را  
 پس بگیرد و پول را برگرداند. امیرالمؤمنین عليه السلام بار دیگر به بازار رفته و پول را آورد.  
 رسول اکرم ﷺ فرمود: حالا با هم می‌رویم. آمدند در بین راه کنیزی را دیدند که  
 سر راه نشسته و گریان است علت را پرسیدند. گفت: صاحب خانه به من چهار درهم  
 داده بود چیزی بخرم، آن را گم کرده‌ام. رسول اکرم ﷺ چهار درهم از آن دوازده  
 درهم را به آن کنیزک داده و رفتند از پیراهن فروشی یک پیراهن به چهار درهم  
 خریدند و همانجا پوشیدند و شکر خدا کردند. در مراجعت به مرد فقیری رسیدند که

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۵۹، قسمت ۴.

پیراهن نداشت. همانجا ایستاده و آن پیراهن نو خریده را از تن در آوردند و به آن مرد دادند. دوباره به بازار برگشته و با چهار درهم باقیمانده پیراهن خریده و پوشیدند. اما تقیّدات و تکلّفات در زندگی اجازة‌ی این چنین سادگی‌ها را به ما می‌دهد؟! ابداً!! در بازگشت باز به همان کنیزک رسیدند که نشسته و گریان بود. ایستادند و جویای علّت شدند. گفت: بازگشتم به خانه دیر شده می‌ترسم مؤاخذه‌ام کنند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: با من بیا تا شفاعت کنم. به در خانه آمدند. رسم ایشان این بود که بر در هر خانه که می‌رسید، بیرون در می‌ایستاد و سه بار سلام می‌کرد. اگر جواب نمی‌آمد بر می‌گشت. بیرون در ایستاد و فرمود:

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدَّارِ)؛

جواب نیامد. بار دوّم جواب نیامد. در بار سوّم جواب دادند:

(وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ)؛

در باز شد و صاحب‌خانه با کمال خضوع ایستاد. رسول اکرم ﷺ فرمود: چرا اوّل جواب ندادید؟ گفت: سلام شما را شنیدیم اما چون سلام شما برکت برای خانه‌ی ماست خواستیم این فیض خدا بر ما مکرّر بشود و چون می‌دانستیم پس از سلام سوّم بر می‌گردید در را باز کردیم و اینک آماده به خدمتیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این کنیزک شما در بازگشت به خانه دیر کرده می‌ترسد تنبیهش کنید آمده‌ام از او شفاعت کنم. مرد گفت: یا رسول الله! من به احترام مقدم مبارک شما او را آزاد کردم! می‌دانیم آزاد کردن یک برده در آن زمان در واقع دست برداشتن از یک سرمایه‌ی نفیس بود. اینجا بود که رسول اکرم ﷺ فرمود: الحمد لله این دوازده درهم مال بابرکتی بود. دو برهنه را پوشاند و یک برده را آزاد کرد.<sup>۱</sup> این یک نمونه‌ی کوچک از ساده‌زیستی دور از تجمل و تکلف رسول خدا ﷺ است که اسوه و الگوی زندگی ماست.



## دلاده‌ی دنیا!

این چند جمله را هم به عنوان موعظه از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيَكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَ حُقَاقَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ)؛

بدانید ای بندگان خدا! دیده‌بانانی از خودتان و جاسوسهایی از اعضا و جوارحتان بر شما گماشته شده‌اند و خبرنگارانی از فرشتگان که از روی صدق، اعمال شما و شماره‌ی نفس‌هایتان را ضبط می‌کنند.

(...يَذْهَبُ الْيَوْمَ بِمَا فِيهِ وَ يَجِيءُ الْعُدَّ لَاحِقًا بِهِ...);

...امروز با همه چیزش [از خوشی‌ها و بدی‌ها] می‌گذرد و فردا [عوامل پس از مرگ] از پی آن می‌آید...

آنچنان نزدیک است که:

(...كَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ وَ السَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ وَ بَرَزْتُمْ لِفِضْلِ الْقَضَاءِ...);

...گویی که صیحه [بانگ هول‌انگیز رستاخیز] به گوش شما رسیده و قیامت شما را فرا گرفته است و در موقف حساب ایستاده‌اید...

(...فَاتَّعَظُوا بِالْعَبْرِ وَ اعْتَبَرُوا بِالْغَيْرِ وَ انْتَفِعُوا بِالنُّذْرِ...);

...حال از عبرت‌ها [مرگ و دشواری‌های پس از آن] پند گیرید و از دگرگونی‌های روزگار تنبّه یابید و از هشدار دهندگان آگاهی به دست آورده به کار خود پردازید...

(...أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْأَلُ بِهِ وَ تَبْقَى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَ حِسَابُهُ)؛<sup>۱</sup>

...به هوش باشید! چه کاری به دنیا دارد آن کس که برای آخرت خلق شده و چه کاری به مال دنیا دارد آن کس که به همین زودی آن را از دست خواهد داد و گرفتار پیامدها و پس دادن حساب آن خواهد شد؟

حال، آیا ما به راستی به این حقایق قرآنی اعتقاد داریم و این سخنان باورمان شده است یا نه؟! اگر اعتقاد نداریم (العیاذ بالله) پس کافریم و حسابمان روشن است و دیگر بحثی نداریم. اما اگر اعتقاد داریم و مع الوصف این چنین دل به دنیا داده و از آخرت دل کنده‌ایم؛ پس حتماً باید در عاقل بودن خود تجدید نظر کنیم که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...﴾<sup>۱</sup>

...آیا متاع عالی و اعلا را با متاع پست بی ارزش مبادله می‌کنید...؟

آیا طلا را از دست دادن و کلوخ را چسبیدن؛ نشان عقل و درایت است؟!

﴿...فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup>

...چه آفتی به عقلمان خورده که اینگونه داوری می‌کنید؟!

خدا! یا! به ما رشد عقلی عنایت کن که آخرت باقی را به خاطر دنیای فانی از دست ندهیم و آنچنان نباشیم که همچون بنی اسرائیل جاهل، خدا را از خانه‌ی دل بیرون کرده و گوساله را در آن بنشانیم.

### خطاب عتاب آمیز قرآن

اینک این قرآن است که با خطاب عتاب آمیز به ما می‌گوید: آیا شما مسلمانید؟! اما باید هر روز صبح که از خانه بیرون می‌آییم خطاب به خود بگوییم: آیا تو مسلمانی و با توجه به دستورات اسلام به سر کارت می‌روی؟ شب هم که به خانه

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۱.

۲-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵.

برمی گردیم باز به خود بگوییم: آیا تو مسلمانی و با کوله باری از عمل به دستورات اسلام به خانه برگشته‌ای؟! آیا مسلمان رفتی و مسلمان برگشتی؟ بطور حتم موقع جان دادن نیز فرشتگان خدا که برای قبض روح آمده‌اند به ما خواهند گفت: آیا شما مسلمانیید و با حال اسلام می‌میرید؟

باید برای آن لحظه جواب آماده کنیم!! اسلام آن چنان مهم است که خدا از پیامبران خود طلب اسلام می‌کند. ابراهیم خلیل علیه السلام با آن عظمت مقامش:

﴿ اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ ﴾<sup>۱</sup>

خداایش به او گفت: اسلام بیاور و تسلیم در مقابل امر پروردگار عالمیان باش. او هم گفت: تسلیم شدم، مطیع فرمانم. وقتی هم مأمور به ذبح فرزندش شد؛ بی‌درنگ آماده‌ی اطاعت فرمان گردید و به فرزندش گفت: پسر من مأمورم که ذبحت کنم. پسر هم نگفت: آخر پدر چرا؟ بلکه گفت: پدر به آنچه که دستورت داده‌اند عمل کن و لذا خداوند آن پدر و پسر را به خاطر همین اسلام و تسلیمشان می‌ستاید که پدر و پسر هر دو در مقابل فرمان ما تسلیم شدند.<sup>۲</sup>

حضرت یوسف صدیق علیه السلام پس از طی مراحل اخلاص در عبودیت، وقتی دعا می‌کند می‌گوید:

﴿... فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾<sup>۳</sup>

...خدا یا! تو که ولی و صاحب اختیار من هستی مرا مسلم بمیران و به صالحان ملحقم کن.

حتی رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم به نقل قرآن کریم می‌فرماید:

۱-سوره بقره، آیه‌ی ۱۳۱.

۲-سوره صافات، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳-سوره یوسف، آیه‌ی ۱۰۱.

«...أَمْرٌ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>؛

...من مأمورم مسلم در پیشگاه رب العالمین باشم.

«وَأَمْرٌ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۲</sup>؛

من مأمورم اول کسی باشم که قدم در وادی اسلام می‌گذارد [تا دیگران دنبال من تسلیم امر خدا گردند].

حاصل آنکه خدا در قرآن کریم، هم منطق شیطان را نشان می‌دهد و هم منطق انبیاء را. شیطان منطقیش «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ» بود اما انبیاء عليهم السلام منطقیشان «أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» است. شما مدعیان اسلام از کدام منطق تبعیت می‌کنید؟

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»<sup>۳</sup>؛

ما قرآن را برای تبتّه و پی بردن به حقایق، آسان کرده‌ایم! آیا کسی هست که متذکر و منتبتّه گردد و در پرتو نور قرآن راه و چاه را تشخیص و تمیز داده و خود را به چاه هلاک ابدی نیفکند؟ آیا مشعل فروزان قرآن به دست ما باشد و ما راه را رها کرده و در چاه بیفتیم؟! آیا عقلای عالم ما را مذمت نمی‌کنند؟ تا کی این آب صاف و زلال و شفاف‌بخش قرآن از کنار خانه‌ی ما عبور کند و ما همچنان از تشنگی بسوزیم و در میان آلودگی‌ها و کثافات رذایل اخلاقی و عملی بلولیم و عاقبت بمیریم و به عذاب الیم عوالم پس از مرگ مبتلا گردیم!؟

### قصه‌ای عبرت‌آموز

مولوی در مثنوی قصه‌ای آورده است:

بر لب جو بود دیواری بلند	بر سر دیوار تشنه‌ی دردمند
مانعش از آب آن دیوار بود	از پی آب او چو ماهی زار بود

۱-سوردهی مؤمن، آیه‌ی ۶۶.

۲-سوردهی زمر، آیه‌ی ۱۲.

۳-سوردهی قمر، آیه‌ی ۱۷.

در کنار جوی آبی، دیوار بلندی بود و آدم تشنه‌ای بر سر آن دیوار نشسته بود. آب صاف و سرد و زلال از پای دیوار روی هم می‌غلتید و می‌گذشت. مرد بینوا که از سوز عطش می‌سوخت، چشمش جمال دلربای آب را می‌دید و بر التهاب جاننش می‌افزود اما دستش به آب نمی‌رسید. تصادفاً دستش به خشتی از خشت‌های لب دیوار خورد و خشت از دیوار کنده شد و میان آب افتاد و از افتادن خشت، آب صدایی کرد. صدای آب مانند نغمه‌ی فرح انگیز معشوق به گوش عاشق رسید و رعشه در تار و پود قلبش انداخت و بر بی‌قراریش افزود. این بار خودش خشت دیگری از دیوار کند و در آب انداخت و باز از شنیدن صدای آب لذت برد و خشت سوّم و چهارم و پنجم را انداخت.

از سماع بانگ آب آن ممتحن گشت خشت انداز و زانجا خشت کن از آن پس کار آن مرد عاشق آب شد خشت از دیوار کردند و در آب انداختن و گوش به صدای آب دادن!! عاقبت صدای آب درآمد و گفت: ای مرد! آخر از این خشت کنند و بر من زدن چه بهره‌ای می‌بری؟! تشنه گفت آبا! مرا دو فایده است من از این صنعت ندارم هیچ دست من راه کار خودم را یافته‌ام و از این کار و از این شغل هیچگاه دست بر نخواهم داشت. این کار خشت از دیوار کردند و در جوی انداختن برای من دو فایده‌ی بزرگ دارد:

فایده‌ی اوّل سماع بانگ آب کو بود مر تشنگان را چون جواب بانگ او چون بانگ اسرافیل شد مرده را زین زندگی تحویل شد

**بهره‌ی اوّل** من از این خشت کنند و انداختن، شنیدن صدای لذت بخش توست. همچنان که نغمه‌ی حضرت اسرافیل علیه السلام (فرشته‌ی موکل بر حیات) در ابدان

مردگان در دل خاک روح می‌دمد و زنده‌شان می‌کند، بانگ تو ای آب، با جان تشنه و سوخته‌ی من نیز چنین می‌کند. هر دم که خشتی از دیوار می‌کنم و بر تو می‌افکنم و صدای تو را می‌شنوم، ارتعاشی دل‌انگیز در جانم پیدا می‌شود و گویی که مرده‌ام و زنده می‌شوم.

فایده‌ی دیگر که هر خشتی کز این بر گنم آیم سوی ماء معین  
 کز کمی خشت دیوار بلند پست تر گردد به هر دفعه که کند  
 پستی دیوار قربی می‌شود فصل او درمان وصلی می‌شود

**فایده‌ی دوّم** این که هر یک خشتی که از این دیوار می‌کنم و می‌افکنم، به قدر همان یک خشت از بلندی دیوار کم کرده به تو نزدیکتر می‌شوم. چه بهره‌ای از این عظیم‌تر و چه شغلی از این پرسودتر که در هر لحظه‌ای یک خشت به تو نزدیک‌تر بشوم و عاقبت این دیوار بلند را از بین برداشته و این جان تشنه و سوخته‌ام را به آغوش تو افکنده و در میان امواج حیات بخش تو غوطه‌ور گردم و از وصال تو کامیاب شوم؟!

### دل به آن بندیم که بی‌زوال است

حال، ما هم در این دنیای غرق در مادیّت بر سر دیوار بلند شهوات نشسته‌ایم و آب حیات قرآن از پای این دیوار می‌گذرد اما کو چشمی که جمال دلربای او را ببیند و کو گوش‌ی که نغمه‌های جانفزای او را بشنود؟ جان آدمی در حدّ ذات خود تشنه‌ی خدا و قرآن خدا و وحی آسمان است. انسان از آن نظر که انسان و دارای عقل است، نمی‌تواند اکتفا به همین آب‌های شهوات آلوده و ننگین بنماید. او ذاتاً یک موجود الهی و آسمانی است و احتیاج به «ماء معین» آسمانی دارد و با آب‌های زمینی، رفع تشنگیش نمی‌شود؛ انسان نمی‌تواند به گلی عشق بورزد که پس از چند روز پژمرده می‌شود. او نمی‌تواند دل به چشم و ابروی زیبا و قامت رعنائی بدهد که به

همین زودی زیبایی موقت خود را از دست می‌دهد و تبدیل به خاک می‌گردد. او می‌گوید: من در پی عشق به جمالی هستم که آورنده و برنده‌ی این جمال‌هاست. ای خواجه! قمر بهتر یا آنکه قمر سازد خوبی شکر بهتر یا آنکه شکر سازد حال، دست این انسان تشنه‌ی خدا؛ امروز از دامن خدا جدا گشته و از آب حیات خود دور افتاده است، آن هم: ﴿... فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾؛ «... در گمراهی بسیار دور». دیواری آن چنان بلند بین جان انسان و آب حیات قرآن کشیده شده است که هیچ صدایی از قرآن به گوشش نمی‌رسد! آنچه که ما می‌شنویم، صداهای خوش لحن و خوش آهنگ قاریان مصری و شامی است نه صدای ملکوتی قرآن! انسان امروز سرگرم افزودن بر کم و کیف مال و مقام است و اشباع شهوات حیوانی و ارضاء تمایلات نفسانی! اصلاً یادش رفته که او تشنه‌ی قرآن است و باید به فکر دستیابی به ﴿مَاءٍ مَّعِينٍ﴾ قرآن بیفتد و از خشت‌های دیوار بلند بین خود و قرآن کم کند تا به آب حیات قرآن برسد. آن گروه بیدار و بینا که جمال قرآن را دیدند و نغمه‌ی او را شنیدند، از همه چیز خود گذشتند و بی‌پروا خود را از لب دیوار بلند دنیا به دامن قرآن افکندند و غرق در لذت و کامیابی ابدی گشتند.

﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَ هَنِيئًا لِّأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ﴾؛

جمعی هم تدریجاً خشت‌هایی از دیوار مال و مقام دنیا می‌کنند و می‌افکنند تا خود را به دامن قرآن برسانند اما جمع دیگری همچنان بالای دیوار می‌مانند و بی‌خبر از قرآن می‌میرند و پس از مرگ هم دیواری بین آنها و بین بهشت جاودان کشیده می‌شود:

﴿... فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُٗ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾<sup>۲</sup>؛

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳.

۲-سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

...آنگاه میان آنها [مؤمنان و منافقان] دیواری زده می‌شود که دری دارد که باطنش رحمت است و ظاهرش عذاب.

### دگرگونی حال امام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بازار بصره برای همین مردم بالای دیوار دنیا نشسته گریه کرد:

(دَخَلَ سُوقَ الْبَصْرَةِ وَ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ)؛

داخل بازار شد و دید مردم می‌خرند و می‌فروشند و بازار به دست آوردن پول، حسابی گرم است. البته هر زمامدار مملکتی وقتی می‌بیند مردمش سرگرم کسب و کارند و چرخ اقتصاد مملکت از صادرات و واردات کاملاً در جریان است و خوب می‌چرخد، خوشحال می‌شود، اما امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدن این جریان سخت دگرگون شد؛ در گوشه‌ای ایستاد:

(فَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً)؛

گریه کرد آن هم گریه‌ای شدید!

آنگاه فرمود:

(يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عَمَّالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَخْلِفُونَ وَ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِكُمْ تَنَامُونَ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الزَّادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ)؛

ای دنیاپرستان! و ای مزدوران دنیاداران! شما که روز سرگرم خرید و فروش و سوگند یاد کردن برای انجام معاملاتتان هستید و شب هم در بستر خود می‌آرمید و در خلال این مدت از آخرت در حال غفلتید! پس کی به فکر معاد می‌افتید و زاد و توشه‌ی راه برمی‌دارید!؟



یعنی آنچه که از نظر یک مسلمان دارای اهمیت بسیار است تأمین سعادت ابدی آخرت است! دنیا هم از آن نظر که در مسیر آخرت است مطلوب می باشد و گرنه دنیای سرگرم کننده و بازدارنده‌ی از آخرت مذموم است و سبب هلاکت جاودان است.

### دنیای مذموم

مذمت دنیا در قرآن و نهج البلاغه و بیانات معصومین علیهم السلام کیداً مورد توجه قرار گرفته است. حال باید فهمید دنیا چیست و آنچه که در قرآن مورد مذمت قرار گرفته کدام قسمت از دنیاست؟

غزالی که از علمای معروف اسلامی است و مخصوصاً در مسائل اخلاقی تحقیقات وسیع و در حدّ خود عمیقی دارد می گوید: دنیا عبارت از مجموعه‌ی سه چیز است و به عبارتی دارای سه رکن است؛ رکن اول وجود اشیا‌یی که در اطراف انسان و در مرئی و منظر او قرار گرفته اند از زمین، آسمان، جمادات، نباتات، حیوانات، مواد مناسب برای خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب، همسران، فرزندان و... رکن دوم محبت به این موجودات و رکن سوم بهره‌برداری از این محبوبات. این سه چیز ارکان تشکیل دهنده‌ی حقیقت دنیاست: وجود اشیا، محبت به آنها و بهره‌برداری از آنها. حال باید بررسی کرد که کدام یک از این سه چیز از نظر قرآن کریم مذموم و منفور است. آیا وجودشان بد است؟ خیر، این قرآن است که می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾<sup>۱</sup>

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در بین آنهاست نیافریدیم مگر بر اساس حق

[و عنایت و حکمت]...

از آفرینش تمامی کائنات، هدف و فایده‌ای منظور است و کوچک‌ترین موجود در کارگاه صنع خداوند حکیم به عبث آفریده نشده است. همه چیز آیت خدا و

نشانه‌ای از علم و قدرت و حکمت خداست و تمام آیاتش کریم است و ارزشمند. البته کریم و اکرم و ارزشمند و ارزشمندتر دارند! در دعای سحرهای ماه رمضان می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِأَكْرَمِهَا وَكُلِّ آيَاتِكَ كَرِيمَةً)؛

هر چیز به جای خویش نیکوست

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر به بیانی روشن‌تر فرموده است:

(الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...)<sup>۱</sup>؛

خدا همان کسی است که هر چه را آفریده، آن را نیکو آفرید...

هیچ موجود نازیبا در عالم نیست. اگر به نظر ما چیزی زشت و نازیبا آمد از آن نظر است که ما تنها حومه‌ی وجود خود را می‌بینیم و رابطه‌ی آن را تنها با خود به حساب می‌آوریم. مانند مورچه‌ای که تنها زیر پای خود را می‌بیند و از ورای آن ناآگاه است. ما هم اگر احاطه به نظام کلی عالم داشتیم می‌فهمیدیم: جهان چون خطّ و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

(...مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ...)<sup>۲</sup>؛

...در عالم خلق حضرت رحمن، هیچ چیز لازم در وجود هیچ مخلوقی نادیده

گرفته نشده است...

هر مخلوقی در حدّ خود، جامع و کامل آفریده شده است؛ در نتیجه، «كُلُّ مَخْلُوقٍ حَسَنٌ» هر چه که قلم صنع و خلق خدا روی آن آمده است؛ او نیکو و حسن شده است. حتی شیطان که از دید ما زشت و نازیباست، از دید این آیه‌ی قرآن، مخلوق خداوند است و حَسَن است!

۱-سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۷.

۲-سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۳.

## وجود با برکت شیطان!!

از برکات وجود شیطان است که انسان‌ها، متقی و با ورع و پرهیزکار می‌شوند و در غرفه‌های بهشتی جایگزین می‌گردند. تمام قهرمانان تقوی و ورع، از میدان مبارزه‌ی با شیطان، نام و عظمتی به دست آورده‌اند. طبیعی است که قهرمان کشتی شدن با در خانه لمیدن حاصل نمی‌شود بلکه به میدان آمدن و با حریف قوی، پنجه به پنجه در افکندن و احیاناً ضربات سنگین خوردن لازم است. آنان که در عالم به عنوان قهرمانان ایمان و تقوی و عفت و صداقت و امانت و معرفه الله و محبة الله شناخته شده و به مقامات عالیه از فضائل انسانی رسیده‌اند؛ از این راه بوده که با شیطان وسوسه‌گر، در افتاده و او را با نیروی ایمان خود به زانو در آورده‌اند و استعداد اوج گرفتن در آسمان تقرب به خدا را در وجود خودشان شکوفا ساخته‌اند. اگر حضرت یوسف صدیق علیه السلام در قرآن قهرمان عفت معرفی شده و مدال پرافتخار **﴿... إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾**<sup>۱</sup> از جانب خداوند مَنَّان به او عنایت شده، از آن جهت بوده که در میدان مبارزه با شیطان با قوت تمام ایستاده و او را به زانو در آورده است و لذا در قسمت پایانی سوره‌ی یوسف به عنوان ارائه‌ی نتیجه‌ی داستان و نشان دادن اساس و پایه‌ی اصلی این پیروزی معنوی، از زبان خود یوسف می‌فرماید:

**﴿... إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾**<sup>۲</sup>

...حقیقت آن که هر که تقوی و صبر را پیشه‌ی خود سازد [این چنین نائل به

هدف می‌گردد] چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

«صبر» یعنی در برابر هجوم شدائد و مشکلات استقامت داشتن؛ دندان روی

جگر نهادن و پا روی شهوات نفسانی گذاشتن. خلاصه اینکه تمام قهرمان‌های بهشتی

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۴.

۲- همان، آیه‌ی ۹۰.

از برکت مبارزه با وسوسه‌های شیطان به مقام قهرمانی رسیده‌اند. از این جهت شیطان نیز دارای خیر است و خلقتش حسن است. در عالم خلق خدا شرّ محض اصلاً وجود ندارد! هر چه که وجود دارد یا خیر محض است و یا خیرش غالب بر شرّ است. جهنّم از دید ما شرّ محض و زشت و قبیح و مستنکر است، در صورتی که از دید قرآن که می‌فرماید: هر چه را که خدا آفریده حسن آفریده است و دارای حُسن و نیکویی در خلقت است و به همین جهت در سوره‌ی مبارکه‌ی رحمن که نعمت‌ها را می‌شمارد، دنبال هر نعمتی برای تنبّه دادن به ارزش آن نعمت می‌گوید:

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾<sup>۱</sup>

پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و ارزش آن را

نادیده می‌گیرید؟

شاید متجاوز از سی بار این جمله در این سوره که طولانی هم نیست آمده

است! در مورد بهشت و بهشتیان مثلاً می‌فرماید:

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲﴾ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿۳﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴﴾ فِيهِنَّ حَيْرَاتٌ ﴿۵﴾ حِسَانٌ ﴿۶﴾﴾

جهنّم، نعمتی از نعمت‌های بزرگ خدا!

تا اینکه در وصف عذاب‌های جهنّم می‌فرماید:

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿۱﴾ يَطُوفُونَ فِيهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ ﴿۲﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳﴾﴾

۱- سوره‌ی رحمن، آیه‌ی ۱۳.

۲- همان، آیات ۶۶ تا ۷۰.

۳- همان، آیات ۴۳ تا ۴۵.

این همان جهنمی است که تبهکاران آن را انکار می کنند. اینان در میان آتش های سوزان و آب های داغ و جوشان در رفت و آمدند. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟!

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالتَّوَصِي وَ الْأَقْدَامِ ﴿۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾<sup>۱</sup>

گنهکاران آن روز از قیافه شناخته می شوند و فرشتگان عذاب آنها را با موهای جلوی سر و پاهایشان می گیرند و به جهنم می افکنند. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید.

چنان که می بینیم جهنم و عذاب های آن در ردیف بهشت و نعمت های آن قرار گرفته و بلکه آیات مربوط به جهنم پیش از آیات مربوط به بهشت آمده است و این نمایانگر این است که جهنم در نظام احسن آفرینش، مخلوق حسن است و نعمتی از نعمت های بزرگ خداست و از برکات جهنم و خوف از عذاب جهنم است که اکثریت اهل ایمان بهشتی می شوند و گرنه اقلیت بسیار اندکی هستند که خدا را حباباً عبادت می کنند و می گویند:

﴿الهِى مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِى جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ﴾<sup>۲</sup>

خدای من! تو را از ترس آتش جهنم و به طمع بهشت عبادت نکرده ام! بلکه تو را شایسته ی عبادت یافته و عبادت کرده ام.

اگر جهنم و خوف از عذاب جهنم نبود مسیر عبادت در دنیا و بهشت در آخرت خلوت می شد و به قول معروف، علی می ماند و حوضش. در هر مملکتی زندان و جایگاه های عقوبت و کیفر از لوازم ایجاد آرامش و امنیت است و گرنه عناصر غیر

۱-سوره ی رحمن، آیات ۴۱ و ۴۲.

۲- وافی، فیض کاشانی، جلد ۳، صفحه ۷.

قابل تربیت و افراد شرور جنایتکار اصلاً مجال زندگی آرام به مردمان نمی‌دادند. پس همانگونه که زندان در نظام کَلّی یک مملکت نعمت است، جهنّم نیز در نظام کَلّی آفرینش احسن نعمت است. این «رکن اوّل دنیا» که گفتیم موجودات و مخلوقات خدا کلاً دارای حُسن در خلقتند و هیچ مخلوق غیر حَسَن در کارگاه صنع خدا به وجود نیامده است و نمی‌آید.

اما «رکن دوّم دنیا» محبّت و علاقه‌مندی انسان به این موجودات است و سبب پیدایش این محبّت هم دو چیز است:

**اوّل** آیت و نشانه بودن تمامی موجودات است برای وجود و علم و قدرت و حکمت خدا، زیرا هر انسان خداجو تمام آیات و نشانه‌های خدا را که وسیله‌ی افزایش معرفت و محبّت به او می‌شوند دوست دارد. از این نظر تمام مخلوقات خدا که وسیله‌ی شناخت خدا هستند محبوب انسان خداطلب می‌باشند.

**ثانیاً** موجودات عالم در زندگی، مورد نیاز انسان هستند. از جمادات و نباتات و حیوانات، از آب و هوا و نور، از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و ... و طبیعی است که احتیاج، تولید محبّت می‌کند و انسان به هر چه که نیازمند است قلباً به آن علاقه‌مند است. آیا انسان تشنه و گرسنه آب و نان را دوست نمی‌دارد؟ آیا به لباس و مسکن و مرکب و همسر و فرزند، علاقه‌مند نمی‌شود؟ طبیعی است که می‌شود. این هم رکن دوّم دنیا که محبّت به موجودات است و هیچ نقص و عیبی هم حساب نمی‌شود بلکه هم از جهت آیت خدا بودن و هم از جهت مورد نیاز طبیعی انسان بودن دارای ارزش و مطلوب است.

و اما «رکن سوّم» که گفتیم موضوع بهره‌برداری از این محبوبات است. آیا بهره‌برداری و استفاده از موجوداتی که انسان در اختیار دارد از نظر قرآن ممنوع و منفور است؟ خیر، این قرآن است که می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا... ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم! از آنچه در زمین است بخورید اما از طریق حلال و پاکیزه [نه از طریق حرام و ناپاک]...

﴿ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ... ﴾<sup>۲</sup>

بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است...

﴿ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَآتِكُمْ وَ رِيشًا... ﴾<sup>۳</sup>

ای فرزندان آدم! ما لباسی برای شما فرود آوردیم که اندام شما را می‌پوشاند و ماهی‌ی زینت شماست...

﴿ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً... ﴾<sup>۴</sup>

از آیات و نشانه‌های [حکمت] او این است که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد...

### سرچشمه‌ی گناهان

پس دنیا همه چیزش خوب است؛ هم وجود موجودات و هم محبت به آنها و هم بهره‌برداری از آنها طبعاً و عقلاً و قرآناً مطلوب است و هیچگونه ممنوعیتی در کار نیست. بنابراین باید دید آن دنیایی که در مکتب آسمانی قرآن مورد ذم و نکوهش

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۸.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

۳- همان، آیه‌ی ۲۶.

۴- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۱.

بسیار شدید قرار گرفته و در قرآن و نهج البلاغه و دیگر بیانات معصومین علیهم‌السلام مبارزه‌ای تند و عمیق و دامنه‌دار و آشتی‌ناپذیر با آن به میان آمده است، کدام دنیاست که محبت به آن را سرچشمه‌ی تمام خطیبات و سیئات ارائه کرده و فرموده‌اند:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)؛<sup>۱</sup>

دوستی دنیا سردهسته‌ی تمام خطاها و گناهان است.

آری؛ بر حسب استفاده از قرآن و گفتار معصومان علیهم‌السلام آن دنیایی مذموم است که هدف و مطلوب اصلی و محبوب مستقل انسان قرار گیرد و آن را آخرین مرحله‌ی هستی و دوران نهایی حیات خود پندارد و به دست آوردن اشیایی را که به عنوان وسیله‌ی زندگی موقت در این جهان آفریده شده‌اند، کافی در تأمین سعادت مطلوب و خوشبختی جاودان خود بشناسد. چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾<sup>۲</sup>

[کافران] گفتند: جز همین زندگی دنیای ما، زندگی دیگری در کار نیست؛ مرگ و حیات ما فقط در دنیاست [گروهی] می‌میریم و [گروهی] زنده می‌شویم و ما را نمی‌میراند مگر روزگار [دهر و طبیعت است که ما را می‌آورد و می‌برد]...

در ماورای این دنیا خبری نیست! این فکر شیطانی است که هم دنیا را و هم آخرت را ویران می‌کند. این دنیای کنونی است که می‌بینیم به صورت باغ وحش مسلم درآمده و جنایتکاران بشری همچون دزدگان خونخوار به جان هم افتاده‌اند و فضای زندگی را پر از ترس و وحشت و اضطراب کرده‌اند.

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۱.

۲- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۴.



﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و [پشت به] آخرت در حال غفلتند!

﴿...وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ

مَثْوًى لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>؛

... کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می‌گیرند و همچون چهارپایان می‌خورند

و سرانجام، آتش [دوزخ] جایگاه آنهاست.

## نگاه کوردلان به دنیا

این سخن زیبا و شیوا نیز از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

﴿إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا﴾؛

حقیقت اینکه دنیا نهایت درجه‌ی بینش انسان کوردل است و پشت سر آن

چیزی را نمی‌بیند [و از حیات ابدی آخرت در کی ندارد]!

﴿وَالْبَصِيرُ يَنْقُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا﴾؛

چشم انسان بینا تیزبین است و پرده‌ی دنیا را می‌شکافد و پشت پرده را می‌بیند

و می‌داند که سرای زندگی در پشت سر این دنیاست و دنیا گذرگاه است.

﴿فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاطِئٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاطِئٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا

مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ﴾<sup>۳</sup>؛

آدم بینا از دنیا توشه برای آخرتش برمی‌دارد اما آدم اعمی و دل‌نابینا تمام قوای

خود را به پای این دنیا می‌ریزد و هدف و مقصدی جز زندگی چندروزه‌ی دنیا ندارد.

پس معلوم شد آنچه از دنیا در قرآن مذموم و منفور است؛ هدف قرار دادن آن

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۲.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۳۳، قسمت ۴.

است و آن را مقصد اصلی از خلقت خود دانستن و بر اثر این طرز تفکر و دنیاشناسی است که دروازه‌ی جنایت و استعمار و استثمار و جنگ و خونریزی به روی بشر باز می‌شود و زندگی چنان که می‌بینیم مبدل به جهنم سوزانی برای آدمیان می‌گردد.

### عمومیت دنیاخواهی و زینت‌طلبی

حال آیه‌ی مورد بحث را می‌خوانیم:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا﴾؛

کسی که زندگی دنیا و زینت آن را می‌طلبد.

این جمله‌ی اوّل آیه نه تنها کفار، بلکه بسیاری از ما مسلمانان را نیز شامل می‌شود. آنان که تمام همّشان تزیین و آرایش دادن به ظاهر زندگی است و در این مسیر، عجیب به وادی اسراف و تبذیر<sup>۱</sup> (که در دین و شریعت اسلام مردود و منفور است) افتاده‌اند و به‌راستی که تجمل‌طلبی قیافه‌ی زندگی دینی ما را مسخ کرده و مغز را از بین برده و پوستی به ظاهر رنگین گولزن آن هم توأم با صدها دشواری و رنج و تعب به دست ما داده است.

دنیا به ذات خود این عیب مسلّم را دارد که رو به زوال و فناء است اما دنیاداران علی‌الدوام می‌کوشند این عیب مسلّم آن را بپوشانند و آن را باقی و زوال ناپذیر ارائه نمایند. برج و باروهای بلند و پرنقش و نگار و مجهّز به جهازاتی که گویی صدها سال در آن خواهند زیست می‌سازند! از سفره‌های رنگین و لباس‌های فاخر متعدّد و مرکب‌های گران‌قیمت گرفته تا به قیافه و صورت و اندامشان از طرق گوناگون می‌رسند و می‌کوشند آن را هم زیبا و جوان نگه دارند! سعی می‌کنند ریشه‌ی موهای سفید را برکنند و چین و چروک‌ها را هموار کنند. دارایی واقعی آن است که برای انسان بماند و آن همان معارف عقلیه و ربط دادن جان به قرب حضرت خالق مئان

۱- بیهوده خرج کردن.

است. ما هر چه که به دست می آوریم در بهای آن چیزی از دست می دهیم و آن گوهر عمر ماست که هر لحظه اش ارزشمندتر از تمام دنیا و مافیهاست. پس از مرگ می فهمیم که چه گوهرها از دست داده ایم و از چه مقامات عالیه محروم گشته ایم! ما هم اکنون در حال داد و ستد هستیم. هر نفسی که می زنیم، مردمک چشمی که حرکت می دهیم، تلفظی که بر زبان جاری می کنیم در گرانمایی از کیسه ی عمر خود بیرون می اندازیم اما چیزی در ازاء آن نمی گیریم. ما در واقع «مصرفی» به معنای حقیقی آن هستیم. اصلاً تولید نداریم! بدبخت آن آدم یا ملتی که مصرف خالی از تولید داشته باشد که به زودی خاک نشین خواهد شد. ما عمر را مصرف می کنیم اما اگر از درکات جهنم تولید نکنیم، از درجات بهشت جاودان نصیبی نمی بریم. همه اش می بازیم و چیزی نمی یابیم.

### ارزش عمر اولیای خدا

صدق الله العلیّ العظیم که فرمود:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛

قسم به عصر [با معانی گوناگونش] تمام افراد انسان در حال خسران<sup>۱</sup> و از دست

دادن سرمایه اند!

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾؛<sup>۲</sup>

تنها یک گروهند که تولیدگرند و از مصرف عمر خود دچار خسران نمی شوند. آن گروه، همان مؤمنان صالح العملند که از هر لحظه ی عمرشان درجات رفیع بهشتی به دست می آورند.

(طوبی لَهُمْ ثُمَّ طوبی لَهُمْ)؛

۱- زیانکاری، نغابن.

۲- سوره ی عصر، آیات ۱ تا ۳.

مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی (رض) از اعظام رجال تربیت بوده که شاگردانش انسان‌ها ساخته‌اند. این مرد در جوانی در نجف مریض شد. او شدیداً مورد علاقه‌ی استادش مرحوم سیّدعلی تستری (رض) بود. او می‌دانست که این جوان عاقبت به چه مرتبه‌ای از مراتب معنوی خواهد رسید و چه انسان‌هایی زیر دست او تربیت خواهند شد. در ایّام بیماری او طیبی از بغداد که از ارادتمندان استادش بود به نجف آمد و برای دیدار حضرت سیّد استاد رفت. سیّد تا او را دید پیش از اینکه از او پذیرایی کند گفت: یکی از فرزندان من در مدرسه‌ی سلیمیه بیمار است، شما اول از او عیادت‌ی کنید و بعد نزد من بیایید!

طیب رفت و برگشت و گفت: آقا! ایشان مرضش صعب‌العلاج است و معالجه‌اش هزینه‌ی سنگینی دارد و حدّاًقلّ صد تومان خرج دارد (صد تومان آن روز شاید معادل با صد میلیون تومان امروز بوده است). تازه با این خرج سنگین احتمالاً چند روزی یا چند هفته‌ای بیشتر زنده نماند. حضرت سیّد استاد فرمود: تو برو با همین خرج سنگین اقدام به معالجه‌اش کن. اگر چه یک ساعت زنده بماند. آنگاه این جمله را فرمود: «وَالسَّاعَةَ مِنْ عُمْرِهِ أَعْلَى مِنْ ذَلِكَ»<sup>۱</sup> «یک ساعت از عمر او بسیار گران‌بهارتر از این پولی است که صرف می‌شود». چرا؟ چون عمر او واقعاً مولّد بود و در هر نفسی که می‌کشید در اثر انس و ارتباط با خدا درجاتی از قرب به خدا را می‌پیمود. این عمر است که اگر میلیون‌ها و میلیاردها صرف بشود و یک ساعت زنده بماند ارزش دارد.

## محرومیت دنیا طلبان در آخرت

حال قرآن می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱- مقدمه‌ی «المراقبات» تألیف مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (رحمة الله عليه).

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۵.

آن کسانی که فقط دنیا و زینت آن را طالبند و کاری به خدا و آخرت ندارند، البته ما روی سستی که در عالم داریم در همین دنیا نتیجه‌ی کار و سعی و تلاششان را به تمام و کمال و بدون هر گونه بَخْس<sup>۱</sup> و کاستی به آنها می‌رسانیم.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ﴾<sup>۲</sup>

اینان در عالم آخرت هیچ حظّ و نصیبی جز آتش نخواهند داشت.

در دنیا خدا یک سلسله قوانین تکوینی و طبیعی مقرر فرموده است که هر که با آن قوانین اقدام به کار کند، نتیجه‌ی آن کارها عائدش می‌شود اعمّ از مؤمن و کافر. مثلاً هر کس با بیل و کلنگ و دیگر وسایل مدرن اقدام به حفر چاه و قنات کند طبیعی است که به آب می‌رسد. زمین را شیار کرده و بذرافشانی و آبیاری کند طبیعی است که اگر برخورد به موانعی نکند، محصول خوب عائدش می‌شود. درس بخواند عالم و دانشمند می‌شود. در اسرار طبیعت مطالعات پیگیر مداوم داشته باشد مبتکر و مخترعی مشهور می‌گردد و چنان که می‌بینیم در بلاد کفر و کشورهای بی‌خبر از خدا و آخرت، دانشمندان متخصص در ابعاد مختلف علمی فراوان هستند و به نتایج فعالیت‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی خود نیز نائل می‌شوند. این همان است که آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾؛

آنان که تنها طالب دنیا و زینت آن هستند در همین دنیا نتیجه و محصول کارشان را بی‌کم و کاست به آنها می‌رسانیم.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ﴾؛

اینان در عالم آخرت جز آتش نصیبی نخواهند داشت.

۱- نقصان و ناقص.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۶.

### ﴿وَحَبِطْ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

تمام آنچه که در دنیا انجام داده‌اند [در آخرت] بی‌ارزش خواهد شد و تمام آنچه که در دنیا عملی کرده‌اند [در آخرت] باطل بودن آن آشکار خواهد گشت. جمله‌ی ﴿وَحَبِطْ مَا صَنَعُوا فِيهَا﴾ است. ولی ممکن است احتمالاً گفته شود: جمله‌ی قبلی مربوط به محصول عینی و خارجی عمل است و جمله‌ی بعدی مربوط به خود عمل که مبتنی بر فکر و تصمیم و نیت است.

از باب مثال اگر آدم کافری بیمارستان مجهزی بسازد این مصداق ﴿مَا صَنَعُوا فِيهَا﴾ است که در عالم آخرت حبط<sup>۲</sup> و بی‌ثمر می‌شود و پاداش بهشتی به بار نمی‌آورد! آن آدم کافر علاوه بر این ساختمان عینی بیمارستان، عملی هم داشته و آن عبارت از فکر احداث بیمارستان و تصمیم و انگیزه و اراده و اقدام بوده است و این مصداق ﴿مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ است که بر اساس عدم ارتباط با خدا، از اصل، باطل و پوچ و بی‌روح بوده و این بطلان و پوچی در همه‌ی اعمالش استمرار داشته است و لذا در جمله‌ی اوّل به صورت ماضی و در جمله‌ی دوّم به صورت مضارع آمده است. البته این نکته به گونه‌ی احتمال عرض شد.

### میزان شباهت ما به امیرالمؤمنین علی عليه السلام

از سُوَیْد بن عَقَلَة که از اصحاب امام امیرالمؤمنین عليه السلام بوده نقل شده: روزی وارد بر خانه‌ی امام عليه السلام شدم و دیدم روی قطعه حصیری نشسته و چیزی از اثاث البیت و وسائل زندگی در خانه‌اش دیده نمی‌شود. با تعجب و حیرت گفتم:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْتُكَ بَيْتُ الْمَالِ وَ لَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئاً مِمَّا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ الْبَيْتُ؛

۱- سوره‌ی هود، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- از بین رفتن.

آقا! بیت المال در اختیار شماست] و شما حداقل به قدر نیاز یک فرد مسلمان می توانید از بیت المال استفاده کنید] و من در خانه‌ی شما چیزی که هر خانه‌ای به آن نیاز دارد نمی‌بینم!

(فَقَالَ يَا بْنَ عَفْلَةَ إِنَّ الْبَيْتَ لَا يُتَأْتُ فِي دَارِ الثَّقَلَةِ وَ لَنَا دَارٌ نَقْلُنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَ إِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ)؛<sup>۱</sup>

ای پسر غفله! هیچگاه خانه‌ی موقتی احتیاج به اثاث ندارد! ما خانه‌ای [در ورای این دنیا] داریم و بهترین متاع خود را به آن خانه فرستاده‌ایم و خودمان نیز اندکی بعد به آنجا خواهیم رفت.

این معنای چشم‌بیدار و قلب‌هوشیار است که خود را و هدف از حیات خود را شناخته است و می‌فهمد چه می‌کند و عملاً مسافر بودن خود را نشان می‌دهد و می‌فهماند که یک آدم مسافر هرگز خانه‌ی موقت خود را غرق در اثاث و تجمل نمی‌کند مگر اینکه مسافر بودن خود را فراموش کرده باشد و نداند که پرده‌های الوان و فرش‌های فراوان، مال‌خانه و آرامگاه همیشگی انسان است نه مناسب با خانه‌ی موقت انسان.

اینک یا امیرالمؤمنین! اگر تو عاقل هستی، پس مسلم عقل ما پارسنگ می‌برد و اگر ما عاقل هستیم؛ پس بی‌جهت دنبال تو افتاده‌ایم و داد علی می‌زنیم. چه آنکه هیچ شباهتی به علی عليه السلام نداریم!! نه فکرمان فکر علی و نه کارمان کار علی است!

### ضرورت تمسک به اهل بیت عليهم السلام

حال به این روایت از رسول خدا صلى الله عليه وآله توجه فرمایید که فرمود:

(إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنِ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا عَرِقَ)؛<sup>۲</sup>

۱- ارشادالقلوب دلمی، صفحه‌ی ۲۶۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۲۳، صفحه‌ی ۱۲۰.

همانا موقعیت و مکانت اهل بیت من در میان شما، مانند کشتی نوح است؛ هر کس سوار بر آن شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد!  
 دنیای ما هم اکنون طوفانی است! افکار و اعتقادات انحرافی، اخلاق فاسد و اعمال ناشایست ضد انسانی فراگیر است. در این دنیای طوفانی تنها نجات‌بخش بشر اهل بیت علیهم‌السلام هستند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جانب خدا آنها را معین کرده و موضوع تبیین و اجرای دین خدا را به دست آنها سپرده و گفته است:

ای مردم! تنها نجات‌بخش شما از این دریای طوفانی دنیا، دین خدای شماست و این دین خدای شما هم به دست اهل بیت من، علی و آل علی علیهم‌السلام سپرده شده است. حال اگر دست به دامن آنها زدید نجات پیدا می‌کنید و گرنه غرق می‌شوید.

ما خیلی احتیاج به مراقبت از خود داریم و باید بدانیم اینگونه که بای پروایی و سهل‌انگاری در امر دین زندگی می‌کنیم و اکتفا به یک سلسله اعمال عبادی خشک و بی‌روح می‌نماییم، در واقع هنوز آنچنان که باید، متدین به دین خدا نشده‌ایم و می‌ترسیم با همین حال غفلت که زندگی می‌کنیم، مرگ ناگهان فرا برسد در حالی که طرفی نبسته و بهره‌ای از سرمایه‌ی عمر خویش نبرده‌ایم.

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز

تو چه بودی و چه کردی؟ عملت کو و کدام؟

توشه‌ی آخرت چیست در این راه دراز؟

که تو را موی سپید از اجل آورده پیام

این موهای سفید در بغل گوش آدم با زبان حال روشن تر از قال فریاد می‌زند:

من پیام آور مرگم.

(حَى عَلَى الذُّهَابِ؛)

آماده‌ی رفتن باش!



اگر گوشی باز باشد و عقلی بیدار، این ندا را خوب می شنود و آماده می شود اما جنجال زندگی مادی، مجال شنیدن اینگونه صداها را برای ما نگذاشته است. مؤذن نمازهای شبانه روزی ما فریاد می زند: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»؛ ای مردم! نماز. رها کنید کارهای زندگی را. اول وقت به ندای خدا جواب «لَبَّيْكَ هُنَا» بگویند و به نماز بایستند. این قدر خریدید و فروختید و کلاه سر مردم گذاشتید، دیگر بس است. اصلاً گویی این بندگان بی انصاف، این ندا را نمی شنوند و همچنان به سوداگری های دنیای خود مشغولند. این موهای سفید نیز علی الدوام در کنار گوش ما فریاد می زند: آماده ی رفتن باش! ولی ما اصلاً نمی فهمیم و ناگهان به خود می آیم که روی دوش مردم به سمت قبرستان می رویم. آری:

﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ ۖ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾<sup>۱</sup>

این افزون طلبی ها شما را همچنان سرگرم می کند تا به دیدار قبرهایتان بروید!

### نصایح پیامبر اکرم ﷺ

رسول اکرم ﷺ فرمود: من آنچه لازم بود در امر هدایت شما گفته ام و در ابلاغ پیام خدا به شما کوتاهی نکرده ام:

﴿لَيْسَ شَيْءٌ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ ذَكَّرْتُهُ لَكُمْ وَلَا شَيْءٌ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ﴾؛

آنچه که شما را از آتش دور می کند برای شما گفتم و آنچه که به بهشت نزدیکتان می سازد به آن راهنمایی کردم.

﴿إِنَّ رُوحَ الْقُدْسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ يَمُوتَ عَبْدٌ مِنْكُمْ حَتَّىٰ يَسْتَكْمَلَ رِزْقَهُ فَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ فَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِبْطَاءُ الرِّزْقِ عَلَىٰ أَنْ تَطْلُبُوا شَيْئاً مِنْ فَضْلِ اللَّهِ بِمَعْصِيَتِهِ﴾<sup>۲</sup>

۱-سوره ی ناکثر، آیات ۱و ۲.

۲-بحارالانوار، جلد ۷۷، صفحه ۱۸۵.

روح القدس به قلب من دمیده که هیچ بنده‌ای از شما هرگز نخواهد مرد تا از رزق مقدر خود کاملاً برخوردار گردد. بنابراین در طلب روزی میانه‌رو باشید و هیچگاه دیر رسیدن روزی، شما را وادار نکند که از طریق معصیت خدا دنبال رزق مقدر خود بروید.

(يَا بَنَ آدَمَ تُؤْتِي كُلَّ يَوْمٍ بِرِزْقِكَ وَ أَنْتَ تَحْزَنُ وَ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عُمْرِكَ وَ أَنْتَ تَفْرَحُ)؛<sup>۱</sup>

ای فرزند آدم! هر روز رزق تو می‌رسد، باز غصه می‌خوری [که فردا چه کنم] و هر روز از عمرت کم می‌شود و تو خوشحال می‌شوی [که مثلاً پولی به دست آوردم و یا خانه‌ای خریدم].

غصه‌ی روز نیامده را می‌خوری ولی غصه‌ی عمر از دست رفت‌ها را نمی‌خوری که در قبال آن چه به دست آورده‌ام؟!

### هزینه‌ی تحصیل بهشت

بهشتی‌ها قوی و باتقوا هستند. تقوای واقعی قوت و نیرویی است که در جان آدمی پیدا می‌شود. به هر آدم سستی که متقی نمی‌گویند!

﴿أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۗ كَلَّا...﴾؛

آیا هر کسی از اینان طمع کرده که بهشتی شود؟ نه چنین نیست! به دست آوردن ده هزار تومان در این زمانه چه قدر مشکل است! آیا به دست آوردن بهشت ابدی به این سادگی میسر است؟!

﴿... كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

...خودشان می‌دانند ما آنها را از چه ساخته‌ایم.

۱- همان، صفحه‌ی ۱۸۰.

۲- سوره‌ی معارج، آیات ۳۸ و ۳۹.

نه مگر از نطفه‌ای نجس آفریده‌ایم تا در این دنیا تحت تربیت انبیاء طیِّب و طاهرشان سازیم و لایق لقای خدا گردانیده و از این دنیا ببریم؟ حال اگر آن نطفه‌ی نجس به این دنیا آمد و نجس تر شد، آیا چه وضعی خواهد داشت و به‌راستی بسیاری از نطفه‌ها، پس از آمدن به دنیا در گنداب شهوات نفسانی افتاده و نجس تر شده‌اند. آدم رباخوار، مسلماً نجس تر شده؛ آن چنان که خدا به او اعلان جنگ داده:

﴿...فَأَذُّوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ...﴾؛<sup>۱</sup>

متأسفانه الآن طوری شده که ربای با آن بزرگی عصیان، که قرآن مرتکب آن را این‌گونه تهدید می‌کند، چنان در میان مسلمانان عادی شده که مثل آب و نان حلال، آن را می‌خورند و هیچ باکشان نیست و چنان کلاه شرعی درست می‌کنند و سر معاملات خود می‌گذارند که به این سادگی انسان نمی‌فهمد این معامله، ربوی است! از یک عالم صاحب رساله هم هر که باشد طوری سؤال می‌کنند که جواب مثبت می‌گیرند و ربا را قریبه‌الی الله (!) هم می‌خورند. از اینان باید پرسید، آیا انصافاً آن ربایی که قرآن مرتکب آن را محارب خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده، آن ربایی که گناه خوردن یک درهمش، برابر با گناه هفتاد زنا با محارم آن هم در خانه‌ی کعبه است - و بلکه بالاتر - آیا گناه به این بزرگی، به همین سادگی حل شد و جایز گردید؟! آیا این به بازی گرفتن دین و احکام خدا و تکذیب عملی قرآن نیست؟

پناه بر خدا می‌بریم از وسوسه‌های شیطان و نفس اماره که در درون جان ماست. حالا این انسان ساخته‌شده‌ی از نطفه‌ی نجس، آمده در این دنیا و بر اثر فرو رفتن در گنداب شهوات نفسانی، نجس تر شده و در عین حال، انتظار بهشتی شدن هم دارد!! در صورتی که بهشت، جای متقیان است:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ﴾؛<sup>۱</sup>

فرض کنیم اگر یک چارپایی را ببرند در یک کاخ زیبا و مجلل میان رختخواب حریر بخوابانند و لباس اطلس بر او بپوشانند و به جای گاه و یونجه و علف، نقل و نبات و عسل به دهانش بگذارند و... آیا آن چارپا از این جریان لذت می‌برد یا رم می‌کند؟ طبیعی است که رم می‌کند و هیچ لذتی نمی‌برد. برای اینکه خود را مسانخ با آن وضع و آن جریان نمی‌بیند؛ مگر این که ماهیت حیوانی‌اش، تبدیل به ماهیت انسانی شود.

حال، انسان‌هایی که یک عمر خود را تسلیم هوی و هوس‌های نفسانی کرده و علی‌الدوام اشباع شهوات حیوانی نموده‌اند، جوهر جانشان یک سنگ سیاه ظلمانی شده است. نه نمازی داشته‌اند و نه روزه‌ای، نه حجی و نه زکاتی و... اگر هم داشته‌اند بر اثر ارتکاب انواع گناهان، آنها را بی‌اثر ساخته‌اند!

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ ۖ وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ ۖ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ  
يَتَمَطَّىٰ﴾<sup>۲</sup>

نه اعتقادات حقه‌ای را تصدیق کرده و نه اعمال صالحه‌ای انجام داده، بلکه با اعراض از بندگی، جان خود را مبدل به جان یک حیوان تمام عیار نموده و در عالم پس از مرگ هیچ سنخیتی جز با «اسفل سافلین» ندارد. تنها دلش خوش است به این که وصیت کرده بعد از من از ثلث مالم، ۴۰ سال نماز و روزه استیجار کنند و حج بروند.

﴿أُولَئِكَ فَأُولَىٰ ۖ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾<sup>۳</sup>

خیال کرده با صد یا سیصد هزار تومان نماز و روزه می‌توان جوهر ماهیت انسانی - که سرمایه‌ی اصلی در عالم آخرت است - تحصیل کرد، تقوا که سرمایه‌ی اصلی زندگی در آن عالم است؛ پس از سال‌ها تحمّل رنج و تعب و تن دادن به

۱- سوره‌ی طور، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی قیامت، آیات ۳۱ تا ۳۳.

۳- همان، آیات ۳۴ و ۳۵.

تکالیف و اوامر و نواهی الهی در این دنیا به دست می آید. پس تنها با وصیت به ثلث ماترک، انسان متقی نمی شود و سرمایه‌ی حیات ابدی به دست نمی آید.

### سبب مرگ جامعه

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾<sup>۱</sup>

در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خودتان به هلاکت نیفکنید...

این آیه نشان می دهد، انفاق مایه‌ی حیات اجتماع و امساک مایه‌ی مرگ اجتماع است. مالی که خدا داده است، اگر طبق دستور او در میان ذوی الحقوق توزیع نشود، مرگ اجتماع تحقق پیدا می کند! مانند خون در بدن که اگر میان تمام رگ‌های ریز و درشت بدن، بطور عادلانه تقسیم شد، انسان زنده است و اگر امساک شد و به یک قسمت از بدن خون نرسید، در آن صورت، انسان می میرد.

در جامعه هم اگر اموال در نزد اغنیا حبس شود و طبق دستور خدا میان طبقات جامعه توزیع نشود، در آن صورت، مرگ جامعه فرا می رسد.

اکنون دنیا به همین بیماری مهلک مبتلا گشته و در حال سكرات مرگ است و

لذا قرآن حکیم می فرماید:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾

اموال را طبق دستور خدا میان بندگان تقسیم کنید و خودتان را با دست

خودتان، در دنیا و آخرت به هلاکت نیفکنید...

### سه گروه مورد سؤال در روز قیامت

از امام سجّاد علیه السلام روایتی نقل شده است، مبنی بر اینکه در روز قیامت، اولین

کسانی که مورد سؤال قرار می گیرند سه گروهند.

## الف: عالم و دانشمند

یکی مردی که خدا به او علم داده است؛ روز قیامت او را به موقف حساب می‌آورند و از او سؤال می‌کنند که ما این همه به تو علم و قدرت درک حقایق دادیم، چه کردی؟ چه استفاده‌ای کردی؟ می‌گویی: خدایا! شب و روز مردم را ارشاد و هدایت کردم. می‌گویند: دروغ می‌گویی؛ برای اینکه مردم از تو تعریف کنند، داد و قال به راه انداخته بودی؛ قرآن و حدیث می‌خواندی تا مردم بگویند: به به! چه عالم و ناطق خوبی است. مردم هم که به به! گفتند و اکرام و احترام کردند و پاداشت را دادند؛ دیگر از ما چه می‌خواهی؟ اعمال تو برای ما نبوده، بلکه برای مردم بوده است.

## ب: دارا و ثروتمند

دیگر، کسی است که ثروتمند بوده است؛ می‌گویند: تو چه کردی؟ می‌گویی: از ثروتم استفاده کردم، جلسه به راه انداختم، حسینیه و مسجد ساختم و به مستمندان رسیدگی کردم. می‌گویند: تو هم دروغ می‌گویی؛ اعمال تو برای این بود که مردم بگویند واقعاً آدم جواد و سخی و دست و دل باز و خدومی است. آنها هم که گفتند. دیگر از ما چه می‌خواهی؟

## ج: مجاهد رزمنده

سومی، مردی است که در راه خدا کشته شده است. می‌گویند: به تو که شجاعت و دلیری و قوت و نیرو دادیم چه کردی؟ می‌گویی: من هم رفتم و در راه خدا کشته شدم. می‌گویند: تو هم دروغ می‌گویی؛ برای این جنگیدی که مردم بگویند چقدر دلیر و با شهامت است. آنها هم که گفتند، دیگر از ما چه توقعی داری؟

واقعاً حماقت و سفاهت و بدبختی است که آدم علم و مال و جان خود را در مقابل شندِرِ غازی از مال مردم و به‌به‌های بی‌محتوایی از زبان آنها بدهد.

﴿...أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛<sup>۱</sup>

آگاه باشید که این زیان آشکاری است.

این است که قرآن کریم علی الدوام از «سبیل الله» دم می زند. «انْفِقُوا فِي سَبِيلِ الله»، «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ الله»، «جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ الله».

آری، قرآن می خواهد این رشد فکری و عقلی را در انسان به وجود بیاورد که خودش را ارزان نفروشد و در تمام حرکات و سکناتش «الله» را، که کُلُّ الْكَمَالِ وَ كُلُّ الْجَمَالِ است، هدف گیری کند. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا﴾؛<sup>۲</sup>

بدانید که شما بهایی جز بهشت ندارید، پس خود را جز به بهشت نفروشید.

تو به قیمت، و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی دانی  
ارزش انسان و کار او بسته به قصد و نیتی است که در دل دارد. باید دید که  
انگیزه‌ی کارش چیست؟

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای  
گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی و ر بود خاری، تو هیمه‌ی گلخنی

### تاریخچه‌ی پیدایش پول!

غزالی در احیاء العلوم بحثی دارد که مرحوم فیض رحمته الله در محبّة البیضاء آن را نقل می کند. او می گوید: مردم از ابتدا که زندگی اجتماعی را شروع کردند هر کسی که از درآمد کارش اضافه می آورد می خواست به دیگری بدهد و از اضافه‌ی درآمد او بگیرد تا زندگیشان تأمین شود. مثلاً کشاورز محصول کارش گندم بود، به اندازه‌ی لازمش برمی داشت و اضافه را به آهنگر می داد تا از او بیل و کلنگ بگیرد. آهنگر

۱-سورۃ زمر، آیه ۱۵.

۲-نهج البلاغه فیض، حکمت ۴۴۸: عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۲.

هم که محصول کارش بیل و کلنگ بود، اضافه را به کشاورز می داد تا از او گندم بگیرد. گاهی مشکل پیش می آمد، مثلاً زارع می خواست بیل و کلنگ بخرد ولی آهنگر گندم نمی خواست، یا آهنگر گندم لازم داشت و می خواست بیل و کلنگ اضافه را به زارع بدهد و گندم بگیرد ولی زارع به بیل و کلنگ احتیاج نداشت و گندم به او نمی داد قهراً به این صورت زندگی مختل می شد. ناچار شدند چیزی را به میان بیاورند که قابل معاوضه با همه چیز باشد و هر کسی آن را داشته باشد، هم بتواند گندم بخرد و هم بیل و کلنگ و دیگر کسی دست ردّ به سینه‌ی او نزند. به همین دلیل، پول، در صورت‌های گوناگون به میان آمد که بهترینش طلا و نقره بود. لذا پول «واسطه‌ی فیض» و «حلال مشکلات» و «باب الحوائج» و «قاضی الحاجات» شد و جای خدا!!! را گرفت و معشوق و عزیز مردم شد!

### عَلَّتْ نَامِغْذَارِي «ذَهَبٌ» وَ «فِضَّةٌ»

درباره‌ی ذهب و فضّه، مرحوم طبرسی، صاحب تفسیر مجمع البیان، تعبیر لطیفی را از یکی از اهل لغت نقل کرده است؛ او می گوید: چرا به طلا، ذهب گفته‌اند؟  
(إِنَّمَا سُمِّيَ الذَّهَبُ ذَهَبًا لِأَنَّهُ يَذْهَبُ وَ لَا يَبْتَقِي)؛

چون «ذهاب» یعنی رفتن. طلا هم «ذهب» گفته شده، یعنی طلا رفتنی است و در دست شما نخواهد ماند. «فضّه» هم مشتقّ از انْفِضاض است و انفضاض، یعنی پراکندگی و از هم پاشیدن، در سوره‌ی جمعه آیه‌ی ۱۱ به پیغمبر ﷺ خطاب شده که این مردم چنینند:

﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا...﴾؛

در همان حالی که تو ایستاده‌ای و خطبه‌ی نماز جمعه می خوانی همین که بشنوند طبل می زنند و مال التجاره آورده‌اند، یکی - یکی برخاسته و متفرق شده و می روند و تو را تنها سرپا می گذارند.



پس انفضاض، یعنی تفرُّق و پراکندگی؛ فِضَّة و نقره هم متفرِّق می‌شود و برای انسان نمی‌ماند. هم طلا رفتنی است و هم نقره پراکنده شدنی است. آنگاه ایشان می‌فرماید:

(وَ حَسْبُكَ بِالْأَسْمِينِ دَلَالَةٌ عَلَىٰ فَنَائِهِمَا)؛

همین دو اسم برای تو کافی است که بیدارت کنند و به تو بفهمانند که آنها

[طلا و نقره] رفتنی هستند [و تو ماندنی هستی].

(إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبِقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ)؛<sup>۱</sup>

شما را برای ماندن خلق کرده‌اند نه برای فانی شدن.

پس ای باقی، خودت را با فانی معاوضه نکن!

(«... وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا...»)<sup>۲</sup>؛

آیات مرا به بهای اندک نفروشید.

حال باید دید این پول اصلاً از کجا پیدا شده که اینچنین معشوق آدمیان

گردیده است؟

مال و فرزند، تیغ دو لبه!

(وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...)<sup>۳</sup>؛

بدانید که اموال شما و فرزندان شما وسیله‌ی آزمایش هستند.

این دو (مال و فرزند) برای بسیاری افراد لغزشگاه است. خیلی از اشخاص

آدم‌های خوبی هستند، متدین و نمازخوانند؛ اما وقتی که مسأله‌ی مال یا فرزند پیش

می‌آید، به خاطر فرزندشان یا به خاطر منافع مادی پا روی دین خدا می‌گذارند. پای

۱- تفسیر مجمع‌البیان، مرحوم طبرسی، ذیل آیه‌ی شریفه (ذهب و فِضَّة).

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۴.

۳- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۸.

اولاد که به میان بیاید پرده‌ای از تعصب و حمیت مقابل چشمان او می‌افتد، دیگر خدا را نمی‌بیند، فقط برای اینکه منافع اولادش یا منافع مالی خودش تأمین شود.

﴿وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

و همانا پاداش بزرگ نزد خداوند متعال است.

اگر چه به خاطر خدا پا روی منافع مالی یا منافع فرزندان گذاشتن مشکل است؛ ولی خداوند اجر عظیم دارد.

### ابولبابه، از خیانت تا ندامت

در شأن نزول آیه‌ی صد و دوّم از سوره‌ی توبه داریم که ابولبابه که از اصحاب رسول اکرم ﷺ بود، به خاطر اولاد و اموالش به رسول خدا خیانت کرد. هنگامی که یهود بنی قریظه در مدینه محاصره شدند، تصمیم گرفتند با رسول اکرم ﷺ صلح کنند. رسول خدا ﷺ فرمود: ما سعد بن معاذ را حکم قرار می‌دهیم، هر چه او نظر داد، عمل می‌کنیم. آنها گفتند: ابولبابه را نزد ما بفرستید تا با او مشورت کنیم، ابولبابه که از اصحاب رسول خدا ﷺ و مال و خانواده‌اش نزد یهود بنی قریظه بود. برای اینکه نظر آنها را جلب کند تا به اموال و اولاد او لطمه‌ای نرسانند، به رسول اکرم ﷺ خیانت کرد.

آنها از او سؤال کردند: اگر ما راضی به حکمیت سعد بن معاذ شویم، به صلاح ماست؟ او با دست اشاره به گلوش کرد؛ یعنی اگر تن به حکمیت او بدهید، سرتان بریده می‌شود. با همین اشاره آنها را از صلح با رسول اکرم ﷺ منصرف کرد. وقتی از آنجا بیرون آمد گفت: تا قدم بیرون گذاشتم، فهمیدم به خدا و رسول او خیانت کرده و مرتکب گناه بزرگی شده‌ام؛ سپس گفت: دیگر نزد پیغمبر ﷺ نمی‌روم. به مسجد رفت و خودش را به ستون مسجد بست. الآن نیز آن ستون، معروف به ستون

ابولبابه (ستون توبه) است و گفت: تا توبه‌ام قبول نشود، خودم را از این ستون باز نمی‌کنم. چند روزی به این حال ماند، حتی اعتصاب غذا هم کرد. از گرسنگی و تشنگی بیهوش شد. تا اینکه آیه‌ای برای قبول توبه‌اش نازل شد:

﴿وَ اٰخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوْبِهِمْ خَلَطُوْا عَمَلًا صٰلِحًا وَّ اٰخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اَللّٰهُ اَنْ يُّتُوْبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾؛<sup>۱</sup>

گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، آنان کار خوب و بد را به هم آمیختند؛ امید است خداوند توبه و برگشتشان را بپذیرد، همانا خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

مردم آمدند و گفتند: توبه‌ات قبول شده است. گفت: تا خود رسول اکرم ﷺ نیاید و مرا باز نکند، از اینجا کنار نمی‌روم. رسول اکرم ﷺ آمدند و او را از ستون باز کردند.

خدا هم هشدار می‌دهد که مراقب باشید؛ ابولبابه به خاطر اموال و اولادش این خیانت را کرد، شما هم مراقب باشید که به احکام خدا و دین خدا خیانت نکنید. فرمان‌های خدا نزد شما امانت است. نمازهای پنجگانه، روزه‌ی ماه رمضان، تمام اعضاء و جوارح، قرآن، همه نزد شما امانت است. به امانت خدا خیانت نکنید.

خداوند به حرمت آیات شریفه‌ی قرآن کریم و انفاس قدسیه‌ی حضرت ولی عصر علیه السلام به همه‌ی ما توفیق امانتداری عنایت بفرماید و عظمت قرآن و عترت را در دل‌های ما بیشتر جای دهد.

### پستی دنیا نزد خداوند متعال

بزغاله‌ی مرده‌ای در مزبله‌ای افتاده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهانشان که از آنجا عبور می‌کردند فرمودند: این چقدر می‌ارزد؟!<sup>۱</sup>

۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۲.

گفتند: اگر زنده بود یک درهم بیشتر نمی‌ارزید، حال که مرده است ارزشی ندارد. فرمودند: آیا صاحب این بزغاله‌ی مرده رضا می‌دهد که این را به خورد عزیزانش از فرزندان و برادران و دوستان بدهد؟ گفتند: نه؛ بلکه همچنان که می‌بینیم می‌آورد در این مزبله می‌افکند تا سگ‌ها و لاشخورها دورش جمع بشوند و با هم تکالب<sup>۱</sup> کنند و بر سر و کله‌ی هم بکوبند. فرمود: دنیا در نظر خدا از این بزغاله‌ی مردار هم پست‌تر است. هیچگاه راضی نمی‌شود این مردار عَفِن را به انبیا و اولیا و مقربان درگاهش بدهد، بلکه آن را در خانه‌ی فرعون و نمرود و شداد می‌اندازد که با هم تکالب کنند و بر سر و کله‌ی هم بزنند و شکم‌ها پاره کنند.

﴿و تَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

جان از نشان بیرون برود در حال کفر و خالی از ایمان.

در آن موقع است که فریادشان بلند می‌شود:

﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾<sup>۳</sup>

ای کاش نابود می‌شدم و نه از خودم چیزی باقی می‌ماند و نه از اعمالم.

﴿مَا أَعْنِي عَنِّي مَالِيَهُ ۖ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ﴾<sup>۴</sup>

ثروتم رفت و به دادم نمی‌رسد. قدرتم رفت و دردی از من دوا نمی‌کند.

گفته‌اند: یکی از خلفای عباسی دم‌مردن، کفنش را پشت و رو می‌کرد و این

آیه را می‌خواند:

﴿مَا أَعْنِي عَنِّي مَالِيَهُ ۖ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ﴾

قدرت و ثروتم نفعی به حال من نکرد و به چنگال عذاب الهی افتادم.

۱- مانند سگان به هم پریدن.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۵.

۳- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۲۷.

۴- سوره‌ی حاقه، آیات ۲۸ و ۲۹.

## سبب محرومیت از غذاهای معنوی

در آن روز (پناه به خدا) که قرآن می فرماید:

﴿ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ﴾<sup>۱</sup>

روزی که کافران را به آتش عرضه می کنند و به آنها می گویند.

﴿ اَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا... ﴾<sup>۲</sup>

خوشی هایتان را در زندگانی دنیا بردید و از آنها بهره گرفتید...

آنچه که می توانستید در دنیا کیف کردید و لذت بردید و معده‌ی جان خود را اشباع کردید و دیگر جا برای نعمت‌های بهشتی باقی نگذاشتید تا از آنها بهره‌ای ببرید؛ امروز، جز ذلت و خواری و محرومیت از نعمت‌های بهشتی حظی نخواهید داشت. ما اگر به خانه‌ی ثروتمند و کریمی برویم و بدانیم موقع ناهار، سفره‌ی رنگین از غذاهای الوان و رنگارنگ خواهند چید، اگر قبل از ناهار، مقداری شلغم و خیار و آش رشته بیاورند، در عین حال که خیلی گرسنه‌ایم، نمی خوریم. چون پیش خود فکر می کنیم عاقلانه نیست که معده را از خیار و آش و شلغم پر کنیم و آنگاه که سر سفره نشستیم از غذاهای عالی محروم بمانیم.

حال، ما که به خاطر بوقلمون بریان و خورش فسنجان از خوردن شلغم و خیار می پرهیزیم، با چه جرأت به شلغم و خیار دنیا چسبیده‌ایم و آش رشته‌ی دنیا را با حرص و ولع تمام سر می کشیم و معده‌ی جان را از این مأكولات پر می کنیم. آیا هیچ نمی ترسیم فردا که خداوند کریم، مهماندار عظیم الشان ما، سفره‌ی رنگین خود را چید؛ آن سفره‌ای که خودش در نامه‌ی دعوت خویش توصیف کرده:

﴿ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ \* مُتَكِّئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ \* يَطُوفُ عَلَيْهِمْ

۱-سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۲۰.

۲-همان.

وَلَدَانُ مُخَلَّدُونَ ﴿۱﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿۲﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ﴿۳﴾ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿۴﴾ وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۵﴾ وَحُورٍ عِينٍ ﴿۶﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۷﴾<sup>۱</sup>

کنار این سفره که رفتیم و نشستیم به ما بگویند: از کنار این سفره برخیزید، ای شلغم خورها و آش خورها؛ دیگر شما از این سفره بهره‌ای ندارید.

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾<sup>۲</sup>

در دنیا با اعمالتان، بهره‌های بهشتی خود را از بین بردید و شایستگی‌های خود را تباه کردید.

برای شما سفره‌ی دیگری پهن کرده‌ایم:

﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿۱﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿۲﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿۳﴾ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ﴿۴﴾ خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿۵﴾ ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿۶﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿۷﴾﴾<sup>۳</sup>

به هر حال، اینها بیدارباش‌های قرآن است تا ما را از خواب غفلت بیدار کند. امیدواریم خداوند به حرمت امام سیدالشهداء علیه السلام رحمت خودش را بر ما نازل فرموده و نقشه‌های خائنانه‌ی کفار را نقش بر آب کند.

﴿... وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾<sup>۴</sup>

... و کافران مکر می‌کنند خداوند هم با آنها مکر می‌کند و خداوند بهترین مکرکنندگان است.

۱-سوره‌ی واقعه، آیات ۱۵ تا ۲۳.

۲-سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۲۰.

۳-سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۴۳ تا ۴۹.

۴-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۰.

## دو عامل ویرانی دنیا و عقبی

قصه‌های قرآن سراسر پند و عبرت و حکمت است، از جمله درس‌هایی که ما باید از داستان‌های قرآن بگیریم این است که بفهمیم آنچه که بشر را به بدبختی می‌افکند و باعث می‌شود همچون فرعون و ملّتش تن زیر بار پذیرش دعوت انبیاء ندهد و در نتیجه هم دنیایش ویران و هم عقبایش عذاب دائم شود، علّت اصلی آن، «حَبِّ مال» و «حَبِّ جاه» است.

مال دوستی و جاه طلبی در عمق جان همه‌ی افراد بشر ریشه دارد، منتهی در وجود بعضی از افراد زمینه‌ی بروز آن پیدا می‌شود و در وجود بعض دیگر پیدا نمی‌شود و حَبِّ جاه در وجود آدمی عمیق‌تر از حَبِّ مال است. بسیاری از پول می‌گذرند تا به جاه و مقام و منصب برسند و ریاستی به دست آورند و لذا گفته‌اند:

(أَخِرُّ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصّٰدِقِيْنَ حُبُّ الْجَاهِ)؛

آخرین چیزی که از قلوب صدّیقین خارج می‌شود مقام دوستی است.

آنها که صدّیقند در مقام تهذیب نفس خود برآمده‌اند و می‌کوشند که رذایل خُلُقِیّه را یکی پس از دیگری از روح خود دور سازند. آخرین رذیله که بادشواری بسیار از قلب آنان بیرون می‌رود، دوستی جاه و مقام و ریاست طلبی است که جهاد و ریاضت شدید و طولانی را می‌طلبد.

مالک پول بودن آن لذّت را ندارد که مالک دل‌ها بودن دارد. چون مالک قلوب مردم، مالک اموال مردم نیز خواهد شد و هر دو برای انسانی که می‌خواهد سلوک به سوی خدا کند هلاک‌انگیز است. در روایت آمده است:

(حُبُّ الْجَاهِ وَ حُبُّ الْمَالِ يُؤْتِنَانِ فِي الْقَلْبِ النَّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ)؛<sup>۱</sup>

حَبِّ جاه و مال، نفاق را در دل می‌رویانند همانگونه که آب گیاه را می‌رویانند.

آنگاه آدم می‌پندارد که مؤمن است، در حالی که منافق است و خود نمی‌فهمد. همچنین فرموده‌اند:

(مَادِثْبَانِ ضَارِيَانِ اُرْسِلَا فِي زَرِيْبَةِ غَنَمٍ بِاَكْثَرِ فَسَادًا مِنْ حَبِّ  
الْجَاهِ وَالْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِيْنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ)؛<sup>۱</sup>

دو گرگ خونخوار اگر در گله‌ی گوسفندی بیفتند آن مقدار ایجاد فساد در  
میان گله نمی‌کنند که حبّ مال و جاه در دین مسلمان ایجاد می‌کند.

چه بسیار افراد متدین عالم که وقتی پا به میدان پول و مقام نهادند آنچنان از  
معارف دین و اعمال عبادی فاصله گرفتند که گویی اصلاً در وادی دین نبوده  
آشنایی با مسائل دین نداشته‌اند! این جمله را هم از حضرت امام صادق علیه السلام بشنویم:  
(...فَوَاللّٰهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ حَلْفَ رَجُلٍ اِلَّا هَلَكَ وَ اَهْلَكَ)؛<sup>۲</sup>

...به خدا قسم! مردی نیست که کفش‌ها پشت سرش صدا کند مگر اینکه به  
هلاکت عظیم مبتلا می‌گردد.

اشاره به اینکه آدمی به عنوان رئیس جلو بیفتد و گروهی پشت سر او به عنوان  
بله‌قربان‌گو حرکت کنند.

### غنی بودن همه‌ی شیعیان

مردی از شیعه خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: آقا، من فقیر شده‌ام.  
امام فرمود:

(اَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَ تَدْعِي الْفَقْرَ)؛

تو شیعه‌ی ما هستی و اظهار فقر می‌کنی؟

حال آن که:

(شِيعَتُنَا كُلُّهُمْ اَغْنِيَاءُ)؛

همه‌ی شیعیان ما اغنیا هستند.

۱- مجموعه‌ی وزام، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۶.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۹۷. جمله‌ی هَلَكَ و اَهْلَكَ در موردی گفته می‌شود که کار خطرناکی انجام شده باشد.



فقیر میانشان نیست. گفت: آقا! چطور فقیر در میانشان نیست؟ من فقیرم. فرمود: بگو بینم اگر تمام دنیا را پر از نقره کنند و به تو بدهند، حاضری آن محبتی را که به ما داری از دل بیرون کنی؟ گفت: نه، به خدا قسم! اگر همه را هم طلا کنند، من حاضر نیستم محبت و ولایت شما را از دست بدهم. امام علیه السلام فرمود: پس تو ثروتمندی؛ سرمایه‌ای داری که از همه‌ی کراهی زمین که پر از طلا و نقره باشد بالاتر است. پس آن کسی فقیر است که آنچه تو داری ندارد، مسائل مادی چیزی نیست که بگویی من فقیرم. آنگاه مقداری پول عنایت فرمودند تا جنبه‌ی ظاهرش هم درست بشود.

### محبت دنیا کجا و محبت ما کجا؟

یونس بن یعقوب می گوید، عرض کردم:

(لَوْلَا يَ لَكُمْ وَ مَا عَرَفَنِي اللَّهُ مِنْ مَحَبَّتِكُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا  
يَحْذَأُ فِرْهَا)؛

[آقا] به خدا قسم! این ولایت و محبتی که به شما دارم، از تمام دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوب تر است.

او خیال می کرد حرف خوبی زده است. امام علیه السلام اندکی از این حرف ناراحت شد و فرمود:

(يَا يُونُسُ قَسْتَنَا بَعْيَرِ قِيَاسٍ)؛

ای یونس! تو در مورد ما مقایسه‌ی نادرستی کردی.

محبت ما را با دنیا و ما فيها مقایسه کردی؟ مگر دنیا چیست؟

(مَا الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا إِلَّا سَدُّ فَوْزَةٍ أَوْ سَتْرُ عَوْرَةٍ)؛

دنیا مگر چیست؟ با غذایی شکم را سیر کردن و بالباسی عورت خود را پوشاندن.

این چیزی نیست که آن را با محبت ما مقایسه می کنی.

(وَ أَنْتَ لَكَ بِمَحَبَّتِنَا الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ)؛<sup>۱</sup>

محبت ما حیات ابدی برای تو می آورد.

### شرف نوکری امام صادق علیه السلام

زام استر امام صادق علیه السلام به دست غلامشان بود که جلو مسجد ایستاده بود. مرد تاجر خراسانی آمد و به غلام امام علیه السلام گفت: بیا با هم معامله ای بکنیم. تو نوکری امام علیه السلام را به من بده؛ من تمام ثروتم را به تو می دهم که در خراسان ثروت بسیار دارم. همه‌ی ثروتم از آن تو باشد و من غلام امام صادق علیه السلام باشم. او خوشحال شد از اینکه ثروت سرشاری به دستش رسیده است؛ گفت: پس صبر کن من بروم و مشورتی با خود امام علیه السلام بکنم.

خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا، من چند سال خدمت شما بوده‌ام؛ حال، اگر خیری به من بخواهد برسد، شما مانع می شوید؟ فرمود: نه. عرض کرد: مردی می خواهد با من معامله کند. تاجر خراسانی و ثروتمند است. طالب این شده که غلام شما باشد و من هم سر ثروت او بروم. فرمود: معلوم می شود که از ما خسته شده‌ای. اگر به ما بی رغبت شده‌ای، عیبی ندارد. او جای تو بیاید و تو به جای او برو؛ ما مانع نمی شویم. او خوشحال شد و برخاست که برود. امام صدا زد و فرمود: بیا، چون تو چند سال خدمت ما بودی، حقی بر من داری؛ می خواهم نصیحتت کنم؛ فردای قیامت که شود، رسول خدا متمسک به نور جلال خدا می شود و علی مرتضی، جد ما، متمسک به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما هم متمسک به جدمان، علی مرتضی، می شویم و شیعیان و دوستان ما هم متمسک به ما می شوند و همگی با هم وارد بهشت خدا می شویم.

حال، اگر دوست داری با ما باشی، می پذیریم و اگر هم می خواهی بروی، مانع

نمی‌شویم. گفت: آقا، نخواستیم. اگر تمام دنیا را هم به من بدهند، حاضر نیستم از در خانه‌ی شما بروم. من در خدمت شما و غلام شما هستم. سپس پیش مرد خراسانی رفت و گفت: نه، من حاضر نیستم دست از غلامی امام بردارم. مرد خراسانی گفت: پس مرا نزد آقا ببر تا خدمتشان عرض ارادت کنم. خدمت امام علیه السلام رسید و عرض موَدّت کرد و امام هم درباره‌اش دعا کرد.<sup>۱</sup>

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿۳۱﴾ كَلَّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءٍ مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۳۲﴾ انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿۳۳﴾﴾<sup>۲</sup>

و کسانی که آخرت طلب باشند و با داشتن ایمان به آخرت، سعی و تلاش لازم و مناسب با آن عالم را انجام دهند، تلاش و کوشش آنان از جانب خدا مورد تشکر و تقدیر قرار می‌گیرد و ما به هر دو گروه [دنیاطلب و آخرت طلب] از عطای پروردگارت مدد می‌رسانیم [و بهره‌مندشان می‌سازیم] و عطای پروردگارت هرگز [از کسی] دریغ و ممنوع نمی‌گردد. بنگر چگونه بعضی را [در دنیا به خاطر تلاششان] بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم. درجات آخرت و برتری‌هایش از این نیز بیشتر است.

### ظاهر و باطن اشیاء در این عالم

خداوند حکیم در قرآن کریم، مردم را به دو گروه تقسیم کرده است، یک گروه مردم دنیاطلب و دیگر مردم آخرت طلب. مردم دنیاطلب آنهایی هستند که جز به دست آوردن موجبات رفاه و آسایش و

۱- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۳۳ (شیع).

۲- سوره‌ی اسراء، آیات ۱۹ تا ۲۱.

تأمین وسایل زندگی مادّی از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و اشباع شهوات هدفی ندارند و راجع به مسأله‌ی مرگ و عوالم بعد از مرگ اصلاً توجّهی نمی‌کنند و به حسابی نمی‌آورند. در آیه‌ی ۷ سوره‌ی روم مربوط به همین گروه می‌خوانیم:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾

اینان، ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت در حال غفلتند.

این آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هر چیزی ظاهری و باطنی دارد. از باب مثال همین ما خودمان که انسانی هستیم، ظاهری و باطنی داریم؛ ظاهر ما همین بدن ما و باطن ما روح و جان ماست.

در رحم مادر هم که بودیم، آنجا هم ظاهر و باطنی داشتیم، ظاهر ما همان جنینی بود که تدریجاً مجهّز به جهازات چشم و گوش و دست و پا و ریه و کلیه و کبد می‌شد و باطن ما دنیا و زندگی در دنیا بود، یعنی آنجا اعضاء و جوارح از درون و بیرون به ما می‌دادند برای اینکه ما آنها را در این زندگی دنیا به کار ببریم و گرنه آنجا که اینها هیچ کاربردی نداشت؛ آنجا ما تنها چیزی که لازم داشتیم یک و جب جا بود و چند قطره خون که از طریق بدن مادر به ما می‌رسید و آنجا به هیچ کدام از این اعضاء و جوارح داخل و خارج نیازی نداشتیم و حتی اگر آنجا شعوری داشتیم، حتماً اعتراض هم می‌کردیم که این اعضاء و جوارح از چشم و گوش و دست و پا و ریه و کلیه و کبد چه فایده‌ای دارد و به چه درد من می‌خورد. اینجا که من نمی‌خواهم راهپیمایی و کوهنوردی کنم که به پا نیازی داشته باشم، اینجا نه منظره‌ی تماشایی هست که برای دیدن آن به چشم احتیاجی داشته باشم و نه ترانه و آوازی خوش که برای شنیدن آن نیازمند به گوش باشم و لذا دادن این اعضاء و جوارح به من در اینجا کاری لغو و خلاف حکمت است.

ولی حال که قدم به این دنیا نهاده و درک و شعور اینجایی یافته‌ایم می‌بینیم ای

عجب! اگر این اعضاء و جوارح را در رحم مادر به من نداده بودند اکنون موجودی کور و کر و لال و بی دست و پا و عاری از هر کمالی بودم و لذا می فهمیم مرحله‌ی رحم مادر، ظاهری بوده و باطنش زندگی در دنیا است.

### آگاه از دنیا و غافل از آخرت

از همین جریان پی می‌بریم که زندگی کنونی دنیایی ما نیز ظاهری است و باطنش زندگی در عالم آخرت است و آفریننده‌ی علیم قدیر رحیم کریم که ما را برای زندگی جاودانی عالم آخرت آفریده است، در دنیا بر اساس دستورات آسمانی اش می‌خواهد ما را مجهز به یک سلسله جهازات روحی لازم در زندگی باطنی از اعتقادات و اخلاقیات و عملیات فرماید تا در آن سرا که باطن این سرای دنیا است، به مقامات عالیه از قرب خودش که از درک و تصوّر دنیایی ما بیرون است برساند. منتهی مردم ظاهری بی‌خبر از باطن عالم، مانند همان جنین در رحم مادر که خبر از دنیای ماورای رحم ندارد می‌گویند این دستوراتی که خدا تحت عنوان «دین» داده است چه فایده‌ای دارد و به چه درد ما می‌خورد که می‌گوید خداشناس و پیغمبرشناس و امام‌شناس و معتقد به معاد باشید. اخلاق‌تان چنین و اعمال‌تان چنان باشد، نماز اینطور بخوانید و روزه آنطور بگیرید و حجّ آنگونه انجام بدهید.

اینها چه نفعی به حال ما دارند و چه مشکلی از مشکلات ما را حلّ می‌کنند؟! ما به جای اینکه عمر خود را در راه خدا و پیغمبرشناسی و امام و معادشناسی و یاد گرفتن مسائل نماز و روزه و حجّ و... تلف کنیم دنبال تحصیل علوم و دانش‌های پیشرفته‌ی دنیا می‌رویم و در ردیف صنعتگران و هنرمندان عالم قرار می‌گیریم و به ثروت و قدرت می‌رسیم.

آری اینان همانانند که قرآن کریم درباره‌شان فرموده است:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾:

اینها ظاهری از زندگی دنیا را فهمیده‌اند و از باطن این زندگی که در ماورای دنیا قرار گرفته و آخرت نامیده می‌شود آگاه نمی‌باشند

اینان در مقام آگاه شدن از آن نیز بر نمی‌آیند و عمر خود را در حال غفلت از آخرت تباہ می‌کنند و روزی آگاه از آن می‌شوند که عمر، سپری گشته و آنها مانند بچه‌ی کور و کور مادرزاد فاقد همه‌ی جهازات زندگی در سرای آخرت وارد محشر شده‌اند و جز عذاب و بدبختی دائم در سر راه خود نمی‌بینند.

### نابودی انسان بر اثر طغیان

در قرآن کریم خداوند حکیم فرموده است: ما این مردم دنیا طلب را هم محروم از خواسته‌هایشان نمی‌کنیم، بلکه بر حسب صلاح‌دید خود، آنچه را که می‌خواهند در همین دنیا به آنها می‌دهیم و بلکه تعجیل در دادن هم می‌کنیم. ولی در عالم آخرت جهنم را جایگاهشان می‌سازیم:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾<sup>۱</sup>

در آیه‌ی دیگر راجع به همین مطلب می‌خوانیم:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّا لَهَا فِيهَا نُوفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾<sup>۲</sup>

هر که زندگی این دنیا و تجمل آن را بخواهد، در همین دنیا مزد اعمالشان را به آنها می‌دهیم و چیزی از آن کم گذاشته نمی‌شود.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ...﴾<sup>۳</sup>

ولی اینان در عالم آخرت جز آتش نصیبی نخواهند داشت...

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۸.

۲-سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۵.

۳-همان، آیه‌ی ۱۶.

باز در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾<sup>۱</sup>

وقتی آن مردم دنیاطلب به تذکرات و هشدارهای ما اعتنایی نکردند و همه را به طاقِ نسیان نهادند، ما به جای اینکه درها را به رویشان ببندیم و جلو تاخت و تازشان را بگیریم تمام درها را از همه‌ی جوانب به رویشان باز کردیم تا به هر سو که می‌خواهند و می‌توانند بتازند، اما همین که به دستاوردهای خود خوشحال و سرمست و شاد شدند، ناگهان گرفتیمشان و ناکامشان ساختیم.

آری سنّت حکیمانه‌ی خداوند حکیم این است که آدمیان را بعد از بَعَثِ رسول و اتمام حجت، آزاد می‌گذارد تا هر چه می‌خواهد بکند و به هر سو که می‌تواند بتازد و کیفری هم در دنیا به آنها نمی‌دهد، مگر اینکه قومی طغیانشان به حدّی برسد که موجب اختلالِ نظم جامعه گردد که در این صورت با یک حادثه‌ی کوبنده از زلزله و سیل و صاعقه و طوفان نابودشان می‌سازد آنگونه که با قوم نوح و عاد و ثمود و لوط عمل کرده و فرموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۱﴾ إِمْرًا ذَاتِ الْعِمَادِ... فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۲﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾<sup>۲</sup>

آیا ندیدی که خدایت با قوم عاد چه کرد و با آن شهرِ اِمْرَمَ باعظمت همان شهری که نظیر آن در بلاد آفریده نشده بود و قوم ثمود که صخره‌های عظیم را از درّه می‌بریدند و از آن خانه و کاخ می‌ساختند و فرعون‌ی که قدرتمند و شکنجه‌گر بود همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند و فساد فراوان در آنها به بار آوردند لذا خداوند تازبانه‌ی عذاب بر آنها فرو ریخت و یقیناً خدای تو در کمینگاه است.

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۴.

۲-سوره‌ی فجر، آیات ۶ تا ۱۴.

البته به این نکته هم باید توجه داشت آن مردمی هم که در پنجه‌ی ظالمان و جبّاران دچار انواع زجر و شکنجه‌ها و حتی کشتارها می‌شوند، در واقع کیفر اعمال خودشان را می‌بینند یعنی آنها گناهانی را مرتکب شده‌اند و خدا هم به کیفر گناهانشان، ظالمان را بر آنها مسلط کرده است چنان که در آیات گذشته از همین سوره راجع به قوم طاغی بنی اسرائیل خواندیم که:

﴿...بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ...﴾<sup>۱</sup>

...خدا گروهی از مردان پیکارجو را بر آنها مسلط کرد آنگونه که تا داخل خانه‌های آنها برای دستگیری آنها رفتند و همه جا را ویران نمودند...  
آری هم مبتلا ساختن مردم گنهکار به دست جبّاران روی حساب است و هم نبود ساختن جبّاران طغیانگر.

﴿...وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>

...خدا می‌داند که با هر گروهی از بندگانش چگونه عمل کند و شما نمی‌دانید.  
بنابراین هیچگاه برای کار خدا داوری ناآگاهانه نداشته باشید. این نمونه‌ای از رفتار خدا با مردم دنیا طلب بود.

### فرق بین دنیای مؤمن و دنیای کافر

اما خداوند متعال درباره‌ی مردم آخرت طلب فرموده است هم دنیای آنها را آباد می‌کنیم و هم آخرتشان را، اما راجع به دنیای آنها فرموده است:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾<sup>۳</sup>

۱-سوردهی اسراء، آیه‌ی ۵.

۲-سوردهی نور، آیه‌ی ۱۹.

۳-سوردهی اسراء، آیه‌ی ۲۰.



به هر یک از این دو گروه [دنیاطلب و آخرت طلب] کمک می‌رسانیم و از موجبات رفاه در زندگی برخوردارشان می‌سازیم، چه آنکه عطا و بخشش پروردگار تو از هیچ کس دریغ نمی‌شود.

در دنیا خوانِ احسانش برای همه گسترده است و بر سر این خوان از مؤمن و کافر وظیفه خور دارد، منتهی فرقیشان در این است که انسان مؤمن دنیایش آخرت‌ساز است و بهشت‌آفرین، ولی آدم کافر دنیایش آخرت ویران‌کن است و جهنم‌آفرین.

زیرا انسان مؤمن از آن نظر که ایمان به آخرت و حتمیت حساب و جزا در آن عالم دارد، طبعاً تمام شئون زندگی دنیایی خود را از کسب و کار و تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و تشکیل خانواده و تعهد مناصب اجتماعی و... بر اساس دستورات آسمانی دین تنظیم و تطبیق می‌نماید و قهراً تمام کارهایش حتی خوردن و خوابیدن و ازدواج کردن و دنبال تحصیل علم و کسب و کار رفتن همه و همه چیزش عبادت خدا حساب می‌شود و عبادت خدا هم مستلزم سعادت جاودانه‌ی بهشت ابدی در عالم آخرت می‌باشد.

لذا گفتیم انسان مؤمن، دنیایش آخرت‌ساز است و بهشت‌آفرین ولی آدم کافر از آن نظر که او در دنیا هیچ همی جز اشباع شهوات نفسانی و ارضاء تمایلات حیوانی و به دست آوردن پول و ثروت و قدرت و شهرت ندارد و در این راه از اقدام به هر کاری هر چند توأم با تعدی و تجاوز به مال و جان و عرض و ناموس مردم باشد استنکاف نمی‌ورزد و بدیهی است که چنین زندگی از منظر خدا و اولیای خدا در عالم پس از مرگ، جز جهنم و عذاب دائم، پیامدی نخواهد داشت.

از اینرو گفتیم آدم کافر، دنیایش آخرت ویران‌کن است و جهنم‌آفرین و همین فرق اساسی بین دنیای مؤمن و دنیای کافر است و گرنه از لحاظ تأمین موجبات رفاه زندگی در دنیا هر دو یکسانند که خدا فرموده است:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ  
مَحْظُورًا﴾؛

به هر یک از این دو گروه [دنیاطلب و آخرت طلب] کمک می‌رسانیم و از  
موجبات رفاه در زندگی برخوردارشان می‌سازیم، چه آنکه عطا و بخشش  
پروردگار تو از کسی دریغ نمی‌شود.

### پاداش خیره‌کننده‌ی آخرت طلبان

و راجع به آخرتِ آخرت طلبان هم فرموده است:

﴿وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعِيْهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ  
سَعِيْهُمْ مَشْكُورًا﴾<sup>۱</sup>.

آنان که بر اساس داشتن ایمان و اعتقاد به حتمیت عالم آخرت در مقام سعی و  
تلاش جدی برای تحصیل سعادت در آن سرا بر می‌آیند، اینان نه تنها اجر و مزد  
مناسب با اعمالشان را از خدا در آن سرا می‌گیرند، بلکه مهمتر اینکه سعی و تلاششان  
مورد تشکر و تقدیر خدای اکرم الاکرمین قرار می‌گیرد.

گفتیم معمولاً سلطان مملکت به کسی که برایش کار کرده است مزد می‌دهد  
علاوه بر آن، متاع نفیس دیگری به عنوان عطیه‌ی شاهانه به او می‌بخشد که چندین  
برابر مزد کارش ارزش دارد. بنابراین خوشا به حال آخرت طلبان که در این دنیای  
زودگذر طبق دستور، اعمالی انجام داده‌اند و در آن سرای جاودان، علاوه بر اجر و  
مزد کارشان، عطیه‌ی شکرانه هم از ربِّ کریم خود دریافت می‌دارند و ندای  
حیات بخش و سرورآفرین از مقام ارفع و اقدس او می‌شنوند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعِيْكُمْ مَشْكُورًا﴾<sup>۲</sup>؛

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۹.

۲-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۲.

این همه نعمت که در اختیار شما قرار گرفته است اجری است در مقابل اعمالتان و علاوه بر این، سعی و کوشش شما مورد شکر و سپاس از جانب ما نیز می باشد و راستی عظمت و جلالت این عطیه از حیثه‌ی درک و تصوّر ما بیرون است که در حدیث آمده است:

(مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ)؛<sup>۱</sup>

چیزی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.

احدی از حقیقت و ماهیت آن آگاه نمی باشد مگر اینکه به فضل و کرم خدا و شفاعت اولیای خدا به شرط ایمان و عمل به آنجا برسیم و با آن حقیقت تماس پیدا کنیم ان شاء الله.

### خودباختگی انسان‌های روشنفکر مآب

اینک سّمه‌ای هم از وضع و حال مردم دنیا طلب بی اعتقاد به آخرت در عالم پس از مرگ از زبان قرآن کریم بشنویم که می فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا﴾<sup>۲</sup>

بگو: این فرمان حقیقی است که از جانب پروردگارتان صادر شده است! حال هر کس می خواهد ایمان بیاورد و این حقیقت را بپذیرد و هر کس می خواهد آن را نپذیرد و کافر گردد، بطور حتم ما برای تجاوزگران [از مرز بندگی] آتشی آماده کرده ایم که سرپرده اش آنها را از هر سو فرامی گیرد، هرگاه آنها

۱- فقیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹۵.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

تقاضای آب نمایند آبی به آنها داده می‌شود همچون فلز گداخته که اگر نزدیک صورت شود، صورت را بریان می‌کند و چه بد نوشیدنی است آن آب و چه بد جایگاهی است جهنم برای آنان.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>

...بگو فعلاً با این کفر و بی‌ایمانیت از این دنیای اندک زودگذر بهره‌برگیر اقا بدان که در عالم پس از مرگ از یارانِ ملازم آتش خواهی بود.

حال آیا راستی انسان اندیشمند با عقل و شعور این را برای خود می‌پسندد که فرضاً هفتاد هشتاد سال غرق در لذات از خوردن و خوابیدن و اشباع شهوات حیوانی زندگی کند ولی پس از مرگ الی الابد در میان آتش سوزان دست و پا بزند و فریاد بکشد و فریادرسی هم نیند؟

ولی یاللاسف که امروز این انسان‌نماهای روشنفکر مآب آنچنان خود را در مقابل جلوه‌گری‌های زندگی مادی باخته‌اند که ارزش همه چیز را از لحاظ اثر مادی آن می‌سنجند؛ آن علمی که بتواند این بدن مادی را چاق و چله و فربه نگه دارد و درد و درمان آن را بشناسد، به بازار خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب آن رونق بخشد، آن علم را نافع‌ترین علوم به حساب می‌آورند و از دارندگان آن تجلیل و تکریم فوق‌العاده می‌نمایند.

اینان حتی از قرآن که کلام خدا و کتاب هدایت بشر است توقع استفاده‌ی مادی دارند و می‌کوشند از خلال آیات قرآن نیز اشاراتی راجع به ماشین و هواپیما و موشک بیرون بیاورند. از بس که خودشان مرعوب این چیزها هستند، خیال می‌کنند عظمت قرآن نیز در سخن گفتن درباره‌ی این مطالب است غافل از اینکه قرآن با

یک جمله‌ی کوتاه آب پاکی روی دست این خودباختگان ریخته و گفته است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ  
الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

این زندگی دنیا [با همه چیزش] جز سرگرمی و بازی چیز دیگری نیست و  
زندگی به معنای واقعی و انسانی در سرای آخرت است و بس، اگر اینان  
بیندیشند و بفهمند.

البته گفتیم آخرت طلبان نیز زندگی دنیا را تا آنجا که در مسیر تأمین سعادت  
اخرویشان قرار گیرد لازم می‌دانند و در آباد کردن و رونق دادن به آن می‌کوشند اما  
دنیاطلبان، زندگی دنیا را هدف و مقصد اصلی می‌دانند و آخرت را هم اگر حرفی از  
آن بزنند، از لحاظ داشتن اثر مادی ارزشی برای آن قائل می‌شوند.

### تحلیل آدم خودباخته‌ی روشنفکر مآب!

در گذشته کتابی خواندم که راجع به خواصّ برخی از خوراکی‌ها نوشته شده  
بود، از جمله راجع به سبزیجات که چه ویتامین‌های مفید و گوناگونی دارند. بحث  
مفصلی داشت و در ادامه پیشنهاد کرده بود این سبزی‌ها را خام بخورید و آنها را  
نپزید. چرا؟ چون آتش دشمن ویتامین است و در اثر پختن، ویتامین سبزیجات از بین  
می‌رود و نفعی نمی‌بخشد. آنگاه برای تأیید مطلبش نوشته بود آیا هیچ می‌دانید که  
چرا بهشت جای سلامتی و خوشبختی و سعادت است و چرا جهنّم جای عذاب و  
شقاوت و بدبختی است؟

این برای این است که بهشت پر است از ویتامین و آنجا آتش وجود ندارد که  
ویتامین‌ها را از بین ببرد و لذا اهل بهشت چون از ویتامین فراوان برخوردارند، همه  
چاق و چله و فربه هستند و خوشبخت و سعادت‌مند. اما جهنّم پر از آتش است و

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

دشمن ویتامین، از این جهت که اهل جهنم محروم از انواع ویتامین‌ها هستند پیوسته بیمار و علیل و بدبختند.

این هم یک نمونه از خودباختگی آدم به قول خود روشنفکر! در مقابل مادیات که حتی بهشت و جهنم آخرت را نیز از لحاظ داشتن و نداشتن ویتامین می‌سنجد و می‌گوید: در بهشت چون ویتامین فراوان است اهل آن سعادت‌مندند و و سالم و در جهنم چون ویتامین نیست اهل آن بدبختند و بیمار و لذا خداوند حکیم بالحنی عتاب آمیز خطاب به رسول گرامی اش ﷺ می‌فرماید:

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۱﴾  
ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾<sup>۱</sup>

اعراض کن و روبگردان از کسی که از من رو برگردانیده و جز زندگی دنیا چیزی نمی‌خواهد، این نهایت درجه‌ی فهم و علم آنهاست که جز دنیا و منافع مادی، ارزش برای چیزی قائل نیستند و طالب آن نمی‌باشند، تو نیز آنها را رها کن که رو به راه نخواهند آورد.

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ  
وَجْهَهُ...﴾<sup>۲</sup>

با کسانی همراه باش که صبح و شام خدای خود را می‌خوانند و طالب رضای او می‌باشند...

### مراقبت شدید در انتخاب رفیق

خدمت جوانان و نوجوانان عزیز و محترم به عنوان تذکر و یادآوری عرض شود:  
ای عزیزان! شما که دارای روحی لطیف و زودپذیر می‌باشید، در انتخاب

۱-سوره‌ی نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲-سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۸.

دوست و رفیق و همنشین مراقبت شدید داشته باشید و ابتدا با کسی که از مسیر ایمان به خدا و آخرت منحرف است طرح دوستی نریزید که منحرفتان می‌سازد. این جمله از طریق اهل بیت عصمت علیهم‌السلام نقل شده که اصحاب حضرت مسیح علیه‌السلام از آن حضرت پرسیدند: با چه کسی همنشین باشیم؟ فرمود:

(مَنْ يُدْكِرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتْهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ)؛<sup>۱</sup>

با کسی مجالست کنید که دیدارش، شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش بر علم شما بیفزاید و کردارش شما را ترغیب به عمل برای آخرت نماید.

قرآن کریم برای جلوگیری از انحراف فکری مردم، زندگی انبیاء علیهم‌السلام را مطرح کرده و نشان داده است که آنها در عین داشتن ایمان شدید به خدا و آخرت، در دنیا هم متصرف‌تر و فعال‌تر از دیگران بوده‌اند و حتی برخی از آنها علاوه بر داشتن مقام نبوت، دارای مقام و منصب سلطنت نیز بوده‌اند مانند حضرت یوسف صدیق و حضرت داود و حضرت سلیمان علیهم‌السلام تا کسانی خیال نکنند اگر کسی خداپرست و آخرت‌طلب شد، در دنیا فقیر و تهی‌دست و بیچاره خواهد شد. خیر، این طور نیست؛ بلکه بسیاری از آخرت‌طلبان در دنیا هم زندگی بسیار خوش و با وسعت داشته‌اند.

این گفتار امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است:

(وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ.... فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَحَدُوا مِنْهَا مَا أَحَدَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ)؛<sup>۲</sup>

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۹.  
۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۲۷.

بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران مؤمن به خدا و آخرت، هم سود دنیای گذرنده را بردند و هم سود آخرت آینده را، پس آنها با اهل دنیا در سود دنیاشان شریک شدند ولی اهل دنیا در سود آخرت آنها شریک نگشتند. آنها از دنیا همان بهره را بردند که خوشگذران‌ها بردند و همان کام را گرفتند که گردنکشان گرفتند. اینها از راه حلال به همان لذات رسیدند که دنیاطلبان از راه حرام رسیدند. اینها در مسیر آخرت طلبی دنیای خود را نیز آباد کردند، ولی آنها در مسیر دنیا طلبی آخرت خود را ویران نمودند. آیا کدامشان عاقلانه عمل کردند؟

### دنیای بیناکننده و دنیای کورکننده

یک جمله‌ی نورانی دیگر نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بینیم که راستی اعجاز‌آمیز است که جمله‌ای به این کوتاهی و با این پرمحتوایی واقعاً عجیب است که راجع به موقعیت دنیا از نظر اثرگذاری روحی فرموده است:

(مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ)؛<sup>۱</sup>

هر که به دنیا با دید وسیله بودن نگاه کند، دنیا بینایش می‌کند و هر که به دنیا با دید هدف بودن نگاه کند، دنیا کورش می‌کند.

در این جمله امام علیه السلام برای دنیا دو صفت متضاد در دو حالت نشان داده است، دنیا از دیدگاه امام علیه السلام اگر برای انسان به عنوان وسیله قرار گرفت که به وسیله‌ی آن خدا را بشناسد و ایمان به آخرت بیاورد و در مقام تحصیل سعادت اخروی خود برآید، در این صورت، دنیا بیناکننده‌ی انسان خواهد شد و اگر دنیا خودش، هدف برای انسان قرار گرفت آنگونه که او در زندگی‌اش هیچ همی جز تأمین منافع مادی و افزودن بر تجملات و اشباع شهوات نفسانی نداشت، در این صورت دنیا کورکننده‌ی انسان خواهد شد.



## دو مثال برای بیان تفاوت دنیا

از باب مثال: من این عینک را که برای دوربینی به چشمم زده‌ام اگر شیشه‌ی آن را وسیله قرار دادم که شما و اشیاء دیگر را که دور هستند ببینم، در این صورت این شیشه‌ی عینک بینا کننده‌ی من خواهد شد، ولی اگر نگاه خود را به خود شیشه دوختم که ضخیم و لطیف بودن یا خاک گرفتن و نگرفتن آن را بفهمم، در این حالت دیگر شما و اشیاء دیگر را نمی‌بینم و شیشه‌ی عینک موجب نابینایی من نسبت به شما می‌گردد.

**مثال دیگر**، اگر شما بخواهید در بازار آینه‌ای بخرید، ابتدا به خود آن نگاه می‌کنید که شیشه‌اش چگونه است و از لحاظ قدّی و غیر قدّی بودن و ضخیم و لطیف بودن مورد توجه شما قرار می‌گیرد، در این نگاه، تصویر خود را با تمام خصوصیاتش نمی‌بینید ولی از بازار که بیرون آمدید و آن را به دیوار اطاق خود نصب کردید، در روز چند بار مقابل آن می‌ایستید و تصویر خود را با تمام خصوصیاتش در صفحه‌ی آن مشاهده می‌کنید. در نگاه بازاری، خود آینه به عنوان یک متاع، هدف بود و عکس شما را نشان نمی‌داد، اما در نگاه خانه‌ای عنوان وسیله به خود گرفته و عکس شما را نشان می‌دهد و مرآت به معنای واقعی شده است. چون مرآت در لغت عربی یعنی وسیله‌ی رؤیت.

حال دنیا هم با تمام کائناتش از زمین و آسمان، ماه و خورشید و ستارگان و از جماد و نبات و حیوان و انسان، همه و همه آیات و نشانه‌هایی از وجود آفریدگار علیم و قدیر و حکیم می‌باشد و لذا انسان عاقل متفکر اندیشمند که با دیدن این آیات الهیته پی به وجود خدا می‌برد، در واقع او در صفحه‌ی آینه‌ی کائنات، تجلّی نور جمال حضرت حق را مشاهده می‌کند و با شیشه‌ی دوربین عینک دنیا صفات علیای آفریدگار را می‌بیند و بینای به معنای واقعی می‌شود.

اما آن آدم سر به گریبان شهوات برده‌ای که از دنیا جز خور و خواب و خشم و شهوت درک دیگری نکرده و جز ارضای تمایلات حیوانی اهتمام دیگری ندارد، این آدم خود دنیا را هدف قرار داده و پی به آیت بودن آن نبرده و از مشاهده‌ی جمال اعلای حضرت حق محروم گشته و در واقع او را دنیا کور کرده است.

این همان حقیقتی است که مولای بزرگوار ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ضمن یک جمله‌ی کوتاه اما بسیار پرمحتوا به آن اشاره فرموده است که:

(مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ)؛

هر که به دنیا با دید و سیله بودن نگاه کند، دنیا بینایش می‌کند و هر که به دنیا با دید هدف بودن نگاه کند، دنیا کورش می‌کند.

کسانی که اطلاع از ادبیات عربی دارند و فرق میان «بها» و «الیها» را در کلام مولای دانند، به گوشه‌ای از عظمت و جلالت این کلام پی می‌برند که «با» در «بها» دالّ بر سببیت است و «الی» در «الیها» دالّ بر غایت و هدف بودن است. دنیا اگر سبب و وسیله برای خداشناسی قرار گرفت آدمی را بینا می‌کند و اگر غایت و هدف قرار گرفت آدمی را کور می‌کند.

### برتری آخرت طلبان

خداوند متعال می‌فرماید:


﴿أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً﴾؛<sup>۱</sup>

ببین چگونه در دنیا بعضی را بر بعضی برتری داده‌ام، در آخرت نیز این تفاوت از حیث درجات و فضایل به مراتب بیشتر از دنیا وجود دارد.

تردیدی در این نیست که چگونگی برخورداری افراد بشر از منافع مادی در

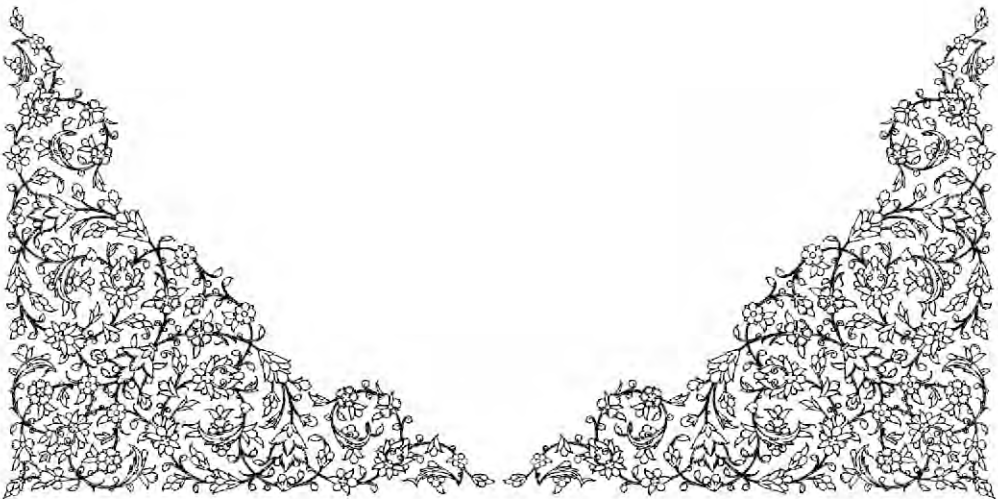
دنیا بستگی دارد به میزان سعی و تلاششان در محیط کسب و کار و فعالیتشان و طبیعی است که هر چه بیشتر تلاش کنند، برخورداریشان نیز از منافع بیشتر خواهد شد اعمّ از مسیر حلال و حرام، منتهی در آخرت حلالش حساب و حرامش عقاب خواهد داشت. این مربوط به دنیا طلبان است اما آخرت طلبان نیز در آن سرا بر حسب سعی و تلاششان در مسیر عبادت خدا در دنیا درجاتشان و مراتب فضیلتشان با یکدیگر متفاوت خواهد بود. بیشتر از تفاوتی که در دنیا از حیث منافع مادی داشته‌اند.





بخش سوم

فقرو آثار زبانبارآن





## منافقان مرفّه، خوشبختند؟

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم ﷺ بلکه امت اسلامی می فرماید:

﴿فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛

اموال و اولاد منافقان، شما را به شگفتی و اعجاب نیاورد.

چون افرادی هستند که می گویند: اگر این کافران و منافقان در دنیا مبعوض خدا هستند و در آخرت هم: ﴿...فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...﴾<sup>۲</sup>؛ پس چرا اینقدر در رفاهند و زندگی خوشی دارند و غرق در نعمت و ثروت و قدرتند؟! اگر اینها منفور و

مبعوض خدا هستند پس چرا در دنیا مشمول الطاف خدا می باشند؟!

خداوند حکیم در مقام دفع این توهم می فرماید: ﴿فَلَا تُعْجِبُكَ﴾؛ «این ظواهر تو را به شگفتی نیاورد». اگرچه خطاب به شخص رسول اکرم ﷺ است ولی در واقع خطاب به امت است که: مُعْجَبٌ به مال و جاه کافران نباشید؛ این تجملات زندگی نشان محبوبيت آنان در نزد خدا نیست بلکه:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛

خدا می خواهد در همین دنیا با همین [اموال و اولاد و جاه و مقام] عذابشان دهد.

## فقر و ناداری دلیل بدبختی نیست

بسیاری از ما خیال می کنیم اگر به مال و ثروت برسیم، فرزندانمان داشته باشیم و به مقاماتی نائل بشویم خوشبخت خواهیم بود؛ غافل از اینکه اینها همه اش موجب

۱-سوره ی توبه، آیه ۵۵.

۲-سوره ی نساء، آیه ۱۴۵.

رنج است و تَعَب<sup>۱</sup>. مال، هم به دست آوردنش توأم با رنج است و هم حفظ و نگهداری‌اش و هم به مصرف رساندنش!

همچنین است فرزندداری که شاید به مراتب از مال داری دشوارتر باشد! چه بسیار فرزندان‌ی که مایه‌ی عار و ننگ پدران‌شان بوده و هستند. کم نیستند پدرانی که به خاطر فرزندانشان، آبرو و حیثیت اجتماعی خود را از دست داده، ورشکست و زندانی شده‌اند؛ نه می‌توانند طردشان کنند و نه می‌توانند با آنها زندگی کنند! مخصوصاً کسانی که تکیه‌گاه ایمانی هم ندارند تا به امید اجر و ثواب الهی، تحمل رنج و تعب بنمایند.

ما ظاهری فریبا از زندگی کافران و منافقان می‌بینیم و می‌پنداریم که در باطن نیز خوش و خرمند، غافل از اینکه «از خدا بریدگی» توفانی در فضای جان‌شان برانگیخته که لحظه‌ای آرامشان نمی‌گذارد و همچون پر کاهی در دهانه‌ی گردبادی از این سو به آن سو پرتابشان می‌کند. اصلاً ممکن نیست انسان بی‌خدا آرامشی پیدا کند و روحش آسایشی ببیند:

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۲</sup>

روح ناآرام در بدنی غرق در تجمل چه بهره‌ای می‌برد؟! بهشت بیرونی که نمی‌تواند جهنم درونی را از سوز و گداز بیندازد. بیرون زندگی ظاهراً بهشت است. خانه‌ی وسیع و فرش‌های عالی و مرکبِ رهوار<sup>۳</sup> و ... اما باطن جان‌شان جهنم سوزان است و آسایش روحی ندارند؛ نه از جهت فرزندانشان و نه از جهت اموالشان.

بسیاری خیال می‌کنند چون کم دارند اینچنین ناراحتند و اگر بیشتر داشته باشند حالشان بهتر می‌شود؛ یا چون زن ندارند در زحمتند، اگر زن بگیرند راحت می‌شوند؛ یا چون پایین شهر هستند ناراحتند، بالای شهر که بروند بهتر می‌شود؛ یا به

۱- خستگی و ماندگی.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۳- خوش راه، تندرو.



آمریکا و اروپا بروند راحت تر زندگی می کنند؛ غافل از اینکه این جهنم درونی هر جا که بروی همراهت هست و آرامت نخواهد گذاشت.

معروف است که به هدهد گفتند: لانه‌ات بو می دهد. او هی لانه عوض می کرد، از این لانه به آن لانه می رفت که خوشبو شود. بالاخره گفتند: ای بیچاره! خودت بو می دهی، به هر لانه که بروی آنجا را هم بدبو و عفن می سازی. تو خودت را خوشبو کن؛ لانه‌ات هر جا که باشد خوشبو می شود!

مردم بی خبر از خدا بدبو هستند و خودشان نمی فهمند، خیال می کنند اگر تغییر منزل یا تغییر شغل و تغییر وطن بدهند یا عطر و ادکلن به خود بپاشند خوشبو می شوند و سعادت مند می گردند؛ اما قرآن می فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ...﴾<sup>۱</sup>

مردم از خدا بریده، جایگاهشان آتش است.

جهنمیان به سمت درخروجی جهنم هجوم می آورند تا خلاص شوند، اما فرشتگان موکل آنها را می زنند و به جایگاه اولشان برمی گردانند:

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا...﴾<sup>۲</sup>

در دنیا هم مردم کافر و فاسق چنین وضعی دارند، هرچه می کوشند از این معیشت ضنک و زندگی تنگ و مضیق خلاص شوند نمی توانند. هی مُد عوض می کنند و مُدهای تازه و نو به بازار زندگی وارد می کنند، می بینند دردشان بیشتر شد، در جهنم نیز:

﴿...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا

الْعَذَابِ...﴾<sup>۳</sup>

هرچه پوست بدنشان می سوزد دوباره پوست نو برشان می پوشانیم تا عذاب نو بچشد.

۱-سوره سجده، آیه ۲۰.

۲-سوره حج، آیه ۲۲.

۳-سوره نساء، آیه ۵۶.

## پیدایش محبت، ثمره‌ی ذکر خدا

حاصل کلام آنکه به سعادت و رستگاری نمی‌رسد مگر آن کسی که دم جان دادن با محبت و انس به خدا بمیرد؛ انس و محبت هم پیدا نمی‌شود مگر در سایه‌ی دوام ذکر و زیاد به یاد او بودن! اگر شما بخواهید با کسی رابطه‌ی محبت برقرار کنید، چه می‌کنید؟ طبیعی است زیاد به خانه‌اش می‌روید؛ زیاد با او تلفنی صحبت می‌کنید؛ نامه می‌نویسید؛ از طرق مختلف با او دیدار می‌کنید و انسان با هر کسی که مکرراً دیدار کند کم‌کم دوستش می‌دارد و دوستی‌اش شدت پیدا می‌کند. شما اگر کسی را سالی یک بار ببینید، محبتی به او پیدا نمی‌کنید؛ اگر ماهی یک بار شد، بیگانگی کمتر می‌شود؛ هفته‌ای یک بار، روزی یک بار و از این بیشتر، روزی چند بار او را ببینید، معلوم است که محبت کامل می‌شود. حالا ببینید خدا چه لطفی به ما کرده که فرموده است: روزی حداقل پنج بار نماز بخوانید؛ یعنی روزی پنج بار با من که خدای شما هستم ملاقات کنید و به یاد من باشید.

﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛<sup>۱</sup> نماز بخوانید تا با من هم صحبت شوید.

سایر اوقات که با من نیستید و دنبال کارتان هستید، تاجرید، کاسبید، معلمید، هرچه هستید، ده دقیقه هم که می‌گوییم: بیا به نماز بایست و با من باش؛ باز با من نیستی! تا می‌گویی الله اکبر؛ فکرت جای دیگر می‌رود و همین که سلام نماز را دادی، می‌گویی: عجب! من سر نماز بودم و نفهمیدم، با که هستم و چه می‌گوییم!! به ما گفته‌اند روزی پنج بار با خدا صحبت و دیدار کنید تا محبت برقرار شود، ولی متأسفانه ما هنوز با او بیگانه‌ایم. با اینکه شصت الی هفتاد سال است که روزی چند بار با او ملاقات می‌کنیم باز هم بیگانه‌ایم و هنوز یگانگی برقرار نشده است. با خدا یگانه و خودمانی نیستیم.

اگر مشکلی پیش آید فوراً سراغ فلان پولدار و زوردار می‌رویم و او را اصلاً به حساب نمی‌آوریم و اگر از طرف او، ناراحتی کوچکی برای ما پیش بیاید و بفهمیم که او خواسته است، آن هم روی حکمت و مصلحتی؛ از او قهر می‌کنیم. هیچ حساب نمی‌کنیم که در میان میلیونها نعمت که به ما داده، یک ناراحتی کوچک را از روی مصلحت پیش آورده است و ما نباید اینچنین لب به شکایت بگشاییم! معلوم می‌شود که با خدا یگانه نیستیم و دوستش نمی‌داریم.

### بنده‌ی خویشتن‌دار حق‌شناس

بزرگی با غلامش که بسیار هوشیار و مؤدب بود در باغ گردش می‌کرد. خیارهای سبز و شادابی در بوته‌ها دید و با دست خودش خیاری چید و به غلام داد. او هم با کمال ادب و احترام گرفت و بدون معطلی پوست کند و مشغول خوردن شد. آقا هم اظهار میل کرد که مقداری از آن خیار تناول کند. غلام فوراً برشی از آن جدا کرد و به دست آقا داد. او تا به دهانش گذاشت، دید بسیار تلخ است. از دهانش بیرون ریخت و رو به غلام کرد و گفت: تو چطور این خیار تلخ را با رغبت تمام خوردی؟! او هم با کمال ادب و احترام گفت: مولای من؛ در طول مدت غلامی و بندگی ام، من لقمه‌های چرب و شیرین فراوان از دست شما خورده‌ام، حال این کمال بی‌حرمتی و حق‌شناسی بود که به یک لقمه‌ی تلخ که از دست شما رسیده است، رو ترش کنم و قیافه در هم کشم!

آقا خیلی از این ادب و شایستگی او خوشش آمد؛ هم انعام فراوان به او بخشید و هم آزادش کرد. چرا ما با خدا این چنین نیستیم؟ و به اندک ناراحتی، از خدا می‌رنجیم و شکایت‌ها می‌کنیم؟! پس پیدایش محبت، متفرع بر دوام ذکر است و دوام ذکر و زیاد با او در ارتباط بودن، متوقف بر معرفت و شناخت او به کمال است؛ یعنی انسان اول باید کسی را به کمال بشناسد تا با او رابطه برقرار کند، وگرنه کسی که

هیچ کمال و جمالی ندارد، نه علمی، نه ثروتی، نه قدرتی، نه شجاعتی، نه سخاوتی، نه هیچ‌بو و خاصیتی؛ در این صورت انسان رغبت ندارد که با او رفیق بشود و رفت و آمد داشته باشد. انسان سراغ کسی می‌رود که او را دارای کمال و جمالی بداند و لذا دوام ذکر به شناخت خدا به صفات کمال بستگی دارد. این شناخت نیز توقّف دارد بر تفکّر در آثار وجودی او در آفاق و انفس.

﴿ وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴾<sup>۱</sup>

و چه بسیار نشانه‌ای [از خدا] در آسمان‌ها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند، در حالی که از آن روی‌گردانند.

### رابطه‌ی دنیاخواهی و حق‌ناشناسی

تفکّر در آثار نیز احتیاج به فراغت قلب از شواعل دنیوی دارد تا درباره‌ی خدا و صفات خدا مطالعاتی داشته باشد، با اشخاص خبیر و بصیر در معارف دینی مصاحبت کند، پای سخن افراد مهذب بنشیند. تمام اینها نیاز به سرمایه‌گذاری از حیث فکر و وقت دارد و دست برداشتن از بسیاری از امور دنیوی که برای انسان پول و مقام و منصب می‌آورد و از این جهت به قول مردم، وقت طلاست. آیا می‌شود طلا را داد و خدا را خرید؟

آری؛ فراغت از شواعل مادی، اول قدم در راه ایجاد ارتباط با خداست، وگرنه کسی که علی‌الدوام در فکر تحصیل امتعه‌ی دنیا و سپس استمتاع و بهره‌برداری از آنهاست، طبیعی است که فراغتی نخواهد داشت تا به کار تفکّر در معارف دینی بپردازد و با خدا رابطه‌ی اُنس و محبّت برقرار سازد. مشکل ما اینجاست که: ﴿وَمَا

قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...؛<sup>۱</sup> خدا و قدر و منزلتش را شناخته‌ایم، آنچنان که قدر و منزلت پول و خانه و ماشین و مقام و پست حسّاس را شناخته‌ایم.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِثُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿۱﴾ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿۲﴾﴾

نه؛ با شما دل بستگان به دنیا و چشم پوشیدگان از آخرت سلوکمان نمی‌شود.

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۱﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ ﴿۲﴾ وَ ابْقَى ﴿۳﴾﴾

با شما که آخرت خیر و ابقی را رها کرده و دنیای در معرض فنا را در دل

نشانده‌اید، چگونه می‌توانیم کنار بیایم؟!

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿۱﴾﴾

افزون طلبی‌ها سرگرمتان کرده [و از توجه به آخرت بازتان داشته] است.

و این بلای بسیار بزرگی است که گریبان اکثر ما را گرفته است. ده کم است،

صد؛ صد کم است، هزار؛ هزار کم است و ... پیوسته در حال افزودن و زیاد کردن

هستیم؛ مانند کرم ابریشم که دور خود می‌تند و عاقبت در میان همان تنیده‌های خود

می‌میرد. اَمَّا مَطْمَئِنِّ بَاشِدُ كِه بِه اِن حَال نَخَوَاهِد مَانِد:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾﴾

به همین زودی می‌فهمید [که قضیه از چه قرار است]. آری؛ به همین زودی

می‌فهمید [اما آن فهمیدن، نافع به حالتان نخواهد بود].

آنگاه به خود می‌آید که همه از شما بریده و رفته‌اند و تنها کسی که با شما

مانده، خدای شماست. شما هم که با او رابطه‌ای نداشته‌اید!!

۱-سوره انعام، آیه ۹۱.

۲-سوره قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۳-سوره اعلیٰ، آیات ۱۶ و ۱۷.

۴-سوره نکاتر، آیه ۱.

۵-همان، آیات ۳ و ۴.

## تطهیر جان از زنگ رذائل

پس ما چاره‌ای نداریم جز اینکه جان خود را از آلودگی رذائل، تطهیر و به فضایل، تنویر کنیم. تطهیر و تنویر جان، وظیفه‌ی اساسی ما در دنیا است که متأسفانه به آن نمی‌پردازیم! اگر بحثی هم از آن به میان بیاید، آزرده خاطر می‌شویم و حال آنکه آنچه که قطعاً نافع به حال ماست، همین بحث است و ما شدیداً به تحصیل طهارتِ جان نیاز داریم. تا فرصت و مهلتی داده‌اند، باید این حوض قلب خود را از آب صاف و پاک معرفت و محبت به خدا پر کنیم.

پر کردن حوض هم دو راه دارد: یک راه این که جوی‌های باریک در اطراف حوض قرار داده و آن را به نهر آب متصل کنیم تا آب از آن جوی‌ها به داخل حوض بیاید. این آب هم محدود است و هم ممکن است بر اثر عبور از آن جوی‌ها آلودگی به خود بگیرد. راه دیگر اینکه از زمین خود حوض خاکبرداری کنیم و آن قدر آن را بکنیم تا به آب برسیم تا آب از زمین خود حوض بجوشد. البته در این موقع، آن آب نه محدود خواهد بود و نه آلودگی خواهد داشت و آن حوض، همیشه هم خودش پر از آب صاف و پاک خواهد بود و هم با سرازیر شدن آب از اطرافش حوض‌های خانه‌های دیگران را نیز پر آب خواهد کرد.

حوض دل ما هم چنین است. خداوند، در اطراف قلب ما گذرگاه‌هایی قرار داده است که از طریق آنها مدرکات داخل قلب ما می‌شود. چشم، گوش، زبان و دیگر حواس ظاهری و باطنی ما مجاری ادراکات ما هستند. ما می‌توانیم با چشممان مطالعه کنیم و حقایق علمی را به قلبمان برسانیم. با گوش خود مطالبی بشنویم و به قلب خود بریزیم و همچنین سایر حواس هر کدام به فراخور حال خود بخشی از علوم را به ما می‌دهند و قلب ما پر آب می‌شود. اما این آب، هم محدود است و هم کاملاً صاف و پاک و دور از آلودگی نمی‌باشد؛ زیرا ممکن است نویسنده‌ی یک کتاب با

اینکه مطالب خوبی نوشته است، ولی در عین حال به مقتضای طبع بشری در خلال آن مطالب، اعمال غرضی کرده و آنها را آلوده کرده و همچنین ممکن است گوینده‌ای ضمن سخنان حکیمانه‌اش، عمداً یا سهواً دچار لغزشی شده و با القای مطالب ناصحیح، آن گفتار عالی خود را آلوده نموده و با آلودگی وارد قلب شنونده کرده باشد.

خلاصه! این آبها که از مجاری ادراکی انسان وارد قلب می‌شوند، از آن نظر که از سطح زمین فکر بشر می‌گذرند، طبعاً ممکن است آلودگی به خود گرفته و با همان آلودگی وارد قلب آدم بشوند.

بنابراین اگر کسی توانست با تبعیت از برنامه‌ی شرع مقدّس، سرزمین جان خودش را شیار کرده و از آن خاکبرداری نماید، با تلاش شبانه روزی اش گل‌ها و سنگها و لجن‌های تعلّقات دنیوی را از حوض دل بیرون بریزد و به آب یقین و معرفت و محبّت به حضرت ربّ برسد، در این موقع است که به آب صاف و پاک و نامحدود رسیده است که فرموده‌اند:

لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ لِيُنزَلَ إِلَيْكُمْ وَلَا فِي الْأَرْضِ لِيُصْعَدَ إِلَيْكُمْ  
بَلْ مَجْبُورٌ فِي قُلُوبِكُمْ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يَظْهَرَ  
لَكُمْ؛<sup>۱</sup>

علم در آسمان نیست که بر شما فرود آید و در زمین نیست که به سوی شما بالا بیاید، بلکه در سرشت و عمق جان شما نهاده شده است، خود را به اخلاق صالحان متخلّق سازید تا برای شما آشکار گردد و از باطن جان شما بجوشد.

ای آینه‌ی جمال شاهی که تویی وی مخزن اسرار الهی که تویی  
بیرون ز تو نیست در دو عالم، چیزی از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

۱- المحجة البيضاء، جلد ۱، صفحه ۱۴۹، نقل به معنی.

البته این از خود طلبیدن، همان از خدا طلبیدن است؛ زیرا اوست که انسان را اینچنین ساخته و قدرت و استعداد تکامل را در وجودش قرار داده است. خوشا به حال آنان که به این استعداد خدادادی خود پی برده‌اند و به جای اینکه به کارهای لغو و بی‌ثمر و عمر ضایع کن بپردازند، بر اساس برنامه‌ی تنظیم شده‌ی در شرع مقدس، به کاوش در قلب خود پرداخته‌اند و به آب صاف و پاک معارف رسیده‌اند، آنها البته به این نکته توجه داشته‌اند که:

(إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُثُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُثُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَسْكُنُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَسْكُنُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ)؛<sup>۱</sup>

دانه‌ی زراعت در خاک نرم می‌روید و روی سنگ نمی‌روید، حکمت و علوم الهی نیز در قلب متواضع [در برابر حق] می‌روید و در قلب متکبر جبار نمی‌روید.

### فقر و غنا، دو عامل فساد

مسأله‌ی مالی و - به اصطلاح امروز - اقتصاد، در دین مقدس اسلام، یکی از مسائل بسیار مهم جامعه‌ی اسلامی به حساب آمده است تا آنجا که صلاح و فساد جامعه در گرو صلاح و فساد اقتصاد است. اقتصاد سالم، جامعه‌ی سالم و اقتصاد فاسد، جامعه‌ی فاسد به وجود می‌آورد.

اهل تحقیق گفته‌اند که وقتی ما تمام مفاسد اجتماعی را بررسی و تحلیل و ریشه‌یابی می‌کنیم، به امر مالی می‌رسیم و می‌بینیم که منشأ آن یا فقر مُفْرِط است و یا غنای مُفْرِط.

فقر و غنا هر دو عامل فساد می‌شوند؛ وقتی در یک جامعه، فقر مفراطی بوجود آمد، طبیعی است که دامنه‌ی گناهان وسعت پیدا می‌کند. سرقت‌ها، اختلاس‌ها، راهزنی‌ها، آدم‌کشی‌ها، کلاهبرداری‌ها، گران‌فروشی‌ها، غصب و غارت‌ها، همه

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۷۵، مواظ المسیح.



معلول فقر مفرط است. از آن طرف اگر ثروت سرشار و بی حساب برای گروهی حاصل گردد، مستی ثروت و جنون غنا، آتش حرص و طمع و افزون طلبی را در وجودشان مشتعل می‌سازد؛ آنگونه که از دست‌اندازی به اموال و اعراض دیگران لذت می‌برند، چون تمایلات بشر اندازه ندارد!

## آفات و آثار زیان‌بار فقر

امام علی علیه السلام درباره‌ی مال فرموده‌اند:

(الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ)؛<sup>۱</sup>

مال، سرچشمه‌ی جوشان شهوت‌هاست.

تنها، غنای معتدلی که در مسیر عقل و ایمان بیفتد، خوب است و سبب خیر و سعادت در دو سراسر است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی فقر فرموده‌اند:

(كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا)؛<sup>۲</sup>

فقر، آدمی را به مرز کفر می‌رساند.

این چند جمله نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنَ الْفَقْرِ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، إِنَّ الْفَقْرَ  
مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ وَ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ وَ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ)؛<sup>۳</sup>

فرزندم! من از فقر بر تو می‌ترسم، پس به خدا پناه ببر از فقر؛ چرا که فقر سبب نقصان در دین می‌شود، عقل را متحیر می‌سازد و دشمنی به بار می‌آورد.

آدم فقیر مبتلا به دروغ‌گویی می‌شود، دزدی و غیبت می‌کند، تهمت می‌زند و

۱- بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۶۷ و نهج البلاغه، حکمت ۵۵.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷ و بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۲۴۷.

۳- نهج البلاغه فیض، حکمت ۳۱۱.

دینش رو به نقصان می‌رود. فقر، عقل را هم به حیرت می‌افکند. انسان فقیر عقلش خوب کار نمی‌کند و راه زندگی به رویش بسته می‌شود. احياناً برای خود، دشمن هم تولید می‌کند: یا خدا را با خود دشمن می‌سازد یا مردم را؛ آنقدر دست به گناه زده و دروغ‌ها می‌گوید که خدا دشمنش می‌شود! بس که تهمت‌ها به مردم می‌زند و پشت سرشان بد می‌گوید که مردم هم دشمنش می‌شوند.

### توانگر واقعی کیست؟

از حضرت رسول اکرم ﷺ منقول است که فرمودند:

(لَيْسَ الْغِنَى فِي كَثْرَةِ الْعَرَضِ إِنَّمَا الْغِنَى عَنِ النَّفْسِ)؛<sup>۱</sup>

توانگری آن نیست که آدم، مال دنیا زیاد داشته باشد [و جیبش پر از پول

باشد]. توانگری آن است که [جان و روح و نفس انسان] غنی باشد [و خود را

مستغنی<sup>۲</sup> از دیگران بداند و هیچ‌گاه احساس نیاز به کسی در خود ننماید].

چه بسیارند پولدارهایی که گدا صفت هستند. در عین حال که همه چیز دارند،

روحاً گدا و متملق و چاپلوسند! برای به دست آوردن مال و مقام بیشتر و عالی‌تر،

پیش هر کس و ناکسی اظهار ذلت می‌کنند و عزت انسانی خود را زیر پا می‌گذارند

که فرمودند:

(عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي اسْتِغْنَائِهِ عَنِ النَّاسِ)؛<sup>۳</sup>

عزت مؤمن در بی‌نیاز بودنش از مردم است.

دستش تهی و جیبش خالی است اما روحش سرشار از بی‌نیازی است. آنچنان

که به شاه بگوید:

۱- سفینه البحار، جلد ۲، کلمه‌ی «غنی».

۲- بی‌نیاز.

۳- جامع الاخبار، صفحه‌ی ۸۶.

(رَجُلٌ يَمُدُّ رِجْلَهُ لَا يَمُدُّ يَدَهُ)؛

مردی که پایش را دراز می‌کند دستش را دراز نمی‌کند.

و این به دست نمی‌آید مگر از راه تکیه زدن به غنی مطلق که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛<sup>۱</sup>

ای مردم! شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی‌نیاز بالذات

است و ستوده صفات است.

در آن صورت است که برای همیشه، مستغنی از خلق خواهد بود و عاری از هر

گونه غصه و غم.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

آنان که سر به آستان ولایت خدا نهاده و در جرگه‌ی<sup>۳</sup> اولیاءالله درآمده‌اند؛ نه

خوفی از آینده و نه حزنی از گذشته دارند. چه آن که دل به محبوبی زوال

ناپذیر بسته‌اند.

سعدیا! سیل فناگر ببرد خانه‌ی عمر

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

فقر و ثروت، صحنه‌ی امتحان الهی

نکته‌ی مهمی که قابل تأمل است اینکه نه ثروت، ملاک محبوبیت در نزد خدا

و نه فقر ملاکِ مبعوضیت در پیشگاه خداست؛ بلکه هر دو، صحنه‌ی امتحان و

آزمایش برای تکمیل شما و اظهار رضا به قضای خداست.

آری؛ سرشت شما این است که زندگی مرفه را نشان محبوبیت در نزد خدا

می‌داند و زندگی مُضِیق<sup>۴</sup> را نشان مبعوضیت در نزد خدا و بلا می‌شناسید.

۱-سوردهی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

۲-سوردهی یونس آیه‌ی ۶۲.

۳-گروه، زمره.

۴-در تنگنا قرار گرفته.

در صورتی که واقع امر این نیست؛ بلکه از نظر قرآن، اگر دنیا در مسیر آخرت قرار نگرفت در واقع، عذاب است و نعمت و بلا و نشان رضامندی خدا نیست؛ زیرا قرآن حیات ابدی و نعمت‌های واقعی را در آخرت نشان می‌دهد و دنیایی که از مسیر آخرت منحرف باشد از نگاه قرآن بازیچه معرفی شده است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ  
الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

این زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی چیزی نیست. زندگی اخروی، حیات ابدی انسان است؛ اگر می‌شد که بفهمند.

### فقر و دارایی‌بندگان بر اساس حکمت الهی

آری! این طرز تفکر مردم بی‌خبر از حساب و نظام عالم است که نمی‌فهمند این دادن و ندادن‌های خدا که به یکی ثروت می‌دهد و به دیگری نمی‌دهد، روی حساب و به منظور امتحان و آزمایش‌بندگان است که به یکی تمکن مالی می‌دهد و او را از طریق انفاق، امتحان می‌کند و دیگری را مبتلا به فقر می‌کند و او را از طریق صبر و رضا به قضای خدا دادن، می‌آزماید و احیاناً یک نفر را در دو زمان امتحان می‌کند؛ گاه ثروت می‌دهد و گاهی فقر، تا ببیند در حال ثروت و فقر چه وضع و حالی پیدا می‌کند.

آن کس که از مال خداداده‌ی خویش انفاق کند، باید بداند آن فایده که از این انفاق، نصیب انفاق‌کننده می‌شود به مراتب بیشتر از آن فایده‌ای است که عاید انفاق‌شونده می‌شود. او تنها شکمش سیر می‌شود، اما این روح و جان‌ش با جدا کردن مال از خود که سوز و گداز دارد تطهیر می‌گردد که خداوند تعالی خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است:

۱-سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾<sup>۱</sup>

ای رسول ما از مؤمنان صدقات را بگیر تا با آن صدقات، نفوس آنها را پاکیزه سازی...

صدقات از اموال مردم را بگیر تا بدین وسیله آنها را از قذارت حبّ مال تطهیر کنی و بر رشد معنوی شان بیفزایی که راه تطهیرشان همین سوز و دردی است که به هنگام جدا کردن مال از خود تحمّل می کنند. باید اینجا با آتش جدا کردن مال از خود بسوزند، تا آنجا با آتش قهر و غضب خدا نسوزند. البته جدا کردن مال محبوب، برای انسان تلخ است؛ ولی همین داروی تلخ، شفابخش است. چه خوش گفت آن پیر داروفروش شفا بایدت، داروی تلخ نوش

ترس از فقر و کمبود رزق

از جمله راه‌های نفوذ شیطان در دل آدمی «ترس از فقر» است که سبب پیدایش بیماری‌های هلاکت‌بار از قبیل: حرص، بخل، سوءظنّ به خدا، تعدّی به حقوق ضعفاء و تذللّ در مقابل اقویاء می گردد! این کلام خداوند حکیم است که می فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...﴾<sup>۲</sup>

شیطان، به شما وعده‌ی فقر و تهی دستی می دهد و به زشتی‌ها و ادارتان می سازد...

آری، این شیطان است که فقر احتمالی در آینده‌ی عمر را در نظر انسان به صورت یک امر مسلّم با قیافه‌ای هول‌انگیز و وحشت‌بار جلوه می دهد و او را برای محفوظ ماندن از خطرات آن دیو مهیب، به حرص در جمع آوری اموال، خودداری

۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

از انفاق در راه خدا، سختگیری بر خانواده، خیانت در معاملات، ستم بر ضعیفان، خاکساری در برابر زورمندان و انحاء رذائل دیگر از این قبیل وامی‌دارد. دم به دم به گوش جان آدم می‌خواند که تو هنوز سال‌ها باید در دنیا عمر کنی، فردا پیر می‌شوی و محتاج این و آن می‌شوی! پس هم اکنون فکر آتیه‌ات باش و محصول دسترنج خود را به رایگان تحت عنوان گوناگون از قبیل انفاق در راه خدا و کمک به مستمندان و تأسیس مؤسسات خیریه و حج و زیارت و ضیافت و امثال این امور از دست مده.

هشیار باش و بیدار! از قوای بدنی و نیروی جوانی خویش تا آنجا که می‌توانی بهره‌ی خود برگیر و از طرق مختلف به جمع‌آوری مال پرداز و مگو که فلان کار حرام است و فلان پول اکتسابش نامشروع. این افکار و این سخنان، مایه‌ی سرگردانی انسان است و آخر الامر سبب عقب‌ماندگی از دیگران خواهد شد و سرانجام به هنگام فقر و بیماری و پیری، کسی به سراغت نخواهد آمد و حالی از تو نخواهد پرسید.

آری، اینها وسوسه‌ی شیطان پلید است که از یک سو عمر طولانی همراه با فقر و بیماری و دیگر حوادث احتمالی را در نظر آدمی مجسم می‌سازد و با ارائه‌ی آن هول و هراس و وحشت در دل وی می‌افکند و از دیگر سو خدای رحیم قدیر را که سررشته‌ی تنظیم و تدبیر حوادث عالم به دست اوست، اصلاً به حساب نمی‌آورد و طبعاً نگرانی و به دنبال آن زشتخویی‌ها و زشتکاری‌ها را سبب می‌شود.

### سبب دلواپسی ما از زندگی خود

لذا می‌بینیم از آن روز که چشم باز کرده و خود را شناخته‌ایم و با محیط خویش آشنا گشته‌ایم، «خوف فقر» و «نگرانی از آتیه» مانند یک کابوس وحشتناک مستمر بر مغز و قلب ما سایه افکنده و در تمام مراحل زندگی با ما همراه است و همواره آزارمان داده و جداً ناراحتان می‌سازد! با آنکه هر کدام از ما - در حدّ خود -

وسایل زندگی داریم و آب و نان داریم، اما از این زندگی لذت نمی‌بریم و احساس خوشی نمی‌کنیم! مرد و زنمان، بزرگ و کوچکمان، عالم و جاهل‌مان، فقیر و ثروتمندمان با یک حالت عجله و شتاب آمیخته با ترس و اضطراب، افتاده‌ایم در این سنگلاخ زندگی محنت‌بار، افتان و خیزان از این سو به آن سو می‌دویم، به چاله و چاه می‌افتیم؛ هم دامن و اندام خود را پاره و مجروح می‌سازیم و هم دیگران را شکسته و نالان و سرانجام، روزگار خود و مردم را سیاه و تباہ می‌کنیم و همین است معنای: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ...»؛ حال آنکه خداوند رحیم و ودود در ذیل همان آیه‌ی کریمه که سخن از وسوسه‌ی هول‌انگیز شیطان به میان آورده است، نوید امیدبخش «فضل» از جانب خویش داده و می‌فرماید:

﴿...وَاللَّهُ يُعِدُّكُمْ مَعْفِرَةً مِنْهُ وَفَضلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

...و خدا به شما وعده‌ی آمرزش [گناهان گذشته] و فزونی [نعمت آینده]

می‌دهد و خدا، وسیع [از نظر قدرت] و عالم [به همه‌ی امور] است.

یعنی آگاه باشید و مطمئن که دستگاه خلقت، دستگاه کور و نادان و تنگ و مضیق نیست! عالم آفرینش، عالم بی‌نظم آشفته و سر در گم و درهم نیست؛ بلکه دستگاهی است کاملاً منظم و روی حساب و تنظیم کننده‌ی آن هم مدبّر علیم قدیری است که:

﴿...لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۲</sup>

...به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او پنهان نمی‌ماند [و از حوزه‌ی قدرت او بیرون نمی‌رود] و نه [چیزی] کوچک‌تر از آن هست و نه بزرگ‌تر، مگر این که [تمام آنها] در کتاب مبین ضبط است.

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

۲-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۳.

تمامی مخلوقات در هر لحظه‌ای از لحظات زمان و در هر نقطه‌ای از نقاط جهان و در هر حالی از حالات، تحت نظارت دقیق و حکیمانه‌ی او تدبیر می‌شوند و بدون کمترین تأخیر و کوچک‌ترین خطا به آنچه که مورد نیازشان هست، نائل می‌گردند.

### تحوّل رزق و مجاری رزق به موازات تحوّل شرایط زندگی

جنین تا در رحم مادر است غذای مناسب با مزاجش، خونی است که از طریق بند ناف به او می‌رسد و رشدش می‌دهد. هنگام تولّدش که فرارسید و عالم زندگی‌اش دگرگون شد و قدم به عرصه‌ی دنیا نهاد، دستگاه تغذیه‌اش دگرگون می‌شود و ماده‌ی غذا نیز عوض می‌شود؛ دهان، جای ناف را می‌گیرد و خون تبدیل به شیر می‌گردد و پیش از اینکه آن میهمان نورسیده لب به تقاضای رزق نو فراهم شده‌اش بگشاید، دو منبع سرشار از موادّ غذایی بسیار مناسب با جهاز هاضمه‌اش به نام دو پستان، روی سینه‌ی مادر قرار گرفته و آماده‌ی تغذیه است. آری، او «مُبْتَدِیُّ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا» است؛ روزی روزی خواهان خود را پیش از وقت نیازشان مهیا فرموده و عمّال دست اندرکار رزق‌رسانی را به گونه‌ای عجیب به کار انداخته است!

چون زمین را پانهاش جود او      ابر را، رائد هماره سوی او  
 طفل را چون پانهاش مادرش      آید و ریزد وظیفه بر سرش

### روزی بعضی از پرندگان هوایی

از عجایب اینکه می‌گویند رزق بعضی از پرندگان هوا به فضای دهان و لای دندان بعضی از جانوران گوشتخوار شناور در دریا حواله شده است؛ بدین گونه که حیوان عظیم‌الجثه‌ی دریایی که «تمساح» نامیده می‌شود، بقایای غذا را که خورده در لای دندان‌هایش می‌ماند و تبدیل به کرم می‌شود و حیوان را می‌آزارد؛ خداوند



حکیم پرنده‌ای آفریده که قوت و غذای او همان کرم‌های لای دندان آن حیوان است! جانور دریایی که از دست کرم‌ها به ستوه آمده است، سر از آب بیرون کرده و دهان خود را که از فراخی همچون دهانه‌ی غاری است زیر آسمان باز نگه می‌دارد؛ آن پرنده‌ی حقیر در دهان آن حیوان عظیم می‌نشیند و بی‌هرگونه ترس و هراس، سرگرم برچیدن کرم‌های لای دندان او می‌گردد.

برای اینکه آن حیوان نتواند آن پرنده‌ی خدمتگزار را ببلعد، خالق حکیم شاخکی تیز و محکم مانند درفش، بر سر آن مرغک ناتوان قرار داده است که اگر آن جانور نیرومند اندکی دهان بجنباند، در فکش فرو می‌رود و لذا او همچنان دهان خود را باز نگه می‌دارد و آن پرنده‌ی کوچک نیز با آرامش خاطر تمام، کرم‌ها را بر می‌چیند. در نتیجه هم روزی خود را می‌خورد و هم خدمت به آن جانور دریایی نموده و او را از زحمت کرم‌های مزاحم می‌رهاند.

پس از آنکه آن پرنده‌ی ضعیف از کار خود فارغ شد و رفت، پرنده‌هایی از نوع دیگر که غذای آن حیوان دریایی می‌باشند از هوا فرود آمده و در دهان او می‌نشینند، او هم بی‌درنگ دهان خود را می‌بندد و با آسودگی خاطر به اعماق آب فرو می‌رود! <sup>۱</sup> *جلّ الخالق و عظم القادر.*

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابیش در میان بینی

و راستی که تنظیم روابط اجزاء عالم و حفظ دقیق محاسبات و رعایت عمیق مناسبات در جهان خلق، از بارزترین شواهد و اعجاب‌انگیزترین دلایل بر وجود مدبری علیم و حکیم و قدیر است.

## نظم دقیق در ساختمان بدن انسان

در همین ساختمان بدن خود تأمل کنیم و ببینیم این مجموعه‌ی عجیب با چه حساب دقیقی تشکیل شده و این صورت جامع و کامل را به خود گرفته است، در حالی که ما ابتدا ذرات پراکنده‌ای بوده‌ایم میان خاک‌ها و آب‌ها و امواج هوا و اشعه‌ی خورشید و اشیاء دیگر عالم؛ نه خبر از جایی داشته‌ایم و نه توانایی بر کاری! در این حال، دستی مهربان و دانا و توانا شروع به کار کرده و ذرات وجود ما را از دامن ابرها و قطرات باران‌ها و شکاف کوه‌ها و سینه‌ی زمین و شاخه‌های درختان از اطراف و اکناف عالم جمع‌آوری نموده و بدون اینکه در این حساب دقیق و وسیع اشتباهی کرده و یا فردی را به جای فرد دیگری بگیرد، در تمام مراحل و منازل نیازهای هر یک از ما را با رعایت تناسب کامل تأمین نموده و همچنان تا به صلب پدر و پس از آن به رحم مادر رسانیده است.

آنگاه از وراء سه پرده‌ی ظلمانی تاریکخانه‌ی «رحم»<sup>۱</sup> با چه ظرافت و نازک‌کاری اعجاب‌انگیز و محیرالعقول به صورتگری پرداخته و از کوچک‌ترین عضو مورد نیاز در زندگی خارج رحم غفلت نکرده و حتی خطوط کف دست و انحاء کف پا و رگ‌های ریز و درشت و ماهیچه‌های بزرگ و کوچک و انگشت‌های ده‌گانه‌ی متناسب با دست و پا و در کنار هر انگشتی ناخن با کم و کیفی زیبا و بجا و همه روی حساب نیازمندی‌های مادر دنیا... هیچ یک را از یاد نبرده است. حال، ای انسان فراموشکار تنگ‌نظر! به خود بیا و بنگر؛ آیا آن خالق مهربانی که در گذشته از مراحل خلقت، تو را اینگونه مورد لطف و عنایت خویش قرار داده و انحاء نیازمندی‌های تو را تأمین نموده و تا به این حدّ از کمال در هستی رسانیده

۱- اشاره به آیه‌ی ۶ سوره‌ی زمر است: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ مِّنْ ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»: شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه می‌آفریند، در حالی که آفرینشی پس از آفرینش دیگر به شما می‌بخشد. مقصود از ظلمات ثلاث، ظلمت شکم، ظلمت رحم و ظلمت مشیمه است؛ یعنی کیسه‌ی مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است.

است، آیا او ممکن است در این مقطع پر ماجرای حیات، تو را به حال خود رها کرده، تسلیم حوادث روزگار بنماید و توجّهی به مشکلات و نیازهای زندگی ات نکند؛ در صورتی که هم عجز و ضعف تو را در مقابل حوادث سنگین جهان می‌داند، هم قادر بر رفع نیاز و حلّ مشکلات تو می‌باشد و هم خود را به رأفت و رحمت دربارهی بندگانش توصیف می‌فرماید: «تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا»؛

فراموشت نکرد ایزد در آن حال که بودی نطفه‌ای مدفوق و مدهوش ده انگشت مرتّب داد بر کف دو بازویت مرگب کرد بر دوش روانت داد و طبع و عقل و ادراک جمال و نطق و رأی و فکرت و هوش کنون پنداری ای ناچیز همت که خواهد کردنت روزی فراموش آری آن قادر مهربان و آن خالق رحیم و رئوف، هم چنان با ما و لطفش شامل حال ماست و تا آخرین لحظه‌ی عمر ما، کوچک‌ترین نیاز جسمی و روحی ما را در نظر گرفته، طبق آن نیاز و متناسب با شرایط خاصّ آنچه را که دخیل در سعادت ماّی و معنوی ماست، تقدیر نموده و قطعاً به شرط انجام وظایف لازم به ما خواهد رساند. اوست که در قرآن کریمش می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ  
مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾؛

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه روزی او بر خداست و [خدا] قرارگاه و محلّ نقل و انتقال او را می‌داند؛ همه‌ی اینها در کتاب آشکاری [لوح محفوظ و عالم علم خدا] مضبوط است.

با جمله‌ی «یعلم مستقرّها و مستودعها» اطمینان خاطر می‌دهد که مسأله‌ی رزق و روزی جنبندگان - از هر قبیل که باشند - در تمام شرایط و اوضاع و احوال مختلف،

اعمّ از ثبات آنان در قرارگاه اصلیشان و یا انتقال به محلّ مستودع و در حال سیر و حرکتشان در اعماق دریاها و اطراف صحراها و اوج آسمان‌ها و در هر جا و در هر حال و وضعی که باشند، در علم دقیق و وسیع خدا مضبوط است و رزق مقدّر هر کدام - بی کم و کاست - در دسترسشان قرار خواهد گرفت. «كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ».

تعدادِ تمامی روزی‌خواران - از جانوران غول‌پیکر دریا گرفته تا حشرات بسیار ریز نامرئی در لابه‌لای برگ‌های درختان از جنین آرام خفته‌ی در مشیمه‌ی<sup>۱</sup> ارحام مادران تا آهوان رمیده در دامن کوهساران - با تمام خصوصیات، کم و کیف رزقشان در کتاب «علم» حق آشکار و خالی از هرگونه ابهام است! نه فردی از قلم می‌افتد و نه سهم رزق او به دیگری داده می‌شود و از اینرو نسزد که کسی نگران امر «روزی» و وضع آینده‌ی خود باشد و آرامش قلبی خویش را از دست بدهد!

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۲</sup>

چه بسیارند جنبندگان که رزق خود را بر دوش نمی‌کشند [و برای آینده‌ی خود ذخیره نمی‌کنند] خداست که به آنها و شما روزی می‌دهد و او شنوا و داناست. هستند مردمی که به «محلّی» انس گرفته‌اند و به کار و شغلی عادت کرده‌اند و سال‌ها از مجرای آن کار روزی خورده‌اند؛ حال چنین می‌پندارند که هجرت از آن «محلّ» و ترک آن «شغل» - مخصوصاً اگر شغل پردرآمدی هم باشد - مساوی است با فقر و محرومیت از رزق و تهی‌دستی از مال و لذا نمی‌توانند دل از آن «کار» و دست از آن محلّ بردارند، هر چند در آن «محلّ» و آن «کار» انواع آلودگی‌ها و مفساد

۱- مشیمه: پرده‌ای که جنین را می‌پوشاند.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۰.

اخلاقی و ناپسند الهی ببینند. گویی که آنان کار و محلّ کار را، رازق و روزی رسان خود می‌دانند، نه خدا و تقدیر خدا را و کار را برای رسیدن به روزی انجام می‌دهند، نه محض امثال فرمان خدا و همین جا سر دو راهی انسان‌های «مؤمن» و «غیر مؤمن»، «متوکّل» و «غیر متوکّل» است! یعنی انسان مؤمن به خدا و متوکّل بر تقدیر خدا همی جز تأمین رضای خدا ندارد و لذا اگر دنبال کسب و کاری هم می‌رود، نه برای کسب و توسعه‌ی امر روزی؛ بلکه صرفاً برای این است که:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ)؛<sup>۱</sup>

خداوند تعالی، مؤمن پیشه‌ور را دوست می‌دارد.

(وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِغَ)؛<sup>۲</sup>

خداوند عزّوجلّ بنده‌ی پر خواب بیکار را دشمن می‌دارد.

بر همین اساس است که انسان مؤمن از هر کاری که موجب خشم خدا گردد، دوری می‌جوید؛ هر چند آن کار از پر درآمدترین کارها باشد و به هر کاری که خدا رضا دارد و وظیفه‌ی شرعی وی ایجاب می‌کند تن در می‌دهد، هر چند به ظاهر آب و نانی از آن در نمی‌آید و رونق بازار چندانی ندارد. چه آنکه او معتقد است که تنگی و وسعت روزی به دست خدا و روی مشیت خداست، نه بر اساس با رونق و بی‌رونق بودن بازار کار!!

(اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ...)؛<sup>۳</sup>

خداوند، روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد، گسترده می‌کند و برای

هر کس بخواهد تنگ و محدود می‌سازد...

بلکه از امام صادق علیه السلام منقول است که:

۱- فروع کافی، جلد ۵، کتاب المعیشت، باب الصناعات، صفحه‌ی ۱۱۳، حدیث ۰۱، از امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- همان، باب کراهیه التوم و الفراغ، صفحه‌ی ۸۴، حدیث ۰۲، از امام کاظم علیه السلام.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۲.

(أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ)؛<sup>۱</sup>

خداوند عزوجل، اراده‌اش بر این است که ارزاق افراد باایمان را از راه‌هایی که خود گمان نمی‌برد برساند.

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَسَّعَ فِي أَرْزَاقِ الْحُمَقَاءِ لِيُعْتَبِرَ الْعُقَلَاءَ وَ يَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُتَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ)؛<sup>۲</sup>

خداوند تعالی، روزی ابلهان [بی‌عرضه] را گسترش می‌دهد تا اندیشمندان عبرت گیرند و بدانند رسیدن به بهره‌های دنیا [منحصراً] در گرو کاردانی‌ها و چاره‌سازی‌ها نیست.

آری، از نظر انسان مؤمن متوکل حساب «روزی» از حساب «کار» جداست! کار را صرفاً برای اطاعت امر خدا باید کرد و روزی را هم به تقدیر خدا باید وا گذاشت که فرموده است:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ﴿۸۳﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿۸۴﴾﴾؛<sup>۳</sup>

رزق شما و آنچه که به آن وعده داده می‌شوید، در آسمان است [از ماوراء عالم تدبیر شما تقدیر می‌گردد] به خدای آسمان و زمین سوگند که این مطلب، حق است [و تردیدناپذیر] [آنگونه که شما سخن می‌گویید] [و کمترین تردید در سخنگویی خود در حین سخن گفتن ندارید].

و اگر راستی بنا بود که روزی روزی خوار، بسته به شاخ کارش باشد و کارش تنها مجرای رزقش باشد، پس آن چارپای علفخواری که کارش بار سنگ و آهن و

۱- فروع کافی، جلد ۵، کتاب المعیشة، باب الرزق من حیث لا یحتسب، صفحه‌ی ۸۳.

۲- فروع کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۳.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیات ۲۲ و ۲۳.

آجر کشیدن است، از گرسنگی باید بمیرد و حتماً باید گاه و یونجه و علف بارش کنند تا از کار و بار خود تأمین رزق خود نماید و زنده بماند و یا آن حیوانی که قادر بر ذخیره کردن مواد غذایی خود نیست و هر روز نو، روزی نو می‌خواهد، طبعاً از گرسنگی باید بمیرد. در صورتی که چنین نیست؛ چه بسیارند حیواناتی که روزی خود را ذخیره نمی‌کنند و بر خلاف بعضی حشرات از قبیل موش و مورچه و زنبور عسل، روزانه باید دنبال روزی نو بروند و همچنین چه بسیارند حیواناتی که رزقشان باربر خودشان نیست؛ احیاناً رزقشان گاه و یونجه و علف است و بارشان سنگ و آجر و کتاب!

حال، آیا این حیوان این حق را دارد که جفتک به صاحبش بپراند و لب به اعتراض بگشاید که چرا سنگ و آجر و کتاب بارم کرده‌ای؟ پس من حیوان بیچاره‌ی علفخوار از کجا بخورم؟ بارِ علف بر دوشم گذار تا به خانه که رسیدم علف بخورم! خیر، این حق او نیست، بلکه صاحبش به پوزه‌اش می‌زند که: ای حیوانک نادان، تو را چه به این فضولی‌ها؟! من انبار گاه و یونجه و علف فراوان دارم و هرگز تو را بی آب و غذا نمی‌گذارم؛ ولی تو تنها وظیفه‌ات این است که بینی من از تو چه خواسته‌ام و همان کار را با کمال خضوع و تسلیم انجام بدهی و در کار مربوط به من که علفه دادن به ستوران است دخالت ننمایی! من تو را برای سنگ و آجرکشی انتخاب کرده‌ام؛ برای حمل بار کتاب برگزیده‌ام، تو کار خود را طبق دستور من انجام بده و بار خود را به مقصد برسان، نگران گاه و علف نباش و مطمئن باش که هنوز بار سنگ و کتاب از دوش بر زمین ننهاده، آخور پر از گاه و یونجه و جو در برابر خویش آماده و حاضر خواهی دید!

﴿اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ﴾!

... خداوند به چارپایان و شما روزی می‌دهد...

مخصوصاً چنانکه می‌بینیم در آیه‌ی شریفه ضمیر راجع به «دائمه» جلوتر از ضمیر مربوط به «انسان» مورد ذکر و توجه قرار گرفته که «اللّٰهُ يَرْزُقُهَا وَاَيَّاكُمْ» و نفرموده که «اللّٰهُ يَرْزُقُكُمْ وَاَيَّاها!» و لذا آن حیوان چون طبق فرمان خالقش بار صاحبش را می‌برد و هرگز غم روزی نمی‌خورد، خالق او نیز صاحبش را موظف کرده که باید تلاش کند تا آخور او را پر از گاه و علف سازد. آری:

هر که کار خدا کند به یقین روزی‌اش می‌شود فراوانا  
بنده باید گوش به فرمان خدایش باشد و هر کاری را که به عهده‌اش گذارده و از او خواسته است، طبق دستور و مطابق فرمان انجام دهد و هرگز به فکر این نباشد که از این کار پولی در نمی‌آید و نان و آبی حاصل نمی‌شود. درست این مطلب باورش بشود که «کار» باید خداپسند باشد نه روزی‌رسان! روزی به دست خداست و کار هم بهانه است.

﴿أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...﴾<sup>۱</sup>؛

آیا خدا برای [تأمین نیازمندی‌های] بنده‌اش کافی نیست...؟

﴿إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾<sup>۲</sup>؛

حقیقت آنکه خدا [آری همو] است که روزی‌دهنده و صاحب قوت و قدرت است.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده‌پروری داند

تلاش برای تحصیل معاش تکلیف الهی است

ممکن است از سخنان گذشته برای برخی از اذهان ساده و کم‌اطلاع از منطق دین، این توهم پیش آید که پس بنا بر اعتقاد به مقدر بودن «روزی»، چه نیازی به

۱-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

۲-سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.



سعی و تلاش برای امر معاش داریم؟ ما گوشه‌ای می‌خزیم و رزق مقدر ما هم به پای خود به سوی ما می‌خزد! آنگاه همین توهم غلط، دستاویزی برای دشمنان گردد و بگویند: «دین» عامل تخدیر<sup>۱</sup> و سبب رکود «چرخ اقتصاد» و خاموش شدن شور و حرارت کار و فعالیت‌های اجتماعی و نتیجتاً وسیله‌ای برای استیلاء<sup>۲</sup> ایادی استعمار و تسلط استثمارگران است و باید دفع و طرد شود!

در صورتی که هرگز چنین نیست! بلکه هدف از بیانات گذشته که نشان دهنده‌ی منطق دین است، تعدیل<sup>۳</sup> روح سعی و تلاش و فعالیت در امر معاش و تأمین اقتصاد است؛ نه «تعطیل» و «تخدیر» و خاموش ساختن آن! دین مقدس می‌گوید: همانگونه که سستی و بیحالی و تن‌زیر بار کار ندادن سبب محرومیت و ذلت و بدبختی در دنیا و ناپسند نزد خداست، همچنین با حرص و ولع و بی‌حساب به دنبال دنیا دویدن و در این راه از هیچ ظلم و جنایتی خودداری نمودن نیز، بیماری مهلک و بازدارنده‌ی انسان از تأمین سعادت عقباست.

آری، «روزی» هر کس مقدر است، اما به شرط سعی و تلاش از طریق مشروع و در حدّ اعتدال و لذا نه تن‌پروران بیحال، بدون سعی و تلاش می‌تواند از آن «رزق مقدر» برخوردار گردند و نه حریصان بی‌بندوبار با دوندگی خارج از حدّ اعتدال می‌توانند به بیش از آن مقدار مقدر از رزق خود دست بیابند.

این گفتار از رسول خدا ﷺ منقول است:

(أَلَا وَ إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي وَ أَخْبَرَنِي أَنْ لَا تَمُوتَ  
نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَجْمِلُوا فِي

۱- سستی اندام، بی‌حس شدن.

۲- غالب شدن.

۳- برابر قرار دادن و میانه‌رو ساختن.

الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِيَةِ  
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛<sup>۱</sup>

هان [توجه کنید] که روح‌القدس [بیک وحی خدا] بر قلبم دمیده و آگاهم ساخته است که کسی تا رزق [مقدّر] خود را به طور تمام و کمال استیفا<sup>۲</sup> نکند، نمی‌میرد! بنابراین تقوای خداوند عزّوجلّ را در نظر بگیرید و در امر طلب [و تحصیل معاش] اعتدال در سعی و روش نیکوی در تلاش را رعایت نمایید! نکند که دیر رسیدن چیزی از رزق [مقدّر] شما را بر این وادارد که از طریق معصیت و نافرمانی خدا برای به دست آوردنش بکوشید.

حاصل آنکه نظام مقرّر خدا را که همان نظام تلاش در تحصیل معاش است رعایت کنید و برای طلب و تحصیل رزق مقدّر خود به پا خیزید؛ ولی مراقب باشید که از حدّ اعتدال در کوشش خارج نشوید؛ به افراط و زیاده‌روی در طلب که همان بیماری «حرص» است دچار نگردید! این دستور جامع از امام صادق علیه السلام منقول است:


(لَيْكُنْ طَلَبُكَ لِلْمَعِيشَةِ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضَيِّعِ وَ دُونَ طَلَبِ  
الْحَرِيصِ)؛<sup>۳</sup>

باید تلاش و کوشش در امر معاش بالاتر از کار آدم تنبل و بی‌حال باشد و پایین‌تر از فعالیت یک آدم حریص!

۱- فروع کافی، جلد ۵، کتاب المعیشتة، باب الاجمال فی الطَّلَب، صفحه‌ی ۸۳.

۲- طلب تمام کردن، همه را فرو گرفتن.

۳- بحارالانوار، جلد ۳، ۱۰۳، صفحه‌ی ۳۶.



بخش چهارم

ثروت و آثار مثبت و منفی آن





## طلا و نقره برای معامله نه برای مفاخره

این هم واقعاً عجیب است، انسان افرادی را می بیند که عقل و شعور درستی ندارند و چیزی سرشان نمی شود ولی چون پولدارند، نزد مردم بسیار محترمند! بنده یادم هست در سنّ هشت یا نه سالگی که بودم، در روستای ما کسی بود که هیچ سوادى نداشت و حتّی به قول معروف نمی توانست اسمش را بنویسد، اما نزد مردم بسیار محترم بود. هر جا که می رفت در صدر مجلس جایش می دادند. حرف های بی معنی که می زد همه گوش می دادند و بله قربان می گفتند. من تعجب می کردم که این آدم با این بی سوادى - حتّی من که در کلاس سوّم ابتدایی درس می خواندم با سواد تر از او بودم - چگونه این قدر پیش مردم محترم است؟! آن وقت عقلم نمی رسید؛ وقتی بزرگ شدم فهمیدم او چون پولدار است، محترم هم است و پول، عیب ها را می پوشاند. پول، سرپوش است، عیب زشت را زیبا می کند، لذا عزّت الهی به پول داده شده و این تشبیه قرآن خارق العاده است که:

﴿تُعَرِّضُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

به هر که خواهی عزّت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی و هر خیر و نیکویی به دست توست و تنها تو بر هر چیزی توانایی.

لذا همان خالق عزّت بخش به پول، گفته است: باید این عزیز، در میان شما بچرخد و وسیله‌ی مبادله قرار گیرد و شما حق ندارید، حبشش کنید و ذخیره و

انباشته‌اش سازید. اسلام می‌گوید: شما نمی‌توانید از طلا و نقره ظرف بسازید و آن را در خانه و زندگی به کار برید. طلا و نقره برای مبادله است نه برای کاسه و بشقاب کردن و دکور ساختن و خود را متشخص نشان دادن؛ اگر چنین کنید، در روز جزا با همانها داغتان می‌کنند و عذابتان می‌دهند. به هوش بیایید و آوای قرآن را بشنوید.

### ثروت، سرمایه‌ای برای آبادانی آخرت

ما این گنج عظیم را به قارون دادیم و خاطر نشان نیز ساختیم که این، امتحان است؛ مراقب باش، در صحنه‌ی امتحان نلغزی و خود را نبازی؛ آنچه را که دادیم به مصرف حَقّش برسان.

﴿وَأَبْتَعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾<sup>۱</sup>

سرای آخرت را با همین اموال، آباد کن و بهره و نصیب خود را از این دنیا [که پس از مرگ باید همراهت ببری] فراموش مکن.

آنچه لازم بود به او گفتیم اما او طغیان کرد و گفت:

﴿...إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...﴾<sup>۲</sup>

...من هر چه دارم خودم با سعی و تلاش و کاردانی خودم به دست آورده‌ام... محبت به مال و دارایی، آلودگی روحی به همراه دارد. مطلب عمده‌ای که آیه نشان می‌دهد این است که محبت مال، آدمی را نجس می‌کند و از این روی احتیاج به تطهیر دارد، زیرا می‌فرماید:

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾<sup>۳</sup>

صدقات اموالشان را بگیر که بدین وسیله تطهیرشان نمایی.

۱-سوردهی قصص، آیه‌ی ۷۷.

۲-همان، آیه‌ی ۷۸.

۳-سوردهی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

این نکته بسیار قابل توجه و تأمل است که خداوند حکیم «مال دوستی» را سبب «نجس شدن قلب آدم» می‌داند؛ یعنی صفحه‌ی قلب بر اثر حبّ مال زنگار می‌گیرد و قهراً جمال حق در آن منعکس نمی‌شود. وقتی صفحه‌ی آینه صاف است، چهره‌ی خورشید در آن منعکس است؛ اما وقتی زنگار گرفت و تیره و تار شد، دیگر از نور خورشید در آن اثری دیده نمی‌شود. ما باید باورمان بشود که بیماریم و از بیماری خویشتن ناآگاه و از درمان آن ناتوان و لذا به حکم عقل موظّف به مراجعه به طیب و نسخه گرفتن از او و التزام به عمل کردن به آن نسخه می‌باشیم و چه بسیارند افرادی که بیمارند و توجه به بیماری خود ندارند و نمی‌دانند دردشان چیست و درمانشان کدام است.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

(عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَىٰ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ)؛<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا، شما همچون بیماران هستید و حضرت ربّ العالمین نیز همچون طیب است.

### ثروت و قدرت، دو عامل طغیان

از جمله مطالب مسلمّ این است که طاغوتها و جبّاران عالم، اگر نگوئیم همه‌ی آنها، اکثر آنها سبب طغیانشان ثروت است و قدرت. به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿...إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿١﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَىٰ﴾؛<sup>۲</sup>

[طبیعت انسان این است] وقتی که خود را مستغنی و توانگر دید، طغیان می‌کند.

قارون به سبب ثروت، طغیان کرد و فرعون به سبب قدرت. از طرفی ما که موخّذ هستیم معتقدیم: تمامی موجودات عالم هستی و تمام آثار و خواصّشان مخلوق

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۷۵.

۲- سوره‌ی علق، آیات ۶ و ۷.

خداست؛ یعنی همه چیز را خدا با علم و اراده و مشیت خود ایجاد می‌کند. چنانچه فرموده است:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ  
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...﴾<sup>۱</sup>

هیچ مصیبت [و حادثه‌ای] در زمین و نه در وجود شما رخ نمی‌دهد مگر اینکه همه‌ی آنها قبل از اینکه زمین را بیافرینیم در کتابی [لوح محفوظ] ثبت [و مقدر] شده است [و در عالم طبیعت تحقق می‌یابد]...

﴿... وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا...﴾

...هیچ برگ‌ی از درختی نمی‌افتد مگر اینکه خدا از آن آگاه است...

﴿... وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي  
كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۲</sup>

...هیچ دانه‌ای در مخفیگاه زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتاب آشکار [علم خدا] ثبت است [و با اراده و مشیت خدا به وجود می‌آید].

بنابراین، ثروت و قدرت طغیان‌انگیز را خدا به قارون و فرعون داده است.

چنان‌که درباره‌ی قارون می‌فرماید:

﴿... وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى  
الْقُوَّةِ...﴾<sup>۳</sup>

...ما به او [قارون] آنقدر از گنجها داده بودیم که حمل صندوق‌های آن برای یک گروه نیرومند دشوار بود...

۱-سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۲.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۹.

۳-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۶.



## زینت و اموال فرعونیان

خداوند متعال از قول حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآءَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛

خدایا! تو این همه زینت و اموال فراوان به فرعون و اطرافیانش داده‌ای...

البته این زبان گله نیست، زبان اعتراض و شکایت هم نیست؛ بلکه زبان بیان یک واقعیت است و می‌خواهد هم اعتقاد خودش را اظهار کند و هم به پیروانش بفهماند که فرعون از خود چیزی ندارد! نه مالک ثروت است و نه مالک قدرت، آنچه که اکنون در دست اوست از آن خداست و هدف، به وجود آوردن یک صحنه‌ی امتحانی برای او و دیگر مردمان است.

در آیه سخن از زینت و اموال آمده است؛ زینت آن است که جاذبه دارد و جلب توجه می‌کند و تفاوتی با مال دارد. شاید نسبتشان به اصطلاح آقایان طلاب، بطور عموم و خصوص من وجه باشد که بعضی از چیزها زینت هست، اما مال نیست که بشود در مقابلش بهایی پرداخت مانند صورت زیبا و قامت رعنا و ... بعضی مال است و زینت نیست مانند قطعه زمینی که کسی در گوشه‌ای دارد، بعضی هم مال است و هم زینت مانند گردن‌بند طلا.

خدا به فرعون همه چیز داده بود، هم مال و هم زینت. موسی علیه السلام گفت: خدایا! فرعون غرضه‌ی به دست آوردن این همه زینت و اموال فراوان نداشته است و ندارد. تو اینها را به او و اطرافیانش داده‌ای.

﴿رَبَّنَا يُضِلُّوْا عَنْ سَبِيلِكَ﴾؛

خدایا! [نتیجه‌ی این همه توانگری که به اینها داده‌ای این شده که] دست به اِضلال و گمراه کردن مردم گشوده‌اند!

«لام» در ﴿لِيُضِلُّوْا﴾ به اصطلاح اهل ادب، لام عاقبت است نه لام غایت و علت. یعنی خدا به این منظور ثروت به فرعون نداده که مردم را گمراه کند ولی نتیجه‌ی این «ایتهاء»<sup>۱</sup> گمراهی مردم شده است و او از پلیدی باطن و سوء اختیار خویش این نتیجه را به بار آورده است!

### آزمایش فرعون

خداوند متعال به فرعون زینت و اموال فراوان داد تا صحنه‌ی امتحانی عجیب برای او و دیگران آماده گردد و او با غرور و استکبار تمام بگوید:

﴿... أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾<sup>۲</sup>

...من ربّ اعلاى شما هستم.

مردم نیز در مقابل او دو گروه شدند، گروهی با ذلّت و خواری گفتند:

﴿... قَالُوا بَعِزَّةَ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ﴾<sup>۳</sup>

قسم به عزّت فرعون که ما پیروزیم.

گروه دیگر با عزّت و سرفرازی گفتند:

﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ﴾<sup>۴</sup>

گفتند: به خدای عالمیان ایمان آوردیم همان خدای موسی و هارون.

او فریاد کشید:

﴿لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۵</sup>

دست‌ها و پاهایتان را بر خلاف یکدیگر می‌بُرم و همه‌ی شما را به دار می‌آویزم.

۱- دادن، بخشیدن.

۲- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۴۴.

۴- سوره‌ی اعراف، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

۵- همان، آیه‌ی ۱۲۴.

آنها هم با قدرت روحی شگفت‌انگیزی گفتند:

﴿...فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>۱</sup>

هر کاری که از تو ساخته است، انجام بده که جز به زندگی دنیای مالطمه‌ای نتوانی زد.

## آزمایش قارون

آن حکیم علی‌الاطلاق به قارون هم ثروت سرشار می‌دهد و او را از این راه می‌آزماید که بگوید:

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...﴾<sup>۲</sup>

من این ثروت را با کاردانی خویش به دست آورده‌ام [کسی دخیل در تحصیل ثروت من نیست]...

در نتیجه به این بلا مبتلا گردید که:

﴿...فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...﴾<sup>۳</sup>

... او [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم...

مردم هم در این صحنه‌ی امتحانی، نسبت به قارون دو گروه شدند؛ گروهی:

﴿...قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ

إِنَّهُ لَدُوٌّ حَظٌّ عَظِيمٌ﴾<sup>۴</sup>

آنان که طالب دنیا بودند؛ گفتند: ای کاش ما هم مانند قارون این همه ثروت داشتیم.

و گروه دیگر:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ

صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾<sup>۵</sup>

۱-سوردهی طه، آیه‌ی ۷۲.

۲-سوردهی قصص، آیه‌ی ۷۸.

۳-همان، آیه‌ی ۸۱.

۴-همان، آیه‌ی ۷۹.

۵-همان، آیه‌ی ۸۰.

اما آنان که صاحبان علم بودند؛ گفتند: وای بر شما! پاداش خدا برای هر مؤمن صالح‌العمل خیر است و جز صابران از آن بهره‌مند نمی‌گردند.

### عزتمندی به یک شرط!

به همین جهت می‌بینیم که قرآن کریم، در سوره‌ی نساء، از مال تعبیر جالبی دارد. شاید بهترین تعبیری که برای نشان دادن ارزش مال در قرآن آمده کلمه‌ی «قیام» است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...﴾<sup>۱</sup>

اموال خود را که خدا آن را قیام شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید.

به آنچه که موجودی را سرپا نگه می‌دارد و نمی‌گذارد که بیفتد قوام و قیام می‌گویند.

قرآن می‌گوید: مال برای جامعه‌ی اسلامی قوام است. آن ملتی می‌تواند در دنیا سربلند باشد و سرافراز زندگی کند که مال داشته باشد. ملت فقیر سرافکنده است و مانند آدمی است که کمرش شکسته و نمی‌تواند راست بایستد.

این آیه می‌گوید: ای مسلمانان، به هوش باشید؛ مال، مایه‌ی قیام و قوام و بقا و عزت شماست. اگر بخواهید در دنیا آبرومند و سربلند بایستید و کمر راست کنید، باید مال داشته باشید، اما سخت مراقب باشید که آن را به دست سفیهان نسپارید:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...﴾

سُفَهَاءَ، همان سبک‌مغزان و بی‌خردانی هستند که بر اثر انحراف از صراط مستقیم دین، به دره‌های هولناک «اسراف» و «تبذیر» افتاده و با شیطان عقد اخوت و برادری بسته‌اند که قرآن فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ...﴾<sup>۲</sup>

تبذیرکنندگان برادران شیاطینند.

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵.

۲-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۷.

انسان پشت به خدا و رو به شیطان، سفیه است.

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...﴾<sup>۱</sup>

کیست جز انسان نادان که از ملت توحیدی ابراهیم اعراض کرده باشد.

آری؛ مال وسیله‌ی عزت و بقا و آبروی شماست ولی به شرط آنکه به دست

سفیهان داده نشود.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی مصرف خمس فرمود:

﴿إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ  
يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ﴾؛

از شرایط بقای مسلمانان و اسلام این است که اموال، نزد کسانی قرار گیرد که  
هم حقّ مربوط به مال و هم مصرف شایسته‌ی آن را می‌شناسند.

﴿وَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي  
أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ﴾؛<sup>۲</sup>

و از موجبات فنای اسلام و مسلمانان این است که اموال در دست کسانی قرار  
گیرد که نه حقّ مربوط به مال و نه مصرف شایسته‌ی آن را می‌شناسند.

## عذاب ثروت‌اندوزان بی عاطفه

قرآن کریم، یک قانون کلی راجع به فساد مالی بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿...وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۱۰۰﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَىٰ بِهَا  
جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا  
كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾<sup>۳</sup>

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۰.

۲-وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۲۸۶.

۳-سوره‌ی توبه، آیات ۳۴ و ۳۵.

و به آنان که طلا و نقره ذخیره می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، مجازات دردناک را بشارت ده؛ در آن روزی که آن گنجینه‌ها در آتش جهنم گذاشته شده و با آن، پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان داغ می‌شود [و به آنها گفته می‌شود:] این همان است که برای خود ذخیره کردید؛ حال بچشید آنچه را که برای خود ذخیره می‌کردید.

این آیه‌ی شریفه، ثروت‌اندوزان را شدیداً تهدید کرده و وعده‌ی عذاب دردناک می‌دهد، در صورتی که از انفاق در راهی که خدا واجب کرده خودداری کنند و از دادن خمس و زکات و کفّارات و دیگر واجبات خودداری نمایند؛ البته گاهی بعضی شرایط زمانی ایجاب می‌کند که بیش از مقدار واجب معین باید انفاق مال بنمایند.

به هر حال، این صریح قرآن است که در روز جزا، خود همین گنجینه‌ها، وسیله‌ی عذاب انسان خواهند بود و آنها را پس از گذاخته شدن در آتش، به پیشانی و پشت و پهلو‌ی انسان می‌چسبانند و عذابش می‌کنند.

می‌گویند: درمان بعضی از بیماری‌ها، منحصر به داغ کردن و سوزاندن قسمتی از بدن بیمار است! چنانکه حافظ می‌گوید:

به صوت بلبل و قُمری، اگر ننوشی می‌علاج، کِی کُنَمَتِ آخِرِ الدَّوَاءِ الْکِیِّ  
 «کِی» یعنی داغ نهادن. کلمه‌ی «تُکوی» در آیه‌ی شریفه، مشتق از کِی است.  
 حال چرا این سه عضو مخصوص (پیشانی، پهلو و پشت)، در آیه ذکر شده است؟!  
 احتمالاً به این دلیل است که وقتی پیشانی داغ شود، باطن سر هم می‌سوزد، پشت را که داغ کنند سینه هم می‌سوزد، پهلو را که داغ کنند معده هم می‌سوزد، در نتیجه تمام داخل وجود آدمی غرق در آتش می‌شود.

برخی هم گفته‌اند: وقتی اغنیاء با فقرا مواجه می‌شوند، گره به پیشانی انداخته و

ابرو در هم می‌کشند و اظهار تنفر می‌کنند و گاهی پهلو از آنها تهی کرده و خود را کنار می‌کشند و گاهی هم کاملاً به آنها پشت می‌کنند و ابراز انزجار می‌نمایند! بنابراین کيفر مناسبشان داغ نهادن به این سه ناحیه است.

### کنز مال، موقوف!

حرف وَ در «وَالَّذِينَ» به اصطلاح اهل ادب «واوِ استیناف» است که مطلب مستقلی را بیان می‌کند. در زمان عثمان که می‌خواستند نسخه‌های قرآن را تکثیر کنند و در بلاد اسلامی منتشر سازند، چون در آن زمان دستگاه چاپ نبود و قرآن‌ها دست‌نویس بود، به این آیه که رسیدند، عثمان دستور داد «واو» را ننویسند و علتش هم این بود که خودش و هوادارانش پولدار بودند و طلا و نقره در خانه‌ی خویش انبار کرده بودند و برای این که آیه، شامل او و هوادارانش نشود می‌خواست «واو» در اینجا نباشد و «الَّذِينَ» صفتِ اهل کتاب باشد! چون قسمت اول آیه، مربوط به اهل کتاب بود، در نتیجه نهی از کنز نیز مربوط به اهل کتاب می‌شد، ولی «واو» در اینجا نقشی او را نقش بر آب کرده و نشان داده است که بطور کلی هر کسی، در هر مذهبی و به هر دینی که باشد، اگر کنز مال کند، استحقاق عذاب الیم را خواهد داشت.

بالآخره موضوع به اینجا انجامید که یکی از اصحاب، به نام ابی بن کعب، به پرخاشگری در مقابل عثمان - که اصرار در اسقاط «واو» را داشت - برخاست و گفت ممکن نیست:

(لَتُلْحِقَنَّهَا أَوْ لَأَضَعَنَّ سَيْفِي عَلَىٰ عَاتِقِي)؛

یا باید «واو» را به آیه ملحق کنید یا شمشیر بر دوشم می‌گذارم [و آشوب برپا می‌کنم].

عثمان هم که دید مسأله جدی است، منصرف شد. این، نشان می‌دهد که قرآن، با کمال دقت، تحت نظارت مسلمان‌ها بوده و احدی جرأت کوچکترین دخل و تصرف در قرآن را نداشته است.

## زبان تیز ابوذر ظلم ستیز

ابوذر رضی الله عنه که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، با همین آیه علیه عثمان قیام کرد. در کوچه و بازار مدینه می‌گشت و به کنایه می‌گفت:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ... فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛

کسانی که طلا و نقره جمع کرده‌اند... عذاب الیم خدا در انتظارشان است.

عثمان این حرف را که می‌شنید، تحمل کردن ابوذر برایش بسیار دشوار می‌شد و ناگزیر او را به شام تبعید کرد! ولی ابوذر آنجا هم که رفت همین کار را ادامه داد. معاویه کاخ سبز شاهانه‌ای در دمشق ساخته بود که با کاخ‌های کسری و قیصر برابری می‌کرد! ابوذر می‌گفت: اگر این کاخ را از بیت المال ساخته‌ای به مردم ظلم کرده‌ای و اگر از مال شخصی خودت ساخته‌ای اسراف کرده‌ای، در دین ما ظلم و اسراف، هر دو حرام است.

او هم که دید زبان ابوذر خیلی برایش خطرناک است، به عثمان نامه نوشت: اگر می‌خواهی شام را داشته باشی، ابوذر را از اینجا برگردان! اگر اینجا بماند شام را بر ضد تو می‌شوراند. عثمان هم در پاسخ نوشت: ابوذر را با خشونت تمام به مدینه بفرست. او نیز افراد خشنی را انتخاب کرد که بر شتر چموشی سوارش کنند و مهلت کمترین استراحتی به او ندهند. چند شبانه‌روز، آن قدر این پیرمرد ضعیف و ناتوان را روی مرکب چموش زجر دادند که ران‌هایش زخم و گوشت آن ریخته شد؛ وقتی به مدینه رسید بیمار شد و افتاد.

ابوذری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرموده بود:

﴿مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعُبْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ﴾؛<sup>۱</sup>

آسمان سایه نیفکنده و زمین روی خود حمل نکرده راستگوتر از ابوذر را.



خليفة و طرفدارانش نمی توانستند او را تحمل کنند و سرانجام به ربنده تبعیدش کردند تا اینکه در آن بیابان خشک و سوزان با گرسنگی از دنیا رفت، در همان حالی که انبار عثمان و هوادارانش پر از طلا و نقره بود!

### ناسازگاری تجمل با روحانیت

از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذَرِيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛ یکی از نکاتی که استفاده می‌شود اینکه آن گروه از ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام اهلیت پاسداری از دین را خواهند داشت که در «وادی غیر ذی زرع» زندگی کنند و مسکن و مأوای آنها ساده و دور از تجملات دنیایی باشد؛ زیرا طبیعی است که روحانیت و معنویت دین به دست کسانی تحکیم و ترویج می‌شود که محیط زندگیشان روحانی و مبرا از زرق و برق زندگی دنیاداران باشد. خانه‌ی مجلل با شکوه و فرش‌ها و قالی‌های گرانبها و مرکب آخرین سیستم و مقام و منصب عالی جزء تجملات است و تجمل با روحانیت سازگار نمی‌باشد و سبب تنفر مردم از دین می‌گردد؛ به همین جهت تمام انبیاء و امامان علیهم السلام که ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام بوده‌اند محیط زندگی‌شان «وادی غیر ذی زرع» بوده است. نمونه‌ای از آنها را امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه‌ی شریف ارائه فرموده است.

می‌دانیم که حضرت موسی علیه السلام از کودکی در محیط پر از موجبات رفاه فرعون‌ی پرورش یافت و پس از اینکه به سن رشد رسید و از انحراف فرعون آگاه شد، از قصر او بیرون رفت و در میان بیابان زندگی می‌کرد که امام علیه السلام می‌فرماید:

(كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ حُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ)؛<sup>۲</sup>

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

۲-نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۹.

علف بیابان می خورد تا حدی که سبزی علف از زیر پوست شکمش دیده می شد.

درباره‌ی حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است:

(فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْحَشِينَ... وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ)؛<sup>۱</sup>

سنگ را بالش زیر سرش قرار می داد و لباس زبر و خشن می پوشیده... و خورشش

گرسنگی بود [غذا نمی خورد تا وقتی که گرسنه می شد].

در حال گرسنگی غذا می خورد و برایش لذت بخش می شد و احتیاج به خورش دیگر نداشت، اینکه ما تا خورش نباشد غذا نمی خوریم، برای این است که گرسنه نیستیم، آدم گرسنه از خوردن نان خالی هم لذت می برد، اما خیال نکنیم که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دسترسی به غذای خوب لذت بخش نداشت، او که به اذن خدا مرده را زنده می کرد و کور مادرزاد را بینا می کرد و بیماری را علاج را شفا می بخشید، آیا نمی توانست غذای لذت بخش برای خود ایجاد کند؟ بطور مسلم می توانست، ولی او می خواست محیط زندگی اش «وادی غیر ذی زرع» باشد دور از هرگونه رفاه و تجمل.

(ذَابَتْهُ رَجُلَاهُ وَ حَادِمُهُ يَدَاهُ)؛<sup>۲</sup>

مرکبش پاهایش بود و خادمش دستهایش.

نه مرکب رهواری سوار می شد و نه کُلفت و نوکری استخدام می نمود. در حالات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز آمده که روی زمین خاکی می نشست و غذا می خورد. بساط و سفره‌ی خاصی نداشت، زنی بادیه‌نشین از کنارش می گذشت دید آن حضرت روی خاک نشست نان می خورد. تعجب کنان ایستاد و گفت: ای رسول خدا! می بینم مانند فقرا نشسته‌ای نان می خوری. فرمود: از من فقیرتر کیست؟ زن گفت: از آن نان که می خوری به من بده. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لقمه‌ای درست کرد و جلو برد، آن

۱- همان.

۲- همان.

زن که زن خوش سلیقه‌ای بوده گفت: نه به خدا قسم! این را نمی‌گیرم، آن لقمه‌ای را که در دهانت هست می‌خواهم. پیامبر ﷺ نیز فوراً لقمه را از دهان مبارک خود بیرون آورد و به او داد و او خورد. مرحوم محدث قمی نقل می‌کند که آن زن تا آخر عمرش بیماری به سراغش نیامد.

با آنکه می‌توانست سوار بر اسب و استر شود ولی سوار بر الاغ می‌شد و یک نفر را هم پشت سرش سوار می‌کرد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: این جُبه‌ام را آنقدر وصله زده‌ام که از وصله زنده‌ی آن خجالت می‌کشم. کسی به من گفت آیا وقت آن نرسیده که این جبه‌ی وصله‌دار را از خود جدا و دورش بیفکنی! به او گفتم:

(أَعْرَبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِي)؛<sup>۱</sup>

دور شو از من که سحرگاهان مردم شبرو آفرین می‌شنوند.

یعنی کاروان شبانه حرکت می‌کند تا فردا گرفتار آفتاب سوزان نشود و در نتیجه مورد مدح دیگران قرار گیرد. علی علیه السلام هم در این شب دنیا رنج بیخوابی و بی‌غذایی‌ها و بی‌لباسی‌ها را تحمل می‌کند و هر چه را که به دست می‌آورد در اختیار دیگران می‌گذارد تا صبح قیامت که دمید، در نزد خدا مقبول و ممدوح واقع شود؛ از این روست که گفتیم از آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث استفاده می‌شود آن گروهی که با تبعیت از پیامبران و امامان علیهم السلام می‌خواهند از دین خدا پاسداری کنند و با حفظ حریم روحانیت در ارشاد و هدایت مردم کوشا باشند، باید تا آنجا که می‌توانند محیط زندگی خود را شبیه به «وادی غیر ذی زرع» و دور از موجبات رفاه و تجمل گردانند تا در نظر مردم به عنوان «عالم عامل» شناخته شوند و با دیدن ساده‌زیستی آنها گرایش به دین پیدا کنند.

## زندگی دور از تجمل شیخ انصاری رحمته‌الله

تاریخ زندگی بسیاری از علمای دینی ما نشان می‌دهد که در زهد و بی‌اعتنایی به شئون دنیوی، جدّاً نمونه‌ای از زندگی زاهدانه‌ی انبیاء علیهم‌السلام را داشته‌اند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیف متّین:

(أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا)؛

دنیا به سراغشان آمد ولی آنها دست ردّ به سینه‌ی دنیا زنده [و از خود طردش کردند]. در حالات مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله علیه) که از اعظم علمای شیعه به حساب است و کتاب‌های علمی او هنوز هم در حوزه‌های علمیه از کتب درسی شناخته می‌شود در نجف اشرف بعد از رحلت مرحوم صاحب جواهر که مرجعیّت مطلقه داشت اجماع علمای نجف بر این شد که شیخ مرتضی انصاری، مرجعیّت را بپذیرد و فتوا در مسائل احکام دین به دست مردم بدهد.

البته می‌دانیم که مرجعیّت در میان شیعه مقامی بس عظیم شناخته می‌شود که هم دل‌های مردم مجذوب او می‌گردد چون در مسائل دینی خود از او تقلید می‌کنند و هم اموال مردم تحت عنوان وجوه شرعیّه و سهم مبارک امام علیه‌السلام به سوی او سرازیر می‌شود.

در آن زمان در شهر نجف، علما و مجتهدینی که شایسته‌ی مرجعیّت باشند فراوان بود اما به این سادگی تن زیر بار نمی‌دادند و حواله به یکدیگر می‌نمودند تا اتفاق بر این نمودند که جمعی از آقایان علما را نزد شیخ بفرستند و از او بخواهند که بپذیرد. او در جواب آنها گفت: با بودن عالم بزرگوار آقای سعیدالعلماء مازندرانی من حقّ افتاء ندارم. او اعلم از من است (چون در زمانی که پای درس استادشان شریف العلماء می‌نشستند شریک در بحث بوده‌اند و آگاهی از مراتب علمی یکدیگر داشته‌اند) گفتند: آقای سعیدالعلماء از نجف رفته و اکنون در مازندران است. فرمود:

اشکالی ندارد، آقایان بروند در مازندران از ایشان تقاضای قبول بنمایند.

بالاخره جمعی به مازندران رفتند و به آقای سعیدالعلماء گفتند: شیخ شما را معرفی کرده و از شما خواسته که فتوا به دست مردم بدهید. ایشان فرمودند: فرضاً که من در زمانی که با آقای شیخ شریک درس و بحث بودم از نظر ایشان اعلم بوده‌ام ولی مدتی است که من از حوزه بیرون آمده‌ام و آقای شیخ در این مدت اشتغال به درس و بحث و تألیف داشته است، اکنون او بطور حتم اعلم از من است و شرعاً وظیفه‌ی افتاء دارد.

وقتی جواب ایشان به شیخ اعظم ابلاغ شد، دید شرعاً وظیفه‌ای جز قبول مرجعیت و افتاء ندارد؛ از باب اداء وظیفه قبول کرد. در نتیجه هر دو عالم بزرگوار شدند مصداق فرمایش امام امیرالمؤمنین علیه السلام که دنیا به سراغشان آمد، ولی آنها دست ردّ بر سینه‌ی او نهادند و از خود طردش کردند.

آنگاه بعد از قبول مرجعیت که گفتیم مرجع، هم محبوب دل‌های مردم می‌شود و هم مرکز اموال مردم. با آن همه اموال فراوان که به دست شیخ اعظم می‌رسید و به وسیله‌ی او صرف حوزه‌ی علمیه شد، نوشته‌اند که خودش یک زندگی بسیار ساده و فقیرانه‌ای داشت.

### تذکر لطیف اخلاقی شیخ انصاری

زندگی شیخ انصاری نمونه‌ای از «وادی غیر ذی زرع» بود، تا حدّی که همسرش شکایت نزد یکی از علمای نجف برد که آقای شیخ به ما سخت می‌گیرد و حتی به اندازه‌ی یک طلبه‌ی فقیر هم خرج زندگی خود و خانواده‌اش نمی‌کند. آن آقای عالم نزد شیخ آمد در خلوت با او صحبت کرد که آقا شما الآن مرجع هستید و بیت‌المال در اختیار شماست و به دست شما به دیگران می‌رسد، حداقل خودتان را هم یک طلبه حساب کنید، این قدر به افراد خانواده‌ی خود سخت نگیرید.

آقای شیخ به احترام آن آقای عالم سکوت کرد و چیزی نگفت و بعد از رفتن

او همسرش را صدا زد و گفت: امروز که رخت‌ها را شستی، آب چرکین داخل طشت را نگه دار من با آن کار دارم. خانم رخت‌ها را شست و به آقا اطلاع داد آب چرکین حاضر است.

آقای شیخ کنار طشت پر از آب چرکین آمد و به خانم دستور داد این را بخور. خانم با کمال تعجب از این دستور گفت: آقا اینکه قابل خوردن نیست. شیخ فرمود: ای همسر محترم، این پول‌ها و اموالی که نزد من هست مال من نیست، من یک وسیله‌ای بیش نیستم که باید اینها را از مردمی بگیرم و به مردم دیگر برسانم، این پول‌ها در نظر من از این آب کثیف هم کثیف‌تر است. من نمی‌توانم از اینها بیش از مقدار ضرورت زندگی خود و خانواده‌ام خرج کنم، اگر می‌خواهی با من زندگی کنی باید تحمل کنی و با زندگی فقیرانه‌ی من بسازی.

آری، این همان زندگی در «وادی غیر ذی زرع» است که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته که ذریّه و پیروانش در آن وادی زندگی کنند و محیط زندگی‌شان دور از تحمل باشد تا مقتدا و اسوه و الگو برای امت مسلمان باشند.

### تذکر مرحوم وحید بهبهانی

از مرحوم وحید بهبهانی (رحمة الله علیه) که یکی دیگر از علمای بزرگ در عصر خود بوده است نقل شده که روزی دید عروسش یک پیراهن اعیانی خوشرنگ فاخر پوشیده است. پسرش یعنی شوهر آن خانم را احضار کرد و گفت: فرزندم این لباس مناسب با شأن تو نیست. پسر هم که مردی عالم بود در جواب پدر آیه‌ای از قرآن را خواند که:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾<sup>۱</sup>

بگو: چه کسی حرام کرده زینتی را که خدا حلال کرده است...

لباس خوب و فاخر پوشیدن که حرام نیست. آقا فرمود: آری، من هم این آیه را می‌دانم و حرف شما صحیح است و من نمی‌گویم لباس زیبا و مزین پوشیدن حرام است، من می‌گویم ما یک خاندان روحانی هستیم، مردم از ما توقع ندارند که زندگی ما تجملی و اشرافی باشد. بسیاری از مردم فقیرند و دستشان به زندگی مره‌نمی‌رسد، از دیدن وضع زندگی اغنیا و اعیان و اشراف دلتنگ و افسرده خاطر می‌شوند، اما وقتی به زندگی ما نگاه می‌کنند و می‌بینند ما هم مانند آنها زندگی ساده و عادی داریم، آرامش خاطر پیدا می‌کنند چون خودشان را هم طراز با ما می‌بینند. حال اگر ما هم مانند اعیان و اشراف زندگی کنیم، این مقدار سبب آرامش خاطر را هم از فقرا سلب کرده‌ایم، این بود که گفتم این لباس مناسب شأن تو نیست.

### مسئولیت سنگین علمای اعلام

خلاصه اینکه آقایان علما و پاسداران روحانیت دین، مسئولیتی سنگین تر از دیگر اصناف امت دارند و محیط زندگی شان باید در مقایسه با زندگی دیگران نزدیک به «وادی غیر ذی زرع» باشد که حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذریّه‌اش خواسته است و از طرفی هم فرموده است:

﴿...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾<sup>۱</sup>

... کسانی که تابع [و پیرو آیین] من می‌باشند، از من [و از خاندان و ذریّه‌ی

من] محسوب می‌شوند...

بنابراین ما که ان شاء الله تابع ابراهیم علیه السلام و پیرو آیین توحیدی او می‌باشیم از ابراهیم و ذریّه‌ی او محسوب می‌شویم. خدا هم او را پدر ما امت مُسلم خوانده و فرموده است:

﴿...مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ...﴾<sup>۱</sup>

... شما اقامت مسلم به آیین پدرتان ابراهیم می‌باشید و او شما را مسلم نامیده است...

سرانجام او ملتِ مُسَلَّم را همدوش با خود و فرزندش، مشمول دعا قرار داده و از خدا خواسته است که:

﴿رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...﴾<sup>۲</sup>

پروردگارا، ما را [ابراهیم و اسماعیل، پدر و پسر را] تسلیم فرمان خود قرار ده و از ذرّیه‌ی ما اقلتی که مسلم [و تسلیم فرمان تو] باشند به وجود آور...

### مقام آدمیت

حال امیدواریم از لطف و کرم خدا که مشمول دعای پدرمان ابراهیم علیه السلام بوده و تسلیم فرمان خدا باشیم و محیط زندگی مان نیز تا حدّی شبیه محیط زندگی ذرّیه‌ی ابراهیم علیه السلام «وادی غیر ذی زرع» شده باشد، یعنی حبّ دنیا و دلبستگی به شئون فناپذیر دنیوی از دل و جان ما رخت بر بسته باشد. البته به این نکته هم باید توجه داشت که دل کردن از شئون فناپذیر دنیا متفرّع بر داشتن رشد عقلی خاصی می‌باشد که استعداد به دست آوردن آن را به انسان داده‌اند و او را هم برای تحصیل همان به این دنیا آورده‌اند و آن بر اثر تداوم تفکر در نظام آفرینش، طیّ مراحل عمر آدمی حاصل می‌شود.

از باب مثال: ما در یک مرحله از عمر خود بچه بودیم و عروسک‌باز، برای به دست آوردن انواع عروسک و اسباب بازی با هم می‌جنگیدیم و بر سر و کله‌ی هم می‌کوبیدیم، ولی اکنون که به سنّ چهل و پنجاه و شصت رسیده‌ایم، اعتنایی به عروسک و اسباب بازی نمی‌کنیم چرا نمی‌کنیم چون به مرحله‌ای از عقل و تمیز رسیده‌ایم و در این مرحله دیگر عروسک و اسباب بازی جاذبه‌ای نسبت به ما ندارد.

۱-سوره‌ی حجّ، آیه‌ی ۷۸.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۸.



این نشان می‌دهد که انسان دارای این استعداد هست که طی مراحل رشد عقلی برسد به جایی که همه چیز دنیا از مال و مقام و جاه و شهرت و... در نظرش عروسک و اسباب بازی غیر قابل اعتنا گردد. جز خدا کمال مطلق جاذبه‌ای برای او نداشته باشد. آری:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

### صلاحیت پاسداری از دین

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف این دسته از انسان‌ها که به آن مرحله از رشد عقلی رسیده‌اند فرموده است:

عَظْمَ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛<sup>۱</sup>

خدا آنچنان در فضای جان و قلبشان بزرگ و با عظمت تجلی کرده که مادون او هر چه که هست در چشمان کوچک و غیر قابل اعتنا آمده است.

آن امام بزرگوار دیدگاه خود حضرتش را هم نسبت به دنیا فرموده است:

لَا لُفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ؛<sup>۲</sup>

این دنیای شما، [آری این دنیایی که آنچنان در نظر شما زیباست که برای به دست آوردن آن بر سر و کله‌ی هم می‌کوبید و آبروی یکدیگر را می‌ریزید] در نظر من از آب بینی بزرگتر و بی‌ارزش‌تر است.

بنابراین کسانی که دل به دنیا بسته‌اند و محور فکر و کار و فعالیتشان نیل به شئون دنیوی از ثروت و قدرت و شهرت است، اینان به مرحله‌ی رشد عقلی نرسیده‌اند و هنوز در مرحله‌ی کودکی باقی‌مانده و با عروسک و اسباب بازی مال و مقام دنیا

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- همان، خطبه‌ی ۳.

بازی می‌کنند و طبیعی است که اینان نمی‌توانند محیط زندگی خود را «وادی غیر ذی زرع» و همانند ذریّه‌ی ابراهیم علیه السلام سازند و پاسداران دین و حافظان حریم روحانیت اسلام و قرآن باشند و لذا لازم است با تفکر و اندیشیدن مداوم در تغیر پیوسته‌ی کائنات، این یقین در قلبشان پیدا شود که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾<sup>۱</sup>

...همه چیز جز ذات پاک خدا در معرض فنا و نابودی است [و شایسته‌ی دل

بستن نمی‌باشد]...

انسان عاقل هرگز نمی‌تواند این سرمایه‌ی گرانبهای عمر را که باید تمام لحظاته‌اش در راه جلب رضای خدا و تأمین حیات جاودانه‌ی عقبا صرف شود در عشق‌ورزی با عروسک و اسباب بازی دنیا تلف کند. این همان رشد عقلی است که سبب بی‌اعتنایی به همه چیز دنیا می‌شود و قهراً زندگی زودگذر دنیا را تبدیل به «وادی غیر ذی زرع» می‌نماید.

### تکلیف امت در انفاق مال

در آیه‌ی شریفه‌ی ذیل، هم دستوری راجع به انفاق مال رسیده و هم اشاره‌ای به لزوم ادای حقوق خویشاوندان و مسکینان شده و هم روشی از کیفیت انفاق مال و دوری جستن از اسراف و تبذیر ارائه گردیده است. اگرچه خطاب آیه به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که:

﴿وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ

تَبذِيرًا﴾<sup>۲</sup>

حقّ نزدیکان را به آنها بده و... [هرگز در انفاق مال] اسراف و تبذیر نکن.

۱-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

۲-سوره اسراء، آیه‌ی ۲۶

ولی بدیهی است که تکلیف، مربوط به عموم مسلمانان است و ما در قرآن آیات متعدّد داریم که خطاب به شخص پیامبر اکرم ﷺ است ولی وظیفه و تکلیف از آن عموم امت و حتی در بعض آیات اصلاً زمینه‌ی تکلیف برای شخص پیامبر اکرم ﷺ متصوّر نیست. از باب مثال آیه‌ای<sup>۱</sup> که در گذشته از همین سوره خواندیم:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾؛

خدای تو حکم کرده که جز او را نپرستید و به والدین احسان کنید...

خطاب در «رَبُّكَ» به شخص پیامبر اکرم ﷺ است که حرام است مشرک شوید و واجب است به والدین احسان کنید و حال آنکه از آن نظر که رسول اکرم ﷺ معصوم است تصوّر راهیابی شرک به ساحت وجود اقدس آن حضرت، تصوّری نامعقول است و همچنین وجوب احسان به والدین درباره‌ی آن بزرگوار موضوعاً منتفی بوده است، زیرا او هنوز به دنیا نیامده، پدرش از دنیا رفته است. پس از تولّد از مادر هم تا سنّ چهار سالگی در دامن دایه‌ای به نام حلیمه‌ی سعدیه که خانواده‌ای صحرانشین بوده‌اند بزرگ شده است و پس از بازگشت به دامن مادر در همان سنّ چهار سالگی مادر را از دست داده و نتیجتاً آن رسول محبوب خدا، نه روی پدر دیده و نه لذّت آغوش مادر چشیده است و در عین حال آیه‌ی شریفه خطاب به شخص آن بزرگوار فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَبُلِّغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا

أَفٍّ...﴾؛<sup>۲</sup>

هرگاه یکی از والدین یا هر دو آنها در کنار تو به سنّ پیری رسیدند [احترام آنها را حفظ کن] و کمترین کلمه‌ای که دالّ بر اهانت به آنها باشد به زبان جاری نکن.

۱- همان، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳.

در صورتی که آن حضرت هیچ کدام از پدر و مادر خود را در سنّ پیری آنها درک نکرده است تا مکلف به احسان به آنها شده باشد. پس معلوم می‌شود در آیه‌ی شریفه اگرچه خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ است، ولی تکلیف مربوط به امت است، منتهی آن حضرت چون رئیس امت است خدا وقتی می‌خواهد تکلیفی برای امت تعیین کند، خطاب به رئیس امت می‌کند و از طریق او تکلیف را به امت ابلاغ می‌نماید و اینگونه آیات در قرآن در موارد متعدّد داریم.

در آیه‌ی مورد بحث هم مخاطب پیغمبر اکرم ﷺ است ولی مکلف همه‌ی مسلمانان اعمّ از شخص رسول اکرم ﷺ و دیگران می‌باشد.

### انفاق سبب پیشگیری از سکنه‌ی اجتماعی

انسان بر اساس ساختمان وجودیش، اجتماعی آفریده شده است و باید در میان اجتماع و با تعاون و کمک کاری افراد دیگر ادامه‌ی زندگی بدهد، زیرا برای تأمین وسایل زندگی فردیش از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب به انواع صنایع و مشاغل از کشاورزی و بنّایی و نجّاری و خیاطی و... نیازمند است و ممکن نیست که خودش به تنهایی عهده‌دار همه‌ی این مشاغل گردد و طبعاً تعاون و کمک رسانی افراد اجتماع به یکدیگر لازم می‌شود و قهراً بازار کسب و کار و فعالیت و داد و ستد گرم می‌شود در نتیجه محصول دسترنج افراد در میان اجتماع بطور تبادل به گردش می‌افتد و حیات اجتماعی استقرار می‌یابد آنگونه که تولید خون در بدن انسان و توزیع آن در رگ‌های بدن سبب حیات فردی می‌شود، تولید مال در اجتماع و توزیع آن در میان افراد طبق دستور دین سبب حیات اجتماعی می‌گردد و همان‌طور که نرسیدن خون به اعضای بدن سبب سکنه‌ی فرد می‌شود نرسیدن مال به افراد اجتماع نیز سبب سکنه‌ی اجتماعی می‌گردد و جالب اینکه در قرآن کریم از «مال» تعبیر به

«قیام» شده است. در این آیه از سوره‌ی نساء<sup>۱</sup> آمده:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...﴾؛

اموالی را که خدا آن را وسیله‌ی قیام زندگی شما قرار داده است در اختیار سفیهان و کم‌خردان قرار ندهید...

کلمه‌ی «قیام» و «قوم» هر دو به یک معناست، یعنی چیزی که وسیله‌ی تسلط انسان بر کاری بشود. اینجا خداوند حکیم از «مال» دنیا تعبیر به «قیام» کرده است تا تنبّه‌ی به امت مسلمان و پیروان قرآن بدهد که به هوش باشید اموال دنیا در دست شما، وسیله‌ی تسلط و سرپا بودن و پیشرفت شما در زندگی و سربلندی شما در دنیاست. ای امت مسلمان! اگر تهی دست از مال دنیا بوده به فقر اقتصادی مبتلا شوید در دنیا ذلیل و خوار گشته و ناچار باید دست‌گذاری به سوی کافران دراز کنید و حال آنکه امت اسلام باید در دنیا قائم و سرپا ایستاده و مسلط بر تمام شئون زندگی از فرهنگ و اقتصاد و سیاست و ارتش باشد. این منشور آسمانی قرآن است که:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...﴾؛<sup>۲</sup>

[ای مسلمانان] تا آنجا که در توانان هست در مقابل دشمن از هر جهت مجهز باشید و تحصیل نیرو نمایید آنگونه که:

﴿...تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...﴾؛<sup>۳</sup>

...[با داشتن آن نیرو] دشمنان خدا و دشمنان خود را مرعوب و مرهوب سازید...

حاصل اینکه ثروت و مال دنیا و نیروی اقتصادی از دیدگاه قرآن کریم، مایه‌ی

۱- آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

۳- همان.

عزت و سربلندی ملت مسلمان در دنیا و سبب قیام و قوام خدادادی آنها در زندگی و حیات اجتماعیشان می‌باشد و باید مراقب باشند که آن را به دست سفیهان و نابخردان نسپارند. آنان که بر اثر نداشتن رشد عقلی نمی‌دانند بیت‌المال ملت را در کجا و چگونه به مصرف برسانند. آری:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...﴾؛

خود این تعبیر از مال به قیام نشانه‌ای از حکمت اعجاز آمیز قرآن کریم است.

### قرآن، زبان مترجم قلب عالم هستی

از یکی از دانشمندان متفکر هم شنیدم که می‌فرمود: اگر به قرآن بگوییم «حکمت الهی»، مناسب‌تر از این است که بگوییم «قانون آسمانی». خود قرآن نیز از خودش تعبیر به حکیم و حکمت کرده و فرموده است:

﴿یس ﴿۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾؛<sup>۱</sup>

در آیه‌ی دیگر:

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...﴾؛<sup>۲</sup>

و آیه‌ی دیگر:

﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾؛<sup>۳</sup>

﴿الر ﴿۱﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾؛<sup>۴</sup>

در جایی از قرآن نداریم که از خودش تعبیر به قانون کرده باشد. البته اشکالی هم ندارد که بگوییم قرآن قانون الهی یا قانون آسمانی است ولی تعبیر به حکیم و «حکمت الهی» مناسب‌تر است، زیرا قانون معمولاً به یک سلسله مقررات گفته

۱-سوره‌ی یس، آیات ۱ و ۲.

۲-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۹.

۳-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۸.

۴-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱.

می‌شود که بر حسب اقتضاء مصالحتی در زمانی وضع می‌شود و بعد از مدتی که آن مصالح از بین رفت، طبعاً آن قانون هم لغو می‌شود اما حکمت به معنای حقایق ثابت عالم است که بنیاد جهان هستی بر اساس آن حقایق استوار است و از آن حقایق ثابت عالم در قرآن تعبیر به «سنت الهی» شده است:

﴿...وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>۱</sup>

﴿...وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾<sup>۲</sup>

هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. یعنی قرآن کتابی است که همه‌ی قواعد و مقرراتش از حقایق ثابت عالم برگرفته و از متن کتاب تکوین استنساخ شده است. قرآن زبانی است که مترجم قلب عالم هستی است.

از باب تشبیه و تقریب به ذهن الآن که من حرف می‌زنم این زبان من مترجم مُدْرَکات قلب من است، یعنی آنچه را که قلباً درک می‌کنم همان را به زبان می‌آورم. پس زبان من مترجم قلب من است. در این عالم کبیر نیز قرآن زبانی است که مترجم قلب عالم هستی است. آنچه را کتاب تکوین به زبان طبیعت می‌گوید همان را قرآن که کتاب تدوین است به زبان شریعت می‌گوید. در واقع یک گوینده است که به دو زبان حرف می‌زند. «زبان طبیعت» و «زبان شریعت».

از باب مثال قرآن می‌گوید:

﴿...أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾<sup>۳</sup>

...آیا درباره‌ی خدا پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین شک و تردیدی هست...

و قبل از اینکه قرآن این حرف را بزند طبیعت آسمان‌ها و زمین با این نظام متقن شگفت‌انگیزی که دارد به «زبان حال» روشن تر از «زبان قال» داد می‌زند آیا در اینکه

۱-سوردهی احزاب، آیه‌ی ۶۲.

۲-سوردهی فاطر، آیه‌ی ۴۳.

۳-سوردهی ابراهیم، آیه‌ی ۱۰.

من ناظمی مدبّر علیم و قدیر و حکیم دارم شکّ و تردیدی هست.

پس این آیه، از قرآن برگرفته شده از حقیقت ثابت عالم و استنساخ شده از متن کتاب تکوین است و معنای «حکمت» همین است و همچنین قرآن می‌گوید:

﴿...إِنَّمَا الْخَمْرُ... رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ...﴾<sup>۱</sup>

...یقیناً شراب پلیدی و از کار شیطان است. از آن دوری گزینید...

در این باره هم پیش از قرآن، خود طبیعتِ معده گفته که شراب برای من مضرّ است و پلیدی است. آن را در من نریزید. یعنی قرآن به «زبان شریعت»، همان را می‌گوید که معده‌ی آدمی به «زبان طبیعت» گفته است.

## دو دستور اقتصادی قرآن

حال در مورد مال و ثروت و نیروی اقتصادی امت اسلام نیز قرآن دو دستور دارد:

۱- تولید و تحصیل مال را لازم می‌داند تا آنجا که از آن تعبیر به قیام کرده و

آن را پایه و اساس زندگی اجتماعی آبرومندانه معرفی کرده و فرموده است:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...﴾<sup>۲</sup>

خدا اموال شما را مایه‌ی عزّت و سربلندی شما در دنیا قرار داده است آن را به

دست سفیهان نسپارید...

۲- پس از تولید و تحصیل مال، آن را حبس و انبار نکنید، بلکه طبق دستور

حکیمانه‌ی خدا آن را به مصارف معین و مشخص در دین مقدّس اسلام برسانید و در

این باره این خطاب تهدیدآمیز را دارد که:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾<sup>۲</sup>

اموال را در راه خدا و طبق دستور خدا انفاق کنید و خود را با دست خودتان

به هلاکت نیفکنید...

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.



یعنی امساک مال از انفاق، سبب مرگ و هلاکت اجتماع است آنگونه که امساک و حبس خون در بدن و عدم توزیع آن در میان اعضاء سبب مرگ و هلاکت بدن است.

این بدن انسان که متشکل از میلیون‌ها سلول و رگ و اعضاء و جوارح می‌باشد که همه به هم محتاجند و دور هم جمع شده‌اند و با هم تعامل و همکاری می‌کنند. هر کدام از این اعضاء و جوارح کاری انجام می‌دهند و محصول کار خود را تحویل دیگری می‌دهند و با هم متحدانه تعامل می‌کنند از این جهت بدن سالم و زنده است. پیکر اجتماع بشری هم متشکل از میلیون‌ها افراد است که همه به هم محتاجند و دور هم جمع شده‌اند و باید با هم تعامل و همکاری کنند و هر کدام از این افراد کاری انجام بدهند و محصول کار خود را تحویل دیگری بدهند و تا چینند و با هم متحدانه تعامل می‌کنند، اجتماعی سالم و زنده به حیات اجتماعی خواهند داشت و در غیر این صورت اجتماعی ناسالم و سرانجام منتهی به مرگ اجتماعی خواهند شد که قرآن فرموده است:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾<sup>۱</sup>

اموال را در راه خدا و طبق دستور خدا انفاق کنید و خود را با دست خودتان به هلاکت نیفکنید...

یعنی همانطور که انفاق خون در بدن توسط قلب، مایه‌ی حیات بدن است و امساک خون در قلب و عدم توزیع آن در بدن مایه‌ی مرگ بدن. همچنین انفاق مال و توزیع آن در میان افراد اجتماع سبب حیات اجتماع می‌باشد و امساک آن در دست اغنیاء و عدم توزیع آن در میان مستمندان سبب مرگ اجتماع می‌گردد. این منطق حکیمانه‌ی قرآن است آیا انصافاً سخنی از این حکیمانه‌تر می‌شود تصوّر کرد؟

از یک طرف آنچنان برای مال ارزش قائل می‌شود که می‌گوید:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...﴾؛

فقر و تهی دستی ملّی را سبب ذلّت و خواری در دنیا معرفی می‌کند و از طرف دیگر انباشتن مال و ثروت و عدم انفاق آن را در راه خدا چنان منفور و نکبت‌بار نشان می‌دهد که آن را سبب مرگ و هلاکت امت اسلام اعلام می‌کند و می‌گوید:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾؛

[اموال را] در راه خدا [و طبق دستور خدا] انفاق کنید و خود را با دست

خودتان به هلاکت نیفکنید...

### همه‌ی کائنات در حال انفاقند

حال اگر اندکی بیندیشیم می‌بینیم تمام موجودات عالم از جماد و نبات و حیوان به تقدیر و تدبیر خداوند رحمان (آفریننده‌ی خود) همگی در حال انفاقند تنها این انسان است که بر اثر سّمّه‌ای از اراده و اختیار که به او داده شده است از راه و رسم سعادت‌بخش انفاق انحراف جسته و به وادی هلاکت‌بار امساک افتاده است.

این خورشید عالمتاب علی‌الدوام در حال انفاق است و همچون پدری مهربان، خوان احسان بی‌دریغش بر همه جا گسترده و کرات بزرگ و کوچک منظومه‌اش را با نظم و حسابی دقیق اداره می‌کند و بر همه نور و حرارت می‌بخشد. اگر یک لحظه دست از انفاق بردارد همگی متلاشی می‌شوند. این زمین زیر پا هم مانند مادر مهربانی است که ما بچه‌های آدمیان را روی دوش گرفته و آرام آرام می‌چرخاند تا در دامنش بخوابیم. هر وقت گرسنه شدیم از پستانش شیر بمکیم و میوه‌های گوناگون و خوراکی‌های رنگارنگ از دستش بگیریم و آب‌های گوارا بنوشیم.

این هوا پیوسته و بی‌هرگونه وقفه در حال انفاق است اگر چند لحظه‌ای امساک کند همگی مرده‌ایم. از برکت انفاق اوست که نفس می‌کشیم و زنده‌ایم و قدر و

ارزش آن را هم نمی‌دانیم و حال آنکه به قول سعدی: «هر نفسی که فرو می‌رود، مُمِدِّ حیات است و چون بر می‌آید مُفَرِّحِ ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.»

پس خورشید و زمین و هوا و آب و... همه در حال انفاقند. بیاید در عالم حیوانات، گاو این حیوان زیان بسته را ببینید، یک مشت علف خشک بیابان را می‌خورد و شیر تازه به دست انسان می‌دهد، آنگاه این انسان به قول خود عقل و شعوردار را بنگرید که همان شیر تازه را از گاو می‌گیرد و با آب مخلوط می‌کند و بدون هرگونه خجالت تحویل هم نوعش می‌دهد.

زنبور عسل این حشره‌ی ضعیف ناتوان چقدر امانتدار است، روی گل‌های مختلف می‌نشیند و عسل ناب می‌سازد و بی هرگونه خیانت تحویل انسان می‌دهد با اینکه او یک دستگاه زهرسازی هم در کنار دستگاه عسل سازی دارد ولی کمترین سمی داخل عسل نمی‌کند اما این انسان گزنده‌تر از زنبور، آن شهد ناب را از زنبور می‌گیرد و با مواد دیگری مخلوط می‌کند و به خورد دیگران می‌دهد و خیانت به امانت می‌کند.

حاصل اینکه همه‌ی موجودات و مخلوقات به اطاعت از فرمان تکوینی خالقشان در حال انفاق می‌باشند و تنها این انسان است که باید بر اساس داشتن عقل و اراده و اختیار، به اطاعت از فرمان تشریحی خالقش که فرموده است: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾؛ قیام به انفاق همه جانبه از آنچه که خالقش به او داده است بنماید ولی متأسفانه به مخالفت با این فرمان برخاسته و به جای انفاق، امساک کرده و خود را به مسیر هلاک در دنیا و آخرت انداخته است. حال آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی اسراء می‌فرماید:

﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾؛

و حق نزدیکان را بپرداز.

و گفتیم «آیه» اگرچه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است ولی تکلیف مربوط به همه است و همه‌ی مسلمانان اعم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگران مکلف به ادای حق خویشاوندان و ارحام می‌باشند و در میان ارحام نیز والدین در رتبه‌ی اول از ادای حق قرار گرفته‌اند.

### منازل ششگانه‌ی انسان

در گذشته گفته شد در دین مقدّس اسلام، نه خود دنیا بطور مطلق مورد مذمت قرار گرفته و نه مال دنیا، زیرا دنیا یکی از منازل ششگانه‌ای است که انسان باید آنها را طی کند تا به مقصد از خلقتش برسد و دنیا سومین منزل از آن منازل است و ما اکنون در حال طی آن می‌باشیم.

**منزل اول** صلب پدر بوده و **منزل دوم** رحم مادر و دنیا **سومین** منزل است و بعد از دنیا یعنی پس از مرگ، عالم برزخ را خواهیم داشت که **منزل چهارم** است و بعد عالم محشر است و **پنجمین** منزل و سپس **آخرین** منزل که فرودگاه اصلی انسانهاست که یا بهشت خالد خواهد بود و یا جهنم پایان‌ناپذیر.

پس دنیا چیز بدی نیست بلکه یکی از منزل‌های بین راه است و باید طی شود. اما مال دنیا نیز چیز بدی نیست بلکه لازم است و باید باشد تا انسان مؤمن مسلمان بتواند هم وسایل زندگی دنیوی‌اش را با آن فراهم سازد و هم درجات سعادت اخروی‌اش را تأمین نماید. با انفاق مال در راه خداست که بهشت و رضوان خدا نصیب انسان می‌گردد و سعادت جاودان عایدش می‌شود.

### تعبیر قرآن کریم از مال دنیا

در قرآن کریم از مال دنیا تعبیر به «خیر» شده است یعنی چیز خوب و سودبخش.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ...﴾<sup>۱</sup>

خدا بر شما مقرر داشته که اگر کسی از شما اهل ایمان، خیری و مالی از خود باقی گذاشته است به هنگام مرگ وصیت کند...

و حقوقی از خدا و بندگان خدا اگر در ذمه دارد آنها را مشخص سازد.

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾<sup>۲</sup>

انسان نسبت به مال دنیا محبت شدید دارد.

اینجا نیز از مال دنیا تعبیر به «خیر» شده است اگرچه لحن آیه، لحن مذمت است و انسان را به خاطر داشتن محبت شدید به مال دنیا مورد ذم و نکوهش قرار داده است، ولی گفتیم: از نظر قرآن، مال دنیا «خیر» است و وسیله‌ی تأمین سعادت در دنیا و آخرت است. محبت به مال دنیا هم که طبیعی است و هر کسی به محصول دسترنج خویش محبت دارد و همین محبوبیت مال است که به انفاق آن در راه خدا ارزش می‌دهد، وگرنه چیزی که مورد علاقه‌ی انسان نیست از کفش و کلاه کهنه و غذای شب مانده و مانند آن، انفاق آن ارزشی ندارد.

این کلام خداوند حکیم است که می‌فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾<sup>۳</sup>

هرگز شما به بر و کمال و سعادت نائل نمی‌شوید تا از آنچه که دوستش می‌دارید انفاق کنید...

انفاق متاع محبوب است که آدمی را به سعادت قرب خدا نائل می‌سازد.

۱-سوردهی بقره، آیه‌ی ۱۸۰.

۲-سوردهی عادیات، آیه‌ی ۸.

۳-سوردهی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

## شان نزول آیه‌ی شریفه

در سوره‌ی دهر که خدا خاندان عصمت علیهم‌السلام را مورد مدح و ستایش قرار داده است می‌فرماید:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>۱</sup>

آنها طعامی را که محبوبشان بود به مسکین و یتیم و اسیر می‌دادند.

در شان نزول آیه آمده است که حسن و حسین علیهم‌السلام در کودکی مریض شدند و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عیادت تشریف فرما شد و به علی علیه‌السلام فرمود: چه خوب است که شما برای شفای حسنین نذری کنید. علی و فاطمه علیهم‌السلام و فضه‌ی خادمه نذر کردند که اگر آن دو نور دیده شفا یابند، آنها سه روز روزه بگیرند. چندی نگذشت که هر دو شفا یافتند و والدین علیهم‌السلام و فضه به نیت وفای به نذر روزه‌دار شدند و علی علیه‌السلام سه من جو برای تهیه‌ی غذای افطار قرض کرد و فاطمه علیها‌السلام قسمتی از آن را آرد کرد و چند قرص نان جوین برای افطار آماده شد. نزدیک افطار در کوبیده شد و صدای سائلی به گوش رسید که می‌گفت: من مسکینی از مساکین مدینه‌ام و به غذا نیازمندم. علی علیه‌السلام گفت: من سهم خودم را دادم. فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و فضه خادمه هم گفتند: ما هم سهم خود را دادیم و آن شب به آب تنها افطار کردند.

فردا باز فاطمه علیها‌السلام با آرد کردن قسمت دیگر از جو چند قرص نان آماده ساخت. نزدیک افطار در کوبیده شد و صدای سائلی به گوش رسید که می‌گفت: من یتیمی هستم بی پناه و به غذا نیازمندم. باز تمام افراد خانواده غذای منحصر خود را به یتیم دادند و آن شب هم به آب خالی افطار کردند. روز سوّم روزه‌دار شدند و هنگام افطار سائلی رسید و گفت درمانده‌ام و به غذا محتاجم؛ باز آن مقرّبان درگاه الهی ایثار کردند و غذای منحصر خود را به سائل دادند و نتیجتاً سه شبانه‌روز گرسنه ماندند و لذا خداوند مّان در مقام تقدیر از آن خاندان فرموده است:

﴿يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ... وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا﴾؛

آنها وفا به نذر می کنند و غذا را که مورد علاقه [و نیاز]شان می باشد به مسکین و یتیم و اسیر می دهند.

گفتار به زبان حالشان این است که:

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا﴾؛<sup>۱</sup>

[انگیزه‌ی ما در] اطعام شما تنها برای جلب رضای خداست و از شما نه پاداشی می خواهیم و نه انتظار تشکر داریم.

به اصطلاح اهل ادب، مرجع ضمیر در «حُبِّهِ» طعام است و نشان می دهد که آن طعام پس از سه شبانه روز گرسنگی بر حسب طبع بشری محبوبشان بوده است و با انفاق محبوب در راه خدا مورد تقدیر و تشکر از جانب خدا قرار گرفته اند و آیات شریفه از سوره‌ی انسان (دهر) در مدحشان نازل شده است.

حاصل اینکه از دیدگاه قرآن کریم، مال دنیا «خیر» است و حُبِّ الخیر هم طبیعی است؛ آنچه که در قرآن مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته است، حُبِّ شدید نسبت به مال دنیا است که در مورد مذمّت انسان فرموده است:

﴿وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾؛<sup>۲</sup>

انسان نسبت به مال دنیا محبت شدید دارد.

آنگونه که خدا و آخرت را به فراموشی سپرده و مالدوستی سراپای وجود او را گرفته است. این اشتباه بزرگ انسان است که دنیا و آخرت او را به تباهی کشیده است و اگر بر اساس دستور آسمانی قرآن در این زمینه عمل می کرد یعنی هم

۱-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی عادیات، آیه‌ی ۸.

تحصیل مال دنیا می‌نمود و هم آن را در راه خدا طبق مقررات دین مقدّس انفاق می‌کرد، تأمین موجبات سعادت در دنیا و آخرتش نموده بود.

### مذمت حبّ شدید به مال

در گذشته عرض شد که مال و ثروت در اجتماع، مانند خون در بدن است که هم تولید خون در بدن لازم است و هم توزیع آن در میان رگ‌های بدن. اگر خون در بدن تولید نشود، بدن مرده است و اگر تولید بشود اما توزیع نشود، باز بدن مرده است. تولید و توزیع خون در بدن اگر با هم قرین شد در آن صورت است که بدن زنده و سالم است.

مسأله‌ی مال و ثروت و اقتصاد در یک ملت و یک اجتماع نیز چنین است. اگر ملت طبق دستور دین مقدّس با سعی و تلاش و فعالیت تولید مال و ثروت نمود و سپس آن را باز طبق دستور دین مقدّس تحت عناوین گوناگون انفاقات مالی در میان افراد توزیع کرد، در آن صورت است که آن ملت در دنیا زنده و خودکفا و سربلند بوده و در آخرت هم متنعم به انحاء نعمت‌های جاودان بهشتی خواهد شد و اگر ملتی بر اثر سستی و تنبلی و بیکاری از تولید مال عاجز و از انفاق آن در راه خدا بخیل بود، این چنین ملت در دنیا ذلیل و خوار و گدا خواهد بود و در آخرت هم معذب به عذاب الهی خواهد شد.

در دین ما، هم فقر و تهی دستی از مال دنیا مذموم و مایه‌ی ذلت است و هم ثروت‌اندوزی و انباشتن اموال و عدم انفاق آن در راه خدا سبب محرومیت از الطاف و عنایات خدا و معذب گشتن به عذاب الیم در آخرت می‌باشد.

درباره‌ی این ثروت‌اندوزان قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۗ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا



جَبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ<sup>۱</sup>؛

آنها را به غذایی دردناک بشارت ده در روزی که آن گنجینه‌ها را با آتش جهنم می‌گدازند و با آنها صورت‌ها و پهلوها و پشت‌های آن زراندوزان را داغ می‌کنند و می‌گویند: این همان است که برای خویش آن را ذخیره کرده‌اید اینک بجشید آنچه را که می‌اندوخته‌اید.

در مذمت فقر و تهی دستی نیز امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

أَلَا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ<sup>۲</sup>؛

توجه که از جمله بلاها فقر و تنگدستی است و سخت‌تر از فقر مالی، بیماری بدن است و سخت‌تر از بیماری بدن، بیماری قلب و روح آدمی است.

در جمله‌ی دیگری همان امام بزرگوار به عنوان موعظه و پند و اندرز به فرزندش محمدبن حنفیه فرموده است:

(إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَقْصَدٌ لِلدِّينِ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ)<sup>۳</sup>؛

فرزند عزیزم! من از فقر و تنگدستی بر تو می‌ترسم. از آن به خدا پناه ببر [از خدا بخواه که مبتلا به فقرت نکند] زیرا فقر سبب نقص و کاستی در دینداری می‌گردد [آدم فقیر احياناً دست به خیانت و تجاوز به حقوق دیگران می‌زند و دروغ می‌گوید] و از حیث اندیشه و تفکر در چاره‌جویی متحیر و سرگردان می‌شود.

۱- سوره‌ی توبه، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۰۳.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۳۱۱.

بر اثر حسد و ورزی به زندگی ثروتمندان، دشمن آنها می‌شود یا به خاطر عدم تدبیر مبعوض خدا می‌گردد و لذا این جمله هم از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرموده است:

(الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ)؛<sup>۱</sup>

تنگدستی موجب روسپاهی در هر دو جهان از [دنیا و آخرت] می‌باشد. البته روایاتی هم در مدح و ستایش فقر رسیده است از جمله اینکه رسول خدا ﷺ فرموده است:

(الْفَقْرُ فَحْرِي)؛<sup>۲</sup> فقر، مایه‌ی افتخار من است.

این احتمالاً مربوط به فقر در درگاه خداست که خدا هم فرموده است:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ...)<sup>۳</sup>

ای مردم شما فقیر و نیازمند به خدا هستید...

رسول خدا ﷺ هم در رأس «فقراء الی الله» قرار گرفته است. آنچه که مذموم است فقر و عرض نیاز به مردم است و آنچه که از فضایل و از کمالات عالی‌یهی انسانی به شمار آمده است، «فضیلت زهد» است و «زهد» به معنای فقر و تهی‌دستی از مال دنیا نیست بلکه به معنای بی‌اعتنایی و تعلق خاطر نداشتن به مال دنیا و دیگر شئون دنیوی است و لذا فرموده‌اند:

(لَيْسَ الزَّاهِدُ مَنْ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً وَلَكِنَّهُ الَّذِي لَا يَمْلِكُهُ شَيْءٌ)؛<sup>۴</sup>

زاهد آن کسی نیست که مالک چیزی نباشد، بلکه زاهد آن کسی است که چیزی مالک او نباشد.

۱- بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰.

۲- همان، صفحه ۴۹.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه ۱۵.

۴- منهاج البراعة، جلد ۱۳، ص ۳۱۸.

بی پول بودن زهد نیست بلکه برده‌ی زرخرید پول و غلام حلقه به گوش پول نبودن زهد است. ممکن است کسی پولدار و ثروتمند باشد ولی هیچگاه دل به پول و ثروت خود نبندد و پیوسته گوش به زنگ دستور دینی خود باشد که باید آن پول را در راه رضای خدا به کدام مصرف برساند.

از اینرو وقتی به تاریخ زندگی امامان خود علیهم‌السلام می‌نگریم می‌بینیم آن بزرگواران، فقیر بی پول نبوده‌اند، بلکه زاهد و بی اعتنا به تمام شئون دنیوی بوده‌اند و آنچه را هم که داشتند، به فقرا و مساکین می‌دادند و خودشان فقیرانه زندگی می‌کرده‌اند. احياناً غذای منحصر خود را به گرسنه‌ها می‌دادند و خودشان گرسنه می‌ماندند.

پس نتیجه‌ی بحث این شد که در دین مقدّس ما نه دنیا بد است و نه مال دنیا و نه محبّت به مال دنیا، هیچ کدام از اینها بد نیست، آنچه بد است، حبّ شدید داشتن به مال دنیاست. آنچنان که خدا و آخرت به دست فراموشی سپرده شود و در راه تحصیل مال دنیا و مصرف آن، حلال و حرام خدا مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد و لذا خداوند در مذمت انسان مالدوست فرموده است:

﴿وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

انسان نسبت به مال دنیا محبّت شدید دارد.

در مدح انسان‌های خداشناس مطیع فرمان خدا فرموده است:

﴿... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾<sup>۲</sup>

... کسانی که ایمان [به خدا و آخرت] آورده‌اند شدیدترین درجه‌ی محبّت را

به خدا دارند...

۱-سوره‌ی عادیات، آیه‌ی ۸.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

حال خداوند در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی اسراء خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأْتِ دَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾

حقّ نزدیکان و خویشاوندان را بپرداز.

البته عموم امت مکلف به این تکلیف می‌باشند و رسول خدا ﷺ هم که در رأس امت قرار گرفته است مکلف به این تکلیف است و همگی موظف به انفاق از مال خود به مستمندان می‌باشند. در میان مستمندان، اقارب و خویشاوندان اولویت دارند و در میان خویشاوندان نیز والدین در رتبه‌ی اول قرار دارند و بعد سایر ارحام و سپس مساکین و در راه ماندگان.

اینک که پیامبر اکرم ﷺ به حکم این آیه، موظف شد حقّ نزدیکان و خویشاوندان خود را بپردازد آن حضرت در زمان نزول این آیه از خویشاوندان نزدیک جز یک دختر به نام فاطمه علیها السلام نداشت. طبق دستور، فاطمه علیها السلام را احضار کرد و فدک را که مال شخصی حضرتش بود به یگانه دخترش بخشید.

چگونگی واگذاری فدک به رسول اکرم ﷺ

البته بحث فدک مجال وسیعی می‌طلبد. اجمالش اینکه فدک یکی از دهکده‌های آباد اطراف مدینه و نزدیک خیبر بود، در سال هفتم هجرت پس از اینکه قلعه‌ی خیبر به تصرف رزمندگان اسلام درآمد و قدرت مرکزی یهود درهم شکست، ساکنان فدک برای مصونیت از جنگ با مسلمانان پیشدستی کرده و از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر اکرم ﷺ درآمدند و نیمی از زمین و باغ‌های خود را واگذار به آن حضرت کرده و نیم دیگر را برای خود نگه داشتند با این شرط که کشاورزی سهم پیامبر ﷺ را هم به عهده بگیرند و در ازای زحماتشان مقدار معینی از محصول را ببرند. از اینرو فدک از غنائمی شد که بدون جنگ و تحمل رنج از ناحیه‌ی مسلمانان به دست آمده است و لذا مشمول حکم آیه‌ی «فیء» شد که در سوره‌ی

حشر راجع به اینگونه غنائم نازل شده است که:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ...﴾<sup>۱</sup>

آنچه را که خدا به رسولش از کفار بازگرداند و شما مسلمانان برای به دست آوردن آن نه اسب و شتری تاخته‌اید و نه رنجی متحمل شده‌اید...

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...﴾<sup>۲</sup>

آنچه را خدا از اهل آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است...

«فیء» چیست؟

غنائمی که در میدان‌های جنگ مسلحانه از اموال کفار به دست مسلمانان می‌رسید تنها یک پنجم آن تحت عنوان «خمس غنائم» در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌گرفت تا با صلاح‌دید آن حضرت به مصارف معین برسد و چهار پنجم آن در میان رزمندگان در آن جنگ تقسیم می‌شد، ولی آیه‌های ۶ و ۷ سوره‌ی حشر راجع به غنائمی نازل شده که بدون جنگ مسلحانه بلکه از طریق صلح و تسلیم از ناحیه‌ی کافران به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شده و در فقه اسلامی به عنوان «فیء» یاد شده است.

این آیه حکم آن غنائم را بیان می‌کند که تمام آن باید در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار گیرد تا با صلاح‌دید آن حضرت در مصارفی که در همین آیه مشخص شده است صرف گردد که در نتیجه فدک هم که از قسم «فیء» بود طبق این

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۶.

۲- همان، آیه‌ی ۷.

آیه‌ی شریفه اختصاص به شخص رسول اکرم ﷺ پیدا کرد که می‌توانست آن را در مورد خودش یا مصارف دیگری که در همین آیه اشاره شده صرف کند و لذا بعد از نزول آیه‌ی «و آت ذی القربی حقه» بر حسب روایات منقوله از منابع شیعه و سنی، رسول خدا ﷺ یگانه دخترش فاطمه علیها السلام را احضار کرد و فدک را به او بخشید و فرمود:

(يا فاطمة لکِ فدک)؛<sup>۱</sup>

ای فاطمه فدک از آن توست.

از آن روز به بعد فاطمه علیها السلام به امر خدا و رسولش ﷺ مالک و متصرف سرزمین فدک شد و فدک سرزمین بسیار حاصلخیزی بوده و درآمدش در هر ماه هزاران دینار ولی خودشان هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌کردند خوراکشان همان نان جوین بود و فرش اطاقشان گلیمی یا حصیری و پوشاکشان قبای وصله‌دار علی علیه السلام و چادر وصله‌دار زهرا علیها السلام هر چه به دستشان می‌رسید، در راه خدا به دیگران انفاق می‌کردند و چون از مال شخصی خودشان بود طبعاً ثواب بیشتری می‌بردند. ولی پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن امام معصوم منصوب از جانب خدا و رسولش را با دسائس شیطانی از مسند خلافت کنار زدند و افرادی ریاست طلب به جای او بر مسند خلافت نشانند. بعد دیدند اگر فدک با این درآمد سرشار در دست همسر علی علیه السلام بماند ممکن است مردم به سوی علی علیه السلام به خاطر قدرت اقتصادی‌اش تمایل پیدا کنند و مزاحمتی برای قدرت سیاسی آنها به وجود آورند از اینرو به بهانه‌ی حدیث جَعْلِي که پیامبر ﷺ فرموده است:

(نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ)؛<sup>۲</sup>

ما پیامبران از خود ارثی نمی‌گذاریم.

۱- بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه‌ی ۱۲۱.

۲- همان، جلد ۲۸، صفحه‌ی ۱۰۴.

فدک را مصادره کردند و از دست فاطمه علیها السلام گرفتند با اینکه فاطمه علیها السلام از سالها پیش متصرف آن بود و کسی از ذوالیْد یعنی متصرف مطالبه‌ی بینه و شاهد نمی‌کند از او شاهد خواستند او نیز اقامه‌ی شهود کرد که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً فدک را به من بخشیده است اما آنها اعتنایی نکردند و بعد از آنها هم در دوران‌های حکومت بنی‌امیه و بنی مروان و بنی عباس، فدک در میان حاکمان غاصب دست به دست می‌گشت.

راستی داستان فدک از دردناکترین و غم‌انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است و جا دارد که اندیشمندان و محققان آن را مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار دهند تا پی به حقیقت مذهب شیعه‌ی امامیه ببرند و حق را از باطل جدا کنند.

### اهمیت صله‌ی رحم

باری به ادامه‌ی توضیح آیه‌ی مورد بحث «و آتِ ذی القربى حَقَّهُ» باز می‌گردیم که می‌فرماید حق خویشاوندان نزدیک را بپرداز و به تناسب «ذالقربى» گفتیم: والدین از لحاظ لزوم ادای حق و احسان در رتبه‌ی اول قرار دارند و سپس سایر ارحام و اقارب؛ که صله‌ی ارحام نیز از وظایف دینی ما مسلمانان است و قرآن کریم در توصیف «اولوالالباب» و «خردمندان» می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ  
يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾<sup>۱</sup>

آنان کسانی هستند که به آنچه خدا امر به پیوستن به آن داده است می‌پیوندند  
و از جلالت پروردگار خویش و بدی حساب روز جزای می‌ترسند.

آیه نشان می‌دهد که صله‌ی رحم و رسیدگی به وضع و حال خویشاوندان نشان  
کمال عقل و ایمان به خدا و ترس از روز حساب است و در ادامه فرموده است:

«...أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبَةُ الدَّارِ»<sup>۱</sup>

...اینانند که پایان نیک سرای آخرت از آن آنهاست.

اما دیگران چه وضع و حالی خواهند داشت می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَتَّفِضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»<sup>۲</sup>

و کسانی که پیمان الهی را پس از محکم کردن آن می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور برقراری آنها را داده است قطع می‌کنند و در روی زمین افساد می‌کنند، اینان سزاوار لعنت می‌باشند و استحقاق مجازات بد در سرای آخرت دارند.

در حدیثی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

(أَوْصَى الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِي وَالْغَائِبَ مِنْهُمْ وَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَنْ يَصِلَ الرَّحِمَ وَ إِنْ كَانَتْ مِنْهُ عَلَى مَسِيرَةِ سَنَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ)<sup>۳</sup>

سفارش می‌کنم حاضرین امتم و غائبین آنها را و تمام کسانی را که در اصلااب مردان و ارحام زنان هستند تا روز قیامت همه را سفارش می‌کنم که صله‌ی رحم کنند هر چند در فاصله‌ی یک ساله راه باشد.

یعنی اگر لازم باشد که یک سال راه بروند تا به یکی از ارحام خود برسند، باید بروند چرا که صله‌ی رحم از وظایف دینی است.

حال امروز که می‌شود راه یک ساله را در ظرف یک ساعت طی کرد آن روز

۱- همان، آیه‌ی ۲۲.

۲- همان، آیه‌ی ۲۵.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۱.



که راه‌ها را با شتر طی می‌کردند و چه بسا ماه‌ها یا سال‌ها لازم می‌شد طی طریق کنند تا به مقصد برسند. آن روز رسول اکرم ﷺ فرموده است اگر صله‌ی رحم فرضاً مستلزم پیمودن یک ساله راه باشد، آن را ترک نکنید و این نشانگر اهمّیت فوق‌العاده‌ی صله‌ی رحم در دین مقدّس اسلام است.

### انفاق از چه مالی، به چه کسی و چگونه؟

در گذشته عرض شد که درباره‌ی انفاق سه مطلب قابل توجّه است: یکی اینکه چه چیزی را انفاق کنیم. دوّم اینکه به چه کسی انفاق کنیم و سوّم اینکه به چه کیفیت و چگونه انفاق کنیم. در سوره‌ی بقره<sup>۱</sup> این آیه را می‌خوانیم:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...﴾

[ای پیغمبر!] از تو می‌پرسند که چه چیزی انفاق کنند؟...

﴿...قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

...بگو هر خیر و نیکی [و هر آنچه نافع و سودمند است] که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و اماندگان در راه باشد و هر کار نیکی که انجام بدهید خدا به آن داناست.

اینجا می‌بینیم که سؤال از یک چیز شده که چه انفاق کنیم و در پاسخ به این سؤال به هر سه مطلبی که گفتیم اشاره شده است.

### الف: انفاق از چه چیزی؟

۱- ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ﴾؛ هر چه که خیر و خوب است و نافع به حال مردم است شایسته‌ی انفاق است. یعنی انفاق، اختصاص به چیز معینی ندارد بلکه هر نوع از

۱- آیه‌ی ۲۱۵.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۵.

دارایی که در اختیار انسان هست و سودمند به حال مردم می‌باشد از ثروت و قدرت و علم و دانش و موقعیت اجتماعی با رعایت حدود و شرایط در خور انفاق است. ثروتمندان از ثروتشان، قدرتمندان از قدرتشان، دانشمندان از علم و دانششان، آبرومندان از موقعیت و منزلت اجتماعیشان در حل مشکلات و رفع گرفتاری‌های مردم مایه بگذارند. این مربوط به سؤال اول که چه چیز انفاق کنیم.

### ب: انفاق به چه کسی؟

۲- اما در جواب سؤال دوم که به چه کسانی انفاق کنیم؟ فرموده است:

﴿فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾؛ والدین در رتبه‌ی اول اولویت قرار دارند، بعد اقربین و خویشاوندان نزدیک از برادر و خواهر و عمو و عمه و خاله و دایی و... گروه سوم یتیمانی که پدر را از دست داده‌اند و گروه چهارم مساکین و مستمندان و آنان که در زندگیشان کمبود دارند و دیگر کسانی که به هنگام مسافرت در راه مانده‌اند. افرادی که در وطن تمکن مالی دارند ولی در سفر پولشان را گم کرده یا از او به سرقت برده‌اند و اکنون بین راه احتیاج به کمک پیدا کرده‌اند. اینان نیز استحقاق انفاق دارند.

### ج: چگونه انفاق کنیم؟

۳- و اما در پاسخ به این سؤال که چگونه انفاق کنیم، جمله‌ی آخر آیه می‌فرماید:

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾؛ آنچه کار نیک انجام بدهید خدا به آن داناست که این جمله احتمالاً برای تنبه دادن به کیفیت و چگونگی انفاق است که باید با نیت اخلاص و خالصاً لوجه الله و تنها برای اطاعت امر خدا خالی از هرگونه ریا و سُمعه و دیگر انگیزه‌های نفسانی انجام پذیرد.

## زیان ریاکاری در انفاق

افرادی هستند که انفاقات مالی فراوان دارند اما هدفشان این است که مردم ببینند و بشنوند و آنها در میان مردم تشخص دنیوی پیدا کنند و به عنوان مردان بذل و بخشش دار و دست و دل باز شناخته شوند. اینگونه انفاقات از نظر قرآن کریم ارزش معنوی و اخروی ندارد؛ چنانکه فرموده است:

﴿...كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا...﴾<sup>۱</sup>

مانند کسی که مال خودش را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز جزا ندارد مثل او همچون قطعه‌ی سنگ صافی است که قشر نازکی از خاک، روی آن باشد و باران تندی بر آن بیارد و آن خاک را بشوید.

آن کسی هم که انفاق مال از روی ریا و سُمعه و مردم‌نمایی می کند، دم جان دادن خواهد دید که رگبار مرگ آمد تمام اعمال ریاکارانه‌اش را از بین برد و جانی خالی از هرگونه صفا و نور الهی باقی گذاشت و هیچ چیز از آن همه انفاقات دستگیرش نشد.

حال آیه‌ی شریفه می فرماید:

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾

در انجام هر کار نیکی [مراقب تبت قلبی خود باشید و] بدانید که خدا آگاه [از] تیات شما است.

لذا جز اطاعت امر خدا و جلب رضای خدا در انفاقات خود انگیزه‌ای نداشته باشید تا به سعادت جاودانه‌ی رضوان خدا نائل گردید.

حاصل اینکه آیه‌ی شریفه ۲۱۵ سوره‌ی بقره به سه سؤال در مورد انفاق جواب داد:  
 ۱- چه چیزی انفاق کنیم؟ ۲- به چه کسی انفاق کنیم؟ ۳- چگونه انفاق کنیم؟

### مسلمانان و رعایت حقوق متقابل

خداوند متعال در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۲۶ پس از امر به ادای حقّ نزدیکان و مستمندان و در راه ماندگان، از اسراف و تبذیر در کیفیت و چگونگی انفاق نهی کرده، رعایت اعتدال و اقتصاد و میانه‌روی در انفاق مال را لازم می‌داند و از اینکه آیه‌ی شریفه از آن مقدار مالی که انسان باید به دیگران بدهد تعبیر به «حق» کرده است که حقّ نزدیکان و مستمندان را پردازد، نشان می‌دهد که افراد آدمیان نسبت به یکدیگر حقوق متقابل دارند و هر کسی موظف است حقوق دیگران را از هر قبیل که هست ادا کند.

والدین و فرزندان نسبت به هم حق دارند، ارحام و خویشاوندان، زنان و شوهرانشان، اساتید و شاگردانشان، همسایگان و همکاران، فروشنده و خریدار، راننده و مسافر و... همه نسبت به یکدیگر «حقوق متقابل» دارند و طبق دستور قرآن کریم موظف به ادای حقوق یکدیگر می‌باشند که فرموده است:

﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾

گفتیم اگرچه به ظاهر خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است ولی در واقع از آن عموم امت است.

جمله‌ی پایانی آیه هم از اسراف و تبذیر و زیاده‌روی در انفاق مال نهی می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾؛ و با کلمه‌ی «تبذیراً» نشان داده که مطلق تبذیر مال در هر مرتبه از مراتب آن که باشد در دین مقدّس اسلام ممنوع است.

در آیات قرآن کریم هم از «اسراف» نهی شده است و هم از تبذیر.

یک جا فرموده است:

﴿... لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾<sup>۱</sup>

... اسراف نکنید چه آنکه خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.

در جای دیگر:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾<sup>۲</sup>

... حقیقت اینکه خدا اسرافکار و دروغزن را هدایت نمی‌کند و به سعادت

نمی‌رساند.

در آیه‌ی دیگر:

﴿... وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾<sup>۳</sup>

... و به یقین اسرافکاران از یاران آتش و جهنم هستند.

«اسراف» و «تبذیر» اگرچه ظاهراً به یک معناست ولی از لحاظ لغت تفاوتی با

هم دارند.

**اسراف:** در موردی گفته می‌شود که انفاق مال آنجا بجا هست ولی مقدارش بیش از حد لازم است. مثلاً میهمانی دادن و پذیرایی از میهمان کار بسیار خوبی است، اما گاهی همین کار خوب به صورت اسراف حرام در شرع مقدّس در می‌آید. از باب مثل برای پذیرایی از دو نفر به قدر ده نفر غذا تهیّه شود.

**تبذیر:** در جایی گفته می‌شود که انفاق مال آنجا نابجا می‌باشد و تضييع مال و اتلاف مال به حساب می‌آید اگرچه از حیث مقدار اندک باشد. مثلاً یک تومان به یک آدم تنبک‌زن بدهد یا ده میلیون تومان خرج یک مجلس رقص و عیش و طرب نماید. در میان ما مؤمنان نیز مجالس جشن عروسی تشکیل می‌شود که شاید بیش از

۱-سوردهی انعام، آیه‌ی ۱۴۱.

۲-سوردهی غافر، آیه‌ی ۲۸.

۳-همان، آیه‌ی ۴۳.

ده میلیون تومان خرج یک شب بشود در حالی که آبرومندانی برای کرایه‌ی خانه و ضروریات زندگیشان لنگی دارند و این آقای مؤمن مسلمان برای تعیین و خودنمایی در میان مردم چند ده میلیون تومان خرج یک شب می‌کند؛ آیا این «اسراف» مبعوض خدا نیست؟!

در برخی از مجالس ترحیم دیده می‌شود دسته گل‌هایی با هزینه‌های سنگین در داخل و خارج مسجد می‌چینند آنگونه که راه عبور برای شرکت کنندگان در مجلس تنگ می‌شود، آیا این چه نفعی به حال مرده یا زنده‌ها دارد؟ این هم مصداقی از مصادیق «تبذیر» است که در قرآن کریم مورد نهی و منع قرار گرفته است.

### ریخت و پاش کنندگان، برادران شیطان

در آیه‌ی بعدی نیز همین مطلب مورد ذمّ شدید قرار گرفته است که:

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ  
كُفُورًا﴾

یقیناً تبذیرکنندگان برادران شیاطینند و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس بوده است.

آنان که اهل اسراف و تبذیرند و زیاده‌روی‌های نابجا و ریخت و پاش‌های بی‌حساب دارند، از دیدگاه خداوند حکیم برادران شیطانند و با شیطان همراهی و همکاری می‌کنند و قهراً جامعه را به فقر و تنگدستی مبتلا می‌سازند و مانند شیطان ناسپاس به درگاه خدا می‌گردند. خدا به شیطان نعمت‌های بسیاری داده بود و او می‌توانست با یک سجده در مقابل آدم که خدا به او دستور داده بود، با داشتن آن نعمت‌های الهی به مقامات عالیه از قرب خدا نائل گردد و همدوش با ملائکه و بلکه بالاتر از آنها بشود ولی «کفران نعمت» کرده مطرود از رحمت گردید.

﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كُفُورًا﴾

حال این ندای بیدارگر قرآن است که به هوش باشید ای مدعیان اسلام و ایمان و پیروی از قرآن! با این اسراف و تبذیر که در زندگی خود دارید دست اخوت و برادری به شیطان کفور و ناسپاس به درگاه خدا داده‌اید و با او در اضلال و اغوای جامعه همکاری می‌کنید.

### کمرنگی اعتدال در زندگی

آری قرآن کریم از یک طرف دستور مؤکد درباره‌ی انفاق داده و انفاق مال در راه خدا را سبب «حیات اجتماعی» و امساک آن را سبب «هلاک اجتماعی» اعلام می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾<sup>۱</sup>

در راه خدا انفاق کنید و خودتان را با دست خودتان [با عدم انفاق] به هلاکت نیفکنید...

از طرف دیگر اسراف و تبذیر در انفاق را مورد مذمت شدید قرار داده و اسراف کنندگان را «اصحاب جهنم» و تبذیرکنندگان را «برادران شیطان» نشان می‌دهد.

در روزگار ما اعتدال و میانه‌روی در انفاق مال، بسیار کمرنگ شده و رو به زوال است؛ گروهی از شدت حب مال از ادای حق خدا و خلق خدا استکفاف می‌ورزند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾<sup>۲</sup>

...طلا و نقره و پول‌ها را گنجینه می‌سازند و آنها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند...

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۲-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۴.

گروه دیگر از روی شهرت طلبی و تعیین خواهی دست به اسراف و تبذیر گشوده و خرج‌های بی حد و بی حساب در راه‌های مضرّ به حال اجتماع از خود نشان می‌دهند و قهراً اختلاف طبقاتی بین اغنیا و فقرا به وجود می‌آید، آنچنان که یکی از پرخوری می‌ترکد و دیگری از گرسنگی می‌میرد. یکی گلیم برای نشستن ندارد، دیگری فرش‌های گرانبها به دیوار خانه‌اش می‌چسباند. در چنین جامعه‌ای فتنه‌ای برپا می‌شود و آتشی می‌افروزد که غنی و فقیر را با هم می‌سوزاند.

دنای امروز به یک چنین فتنه‌ای آبدستن شده است و به همین زودی خواهد زاید. آن روز خدا داند که چه بلایی بر سر این بشر مُسرفِ کذاب خواهد آمد. مگر خداوند رحیم کریم عنایتی فرماید و آن پدر مهربان بشر را از پس پرده‌ی غیبت ظاهر سازد و به دست قدرت توأم با رحمت او این آتش را خاموش کرده و این فتنه را بخواباند، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ أَنْ شَاءَ اللَّهُ.

### جامعه‌ی نامتعادل!

ابن خلدون که از مورّخان معروف است در تاریخش نوشته است:

ناصر بالله عباسی از حاکمان بنی عباس که خود را خلیفه‌ی پیغمبر ﷺ می‌دانست هنگامی که مُرد در حدود پنج هزار میلیون مثقال طلا از اموال شخصی خود باقی گذاشت. در همان روزگار فرماندار مصر که برای گردش کنار رود نیل رفته بود، دید مرد بیچاره و ضعیف و لاغری کنار رود آمد و معلوم شد ماهیگیر است و برای تأمین معاش خود و عائله‌اش شغل ماهیگیری دارد، به حال او دلش سوخت و به غلامش گفت بیست دینار به آن مرد بدهد تا از این وضع رقت‌بار راحت شود. آن مرد همین که چشمش به آن دینارها افتاد از شدت خوشحالی فریادی کشید و افتاد و مُرد. آن بیچاره که در مدّت عمرش رنگ دینار آن هم به آن زیادی ندیده بود از دیدنش هوش از سرش پرید و قالب تهی کرد و مرد. در همان زمان، خلیفه‌ی عباسی



پنج هزار میلیون مثقال طلا از خود باقی می‌گذارد و می‌میرد. این هم نمونه‌ای از وضع اسفبار اختلاف طبقاتی است.

### تفاوت زندگی از کجا تا به کجا؟

باز نقل شده است از احنف بن قیس که از اصحاب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است می‌گوید: بعد از شهادت امام امیرالمؤمنین علیه السلام که معاویه حکومت را به دست گرفت، روزی به منزلش رفتم دیدم سفره‌ای بسیار رنگین چیده و لاشخورهای بنی امیه گوش تا گوش مجلس نشسته‌اند و از غذاهای گوناگون می‌خورند و می‌بلعند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

(يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَ الْأَيْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ)؛<sup>۱</sup>

مانند شتر گرسنه‌ای که در فصل بهار میان چمنزاری بیفتد و علف‌ها را بیچد و بلعد. آنها بر سر سفره نشسته و بیت‌المال خدا را می‌بیچند و می‌بلعد.

من همان‌طور که در کنار سفره نشسته بودم و نگاه می‌کردم، دیدم بعد از آن‌همه خورش‌های رنگارنگ و ترش و شیرین یک نوع غذای دیگری آوردند که من تا به حال آن را ندیده بودم. از خود معاویه پرسیدم این چه نوع غذایی است و ماهیتش چیست؟ گفت:

(هَذَا مَصَارِينُ الْبَطِّ مَحْشُوَةٌ بِالْمُخِّ قَدْ قُلِيَ بِدُهْنِ الْفُسْتِقِ وَ دُرٌّ عَلَيْهِ بِالطَّبَرِزْدِ)؛

این غذایی است که ساخته شده است از روده‌های مرغابی با مغز سر گنجشک‌ها و مغز استخوان‌های قلم و روغن پسته و شکر سفید.

لابد چندین هزار گنجشک باید کشته شده باشند تا از مغز آنها غذایی تهیه شود. احنف می‌گوید: من از شنیدن این حرف به جای خنده گریه‌ام گرفت. معاویه

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: به یاد علی بن ابیطالب افتادم که روزگاری او زمامدار این ملت بود و تو امروز جای او نشسته‌ای. در یکی از روزهای ماه رمضان پیش او رفتم و کاری داشتم، نزدیک افطار شد خواستم برخیزم به من فرمود: بنشین و امشب میهمان من باش. اطاعت امر کردم و نشستم. پیش خود گفتم الآن سفره‌ی شاهانه پهن می‌کنند با غذاهای الوان، چرا که او آن روز سلطان یک مملکت پهناور اسلامی بود و سفره‌اش باید مناسب با سلطنتش باشد ولی دیدم خدمتکارش آمد و یک انبان مهر و موم کرده به دستش داد. او وقتی آن را باز کرد، دیدم مشتی آرد جو در آن ریخته است. تعجب کردم و گفتم: آقا شما ترسیدید کسی این را ببرد که مهر و مومش کرده‌اید؟ فرمود: نه، از فرزندانم حسن و حسین ترسیدم مبادا از راه دلسوزی به حال پدر روغن داخل آن بریزند. گفتم: یا امیرالمؤمنین مگر نان روغنی خوردن حرام است؟ فرمود: نه، حرام نیست ولی من که پیشوای این ملت باید طوری زندگی کنم که با زندگی فقیرترین افراد مساوی باشد تا تسلی بخش قلب آنان باشم و زندگی بر آنها خوش بگذرد.<sup>۱</sup>

دروء باد بر آن ملّتی که رهبر وی چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد

### تأثر قلبی امام علی علیه السلام

باز هم شنیده‌ایم که روزی مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها از یکی از کوچه‌های کوفه عبور می‌کرد، در همان زمان که فرمانروای یک کشور اسلامی بود و مقید بود در گذرگاه‌ها تنها باشد و پاسدار و نگهبانی همراهش نباشد. در بین راه پیرزن ناتوانی را دید که مشک آب سنگینی بر دوش گرفته با زحمت می‌برد، جلو رفت و زانو بر زمین زد و مشک را از دوش پیرزن برداشت و بر دوش خود گذاشت و همراه او به راه افتاد. یعنی آن فشاری که به عضلات آن پیرزن فرود آمده، قلب علی

را متأثر کرده است. اگر خاری به پای کسی فرو برود، قلب نالان می شود و مغز پریشان می گردد.

آری علی علیه السلام که قلب و مغز ملت بود نه تنها حاضر نمی شد بار زندگی اش بر دوش ملت بیفتد بلکه زانو بر زمین می زد و بار از دوش ملت بر می داشت و روی دوش خودش می گذاشت و می گفت:

تو کز محنت دیگران بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

### افطار با نان و نمک!

در شب نوزدهم ماه رمضان هم کنار سفره‌ی دخترش نشست و هنگام افطار دید دختر برای پذیرایی از پدر ظرف شیری گذاشت و مقداری نان و نمک فرمود: دخترم تو تا به حال کی دیده‌ای که پدرت سر سفره‌اش دو خورش داشته باشد. شیر را بردار و نان و نمک را بگذار. ای عجب! با این عمل خواست به دنیا و فرمانروایان دنیا بفهماند من که زمامدار ملتَم و در رأس جمعیت نشسته‌ام، به منزله‌ی قلب ملتَم باید فشار زندگی همه‌ی مردم را تحمل کنم آنگونه که کار قلب در بدن فعالیت است و خون رسانی به تمام اعضای بدن، تمام فشار بدن روی قلب است. قلب زحمت کش است و بدن آسایش بر و لذا من که علی هستم و زمامدار ملت، باید فشار زندگی همه‌ی ملت را بر دوش بکشم و زندگی ام با زندگی فقیرترین مردم مساوی باشد. آری:

علی نخورد غذایی که سیر برخیزد      مگر که سیر خورد آنکه نیم سیر آمد  
 علی نداد به باطل حقّی ز بیت المال      که بر حساب و کتاب خدا خبیر آمد  
 اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی      نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد  
 اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا      که سر بلند نشد آن که سر به زیر آمد  
 درود باد بر آن ملّتی که رهبر وی      چنین ببیند مقام و چنین خطیر آمد

## لزوم برخورد مؤدبانه با نیازمندان

آیات مورد بحث از سوره‌ی اسراء مربوط به مسأله‌ی انفاق مال بود و توضیحاتی ذیل آنها داده شد که در پرداختن حقوق نزدیکان و مستمندان نباید کوتاهی شود. اینک در این آیه که آیه‌ی ۲۸ از همان سوره است می‌فرماید:

﴿وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا﴾<sup>۱</sup>

اگر در شرایطی از عدم تمکن مالی قرار گرفتی که اکنون که سائل مستندی پیش تو آمده و اظهار حاجت می‌کند تو نمی‌توانی حاجتش را برآوری و در عین حال امیدوار هستی که خدا رحمتش را شامل حال تو گرداند تا بتوانی از عهده‌ی ادای حق مستمندان برآیی. در این صورت که بر اثر عدم تمکن مالی چاره‌ای جز اعراض و رو گردان بودن از پاسخ عملی به تقاضای او نداری، پس در پاسخ گفتار رعایت احترام و ادب بنما و با سخنی نرم و لطیف توأم با محبت از او تقاضای عفو و بخشش کن.

در روایات آمده که بعد از نزول این آیه، هرگاه کسی کمک مالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست و آن حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می‌فرمود:

(يُرْزُقُنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنْ فَضْلِهِ)؛

[امیدوارم] خدا ما و شما را از فضلش روزی عنایت کند.<sup>۱</sup>

مسأله‌ی برخورد مؤدبانه با نیازمندان از دیدگاه قرآن کریم مسأله‌ی مهمی است که باید رعایت شود و حتی آنجا که انفاق هم می‌کنید و مشکل مالیشان را حل می‌کنید، باز احترامشان را رعایت کنید و با نگاه تحقیرآمیز به آنها نگاه نکنید و با سخنان تند و خشن دلشان را نسوزانید.

این منشور آسمانی قرآن است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...﴾<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان به خدا و روز جزا آورده‌اید مراقب باشید صدقات و

انفاقتان را با منت‌گذاری و دل‌آزاری باطل و بی‌ارزش نسازید...

﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى...﴾<sup>۲</sup>

گفتار خوش و بخشش خواهی بهتر از صدقه و انفاقی است که دل‌آزاری از پی

داشته باشد.

در صورتی که تمکن مالی ندارید که مشکل مالیشان را حل کنید، در نگاهتان

به آنها خوشرو و در گفتارتان با آنها خوشگو باشید.

افرادی پیدا می‌شوند که خوش پول هستند و از پول دادن به نیازمندان دریغی

ندارند، اما خوشرو و خوشگو نیستند و با نظر تحقیرآمیز و اخمو به آنها نگاه می‌کنند

و با سخنان نیش‌دار دل آنها را می‌آزارند، این چنین پول دادن و انفاق کردن از نظر

قرآن کریم بی‌ارزش بلکه زیانش بیشتر از سود و منفعتش می‌باشد مخصوصاً کسانی

که انفاق از مال خودشان نیست بلکه متصدی امور صندوق‌های تعاونی از مؤسسات

خیریه می‌باشند و کارشان تحویل گرفتن پول از مردم و تقدیم آن به نیازمندان

است. بدیهی است که اینان مسئولیتشان در رعایت احترام و ادب از لحاظ رفتار و

گفتار با مراجعینشان سنگین‌تر خواهد بود.

به هر حال خدا خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا

مَيْسُورًا﴾<sup>۳</sup>

۱-سوردهی بقره، آیه‌ی ۲۶۴.

۲-همان، آیه‌ی ۲۶۳.

۳-سوردهی اسراء، آیه‌ی ۲۸.

هرگاه در شرایطی قرار گرفتی که عملاً نمی‌توانی از نیازمندان دستگیری و حلّ مشکل نمایی، با امید به آینده‌ی نیک با گفتاری نرم توأم با احترام و ادب با آنها سخن بگو. در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم که باز خدا به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾<sup>۱</sup>

به برکت رحمت الهی که شامل حالت شده است نسبت به مردم نرم‌خو و مهربان شده‌ای و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند...

در آیه‌ی دیگر باز سخن از خلق و خوی رسول اکرم ﷺ به میان آورده و فرموده است:

﴿وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

تو به حقیقت دارای خلق و خوی عظیمی هستی.

اگر تند و خشن در رفتار و گفتار بودی از تو می‌گریختند و مجذوبت نمی‌شدند.

در حالات و زندگانی رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام فراوان می‌بینیم که حتی با دشمنانشان رفتاری نرم و گفتاری لطیف داشته‌اند و با همان رفتار و گفتار نرم و لطیفشان گمراهان را به راه آورده و دشمنان را خاضع در پیشگاه خود ساخته‌اند.

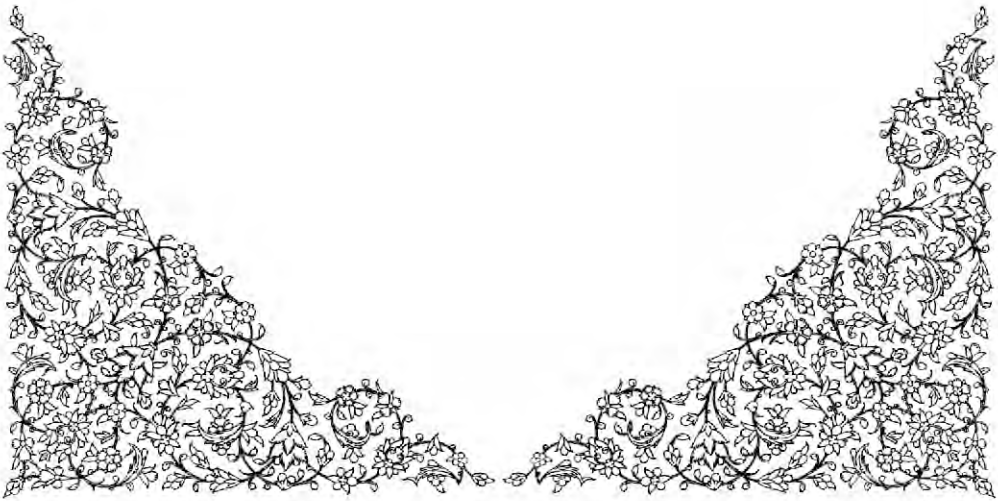
۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

۲-سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.



بخش پنجم

غنای روحی، بالاترین ثروت







## آزادگی عالم بزرگ مصری!

نوشته‌اند: یکی از علمای بزرگ در جامعه‌الازهر مصر تدریس می‌کرد. چون مبتلا به پادرد بود در مجلس درس پایش را دراز می‌کرد و درس می‌گفت. اتفاقاً روزی شاه مملکت بدون اطلاع قبلی با جمعی از همراهانش وارد مدرسه شد و کنار حوزه‌ی درس این مرد عالم آمد و ایستاد. مرد عالم متوجه شد که شاه آمده اما بدون اینکه کوچکترین تغییری در وضع و هیأت خود بدهد یا پا را جمع کند به تدریس خویش ادامه داد. شاه هم چند دقیقه‌ای سر پا ایستاد و بعد حرکت کرد. اما از آن وضع ساده و بی‌آلایش و وقار و متانت آن مرد عالم خوشش آمد. دستور داد مبلغ سنگینی به عنوان هدیه و انعام ملوکانه خدمتش ببرند. او به آورنده‌ی پول گفت: این را برگردان و از قول من به شاه بگو:

(رَجُلٌ يَمُدُّ رِجْلَهُ لَا يَمُدُّ يَدَهُ)؛

مردی که پادراز کند، دست دراز نمی‌کند.

این حرف گفتنش به حسب ظاهر آسان است اما خیلی مایه‌ی روحی می‌خواهد تا به زبان جاری کند و بگوید: مردی که آنچنان حرّ و آزاد است که در حضور سلطان پا دراز می‌کند، هرگز برای گرفتن پول دست به سوی سلطان دراز نمی‌کند.

## نگرانی مردان خدا

البته به این نکته نیز باید توجه داشت که خوف و حزن نداشتن اولیای خدا راجع به جهات دنیوی است و گرنه راجع به خدا و آخرت که سراپا خوف و هراس و

حزن و اندوهند. این گفتار خاندان رسول ﷺ است به نقل قرآن کریم که:

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾<sup>۱</sup>

ما از روز خشمگینی خدای خود ترس داریم.

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ

إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾<sup>۲</sup>

مردانی که هرگز سوداگریهای دنیا به خود مشغولشان نمی‌سازد و ...

درباره‌ی آخرت که سبب دگرگونی دل‌ها و دیده‌ها می‌گردد، ترسناک و

هراسانند. از حال مناجات امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شنیده‌ایم چگونه می‌لرزید و از

هوش می‌رفت! آری:

﴿... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾<sup>۳</sup>

... از بندگان خدا عالمانند که از خدا خشیت دارند...

درک عظمت و جلالت، انکسار قلب می‌آورد و ارکان بدن را هم می‌لرزاند.

در ادامه‌ی آیات مورد بحث می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ﴾؛

اولیاء خدا همانانند که بر اساس ایمانشان در تمام شئون زندگیشان تقوای

مستمر دارند.

جمله‌ی «كَانُوا يَتَّقُونَ» استمرار روش تقوی را نشان می‌دهد که هیچ گاه از

مسیر تقوی انحرافی نمی‌یابند و همچنان ثابت قدمان در صراط مستقیم حَقِّند و لذا:

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

۴- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

بشارت [از جانب خدا و فرشتگان خدا] از آن آنها است. در زندگی دنیا و در آخرت، تبدیل و تغییری برای سخنان و وعده های خدا نمی باشد. این رستگاری عظیم است.

### شخصیت والای اویس قرن

پیامبر اکرم ﷺ از شخصی فراوان نام می برد و او را می ستود ولی مردم او را نمی شناختند.

گاه می فرمود:

(وَأَشْوَاهَ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقَرْنِ)؛

ای اویس قرن! کجایی که اشتیاق دیدارت را دارم.

می فرمود:

(تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قِبَلِ قَرْنٍ)؛

نسیم های بهشتی از سمت قرن می وزد [یا بوی خوش بهشت از جانب قرن به شامه ام می رسد].

اصحاب می گفتند:

(وَمَنْ أُوَيْسَ الْقَرْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ)؛

ای رسول خدا!! اویس قرن کیست؟

می فرمود: او کسی است که:

(إِنْ غَابَ عَنْكُمْ لَمْ تَتَّقِدُوهُ)؛

اگر از شما غایب بشود از حالش جو یا نمی شوید.

(وَإِنْ ظَهَرَ لَكُمْ لَمْ تَكْتَرْتُوا بِهِ)؛

اگر پیش شما هم بیاید، احترامی برایش قائل نمی شوید و اعتناش نمی کنید.

(يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ)؛

[اما همین آدم به قدری نزد خدا محترم است که] به شفاعت او جمعیت‌ها به

قدر دو قبیله‌ی ربیعہ و مضر بهشتی خواهند شد.

(يُؤْمِنُ بِي وَ لَا يِرَانِي)؛

در حالی که مرا ندیده به من ایمان آورده است.

(وَ يُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْ خَلِيفَتِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي

صِفِّينَ)؛

و [بعد از من] در رکاب جانشین من، علی بن ابیطالب عليه السلام در صفین به شهادت

خواهد رسید.

سپس فرمود:

(أَلَا وَ مَنْ لَقِيَهُ فَلْيَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ)؛<sup>۱</sup>

هر که او را دید سلام مرا به او برساند.

این مطلب گذشت تا زمان حکومت عمر رسید. او با جمعی از همراهانش به سمت یمن آمد، روزی در مجمع عمومی مردم گفت: ایها الناس! در میان شما، هر کس از قبیله‌ی بنی مراد است برخیزد. چند نفر برخاستند. گفت: هر کدامتان از قرن است بایستد و دیگران بنشینند. یک نفر ایستاد و گفت: من از قرن هستم. گفت: تو شخصی به نام اویس می‌شناسی؟! مرد در جواب تأمل کرد. عمر، صفاتی را که از پیامبر درباره‌ی اویس شنیده بود، بیان کرد. مرد گفت: بله؛ می‌شناسمش، اما او کسی نیست که جناب خلیفه جوایای حال او باشد، او در میان مردم موقعیتی ندارد!! در پایان زندگی می‌کند و شترچران است.

عمر گفت: همو را می‌خواهم، در کجاست؟! مرد نشانی داد که در فلان بیابان مشغول شترچرانی است. عمر با جمع همراهان به آن بیابان آمدند. دیدند مردی

۱- بحارالانوار، جلد ۴۲، صفحه ۱۵۵، حدیث ۲۲.

لاغر اندام و ضعیف، شولایی<sup>۱</sup> به خود پیچیده، مشغول نماز است. ایستادند تا نمازش تمام شد، جلو رفتند. عمر گفت: اویس؛ ما از اصحاب پیامبر ﷺ هستیم و ما موریم از طرف آن حضرت، به تو ابلاغ سلام کنیم. تا نام پیامبر ﷺ را شنید، انقلاب حالی در او پیدا شد و سخت گریست و به سجده افتاد! آنقدر سجده اش طول کشید که خیال کردند مُرد. سر از سجده برداشت و اشک ریزان گفت: جانم قربان پیامبر اکرم ﷺ؛ من که هستم که او به من سلام برساند، سلام و صلوات خدا بر او باد؛ من که موفق به زیارتش نشدم.

عمر گفت: اویس؛ تو با آن شدت علاقه ای که به او داشتی، چرا نیامدی زیارتش کنی؟! گفت: از بس که دوستش داشتم نیامدم بینمش!! مگر نه این است که او دستور احسان به والدین داده است؛ من مادر پیری داشتم که اجازه ی سفر به من نمی داد، من هم برای اینکه عمل به دین آن حضرت کرده و رضایت مادر را تأمین کرده باشم، نیامدم او را بینم.

عمر گفت: درباره ی من دعا کن. گفت: من بعد از هر نماز، مؤمنین را دعا می کنم؛ تو اگر مؤمن باشی مشمول دعای من قرار می گیری!! عمر به زعم خودش خواست احسانی به او کرده باشد، چند درهم از کیسه اش بیرون آورد که به او بدهد. او دو درهم از آستین خود درآورد و گفت: این دو درهم را از شترچرانی به دست آورده ام؛ تو ضمانت می کنی که من آنقدر زنده بمانم که اینها را بخورم؟! گفت: نه؛ من چنین ضمانتی نمی کنم. گفت: پس مرا به حال خودم بگذارو به دنیا آلوده ام مکن! عمر گفت: (صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ)؛ پیامبر [آنچه را که درباره ات گفته] راست گفته است.

نظر، آنان که نکردند بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

## عملکرد مؤمنان از دیدگاه دیگران

اما نزد دنیا داران، این صاحب نظران دیوانه‌اند، ابله و ساده لوح و سفیهند؛ خودشان را از لذات دنیا محروم می‌کنند و هی می‌گویند: این پول، حرام است و این معامله، حرام و این غذا، حرام. اینها عقل درست و حسابی ندارند.

﴿وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾؛

وقتی به آنان گفته می‌شود، شما هم مثل دیگر مردمان ایمان بیاورید؛ می‌گویند: مگر ما سفیه هستیم که ایمان بیاوریم و مثل آنها بشویم.

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

توجه؛ که اینان خودشان سفیهند اما نمی‌دانند.

پس اصالت دادن به دنیا، فرعون و قارون و هامان و بلعم می‌سازد و دنیا را به فساد می‌کشانند، ولی اصالت دادن به آخرت، سلمان و ابوذر و مقداد تربیت می‌کند و انسان می‌سازد.

دین مقدّس اسلام، یک فرد مؤمن واقعی به نام سلمان را حاکم مدائن کرد؛ آن مدائنی که مقرّ حکومت شاهان ساسانی بود؛ خسرو و پرویزها و یزدگردها با هزاران غلام و کنیز و آوازه خوان‌ها و حرم سراها در آنجا فرمانروایی داشتند. اسلام همه را کنار زد و یک نفر را به نام «سلمان» آنجا حاکم کرد که تمام زندگی و اثاث‌البیتش در یک کوله بار خلاصه می‌شد؛ یعنی هر وقت می‌خواست آنها را از جایی به جای دیگر منتقل کند، همه را جمع می‌کرد و روی دوش خود می‌گذاشت و به راه می‌افتاد. این نتیجه‌ی اصالت دادن به «آخرت» است. حالا قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ تَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳.

۲-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۵.

ای پیامبر! اموال و اولاد کافران تو را به شگفتنی نیندازد، همانا خداوند می خواهد آنان را با همین اموال و اولاد در همین دنیا عذابشان کند و جانشان را بگیرد در حالی که به خدا کافرند.

### هشدار قرآن به مؤمنان!

مسلمانان بیدار باشید. زندگی پر تجمل کفار، چشم شما را خیره نسازد. خیال نکنید که سعادت و خوشبختی از آن آنهاست؛ باز هم مکرر می گوئیم: دین هرگز نمی گوید بیکار و فقیر بمانید؛ بلکه با صراحت و قاطعیت تمام می گوید:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾<sup>۱</sup>

سستی نکنید و غمگین نشوید در حالی که شما برترین هستید.

اسلام می گوید: شما باید در روی زمین، اعلی الامم<sup>۲</sup> باشید؛ یعنی در تمام جهات، از سیاست و فرهنگ و اقتصاد و نیروی نظامی برتر از تمام جهانیان باشید.

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ  
عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...﴾<sup>۳</sup>

آنچنان خود را نیرومند و مجهز سازید که رعب و هیبت شما، دل‌های دشمنان را بلرزاند [و اصلاً تصور تجاوز به شما در ذهنشان خطور نکند].

پس تمام ذمّ و نهی دین در مورد دنیا، روی اصالت دادن به دنیا و مبتلا گشتن به بیماری حرص و بخل و طمع، ریاست طلبی و مال و جاه دوستی متمرکز است که جامعه‌ی بشر امروزی به همان بیماری مهلک مبتلاست. شما به همین جامعه‌ی اسلامی خودمان بنگرید و ببینید: آیا افکار و اخلاق و اعمال ما به آخرت اصالت

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۹.

۲-بالاترین مرتبه‌ی امت‌های عالم.

۳-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

میدهد یا به دنیا؟! کم نیستند در میان ما کسانی که زندگی پر زرق و برق کفار را یک زندگی - به اصطلاح - ایده آل می‌دانند و می‌گویند:

﴿... يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

### معیار عزت و ذلت

ما اکثراً همان انسان طبیعی هستیم که قرآن نشان می‌دهد:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي

أَكْرَمَنِي ۖ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾<sup>۲</sup>

معیار عزت و ذلت را اقبال و ادبار دنیا می‌دانیم و می‌گوییم: اگر کفار، ملعون و

منفور خدا هستند، پس چرا این چنین غرق در نعمتند؟ اما قرآن می‌فرماید: این نعمت

است و نعمت نیست، عذاب است و لذت نیست.

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾<sup>۳</sup>

در آینده‌ی نه چندان دور خواهید دانست.

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾<sup>۴</sup>

آن روز، انسان از پیش و پس فرستاده‌ی خویش آگاه می‌گردد.

### قصه‌ای عبرت آموز!

این قصه نیز آموزنده است:

این مَثَل بشنو که شب دزد عینید در بُن دیوار، حُفْره‌ی می‌بُرید

دزدی نیمه شب، پشت دیوار خانه‌ای را سوراخ می‌کرد تا راهی به خانه باز کند

و دستبردی بزند.

۱-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۹.

۲-سوره‌ی فجر، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳-سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۸.

۴-سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱۳.



نیم بیداری که او رنجور بود      تیق تیق آهسته‌اش را می‌شنود  
 در آن دل شب همه خواب بودند، تنها یک نفر که بیمار بود و خوابش نمی‌برد،  
 صدای تیق تیق را می‌شنید؛ از جا برخاست و لب بام آمد و سر به پایین گرفت و گفت:  
 خیر باشد، نیم شب چه می‌کنی؟!      تو که ای؟ گفتا: دُهل زن، ای سنی!  
 من دُهل زنم، دارم دهل می‌زنم. گفت: دهل از دور، صدایش شنیده می‌شود،  
 این چه دهل بی صدایی است؟!

گفت: فردا بشنوی این بانگ را      نعره‌ی یا حسرتا؛ واویلتا!  
 این دهل من از آن دهل‌هایی است که بعد از چند ساعت صدایش در می‌آید.  
 صبح که صاحبخانه از خواب پرید و دید از زندگی ساقط شده است؛ دادش بلند  
 می‌شود: یا حسرتا، واویلتا؛ آن وقت است که صدای دهل من به گوش همه میرسد.

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۰۰﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾؛

این مردم از چه سخن می‌گویند [و درباره‌اش اختلاف می‌ورزند] از آن روز  
 بزرگ رستاخیز و داستان عظیم قیامت.

﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾؛

فعلاً در آن اختلاف می‌کنند [یکی می‌گوید: هست و دیگری می‌گوید: نیست].

﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾؛

چنین نیست [که برای همیشه در حال جهل بمانند] به همین زودی عالم  
 می‌گردند.

﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

باز هم چنین نیست [که همیشه ندانند] به همین زودی می‌دانند [و از قصه آگاه  
 می‌شوند].

من که رفتم بَشْتَوِی بانگِ دهل آن زمان واقف شوی از جزء و کل  
**﴿وَتَفْعَفِ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾؛**  
 وقتی در صور دمیده شد [و شیپور خدا و دُهل به صدا درآمد] ناگهان آدمیان  
 از گورها بر می‌خیزند و شتابان به سوی [حسابگاه] پروردگارشان می‌روند.  
**﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾؛**  
 آنگاه می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت.  
**﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>**  
 آری؛ این، همان صحنه است که خدا وعده داده بود و فرستادگانش صادقانه  
 ابلاغ کرده بودند.

### نصایح اخلاقی با چه شرایطی؟!

فعلاً دزدها دارند پشت دیوار خانه‌ی ایمان ما نُقب می‌زنند، صداهای آهسته و آرامشان مثل لالایی لَدَّتْ بَخَش و خواب آور به گوشمان می‌رسد؛ موسیقی‌های سنتی، هنرهای اسلامی؛ واقعاً عجیب است!! به قدری دقیق و عمیق و حساب شده روی ما کار می‌کنند و گام به گام ما را به سمت خود می‌کشند و به رنگ خود در می‌آورند، حیرت‌انگیز!! ما هر چه فکر می‌کنیم، نمی‌فهمیم!

آخر چه تناسب دارد یک فرد روحانی محترم، برای القای مواعظ و نصایح آموزنده و اخلاقی، در صفحه‌ی تلویزیون با یک خانم، طرف مصاحبه قرار بگیرد و با او به سؤال و جواب اخلاقی بپردازد، مگر قحط الرِّجال شده است؟! آن سخنان هر چه هم عالی و نافع باشد، اصلاً خود صحنه‌ی مواجهه‌ی یک روحانی با یک خانم، جنبه‌ی تخریبی پیدا کرده و آثار اصلاحی آن مواعظ را از بین می‌برد و جدّاً نقص غرض می‌شود.

۱-سوره‌ی یس، آیات ۵۱ و ۵۲.

حالا فرضاً این را از آقایان مسئولین کشور که به خارج سفر می کنند و آنجا با زن طرف مصاحبه قرار می گیرند، بپذیریم که بگویند: فعلاً چاره‌ای نداریم؛ چون آنجا مقام رسمی زن است و آب دنیا چنین می برد - و ما می ترسیم این آب دنیا همه چیز ما را ببرد - عملاً داریم نشان می دهیم که ما نمی توانیم دنیا را به رنگ خود درآوریم اما دنیا سریعاً ما را به رنگ خود در می آورد. به هر حال، اگر عذر خارج کشور را بپذیریم؛ آیا در داخل کشور اسلامی چه عذری هست؟! چرا یک فرد روحانی که می خواهد مواعظ اخلاقی القا کند، باید با زن طرف صحبت باشد؟! آیا نمی شود بگوید طرف صحبت من باید مرد باشد؟! اگر زن نباشد، آیا مصاحبه باطل می شود؟

گاهی یک کار برای دیگران مباح است ولی از یک فرد روحانی در حکم گناه است! برای اینکه کار او مردم را جری تر و گستاخ تر می کند. به هر حال، راهزنان عقل و ایمان دارند پشت دیوار خانه‌ی سعادت و عزت و کرامت ما را ویران می کنند و نقب می زنند و خنده آور اینکه خود را خدمتگزار دین و فرهنگ و نسل جوان نیز معرفی می نمایند! فعلاً بخوابیم، عاقبت یک روز از خواب می پریم و می فهمیم که غارت شده‌ایم!! آن روز است که بانگ دهل آن دهل زنان به گوش همه می رسد.

من چو رفتم بشنوی بانگ دهل آن زمان واقف شوی بر جزء و کل

نشانه‌های سقوط!!

این جمله را هم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(يُسْتَدَلُّ عَلَىٰ اِدْبَارِ الدُّوَلِ بِاَرْبَعٍ)؛

از چهار نشانه می شود پی برد که دولتی در حال سقوط و رو به زوال است:

(تَضْيِيعِ الْأُصُولِ)؛

یکی اینکه: پایه‌های اساسی و زیربنایی را ویران کنند.

(وَالْتَمَسُكَ بِالْفُرُوعِ)؛

دوّم: به کارهای سطحی و روبنایی بچسبند و روی آن جنجال نمایند.

(وَ تَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ)؛

سوّم: افراد نالایق و بست و فرومایه را جلو بیندازند.

(وَ تَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ)¹.

و چهارم: افراد شایسته و صالح را عقب بزنند.

### نشانه‌های یقین به خدا و آخرت

پیامبر اکرم ﷺ پس از نماز صبح جوانی را در صف جماعت دید که از بیداری شب، خواب بر او غلبه کرده و سرش به سینه‌اش خم می‌شد. ایستاد و فرمود: چگونه صبح کردی جوان حالت چگونه است؟ گفت: صبح کرده‌ام در حالی که به یقین رسیده‌ام ای رسول خدا. (خوشا به حال آنان که بهره‌ای از یقین نصیبشان شده است). فرمود: هر یقینی علامت و نشانی دارد؛ علامت یقین چیست؟ گفت:

(إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْرَزَنِي وَ أَسْهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي...);

یقین من است ای رسول خدا که پیوسته محزونم می‌دارد و شبها به بیداری و روزهای گرم به روزه‌داریم وا می‌دارد.

صحنه‌ی محشر آنچنان برایم مشهود و عیان است که گویی می‌بینم مردم فوج فوج با امامشان وارد محشر می‌شوند و نامه‌های اعمالشان را به دست گرفته می‌خوانند و من هم در میانشان هستم! بهشتیان را منتعم در بهشت و جهنمیان را معذب در جهنم می‌بینم و فریاد و آه و ناله و افغانشان را می‌شنوم! رسول خدا ﷺ فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»؛ «این بنده‌ای است که خدا قلبش را به نور ایمان منور فرموده است». آنگاه به او فرمود:

قَدْ عَرَفْتَ فَأَلْزَمُ مَا آتَتْ عَلَيْهِ؛<sup>۱</sup>

خوب شناخته‌ای. محکم نگه دار آنچه را که به دست آورده‌ای.

### اهمیت کسب یقین

حال هیچ خبر داریم که ما را هم برای به دست آوردن همین حال یقین و ایمان به این دنیا آورده‌اند تا در طول مدّت این چهل و پنجاه و شصت و هفتاد سال درخت وجود خود را بارور سازیم و میوه از درخت وجود خود بچینیم و ببریم؟! آیا این درست است که ما از اهر درختی میوه بگیریم اما از درخت وجود خود میوه‌ای نگیریم و محصولی پس ندهیم؟! آیا ما از یک حبّی گندم و از یک هسته‌ی خرما و از یک تخم کبوتر هم بی‌عرضه‌تر شده‌ایم؟! یک حبّی گندم سنبلی افشان می‌دهد از دانه‌های فراوان! یک هسته‌ی خرما درختی بارور می‌شود پر از خوشه‌های خرما! یک تخم کبوتر از خود کبوتری زنده بیرون می‌دهد! ما از جنبه‌ی انسانی خود چه تولیدی کرده‌ایم؟ آخر انسان ابعاد مختلف دارد؛ بُعد نباتی و حیوانی و انسانی دارد. از بعد نباتی رشد و نموّ می‌کند و به عرض و طولش می‌افزاید:

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾<sup>۲</sup>

خداوند شما را از زمین رویانیده است.

مانند گیاهان نموّ می‌کنید و عریض و طویل می‌شوید. از جنبه‌های حیوانی هم نفس می‌کشد، راه می‌رود، غذا می‌خورد، می‌خوابد و اعمال شهوت و غضب می‌کند. اما از بُعد انسانی چه وضعی دارد؟ میوه و محصولش چیست؟ آری، محصول حقیقی انسان معرفه‌الله، محبّه‌الله و عبادة‌الله است. پوست عالم را شکافتن و به مغز عالم رسیدن و ایمان و یقین به دست آوردن.

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳.

۲- سوره‌ی نوح، آیه ۱۷.

## گنج پنهان در زیر دیوار چه بود؟

در قرآن در قصه‌ی خضر و موسی علیهم‌السلام آمده که جناب خضر آن دیوار در شرف انهدام را مستقیم کرد تا گنجی که زیر آن نهفته و مال دو پسر بچه‌ی یتیم بود باقی بماند و آنها پس از رسیدن به سن رشد آن را تصرف کنند. چنان که فرموده است:

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا...﴾<sup>۱</sup>

و اما دیوار از آن دو پسر بچه‌ی یتیم بود در شهر و زیر آن گنجی بود از آن‌ها دو یتیم...

در روایت آمده است آن گنج زیر دیوار، طلا و نقره نبود بلکه لوحی بود که در آن چهار کلمه‌ی حکمت نوشته شده بود:

(عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالمَوْتِ كَيْفَ يَفْرُخَ وَيَضْحَكُ)؛

(عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالحِسَابِ كَيْفَ يُذْنِبُ)؛

(عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ)؛

(عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى الدُّنْيَا وَتَقَلَّبَهَا بِأهلِهَا كَيْفَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا)؛<sup>۲</sup>

تعجب می‌کنم از کسی که یقین به مرگ دارد؛ چطور خوشحال است و می‌خندد؟!

تعجب می‌کنم از کسی که یقین به حساب روز جزا دارد، چطور مرتکب گناه

می‌شود؟!

با آنکه می‌داند که خدایش فرموده است:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۲۷﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ ﴿۲۸﴾﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸۲.

۲- تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۸۸، حدیث ۱۸۴، با اختلاف در روایات متعدد.

۳- سوره‌ی زلزال، آیات ۷ و ۸.

به قدر سنگینی ذرّه‌ای از اعمال آدمی را به حساب می‌آورند! آیا این آدم با این چنین باور چگونه ممکن است بی پروای در ارتکاب گناه باشد؟! در نگاه و گفتارش، در خوراک و پوشاکش، در معاملات و معاشراتش، در زندگی خانوادگی و اجتماعیش، در همه جا بی پروا و بی حساب! آیا این روش با یقین ناسازگار نیست؟! تعجب می‌کنم از کسی که یقین به مقدرات الهی دارد، چطور از پیش آمدن حوادث، غمگین می‌شود؟! در صورتی که همه‌ی وقایع ابتدا از تقدیر حکیمانه‌ی الهی گذشته و سپس در عالم به وقوع می‌پیوندد. دنبال زشت کاری‌ها بلا مقدر گشته و دنبال فرمانبرداری‌ها نعمت! و احياناً صحنه‌های امتحانی حتی برای صالحان نیز مقدر شده است و کلاً بر اساس مصالحی در جریان است. وظیفه‌ی انسان مؤمن موقن، تطبیق اخلاق و اعمال خود با مقررات حضرت حق است که به صورت احکام دین به دست او رسیده است؛ در این موقع است که می‌گوید: هر چه از سوی خدا آمد، خوش آمد.

تعجب می‌کنم از کسی که دنیا را شناخته و دگرگون کاری‌های او را با اهلش دیده که چگونه یک روز می‌خنداند و روز دیگر می‌گریاند و در عین حال دل به آن می‌بندد و اطمینان به آن پیدا می‌کند.

### دو یتیم، به نام عقل و فطرت

حال، دو بچه یتیم در شهر وجود ما زندگی می‌کنند به نام عقل و فطرت که سایه‌ی پدر یعنی امام زمان علیه السلام بر حسب ظاهر از سرشان کوتاه شده است. خضر عالم هستی این دیوار وجود آدمی را سرپا نگه داشته که آن دو بچه یتیم به مرحله‌ی رشد خود برسند و آن گنج ایمان و یقین به خدا و روز جزا را به تصرف خود درآورند و به تجارت اخروی بپردازند.

آری؛ ما را برای به دست آوردن همین گنج آورده و نگه داشته‌اند اما یاللاسف

که ما اصلاً توجّهی به آن نمی‌کنیم! این جمله را شاید مکرراً شنیده باشیم اما در آن نیندیشیده‌ایم که کسی از امام سیدالشهدا علیه السلام احوالپرسی کرد و گفت:

كَيْفَ أَصْبَحْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛

چگونه صبح کردی ای فرزند رسول خدا! [حال شما چطور است؟]

قَالَ أَصْبَحْتُ وَلِي رَبُّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ  
الْحَسَابُ مُخَدِّقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أَحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ  
مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَدَّ بَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي  
فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي؛<sup>۱</sup>

فرمود: صبح کرده‌ام در حالی که خدایی بالای سر دارم و آتش پیش‌روی من است و مرگ در تعقیب من، حسابگر چشم به من دوخته است و من در گرو اعمالم می‌باشم. نه آنچه را که می‌خواهم می‌یابم و نه آنچه را که خوشایندم نیست می‌توانم از خود دفع کنم؛ کارها به دست غیر من است! او اگر بخواهد عذابم می‌نماید و اگر بخواهد عفو من می‌کند. بنابراین کدام فقیر از من فقیرتر و کدام بینوا از من بینواتر است؟!

این گفتار ولی خدا امام حسین علیه السلام است که می‌گوید: در نزد خدا فقیرتر از من کیست و بینواتر از من چه کسی است؟! حال آیا ما باید چه بگوییم و چه بکنیم؟ ما هم می‌گوییم: یا ابا عبد الله! ای عزیز خدا! ای مولا و ای آقای ما! ما هم در این درگاه خدا جز غباری که از آستان اقدست بر چهره‌ی ما نشسته است دستاویزی نداریم.


آمدم بر درگهت اینک به صد فریاد و آه از بزرگان عفو باشد وز فرودستان گناه من ار چه هیچ نیم هر چه هستم آن توام مرا مران که سگی سر بر آستان توام





بخش هشتم

انفاق مال، آثار و برکات آن





## تأکید به انفاق

قرآن چه زنده سخن می گوید: ببینید شاهان مردند و در دل خاک پوسیدند اما قصرها و کاخ‌هایشان باقی ماند!! اینک قرآن با کمال ملاحظت دستور می دهد:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾<sup>۱</sup>

از اموال خود در راه خدا انفاق کنید...

تا بدین وسیله از حیات جاودان برخوردار گردید. دنیا صحنه‌ی امتحان است و به همین زودی تمام می شود! روزی به خود می آید و آرزو می کنید: ای کاش مرا به دنیا برگردانند تا از آنچه باقی گذاشته‌ام؛ انفاق کنم چنان که قرآن می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ

صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾

اما جواب می شنوند: ﴿كَلَّا﴾؛ این بازگشت به دنیا، دیگر شدنی نیست.

﴿...إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>

...این حرفی است که او می زند. از پشت سرشان برزخی است، تا روز

رستاخیز عمومی.

پس تا زنده‌اید و مهلتی باقی است، از اموالی که در اختیار دارید در راه خدا انفاق کنید و از خانواده‌های بی‌بضاعت، دستگیری نمایید که فرموده‌اند ثواب خوشحال کردن یک خانواده‌ی مستمند، از ثواب ده حج بالاتر است.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۲- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی وارد منزل شده از حضرت صدیق علیه السلام غذایی برای رفع گرسنگی خواستند.

حضرت صدیق علیه السلام عرض نمودند: دو روز است غذا را منحصرأً برای شما آورده‌ام حتی خودم و بچه‌ها در این دو روز غذایی سیر نخورده‌ایم!! فرمود: چرا به من نگفتید تهیه کنم؟ حضرت صدیق علیه السلام عرض کردند:

(إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ إلهي أَنْ أَكَلَّفَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ)؛<sup>۱</sup>

من از خدای خودم خجالت می‌کشم که شما را به کاری وادار کنم که توانایی انجام آن را نداشته باشید.

امام علیه السلام بیرون رفت و دیناری قرض کرد تا معاش خانواده‌اش را تأمین کند. در بین راه جناب مقداد (از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را دید که وسط روز تابستان از خانه بیرون آمده است! سؤال کرد: در این ساعت از روز برای چه از خانه بیرون آمده‌ای؟

مقداد از جواب دادن استنکاف<sup>۲</sup> ورزید. امام علیه السلام فرمود: تا نگویی نمی‌روم. مقداد عرض کرد: آقا! زن و بچه‌ی من سه روز است غذای کامل نخورده‌اند. دیدم ناله‌ی بچه‌ها بلند شده، نتوانستم تحمل کنم، بیرون آمدم. امام علیه السلام سخت متأثر و گریان شد. فرمود: من هم برای همین بیرون آمده‌ام ولی چون زن و بچه‌ی تو سه روز است نان نخورده‌اند و زن و بچه‌ی من دو روز، تو بر من مقدم هستی. این دینار را که قرض کرده‌ام به تو می‌دهم.

حال امام علیه السلام چگونه می‌توانست دست خالی به خانه برگردد؟ خدا هیچ مردی را خجالت‌زده‌ی زن و بچه‌اش نکند. به منزل نرفت و به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند و تا مغرب نشست چون خجالت می‌کشید دست خالی به خانه برگردد!

۱- بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۰.

۲- خودداری.

نماز مغرب که خوانده شد، رسول خدا ﷺ بعد از نماز برخاستند که بیرون بیایند. دیدند در صف اول علی علیه السلام نشسته است. اشاره کردند: برخیز! علی علیه السلام برخاست و تا در خروجی مسجد، دنبال رسول خدا ﷺ به راه افتاد. آنجا رسول خدا ﷺ فرمود: علی! امشب در خانه شامی داری که از من پذیرایی کنی؟ علی علیه السلام سر به پایین افکند و هیچ نگفت.

رسول خدا ﷺ فرمود: چرا حرف نمی زنی؟ یا بگو بله یا نه. عرض کرد: آقا! بفرمایید. داخل منزل شدند. حضرت زهرا علیه السلام مشغول نماز بود. تا صدای پدر را شنید نماز مستحبی اش را کوتاه کرد و برخاست دید یک ظرف غذا که حرارت از آن برمی خیزد، پشت سرش روی زمین است!! همان غذا را برداشت و پیش پدر آورد. پدر دست ملامت بر سر و صورت دختر کشید. حضرت علی علیه السلام تا چشمش به ظرف غذا افتاد، به حضرت زهرا علیه السلام فرمود: این غذا از کجا برای تو آمده؟ عرض کرد:

﴿...هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۱</sup>

...این از جانب خدا آمده است. او به هر که بخواهد رزق بی حساب می دهد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! این پاداش همان دیناری است که در راه خدا دادی! خدا را شکر می کنم که در خانواده‌ی من، همان جریان پیش آمد که خدا درباره‌ی حضرت مریم علیه السلام فرموده است:

﴿...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۲</sup>

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۷.

۲-همان.

## نیازمندان را دریابید

پس تا فرصتی هست و مهلتی باقی است، از انباشته‌های خود به نیازمندان بدهید که هم امروز بارتان را سبک می‌کنند و هم فردا در شدیدترین حالات نیازمندی‌تان، به شما برمی‌گردانند، اگر نه فردا که جهنم را دیدید، فریادتان بلند می‌شود:

«...یا لیتنی قَدَمْتُ لِحِیَاتِی»<sup>۱</sup>

...ای کاش! برای امروز چیزی از پیش فرستاده بودم.

حال امروز که بی‌نیاز و توانگر هستی، بده تا فردا که نیازمند شدی، به تو برگردانند.

(وَ اَعْتَنِم مِّنْ اَسْتَقْرَضَكَ فِیْ حَالِ غِنَاكَ)<sup>۲</sup>

امروز که دارا هستی آن مستمندی را که به سراغت آمده و از تو قرض می‌طلبد و می‌خواهد بارت را سبک کند مغتنم بشمار که فردا دنبالش می‌گردد و پیدایش نمی‌کنی!

وقتی کسی آمد و از ابوذر (رض) کمک مالی خواست، گفت: من چند شتر دارم؛ خودت برو و هر کدام را که خواستی انتخاب کن. او رفت و به ابوذر رحم کرد و لاغرترین شتر را انتخاب کرد. ابوذر وقتی آگاه شد گفت: چرا این کار را کردی؟ چرا لاغرترین را انتخاب کردی؟ گفت: با خودم گفتم ابوذر به آن نیازمندتر است. ابوذر گفت: نیاز من آن روزی است که دستم به هیچ چیز نمی‌رسد؛ آن روز، روز نیاز من است. الآن برو و چاق‌ترین را انتخاب کن که در همان روز نیازم، به دردم می‌خورد.

۱-سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۴.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۳۱.

خداوند بزرگ فرموده است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾؛

هرگز به سعادت ابدی نخواهید رسید تا از آنچه که دوست دارید انفاق کنید...

﴿...وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾؛

...هر چه را که انفاق می کنید خدا به آن عالم است و همین کافی است که خدا

بداند چه می کنید.

### وصال محبوب با انفاق محبوب

وقتی رسول خدا ﷺ قرآن را برای مردم می خواندند، آنها که صاحب دل بودند، چنان دگرگون می شدند که سر از پا نمی شناختند.

ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنه در مدینه مرد ثروتمندی بود و یک باغ سرسبز داشت.

وقتی این آیه نازل شد که:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾؛

این مرد ثروتمند پیش رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله!

می دانید من باغی دارم که خیلی محبوب من است، این آیه نازل شده که خدا محبوب

ما را از ما می خواهد، من می خواهم همین باغم را در راه خدا تقدیم کنم که خدا آن

را در عالم آخرت به من بدهد. رسول خدا ﷺ فرمود:

﴿بِحُحِّ لَكَ ذَلِكَ مَالٌ نَافِعٌ لَكَ﴾؛

به به، آفرین بر تو! این مالی است که برای صاحبش سود می بخشد.

بعد فرمودند: آیا میان خویشاوندانت، نیازمندانی وجود دارند؟ گفت: بله!

فرمودند: آنها مقدمند. آن مرد سعادت‌مند آن باغ را فروخت و در میان فقرا تقسیم کرد.

## قباله‌ی خانه‌ای در فردوس برین

مردی از اهل جبل، علاقه و محبت شدیدی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داشت. هر سال به قصد زیارت آن حضرت راهی مکه می‌شد و وقتی به مدینه می‌آمد، به منزل امام وارد می‌شد و آقا از او پذیرایی می‌فرمودند. او به علت عشق و علاقه‌ای که به امام علیه السلام داشت، چند روزی در مدینه و منزل امام می‌ماند. در یکی از این سفرها، خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا! من سال‌هاست مزاحم شما هستم، دلم می‌خواهد خودم در مدینه خانه‌ای داشته باشم و هر سال که آمدم به آنجا بروم و مزاحم شما نباشم. بعد ده هزار دینار به امام علیه السلام داد و عرض نمود: من به مکه می‌روم و از شما تقاضامندم دستور فرمایید تا وقتی بر می‌گردم، برای من خانه‌ای بخرند که وقتی آمدم به خانه‌ی خودم وارد شوم و دیگر مزاحم شما نشوم.

امام صادق علیه السلام پول را گرفت و او رفت. وقتی سال بعد برگشت، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. امام علیه السلام فرمود: خانه خریداری شد. آنگاه نوشته‌ای به دست او دادند و فرمودند: این هم قباله‌اش. مرد آن را گرفت و خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم. این قباله‌ی خانه‌ای است که جعفر بن محمد، آن را برای (اسم آن مرد جبلی) در فردوس برین تهیه کرده است که ۴ حدّ دارد؛ یک حدّش خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حدّی به خانه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حدّی به خانه‌ی امام حسن علیه السلام و حدّی به خانه‌ی امام حسین علیه السلام؛ خدا مبارک کند ان شاء الله.

آن مرد وقتی آن را خواند، گریه‌اش گرفت. بعد گفت: آقا! من راضی شدم. به من خیلی عنایت فرمودید. امام علیه السلام فرمودند: آن ده هزار دینار را که به من دادی، به مصرف مستحقان از سادات حسنی و حسینی رساندم و ضامن شده‌ام که این خانه را در بهشت به تو بدهند. مرد خیلی خوشحال شد و رفت. وقتی به خانه‌اش رسید،



همه‌ی اهل خانه‌اش را جمع کرد و گفت: من از شما خواهش می‌کنم وقتی مُردم، این قباله را در کفنم بگذارید. مدّتی گذشت و او از دنیا رفت و آن قباله را در کفنش گذاشتند. فردا که سر قبرش رفتند دیدند آن قباله روی قبر افتاده و پشت آن نوشته شده است: امام صادق علیه السلام به وعده‌شان وفا کردند.<sup>۱</sup>

### نقش سازنده‌ی علمای ربّانی

در گذشته کسانی بوده‌اند که سازنده بوده‌اند و جدّاً تولید نسل صالح می‌کرده‌اند. یک عالم ربّانی در یک محل، جمعیتی الهی می‌ساخت. در همین تهران افرادی از قبیل مرحوم حاج شیخ محمّد حسین زاهد، حاج شیخ مرتضی زاهد و مرحوم حاج مقدّس تهرانی بوده‌اند. اگر کسانی هم از صلحا در بازار پیدا می‌شوند از برکات انفاس قدسی آن بزرگواران می‌باشند. هم اکنون ما مبتلا به انواع گوناگون از محرومیتهای معنوی هستیم و اگر خدای ناخواسته به این حال بمیریم و با این تیرگی و ظلمت وارد برزخ و محشر بشویم، جهنمی خواهیم بود و هیچ سنخیتی جز با آتش دوزخ نخواهیم داشت. حال قرآن، هم درد را می‌فرماید، هم منشاء درد را و هم درمان درد را! اما کیست که به نسخه‌ی قرآن عمل کند؟ قرآن می‌گوید: درد شما این است که شما تاریک و سیاه شده‌اید!! دیگر (جمال حق در قلب شما منعکس نمی‌شود. با خدا رابطه‌ی بندگی خالصانه و عارفانه ندارید، در این مسیر نموّم هم) نمی‌کنید. تولید هم ندارید. این درد شماست.

### انفاق مال، منشاء رشد و تکامل

علّت و منشاء این درد هم پول دوستی است که در محیط زندگی کنونی ما جدّاً غوغا می‌کند و بدبختی‌ها به وجود آورده است و عجیب این که بعد از انقلاب، مردم

پول دوست‌تر شده‌اند و زندگی کثیف و فاسد و سیاه شده است. این هم منشأ و علت پیدایش درد؛ اما راه درمان این درد از نظر قرآن تنها **انفاق مال** آن‌هم در راه خدا و به انگیزه‌ی امتثال امر خداست که از آن تعبیر به **صدقه** شده است. چنان‌که می‌بینیم به رسول مکرّمش دستور می‌دهد:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾<sup>۱</sup>

از مردم صدقاتِ اموالشان را بگیر تا بدین وسیله آنها را از آلودگی و قذارتِ مال دوستی پاکشان نموده و راه رشد و نموّ و تکامل در مسیر تقرب به خدا را پیش پایشان باز کنی و سرانجام آنها را از عقیم بودن نجات داده و در مرکز تولید نسل موحد بنشانی.

پس آنچه که از نظر قرآن تنها راه درمان نشان داده شده است، موضوع جدا کردنِ مال از خود در راه خداست، آن‌هم با دست خود نه با وصیّت که پس از مرگ من چنین و چنان کنید!! با وصیّت درد جان که حَبّ مال است درمان نمی‌شود آن انفاقی شفا بخش است که درد آور باشد و آن انفاق در حال حیات است وگرنه پس از مرگ تمام اموال میّت را ببرند او احساس درد نمی‌کند، چون او دیگر رابطه‌اش با اموال قطع شده و اموال یک جا منتقل به وارث شده است و وصیّت به ثلث در واقع انفاق از مال وارث است و ارفاقاً در شرع مقدّس ترخیص شده است.

اگر وصیّ انسان مؤمن عادلّی باشد و عمل به وصیّت کند در واقع او کاری انجام داده است، نه شما که وصیّت کرده‌اید و بر حسب استفاده‌ی از بعضی روایات، نه دهم ثواب عملی که دیگری انجام می‌دهد از آن او و یک دهم آن از آن صاحب مال است.<sup>۲</sup>

۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

۲-اصول کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۱۲ (باب من حج عن غیره) حدیث ۱.

## تا که دستت می‌رسد کاری بکن

قصه‌ی مردی را که وصیت کرد انبار خرما را انفاق کنند مکرر شنیده‌اید. ولی هر چه مکرر شود تا نصب العین ما قرار نگیرد، فایده‌ای ندارد. تنها برنامه اجرا کردن در مجالس که یکی بگویند و دیگران بشنوند، چه فایده‌ای دارد؟ آن قدر باید تکرار شود تا مقابل چشم آدم بیاید و آدم را تکان بدهد و به حرکت وادارد. آن مردی که انبار خرما داشت و ظاهراً مرد متعبّدی هم بوده و به تکالیف دینی اش عمل می‌نموده است در عین حال انبار خرمایی هم داشته و روزهای آخر عمرش وصیت کرد و رسول خدا را هم وصی خود قرار داد که پس از مرگ او انبار خرما را به مصرف مستمندان برساند. رسول خدا هم پذیرفت و پس از مرگ وی در انبار را باز کرد و تمام خرماها را در میان مستمندان تقسیم کرد و سپس یک دانه خرما از میان خاکها برداشت و به مردم نشان داد و فرمود: این چیست که در دست من است؟ گفتند: یک دانه خرماست که از میان خاکها برداشته‌اید. فرمود: این مرد اگر خودش همین یک دانه‌ی خرما را در حیات خودش می‌داد، در نزد خدا محبوب‌تر بود از این همه خرمایی که من از طرف او طبق وصیتش انفاق کردم. این تذکر بسیار تکان‌دهنده‌ای است که تا زنده هستید کارتان را خودتان انجام بدهید. وصیت کردن هنر نیست. هنر در مال از خود جدا کردن است که دردآور باشد.

چه خوش‌گفت آن پیر دارو فروش شفا بایدت، داروی تلخ نوش!!

## سه فایده‌ی بزرگ انفاق مال

فرموده‌اند انفاق مال قدر مسلم سه فایده‌ی بسیار بزرگ دارد:

### الف: توحید در محبوب

چون ما محبوبهای فراوان داریم، خدا در لابه‌لای محبوبهای ما گم شده است و لذا ما از جهت محبوب، مشرک هستیم. خدا در قلب ما شریک زیاد دارد. زنان و فرزندان ما، مقام و منصب ما، منبر و محراب ما، همه در ردیف خدا قرار گرفته و هر یک

تختی در گوشه‌ای از قلب ما زده و روی آن نشسته و فرمانروایی می‌کنند. حکومت در کشور قلب ما ملوک‌الطوایفی<sup>۱</sup> است و احیاناً خدا در میدان آنان مغلوب است.

از مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که من بر درِ خانه‌ی دل نشستم؛ هر چه غیر خدا بود راهش ندادم. این قلب، قلب موحد در محبوب است که یک محبوب اصلی بیشتر ندارد و بقیه تحت الشعاع آن محبوبند، آن محبوب به ابراهیم خلیل علیه السلام می‌گوید سر فرزند جوانت را با دست خودت ببر، او را به زمین خواباند و کارد تیز به حلقش کشید که:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا  
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۲</sup>

انفاق مال یک اثرش توحید در محبوب است که پول محبوب را پیش پای خدای محبوبتر به قربانگاه می‌برد و ذبحش می‌کند. آنها که از مرگ می‌ترسند، چون پول و مال محبوبشان است و مرگ را سبب فراق از محبوب می‌دانند و از آن وحشت دارند اما آن که محبوبش خداست از مرگ استقبال می‌کند، چرا که آن را وسیله‌ی وصال به محبوب می‌داند و می‌گوید: نی، نی، الوصال است الوصال. می‌فرمود:

(وَ اللَّهُ لَا بَنُ إِلَّا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَدْيِ أُمِّهِ)؛<sup>۳</sup>

وقتی هم شمشیر فرقتش را شکافت، فرمود:

(فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ)؛

به خدای کعبه قسم! که رستگار شدم.

و فرزند والادرش حسین بن علی علیه السلام در وسط میدان با لب عطشان شمشیر

می‌زد و می‌فرمود:

(إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمِ إِلَّا بِقَتْلِي فَيَأْسِئُفُ خُدَيْبِي)؛

۱- حکومت خان خانی.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۵. (به خدا قسم! انس فرزند ابیطالب به مرگ از کودک به پستان مادش بیشتر است).

اگر بناست دین جَدَم با خون من استوار گردد، پس ای شمشیرها بگیرید مرا.

### ب: تطهیر از رذیله‌ی بخل

فایده‌ی دیگر آن، تطهیر از رذیله‌ی بخل است. انفاق مال با رعایت حدودی که در شرع مقدّس مشخص شده است، انسان را از رذیله‌ی بخل که از مهلکات است تطهیر می‌کند و آدمی با روحی پاک و مطهّر و منوّر به عالم برزخ منتقل می‌شود.

### ج: نیل به مقام شکر

فایده‌ی سوّم انفاق مال نائل شدن به مقام شکر است. عبادات بدنی همچون نماز، روزه، حجّ و ... شکر نعمت بدن و صحّت و سلامت و دیگر نعمت‌های جسمانی است. اما انفاق مال و عبادت‌های مالی، شکر نعمت مال است. این که خدا شما را مستغنی کرده است و محتاج به مردم نیستید و احیاناً مردم را به شما محتاج کرده است، این نعمت بزرگ خداست. به شکرانه‌ی این نعمت، از مال خدا داده، انفاق کنید تا این نعمت بر شما مستدام باشد و بر آن بیفزاید.

### ویژگی‌های کار نیک از نگاه امام صادق علیه السلام

این حدیث را هم از حضرت امام صادق علیه السلام بشنویم که می‌فرماید:

(رَأَيْتُ الْمَعْرُوفَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ)؛

هر عمل خوب باید دارای سه خصلت باشد تا مقبول خدا واقع شود.

(تَصْغِيرُهُ وَ تَسْتِيْرُهُ وَ تَعْجِيلُهُ)؛

### الف: کوچک شمردن آن

هر عمل نیکی که انجام می‌دهید آن را از نظر خود کوچک بشمارید. فکر نکنید که کار بسیار مهمی انجام داده‌اید. بگویید من که مالک چیزی نیستم که بزرگش بشمارم، مخلوقی هستم مطیع فرمان خالقم، شما کوچکش بینید تا خدا بزرگش کند.

## ب: پوشاندن آن

دیگر این که کار نیک خود را از مردم بپوشانید و آن را به چشم و گوش مردم نرسانید که اینها النَّاسِ مِنْ جَنینِ و چنان کردم. خمس و زکات دادم. فلان جا مؤسسه‌ی خیریه ساختم، مستور کنید تا خدا آن را مکشوف سازد. فرموده است:

(عَلَيْكَ سِتْرُهُ وَ عَلَيَّ إِظْهَارُهُ)؛<sup>۱</sup>

پوشاندن از تو و آشکار ساختن از من.

مردم در عالم چکاره‌اند که کار خود را تحویل آنها می‌دهی؟ یک مشت موجودات عاجز ناتوان که مالک نَفْسِ خودشان هم نیستند تا چه رسد که به شما نفعی برسانند!!

## ج: شتاب در انجام آن

سوّم این که در انجام آن کار خیر عجله کنید. تأخیر نکنید. کار ارباب رجوع را به فردا و پس فردا نیندازید. آن بیچاره خجالت می‌کشد و آزرده خاطر می‌گردد. کسی به شما احتیاج پیدا کرده حالا به عنوان قرض یا بلا عوض زودتر بدهید. تأخیر نکنید که «احسان» مبدّل به «ایذاء»<sup>۲</sup> می‌شود. در نتیجه به جای این که ثواب کنید، گناه می‌کنید. چون ایذاء مؤمن خود گناه بزرگی است.

پس این سه شرط را در انجام هر کار خیر از حضرت امام صادق علیه السلام بیاموزیم.

(تَصْغِيرٌ وَ تَسْتِیْرٌ وَ تَعْجِيلٌ)؛

کوچک شمردن، پوشاندن، عجله کردن.

بعد فرمودند:

---

۱- عَدَّةُ الدَّاعِي، صفحه‌ی ۲۳۰.

۲- اذیت.

(إِذَا صَغَّرْتَهُ عَظَمْتَهُ عِنْدَ مَنْ تَصَنَّعُهُ إِلَيْهِ)؛

وقتی کار خود را کوچک شمردی، آن را نزد خدا بزرگ کرده‌ای.

(وَ إِذَا سَتَرْتَهُ تَمَمَّتْهُ)؛

وقتی آن را از مردم مستور کردی، آن را به حدّ تمام و کمال رسانده‌ای و

ناقص و نا تمامش نگذاشته‌ای.

(وَ إِذَا عَجَلْتَهُ هَيَّأْتَهُ)؛

وقتی در انجام آن تعجیل کردی، آن را برای آن طرف گوارا ساختی.

(وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ مَحَقَّتَهُ وَ نَكَّدْتَهُ)؛<sup>۱</sup>

و در غیر این صورت، آن کار خیر را تباه ساخته و بی ثمر گردانیده‌ای.

قسمت آخر آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾؛

[وقتی صدقات اموال از مردم گرفتی] درباره‌ی آنها دعا کن و از خدا برای

آنها طلب رحمت بنما.

﴿إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾؛<sup>۲</sup>

دعای تو، مایه‌ی آرامش روح آنها می‌شود و اطمینان خاطر از جهت مقبولیت

اعمالشان پیدا می‌کنند.

﴿وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛

خداوند هم سمیع است و هم علیم.

هم حرف تو را می‌شنود که برای آنها دعا می‌کنی و هم از نیات آنها با خبر

است که بر اساس چه نیّتی انفاق مال می‌کنند.

۱- جامع التعدادات، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۰.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

## توبه و صدقه، مُطَهِّر روح انسان

اما آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی توبه جمع بین توبه و صدقات کرده و می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ ﴾؛

آیا ندانسته‌اند این حقیقت را که تنها خداست که توبه را از بندگان می‌پذیرد

و صدقات را می‌گیرد؟

نکته‌ای مرحوم علامه‌ی طباطبایی- رضوان الله علیه- در تفسیر المیزان ذیل این آیه آورده‌اند که لطیف است. فرموده‌اند: از این که در این آیه‌ی کریمه، توبه و صدقات در کنار هم ذکر شده‌اند، می‌توان فهمید که هر دو در مُطَهِّر بودن انسان مشترکند. هم توبه مُطَهِّر است و هم صدقات. توبه روح آدمی را از آلودگی به قذارت گناهان تطهیر می‌کند، تصدَّق، یعنی دادن صدقات نیز روح انسان را از آلودگی به قذارت رذیله‌ی بخل که از مهلکات است تطهیر می‌نماید. به بیان آن بزرگوار، می‌شود گفت: توبه نوعی تصدَّق است و تصدَّق هم نوعی توبه است. توبه، تصدَّق به عمل است؛ یعنی اعمال خوب از خود تحویل می‌دهد تا اعمال بدش جبران شود. صدقه نیز توبه‌ی به مال است؛ یعنی، از اموالش انفاق می‌کند تا نقیصه‌ی امساک مال برطرف گردد. توبه تصدَّق به حسنات است و تصدَّق، توبه‌ی از امساک اموال است. این هم نکته‌ی لطیفی بود که از تفسیر شریف المیزان نقل شد. حالا آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ﴾؛

﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا ﴾ به اصطلاح اهل ادب، استفهام انکاری است؛ یعنی مردم با ایمان حتماً می‌دانند و باید هم بدانند تنها خداست که توبه را قبول می‌کند و صدقات را می‌گیرد. احتمالاً افرادی نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌آمدند و توبه می‌کردند، بعد با خود فکر می‌کردند آیا این توبه مقبول واقع شد؟ چون با خدا که طرف نبودیم، با پیامبر طرف بودیم. همچنین صدقاتی که می‌آوردند و به پیامبر اکرم ﷺ می‌دادند



تردید داشتند که آیا صدقاتی که به پیامبر دادیم بجا و درست بوده است؟ همچنانکه مردم ما نیز از این فکرها می‌کنند. مثلاً خمس را که به فقیه می‌دهند تردید می‌کنند آیا ما به وظیفه‌ی دینی خود عمل کردیم و ذمه‌ی ما بریء شد<sup>۱</sup> یا خیر؟! خدا جواب می‌دهد: بلی؛ مگر شما نمی‌دانید آن کسی که توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد خداست. هر چند به ظاهر با پیامبر طرف هستید، ولی در واقع دست پیامبر دست خداست. زبان او زبان خداست. وقتی او می‌گوید توبه‌ی شما را قبول کردم؛ یعنی خدا قبول کرده، وقتی او صدقات را از شما می‌گیرد؛ یعنی خدا گرفته است. آیه هم داریم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...﴾

آنها که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند.

﴿...يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...﴾<sup>۲</sup>

دست خداست که بالای دست آنها است.

چون مرسوم بوده که هنگام بیعت و بستن پیمان، دست خود را در دست پیشوای خود می‌گذاشتند و شاید دست رسول روی دست آنها قرار می‌گرفت و لذا می‌فرماید: نه دست تو، بلکه دست خدا روی دست آنهاست. بعد از پیامبر، امام نیز چنین است. در زمان غیبت امام نیز، فقیه جامع الشرائط که صدقات را می‌گیرد در واقع خدا می‌گیرد. بلکه آن مستمندی که نزد شما آمده و شما از صدقات به او می‌دهید و او می‌گیرد، باز خدا می‌گیرد. دست پیامبر و امام و فقیه و مستمند همه دست خداست. چون شما به این نیت می‌دهید که به خدا برسد، طبعاً آن کس که از شما می‌گیرد بین شما و خدا واسطه است. در روایت از رسول خدا ﷺ داریم:

۱- از بدهی پاک شد.

۲- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

(إِنَّ الصَّدَقَةَ تَفْعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَى يَدِ السَّائِلِ)؛<sup>۱</sup>

صدقه پیش از این که به دست حاجتمند برسد، به دست خدا می‌رسد.

(مَا تَصَدَّقَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَةٍ مِنْ كَسْبٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ إِلَّا أَخَذَهَا

الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ)؛

کسی که صدقه‌ای به حاجتمندی می‌دهد، خدا آن را با دست خودش

می‌گیرد.

(وَإِنْ كَانَتْ تَمَرَةً فَتَرَبُّوْهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ

الْجَبَلِ)؛<sup>۲</sup>

یک دانه‌ی خرما هم که باشد، در دست خدا بزرگ می‌شود و بزرگتر از یک

کوه به صاحبش بر می‌گردد.

### باطل شدن صدقات با منت‌گذاری

شما وقتی صدقات را به پیامبر و امام و فقیه و مستمند می‌دهید مراقب باشید که

شرط ادب را رعایت کرده و احترام‌گیرنده را حفظ کنید زیرا شما با خدا طرف

هستید. نکند شیطان شما را وسوسه کند و کسی را تحقیر کنید. شما حق منت‌گذاری

بر کسی ندارید، آن کس بر شما منت دارد که صدقات را از شما می‌گیرد و شما را

محبوب در نزد خدا می‌سازد، اعمال خود را ضایع نکنید.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى... ﴾<sup>۳</sup>

ای مؤمنان! انفاقات و صدقات خود را با منت‌گذاری و آزرده ساختن روح

طرف مقابل، باطل نکنید.

نکند آن گیرنده‌ی صدقات احساس حقارت کرده و شرمنده شود.

۱- مجمع البیان، ذیل آیه‌ی مورد بحث.

۲- تفسیر المنار، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۳۳.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۴.

### شیوهی برخورد ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام با مستمندان

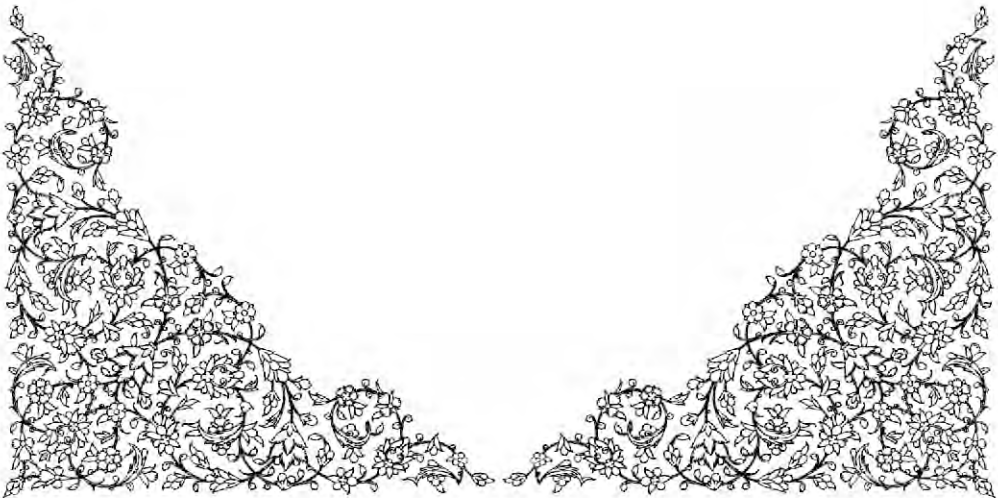
حتّی در روایت داریم<sup>۱</sup> که وقتی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به مستمندی چیزی میدادند، اوّل دست خود را می‌بوسیدند و بعد به او می‌دادند، چون قبلاً به دست خدا رسیده است. گاهی اوّل به او می‌دادند و بعد از او می‌گرفتند و می‌بوسیدند و می‌بوییدند، دوباره به او می‌دادند. او (مستمند) از این جریان احساس شرف و عزّت می‌کرد و می‌فهمید آن قدر بزرگ و محترم است که چون به دست او رسیده است، آن را می‌بوسند و می‌بویند.





بخش هفتم

حرام خواری، آثار و تبعات آن





## دعای مستجاب از لقمه‌ی پاک

این چگونگی است که شما اعتنا به دعوت من نمی‌کنید و برای رسیدن به دلبخواه‌های خودتان، دین مرا زیر پا می‌گذارید؛ آنگاه مبتلا به مشکلی که می‌شوید، داد "یا خدا" می‌کشید و ختم «أَمَّنْ يُجِيبُ»؛ و ختم سوره‌ی انعام می‌گیرید!! این چه رابطه‌ی محبتی است که با من دارید؟!

چه خوش بی‌مهربانی هر دو سرببی ز یک سو مهربانی در دسر بی‌انسان شرمنده می‌شود که با این همه نافرمانی‌ها نسبت به خدا، باز خود را طلبکار از خدا بدانند که چرا جواب لبیک به صدا و ندایم نمی‌دهد؟ این حرام کاری‌ها و حرام خواری‌ها راهی برای اجابت دعاها باقی نگذاشته است!! فرموده‌اند:

(أَطِيبُ طُعْمَتِكَ تُسْتَجَبُ دَعْوَتُكَ)؛<sup>۱</sup>

لقمه‌ات را پاک کن تا دعایت مستجاب شود.

آفت بزرگی که هم اکنون به زندگی ما وارد شده و دین و دنیای ما را به تباهی کشیده و رابطه‌ی بین ما و خدایمان را تیره و تار کرده و دعاها و عبادات ما را بی‌اثر ساخته است، یک قسمت عمده‌اش از همین لقمه‌های آلوده و حرام خواری‌ها نشأت گرفته است و می‌گیرد. آیا جدّاً شرم‌آور نیست که در میان مسلمانان از بازارشان گرفته تا بانکها، معاملات ربوی امری عادی به حساب آمده و آن چنان قبح و زشتی خود را از دست داده که علناً افزایش درصد سود از طرق گوناگون به رقابت گذاشته می‌شود و خلق الله سودجو مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گیرند و به درّه‌های هولناک رباخواری

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۳۰۱، عن الصادق عليه السلام: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ كَسْبَهُ».

سوق داده می‌شوند و اسفبارتر اینکه بعضی از آنان که می‌خواهند رنگ شرعی به چهره‌ی کار نامشروع خود بزنند از عالم صاحب رساله‌ای فتوایی به دست آورده و اسکناس را به عنوان بیع متاع معدود<sup>۱</sup> مورد فروش قرار می‌دهند و ربای حرام را با تغییر اسم قرض به بیع، حلال می‌کنند و آن را با آسودگی خاطر می‌خورند!!!

### ترجیح سکوت بر افتاء

اینجا مناسب است به حضور برخی از آقایان فقهای عظام (ادم الله برکاتهم) خاضعانه عرض شود: ممکن است حضرات آقایان محترم به خاطر مشاغل علمی که دارند آگاهی از روایات مردم عادی نداشته باشند و توجه نفرمایند که بسیاری از مردم که برای استفتا<sup>۲</sup> به آقایان رجوع می‌کنند، نه برای حفظ دینشان است بلکه می‌خواهند با به دست آوردن فتوایی راه رسیدن به پول بیشتر را هموار نمایند و لذا ممکن است یک فتوا از یک صاحب رساله‌ای در دست این چنین مردم سودجو (که متأسفانه اکثریت مردم زمان این چنین هستند) یک بازار را مبتلا به بیماری رباخواری سازد و در عین حال آن را بازار کاملاً شرعی و اسلامی جلوه دهد.

بنابراین آیا به صلاح و صواب نزدیک تر نیست که شخص عالم با ورع، از پاسخ به اینگونه استفتاها به منظور جلوگیری از سوء استفاده‌ها خودداری کرده و سکوت را ترجیح بر افتاء<sup>۳</sup> بدهد اگر چه فتوایش روی مبنای فقهی صحیح باشد. و شاید ناظر به اینگونه موارد است که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

(حُدُّ بِالْإِحْتِیَاطِ فِی جَمِیعِ مَا تَجِدُ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ اهْرُبْ مِنَ الْفُتْیَا هَرَبَکَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَکَ لِلنَّاسِ جِسْراً)<sup>۴</sup>؛

۱- شمردنی.

۲- فتوا خواستن، سؤال شرعی کردن.

۳- فتوا دادن.

۴- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۶.



تأمی توانی در همه جا احتیاط را پیش بگیر و از فتوا دادن بگریز! آنچنان که  
از شیر درنده می‌گریزی، و گردن خود را پل برای مردم مسا!

و همچنین حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

(أَجْرُكُمْ عَلَى الْفِتْوَى أَجْرُكُمْ عَلَى النَّارِ)؛<sup>۱</sup>

بی‌باکترین شما در دادن فتوا، بی‌باکترین شماست در رفتن بر آتش.

خدا هم فرموده است:

(...فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ)؛<sup>۲</sup>

...اینان چقدر در تحمل آتش خشم خدا صبور و جسورند.

### پس ربای حرام کدام است؟!

و به راستی از این مردم مسلمان زمانمان باید پرسید: آیا اصلاً ما در دین و  
قرآنمان موضوعی به نام «ربای حرام» داریم یا نه؟ اگر داریم آن کدام است؟ شما که  
ربای قرضی را (که بارزترین صورت ربا و آن ربا در پول است) تحت عنوان بیع  
متاع معدود حلال کردید!! ربای معاملی را هم که با ضمّ ضمیمه‌ای از غیر جنس از  
قبیل یک خودکار، مثلاً بی‌اشکالش ساختید؛ در نتیجه اصلاً موضوع ربا را منتفی  
کردید و محلی برای حرام بودن آن باقی نگذاشتید!! پس آن ربایی که قرآن این همه  
روی آن شدت و حدّت نشان داده و اعلان جنگ بارباخواران کرده که:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ  
مُؤْمِنِينَ ﴿۳۰﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ...؛<sup>۳</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا تقوی کنید! اگر ایمان دارید، دست از  
ربا بردارید و در غیر این صورت آماده‌ی جنگ با خدا و رسولش باشید...

۱- همان، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۵.

۳- سوره‌ی بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹.

آیا آن ربای حرام از نظر قرآن کدام است که این چنین قرآن مرتکب آن را تهدید کرده و اعلان جنگ به او می‌دهد؟ ما که در میان خود نه ربایی داریم و نه رباخواری!! آیا به راستی قرآن سر بی‌صاحب می‌تراشد و حکم بی‌موضوع اعلام می‌کند؟! اعاذنا الله من شرور انفسنا.

### مزاج عالم با بیدادگری سازگار نیست

آنچه مسلم است اینکه عالم، مدیر و مدبری عادل دارد و مزاج عالم را بر اساس عدل استوار کرده است. با بیدادگری نمی‌سازد و به موقع، آن را دگرگون می‌کند و انسان‌های طاغی را گوشمالی می‌دهد. چنان که می‌فرماید:

﴿وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا ﴿۹۰﴾ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا﴾؛<sup>۱</sup>

چه بسیار آبادی‌ها که اهالی آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کردند و ما شدیداً به حسابشان رسیدیم و به مجازات ناشناخته‌ای گرفتارشان ساختیم. آری آنها و بال کار خود را چشیدند و عاقبت کارشان خسران و زیان بود.

غزالی صاحب کتاب احیاء العلوم که تقریباً هفتصد سال پیش بوده است از کسی نقل می‌کند که گفته است:

زمانی بود وقتی مرد غریبی وارد بازار می‌شد و می‌پرسید: با چه کسی صلاح است من معامله کنم؛ می‌گفتند: با هر که می‌خواهی معامله کن، همه مسلمان عادل و صالحند. زمان دیگری آمد، گفتند: آن دو نفر - فلان و فلان - را کنار بگذار و با هر که خواستی معامله کن. زمان سوّم آمد، گفتند: تنها با دو نفر - فلان و فلان - معامله کن و بقیه را رها کن که می‌خورند!!

حال می ترسم آینده طوری شود که بگویند: با احدی معامله نکن و به سلامت از بازار بیرون برو! بعد خود غزالی که هفتصد سال پیش بوده می گوید:

(وَ كَأَنَّهُ قَدْ كَانَ الَّذِي يَخَافُ أَنْ يَكُونَ)؛

گویا امروز همان شده که او می ترسید آن بشود.<sup>۱</sup>

این سخن هفت قرن پیش است و پس از این چه خواهد شد نمی دانیم!

گاهی فکر می کنیم: آیا صلاح هست در مجالس اهل ایمان، سخن از ربا و حرام بودن آن به میان بیاید؟ اینگونه مسائل معلوم و شناخته شده نباید در محافل مؤمنانی که سال‌ها از عمر اسلام و ایمانشان گذشته است طرح شود! آنها را باید به افراد تازه مسلمان یاد داد ولی چون مجلس عمومی است و ممکن است افرادی تازه مسلمان!! هم شرکت کرده باشند؛ در این باب به تناسب آیات مربوط به معاملات که مورد بحث قرآنی ماست؛ چند روایت نقل می شود آن هم با معذرت طلبی از آقایان مؤمنان! چون بحث از حرمت ربا و کیفر آن در عین حال که وظیفه است، هم شرم آور است و هم وحشت‌انگیز!! آنگونه که انسان باورش نمی شود که کسی ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد و آگاه از بزرگی این گناه باشد و در عین حال آن را مرتکب شود. در این باب علاوه بر اینکه خداوند در قرآن حکیمش به رباخوار اعلان جنگ داده و فرموده است:

(فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ...)<sup>۲</sup>

و اگر [چنین] نکنید، بدانید که با جنگ خدا و رسولش روبرو خواهید شد و...

یعنی اگر رباخواران بعد از آن همه اخطارهای مؤکد و پند و اندرزها که در آیات پیشین آمده است از جنایت خود دست بردارند و همچنان به مکیدن خون بی‌نیویان از مردم مشغول باشند، در این صورت، جز این چاره‌ای نیست که

۱- المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۱۹۹.

۲- سوره بقره، آیه ۲۷۹.

رسول خدا ﷺ با توسل به نیروی نظامی آنها را در برابر حق و عدل تسلیم گرداند و جامعه‌ی اسلامی را از شرّ افسادگری آنها در امان نگه دارد.

### شدت حرمت ربا

آری، علاوه بر آیات قرآن، روایات فراوان در این زمینه رسیده است. از جمله از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(دِرْهَمٌ رِبَاً أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبِيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ)؛<sup>۱</sup>

یک درهم ربا [گناهش] در نزد خداوند عزّوجلّ بزرگتر است از [گناه] هفتاد زنا که همه‌ی آنها با محارم [مادر و خواهر و دختر] انجام شده باشد، آن هم در کعبه و خانه‌ی خدا!!!

اینجا باید تأمل کرد، زنا خود گناه بزرگی است و پایین‌ترین درجه‌ی حدّ و کیفرش همان است که قرآن در سوره‌ی نور فرموده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛<sup>۲</sup>

بر هر مرد و زن زناکار صد تازیانه بزنید! آن هم در حضور مردم که جمعی از مؤمنان شاهد عذابشان باشند و هرگز دلسوزی به حالشان نکنید؛ اگر ایمان به خدا و روز جزا دارید. دلسوزی در اجرای دین خدا راه ندارد.

حال این گناه با این بزرگیش اگر (العیاذ بالله) با مادر انجام بشود، آن هم (نستجیر بالله) در داخل خانه کعبه، آن نیز هفتاد بار، الله اکبر! چه گناه بزرگ اندر بزرگ اندر

۱- ارشاد القلوب دلمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶۳ و وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۴۲۷، حدیث ۱۹.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲.

بزرگی!! آن وقت یک درهم ربا در نزد خدا از این گناه به این بزرگی بزرگتر است (پناه بر خدا)! آیا این به‌راستی هم شرم‌آور و هم وحشت‌انگیز نیست؟! انسان از تصوّر و هم از تلفّظش بر خود می‌لرزد! ولی یاللعجب که این معصیت به این عظمت در بازار مسلمانان آن چنان عادی شده باشد که معامله‌ی خالی از ربا بسیار کمیاب به چشم بخورد. به این روایت نیز توجه بفرمایید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَكَلَ الرَّبَا مَلَآَ اللَّهُ بَطْنَهُ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ بِقَدْرِ مَا أَكَلَ وَ إِنْ أَكْتَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ وَ لَمْ يَزَلْ فِي لُعْنَةِ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ مَا دَامَ مَعَهُ قِيرَاطٌ وَاحِدٌ؛<sup>۱</sup>

هر که ربا بخورد؛ خداوند شکم او را به قدری که خورده است از آتش جهنم پر می‌کند و اگر از ربا مالی به دست آورده باشد؛ خدا هیچ عملی را از او قبول نمی‌کند و علی‌الدوام مادامی که قیراطی از ربا با او باشد، در لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود!

کسی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد:

قَدْ نَرَى الرَّجُلَ يُرْبِي وَ مَالُهُ يَكْتَثُرُ فَقَالَ يَمْحَقُ اللَّهُ دِينَهُ وَ إِنْ كَانَ مَالُهُ يَكْتَثُرُ؛<sup>۲</sup>

ما می‌بینیم مرد ربا می‌گیرد در عین حال مالش زیاد می‌شود! [امام علیه السلام فرمود:]  
دینش را خدا محو می‌کند اگر چه مالش زیاد شود!

پرهیز از پنج خصلت به هنگام معامله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان دستورالعمل برای کسب و کار یک مسلمان فرموده است:

(مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَى فَلْيَحْفَظْ خَمْسَ خِصَالٍ)؛<sup>۳</sup>

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۴۲۷، حدیث ۱۵.

۲- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۵۰۷ (ربا).

۳- کافی، جلد ۵، صفحه ۱۵۰.

هر که می‌خواهد اقدام به خرید و فروش کند، باید از این پنج خصلت  
بپرهیزد!

ما می‌شنویم در گذشته‌ی نه چندان دور، آقایان تجّار متدین در همین تهران  
برنامه‌ی همیشگی‌شان این بوده: هر روز صبح اوّل وقت پیش از رفتن به محلّ کسب  
و کارشان در مسجد در محضر یکی از آقایان علما حاضر می‌شدند درس مکاسب و  
احکام کسب و کار و خرید و فروش می‌خواندند و بعد به محلّ کارشان می‌رفتند.  
امام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومتشان هر روز صبح در حالی که تازیانه یا  
چوب‌دستی در دست داشتند وارد بازار می‌شدند و از مقابل مغازه‌ها عبور می‌کردند و  
می‌فرمودند:

(يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفِقْهَةَ ثُمَّ الْمَتْجِرَ الْفِقْهَةَ ثُمَّ  
الْمَتْجِرَ)؛<sup>۱</sup>

ای گروه بازرگانان! اوّل آموزش احکام کار و سپس اقدام به کسب و کار.  
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَىٰ فَلْيَحْفَظْ حَمْسَ خِصَالٍ وَ اِلَّا فَلَا  
يَشْتَرِيَنَّ وَ لَا يَبِيعَنَّ)؛ هر که می‌خواهد اقدام به خرید و فروش کند، باید از این پنج  
خصلت بپرهیزد و گرنه، نه بفروشد و نه بخرد! آن پنج خصلت که باید از آنها بپرهیزد  
کدام است؟

(الرِّبَا وَ الْحَلْفَ وَ كِثْمَانَ الْعَيْبِ وَ الْحَمْدَ اِذَا بَاعَ وَ الدَّمَ اِذَا  
اشْتَرَى)؛<sup>۲</sup>

۱- ربا. ۲- قسم خوردن. ۳- عیب متاع را کتمان نمودن و مشتری را از معیوب  
بودن جنس آگاه نساختن. ۴- به هنگام فروش، متاع خود را مدح کردن. ۵- به  
هنگام خرید، متاع دیگران را نکوهش نمودن و آن را کم ارزش نشان دادن.

۱- همان.

۲- همان.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کنار مغازه‌ی گندم فروشی عبور می‌کرد؛ آن را جالب توجه دید، ایستاد و دست زیر گندم برد، دید مرطوب است! آن را بیرون آورد و به مرد فروشنده نشان داد و فرمود: این چیست؟ گفت: باران خورده است. فرمود: «هَلَّا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ حَتَّى يَرَاهُ النَّاسُ مَنْ عَشْنَا فَلَيْسَ مِنَّا»؛<sup>۱</sup> «چرا آن را روی گندم نگذاشتی که مردم ببینند؟ هر کس به ما خیانت کند، از ما نیست!» پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خیانت به مسلمانان را خیانت به خودش نشان داده و فرموده: از ما نیست.

### آدم رباخوار کفار است

منطق قرآن چه عالی است که می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُؤُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَزْبُؤُوا عِنْدَ اللَّهِ...﴾؛<sup>۲</sup>

آنچه به عنوان ربا می‌دهید تا در میان اموال مردم فزونی گیرد [بدانید که] در

نزد خدا فزونی نمی‌گیرد.

شما که مالتان را ربا می‌دهید در میان مال مردم چاق می‌شود؛ صد تومان می‌دهید چاق می‌شود و ۱۱۰ تومان برمی‌گردد، اما هیچ می‌دانید در نزد خدا چه بدبخت و بیچاره شده‌اید! رباخوار از مال مردم چاق شده ولی نزد خدا بدبختی ابدی و شقاوت سرمدی گریبانگیرش گشته است.

﴿يَمْحُقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ﴾؛

قرآن می‌فرماید: خدا ربا را نابود می‌کند. منظور نابودی مال نیست که بگوید:

من ۱۰۰ تومان دادم و ۱۱۰ تومان گرفتم، کجا مال من نابود شده؟! این همان نابودی

شرف و کرامت انسانیّت است که از درک آن عاجز است. ذیل آیه می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾؛<sup>۱</sup>

۱- المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۱۷۴.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۹.

خداوند آدم کفّار اثم را دوست نمی‌دارد [و رباخوار را کفّار اثم معرفی کرده است].

یعنی آدم رباخوار تنها کافر نیست، بلکه کفّار است. کافر، یعنی کسی که یک بار کفر ورزیده، اما کفّار آن کسی است که کفر و ناسپاسی، با جانش آمیخته و گویی کانون کفر شده است. اثم هم با اثم فرق دارد. اثم، یعنی کسی که یک گناه کرده؛ مثلاً یک دروغ گفته یا یک غیبت کرده، اما اثم آن کسی است که عاشق و دلباخته‌ی گناه است، اصلاً گناه از درونش می‌جوشد، ملکه‌ی عسیان در جانش پیدا شده و تا گناه نکند آرامش روحی ندارد.

خداوند حکیم، رباخوار را اینطور معرفی می‌کند که کفّار اثم است؛ یعنی آدمی است که آتش کفر و ناسپاسی و گناه از درونش شعله می‌کشد، در روز قیامت نیز جانش آتش افروز جهنّم خواهد بود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَكَلَ الرِّبَا مَلَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَطْنَهُ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ بِقَدْرِ مَا أَكَلَ؛

پیامبر خدا ﷺ فرمود: خداوند شکم رباخوار را از آتش جهنّم پر می‌کند به همان اندازه که ربا خورده است.

(وَ إِنْ اِكْتَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ؛

اگر از طریق ربا، مالی بدست آورده باشد، هیچ عملی از او مقبول نمی‌شود [اگر چه آن را در راه عبادت صرف کند].

(وَلَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ مَا كَانَ عِنْدَهُ قَبْرًا وَاحِدًا)؛<sup>۲</sup>

مادامی که یک قبراط از ربا در زندگی‌اش باشد، دائماً در لعنت خدا و ملائکه خواهد بود.

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۶.

۲-بحارالأنوار، جلد ۷۶، صفحه‌ی ۳۶۴.



یک قیراط، کمترین واحد پول است و گاهی به قدر یک ارزن می‌گویند و گاهی ۱/۴ از ۱/۶ دینار. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

در شب معراج به نهری سرخ رسیدم، مانند خون. دیدم مردی در میان آن دست و پا می‌زند و پایین و بالا می‌رود و می‌خواهد خودش را به ساحل برساند. همین که به ساحل نزدیک می‌شود و می‌خواهد بیرون بیاید مردی کنار ساحل ایستاده و سنگ‌های زیادی در کنارش هست، تا آن مرد به ساحل نزدیک می‌شود، دهان باز می‌کند و این مرد، سنگی به دهان او می‌افکند! او دوباره برمی‌گردد به وسط نهر و دست و پا می‌زند و به ساحل نزدیک می‌شود و سنگ می‌خورد و برمی‌گردد؛ علی‌الدوام کارش این است. از جبرئیل که همراه بود پرسیدم: این کیست؟ گفت: این مرد، رباخوار است.<sup>۱</sup>

یکی از عذاب‌های او در برزخ همین است تا قیامت برپا شود و به کیفر محشری‌اش برسد.

### اعلان جنگ خدا با رباخواران!

حالا واقعاً ما این آیات و روایات را راست می‌دانیم یا دروغ؟! این خودش مطلبی است که اصلاً آیا آیات قرآن - العیاذ بالله - دروغ است؟ این روایات از رسول خدا و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، دروغ است؟ اگر دروغ است پس شما ای رباخواران! در مسجد چه می‌کنید؟ در حسینیه و حج و عمره چه می‌کنید؟ وقتی قرآن و احکام قرآن دروغ است، شما چه فایده‌ای از حج و عمره و حسینیه و مسجد می‌برید؟ وقتی دروغ شد، ایمان ندارید. پس آمدنتان به مسجد و حسینیه و تکایا می‌شود: نفاق و شما هم می‌شوید: منافق. چون در درون به قرآن ایمان ندارید و در بیرون محاسنی و تسبیحی و نمازی و صف اول جماعتی! پس شما منافقید و قرآن هم فرموده:

۱- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۵۰۷، کلمه‌ی ربا.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...﴾<sup>۱</sup>

منافقین جایشان طبقه‌ی زیرین جهنم است.

اگر مطلب راست است و اعتقاد دارید پس با چه جرأتی این همه بی‌پروایی می‌کنید؟ به فرموده‌ی قرآن:

﴿...فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾<sup>۲</sup>

اینان چقدر صبر بر آتش دارند.

راستی که اینها قهرمانند و مدال افتخارِ قهرمانی باید به سینه‌شان نصب کرد، یا توجیه می‌کنید و یک کلاو شرعی بر سرش می‌گذارید و حرام می‌شود حلال! بله؛ با این توجیه‌هایی که ما داریم اصلاً موضوع ربا در میان مردم منتفی شده است. دیگر ربایی در کار نیست تا حرام باشد، صلح است و مضاربه است و مشارکت است و بیع است و وکالت.

پس آن ربایی که قرآن با آن می‌جنگد کدام است و کجاست؟! باید به قرآن بگوییم اصلاً شما سرِ بی‌صاحب می‌تراشید. رباخواری در کار نیست که شما با این حدّت و شدّت اعلان جنگ با او داده و می‌فرمایید:

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾<sup>۳</sup>

اگر دست از رباخواری برندارید من اعلان جنگ با شما می‌دهم.

کسی هم که خدا با او بجنگد، پیدا است که کارش به کجا خواهد کشید. به قرآن می‌گوییم: شما حکم بی‌موضوع آورده‌ای! ربایی نیست تا حکمش حرمت باشد! رباخواری نیست تا طرف جنگ با خدا باشد. ما با توجیه‌گری - که قهرمانش هستیم - همه‌ی حرام‌ها را حلال می‌کنیم! ممکن است یک شبیه‌الفقهای

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۵.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۵.

۳-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۹.

هم پیدا شود و چند ورقی مشتمل بر احوط و اقوی بنویسد و به نام رساله‌ی عملیه منتشر کند. مردم پول دوست هم که دنبال دستاویزی می‌گردند، همینکه روزنه‌ای برای بدست آوردن پول بیابند، آن را تحت عنوان فتوای شرعی مستمسک قرار می‌دهند و در پی این هم نیستند که آیا این شخص صلاحیت افتاء و دادن فتوا دارد یا خیر؟!

### حرام‌خواری، زمینه‌ی نزول بلا

بر اساس همان نظر، می‌افتند به راه حرام‌خواری و حرام‌کاری و دعا می‌کنند برای آن کسی که این راه را برای آنها هموار کرده و بعد مقداری از آن اموال را که از حرام بدست آمده، صدقه‌ی سر خودشان، به عنوان سهم امام به آن آقا می‌دهند. آن آقا هم خوشحال می‌شود که هم راه دینداری را برای مردم آسان کرده و هم مال امام مظلوم را از تلف شدن نگه داشته است. ما اکنون از امام زمان مظلوم‌تر نداریم. مال هیچ یتیم بی‌سرپرستی را به این سادگی نمی‌خورند که ما مال آن امام مظلوم را می‌خوریم. آن وقت توقع داریم دعاها مستجاب شود و دشمنانمان بر اثر این دعاها خفقان بگیرند و اصلاً قدرت تهدید هم نداشته باشند. غافل از اینکه خداوند فرموده است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾<sup>۱</sup>

تا مردم روش خود را تغییر ندهند و نیات درونی خود را اصلاح نکنند، خدا روش خود را که انزال بلا به هنگام طغیان و عصیان است تغییر نخواهد داد.

تا تو با من روشی، من روشم	از ترازو کم کنی، من کم کنم
وَ كُلُّ يَدَعَىٰ وَضَلًّا بِلَيْلِي	وَ لَيْلِي لَا تُقْرَلُهُمْ بِذَاكَ
هرکسی از ظنّ خود شد یار من	وزدرون من نجست اسرار من

(اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّقْمَ)؛<sup>۱</sup>

این دعا نشان می‌دهد که خیلی از نعمت‌ها بر اثر گناه‌ها بر سر ما می‌ریزد.

(تُعَيِّرُ النَّعْمَ)؛ نعمت‌ها را دگرگون می‌سازد.

(تَحْبِسُ الدُّعَاءَ)؛ دعاها را حبس می‌کند.

(تُنزِلُ الْبَلَاءَ)؛ بلاها عالمگیر می‌شود.

آیا این بلا نیست که نسل جدید ما روز به روز فاسدتر می‌شوند و دامنه‌ی فساد و فحشا گسترده‌تر می‌گردد. اینها از کجا پیدا شده‌اند؟ آیا باورمان می‌شود که یک قسمت عمده‌ی این فساد نسل، معلول لقمه‌های حرام است. رباخوار خیال می‌کند تنها خودش گناهی می‌کند و مهم نیست. غافل از اینکه او از طریق این لقمه‌ی حرام چند نسل را خراب می‌کند. این لقمه‌ی حرام، مبدل به نطفه‌ی حرام می‌شود و از نطفه‌ی حرام، انسان‌های فاسد و تبه‌کار و شرابخوار و زناکار به وجود می‌آیند. یک روز، نامه‌ی عملش را به دستش می‌دهند می‌بیند عجب! نوشته‌اند: زناها کرده و شراب‌ها خورده و آدم‌ها کشته است. خودش وحشت می‌کند که من اهل این کارها نبودم. من یک حاجی محاسن دار تسبیح به دست صف اول جماعتی بودم! من کجا و این کارها کجا؟! و این کارها کجا؟!!

می‌گویند: بله؛ تو ربا خوردی و از آن لقمه‌ی حرام نطفه‌ی فاسد تولید شد و این نطفه‌ها نسل به نسل آمدند و این تبه‌کاری‌ها را به وجود آوردند. بنیانگذار این سنت سیئه تو بوده‌ای و لذا در کيفر اعمالشان نیز شریک خواهی بود. خداوند حکیم از جمله‌ی مجاری نفوذ شیطان را در اموال و اولاد نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿... وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...﴾<sup>۲</sup>

در اموال و اولاد، شریکشان باش.

۱- مفاتیح الجنان، دعای کمیل بن زیاد.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۴.

## موعظه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام

چند جمله به عنوان موعظه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌شنویم:

(...أَعْبُدُ النَّاسَ مِنْ أَعْلَى الْفَرَائِضِ؛

عابد ترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد [فرضاً به مستحبات

نرسد، اشکالی ندارد].

گاهی بعضی از جوانان پاک طینت می‌آیند و می‌پرسند: ما کدام یک از مستحبات را انجام بدهیم که به خدا تقرب بجویم؟ عرض می‌کنیم: شما واجبات را انجام بدهید، خیلی دنبال مستحبات نباشید. اگر محصل هستید دنبال درستان باشید. برای یک جوان محصل رسیدن به برنامه‌های درسی برای رضای خدا از عبادات بزرگ است. نماز و روزه‌ی واجب را انجام بدهید؛ اگر خمس و زکات واجب دارید، آنها را بپردازید؛ حالا اگر به مستحبات نرسیدید، اشکالی ندارد. جامعه‌ی اسلامی به شما جوانان درس خوان در هر رشته‌ای که هستید، نیازمند است؛ اینطور نباشید که ترک واجب کرده و مستحب به جا آورده‌اید. امام عسکری علیه السلام می‌فرماید:

(أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمُحَرَّمَاتِ؛

زاهدترین مردم کسی است که محرّمات را ترک کند.

نه اینکه به بهانه‌ی زهد، ترک زندگی عادی کرده و به وضع خوراک و پوشاک خود نرسد و قوای بدنی خود را تضعیف کرده و احیاناً به بیماریهای عصبی یا روانی مبتلا گردد! نگفتند که غذای خوب نخورید، لباس خوب نپوشید؛ و تفریح و تفرّج نداشته باشید و از همه چیز و از همه کس دوری گزینید. نه؛ محرّمات را ترک کنید. از راه حرام، خانه درست نکنید؛ از طریق حرام مَرکَب تهیه نکنید؛ سفره‌ی خود را به حرام آلوده ننمایید؛ کسب و کارتان را حلال کنید؛ آنگاه نوش جانتان. غذای خوب هم بخورید؛ لباس خوب هم بپوشید؛ مسکن و مرکب خوب هم داشته باشید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾<sup>۱</sup>

بگو چه کسی حرام کرده آن‌چه از رزقهای پاکیزه و زینتهای حلال دنیا را که خدا برای بندگانش آفریده است.

(أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ)<sup>۲</sup>؛

کوشا ترین مردم کسی است که گناهان را از هر قبیل که هست، ترک کند [در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی].

### آثار وحشتناک حرام خواری!

خلاصه! حرام خواری و حرام کاری سبب دوری از خدا و محرومیت از سعادت ابدی است.

این جمله نیز از حضرت امام عسکری علیه السلام است:

(لَا يَشْعَلُكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ)<sup>۳</sup>؛

به دست آوردن روزی، شما را وادار نکند که واجب را ترک کنید و به حرام آلوده شوید [تأمین رزق شما به عهده‌ی خداست، اما تأمین آخرت به عهده‌ی خود شماست].

رزق شما را خدا به عهده گرفته، این قدر خود را به آب و آتش نزنید.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾<sup>۴</sup>؛

هر جنبنده‌ای روزی‌اش را خدا به عهده گرفته است.

از شما حرکتی موافق با طبع و شرع خواسته و آنگاه رساندن رزق مقدر شما را

ضامن شده و فرموده است:

۱-سوردهی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

۲-تحف العقول، صفحه‌ی ۴۸۹.

۳-همان.

۴-سوردهی هود، آیه‌ی ۶.

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ۖ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تُنطِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

ولی یاللاسف! که حرص دنیا طلبی آنچنان ما را گرفته که اصلاً به یاد آخرت نمی‌افتیم! ما اصالت را به دنیا داده‌ایم و به همین جهت است که به شک و ریب افتاده و می‌گوییم: اگر کفار ملعونند، پس چرا اینقدر متنعمند و غرق در رفاهند؟! این حالت شک و تردید برای همین است که ما برای دنیا اصالت و ارزش قائل هستیم و آخرت را به حساب نمی‌آوریم! نعمت را نعمت می‌دانیم و عذاب را لذت می‌شماریم! اگر حیات ابدی آخرت را می‌شناختیم و به آن معتقد بودیم، می‌فهمیدیم که اصلاً زندگی غرق در رفاه کافران، نعمت نیست و قابل حسرت بردن به آن نیست. من که مؤمن هستم باید دنیای خودم را در مسیر آخرت قرار بدهم و مطمئن باشم که هم دنیایم تأمین می‌شود و هم آخرتم.

مولایمان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(...اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ  
الْآخِرَةِ...)<sup>۲</sup>

بدانیدای بندگان خدا که پرهیزکاران هم نقد دنیا را برده‌اند و هم نسیه‌ی آخرت را [هر دو سرای خود را تأمین نموده‌اند].

کاری نکنید که برای رسیدن به دنیای فانی، آخرت باقی را از دست بدهید که این کاری غیرعاقلانه است.

۱-سوره‌ی ذاریات، آیات ۲۲ و ۲۳. (در آسمان است رزق شما و آنچه وعده داده شده‌اید و قسم به پروردگار آسمان و زمین! این مطلب حق است مشابه حرف زدنتان که در آن تردید ندارید.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، نامه‌ی ۲۷.

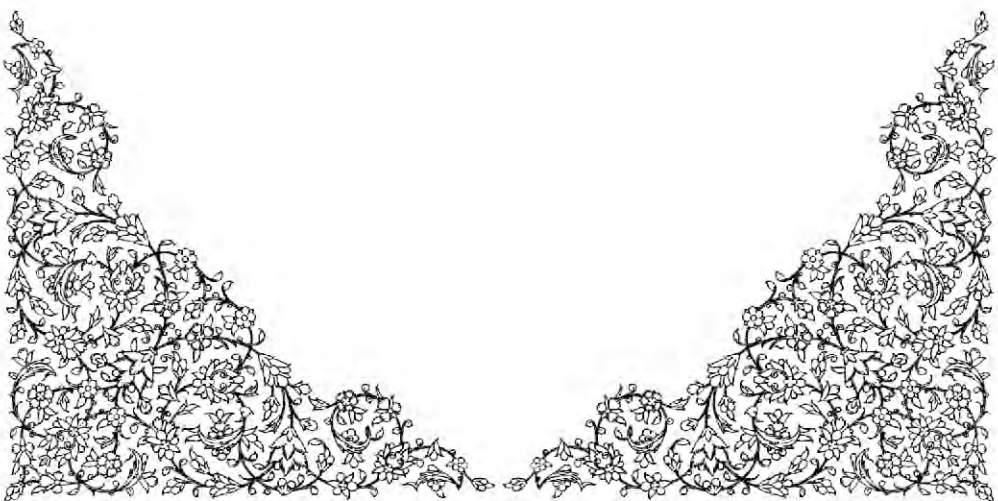






بخش هشتم

دارایی دنیا، ندها و عبرت‌ها





## حرام خواری عالمان اهل کتاب

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ  
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...﴾<sup>۱</sup>؛

اکثریت عالمان و راهبان اهل کتاب «اَکَل مال به باطل» می‌کنند، یعنی مال مردم را از طریق باطل می‌خورند. البته خوردن نه به آن معنای خاصی که در ذهن ماست؛ چون ما به جویدن لقمه و فرو بردن آن از حلق می‌گوییم: اکل و خوردن. اما همه چیز را که نمی‌شود اینطور خورد. در اینجا منظور از اَکَل، تصرف است؛ یعنی اموال مردم را به تصرف کامل خویش درمی‌آورند و به خود اختصاص می‌دهند تا کسی نتواند تصرف کند. در واقع خوردن هم چنین است؛ یعنی وقتی کسی لقمه‌ی غذایی را می‌خورد، دیگر کسی نمی‌تواند از آن بهره‌ای ببرد، چون تصرف کامل کرده و جزء بدن خود ساخته است. ما نیز در محاورات عرفی خود، این اصطلاح را به کار می‌بریم؛ مثلاً می‌گوییم: فلان آدم خانه‌ی فلانی را خورد! با اینکه خانه خوردنی نیست. گاهی می‌گوییم: بلعید؛ یعنی چنان با سرعت خورد که اصلاً مجال جویدنش را به دندان‌های خودش هم نداد!

قرآن هم می‌فرماید: بسیاری از اخبار و رُهبان، اموال مردم را به تصرف کامل خود در می‌آورند، آن هم «بالباطل»، یعنی بدون مجوز شرعی.

**اَکَل به باطل** از طرق مختلف صورت می‌گرفت: گاهی رشوه می‌گرفتند و حق

را باطل و باطل را حق جلوه می‌دادند! مثلاً به نفع زورمندان سخنی می‌گفتند و فتوایی می‌دادند و به جاه و مقامی می‌رسیدند. کتاب تورات و انجیل را هم تحریف می‌کردند:

﴿...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...﴾<sup>۱</sup>

کلام خداوند را از جای خود تغییر می‌دادند [تحریف می‌کردند]...

آن بشارت‌هایی را که تورات و انجیل به آمدن رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده بود برای حفظ مقام و موقعیت اجتماعی خود تحریف یا کتمان می‌نمودند! گاهی هم اوراق مغفرت می‌فروختند! مردم ساده دل را جمع می‌کردند و می‌گفتند: فلان مبلغ پول بدهید، من گناهان شما را می‌بخشم و از جهنم نجات داده و سند مغفرت به شما می‌دهم! بهشت فروشی می‌کردند که مثلاً شما مالک فلان غرفه، واقع در سمت شرقی بهشت شده‌اید! پول می‌گرفتند و سند می‌دادند. او هم دلخوش می‌شد که همه‌ی گناهانم بخشیده شده و مالک فلان غرفه‌ی بهشتی هم شده‌ام! آری؛ از این راه‌ها اکل مال به باطل می‌کردند. مال مردم را می‌خوردند، بدون اینکه بهره‌ی مادی یا معنوی تحویل مردم بدهند.

﴿وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>

و مردم را از راه خدا باز می‌داشتند.

از این راه، هم راهزنی می‌کردند و هم مردم را از شناختن دین حق که راه خداست، باز می‌داشتند! چون دو گروه احبار و رهبان، در میان مردم به عنوان «الگو» شناخته شده بودند، مردم خیال می‌کردند آنها هر کاری می‌کنند و هر چه می‌گویند درست و راه نجات است و گاهی که می‌دیدند آنها برخلاف حق عمل می‌کنند، قهراً

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۶.

۲-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۴.

از راه حق منحرف شده و نسبت به دین بدبین می گشتند و دین در نظرشان مُشَوَّه و بدنما جلوه می کرد. معلوم است که تحریف کتاب تورات و انجیل و کتمان و انکار بشارت‌هایی که به خاتمیت داده شده راه حق را می بندد؛ یعنی مردم نمی توانند با حق آشنا شوند و افکارشان منحرف گشته و رو به باطل می روند.

این است که خدا اهل ایمان را مخاطب قرار داده و هشدار می دهد که شما فریب تبلیغات شیطانی آنها را نخورید و در میان خودتان نیز اجازه ندهید اینگونه برنامه‌ها اجرا شود؛ ما قصه‌ی احبار و رهبان را می گوئیم تا شما عبرت بگیرید.

**همه چیز از این بی همه چیز!**

یکی از علما می گوید: «عزّت پول هم از عجایب است!» چون خود پول، فی حدّ نفسه، فایده‌ای ندارد، بلکه از خاک و سنگ هم بی فایده تر است؛ زیرا نه خوراک است و نه پوشاک، نه مسکن است و نه مرکب؛ ولی در عین حال معشوق بشر است! چرا؟ این چه سرّی است؟!

آری، سرّش این است که پول، در عین بی فایده‌گی امّ الفواید است. خودش فایده‌ای ندارد ولی سرچشمه‌ی همه‌ی فایده‌هاست!! گرسنه‌ها را سیر می کند، برهنه‌ها را می پوشاند، بی مسکن‌ها را مسکن دار می کند و بی مرکب‌ها را مرکب دار می کند، طیب را از راه دور بالای سر مریض می آورد و خلاصه معاش و معاد مردم را تأمین می کند؛ بنابراین معشوق بشر است! حکما می گویند:

(بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ)؛<sup>۱</sup>

ولی ما می گوئیم: اگر شیء، کلّ الاشياء باشد تعجّبی ندارد، تعجّب آنجاست که: «لَا شَيْءٌ كُلُّ الْأَشْيَاءِ» باشد! یعنی با این که خود پول، لاشیء است و هیچ چیز نیست؛ نه خوراک است و نه پوشاک، نه مسکن است و نه مرکب؛ اما همه چیز از این

۱- حقیقت، هر شیء را شامل می شود.

بی همه چیز می جوشد؛ «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرْیِ». آری:

حضرت پول است کان را جان نثار است این بشر

در پی اش هر کس چو مجنون سر به صحرا می کند

محترم چون پول، در عالم نظر دارد کسی؟

هر کسی را تو بگویی عقل حاشا می کند

هر ملل در هر دُول، آن را به نامی خوانده اند

اسم اعظم نیست، لکن کار اسماء می کند

﴿ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾<sup>۱</sup>

و خدا به آدم همه‌ی اسماء را آموخت.

ملائکه در مقابل آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به سجده افتادند، چون علم اسماء داشت. آدمیان نیز

در مقابل پول سجده می کنند و برای پول و پولدارها رکوع می کنند: «وَيُنُكُّهُمْ

دَنَانِيرُهُمْ»<sup>۲</sup>.

شیرنمای موش صفت!!

عبدالله بن عمر (پسر خلیفه‌ی دوّم) شخصیت محترمی در میان مردم بود اما

شیرنمای موش صفت بود. همین که دید حجاج بن یوسف ثقفی (استاندار سَفَاك<sup>۳</sup>

بنی مروان) عبدالله بن زبیر را به دار آویخت، ترسید و پیش حجاج آمد و گفت:

آمده‌ام به دست تو برای عبدالملک مروان بیعت کنم چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

(مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)<sup>۴</sup>؛

هر که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت [و کفر و نفاق]

مرده است.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۲- دینشان همان پول‌هایشان است.

۳- بسیار خونریز.

۴- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۳۲۹.

من آمده‌ام به دست تو با عبدالملک که امام زمان من است، بیعت کنم تا کافر بی‌ایمان نمرده باشم! حجاج ظاهراً چیزی می‌خورد پایش را دراز کرد و گفت: با پای من بیعت کن، دستم بند است!! عبدالله بن عمر برآشفته و گفت: به من توهین می‌کنی؟ حجاج گفت: ای احمق! مگر علی بن ابیطالب امام زمانت نبود؟ چرا برای اطاعت از این حدیث پیامبر نرفتی با او بیعت کنی؟! حالا آمدی پیش من حدیث می‌خوانی که به دست من با عبدالملک که امام زمان توست بیعت کنی؟ تو از ترس این چوبه‌ی دار که جسد عبدالله بن زبیر بالای آن است، آمده‌ای، نه برای اطاعت از حدیث پیامبر.<sup>۱</sup> این معنای ذلت و فرومایگی است. آری:

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۲</sup>

این مردم منافق در دلشان از شما بیشتر ترس دارند تا از خدا، زیرا آنها مردمی هستند که هیچ فهم و شعوری ندارند.

### شهادت عزتمندان‌هی سعیدبن جبیر

اما روزی هم، مأمورین همین حجاج، سعیدبن جبیر را (که به تأیید مرحوم محدث قمی از محبتین با اخلاص اهل بیت علیهم‌السلام بود) دستگیر کرده نزد حجاج خونخوار آوردند. تا او چشمش به سعید افتاد؛ از روی اهانت به او گفت: ای شقی بن کسیر!<sup>۳</sup> سعید با شهادت تمام گفت: مادر من بهتر از تو می‌دانست، نامم را چه بگذارد. او که از این جواب محکم برآشفته شد گفت: بگو بینم از نظر تو شیخین (ابوبکر و عمر) بهشتی هستند یا جهنمی؟ چون آن روز ابوبکر و عمر آن چنان در نظر

۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۱۳۶ (عبد).

۲- سوره‌ی حشر، آیه ۱۳.

۳- متضاد مفهوم نام سعیدبن جبیر.

مردم محترم بودند که کمترین اهانت نسبت به آنها موجب قتل اهانت‌کننده می‌شد، حجاج می‌خواست سخنی توهین‌آمیز نسبت به آنها از زبان سعید بشنود و همین را در نظر مردم مجوز قتل او ارائه کند. اما سعید هم مرد بیداری بود و نخواست دستاویزی به دست حجاج بدهد. از این رو در جواب او گفت: وقتی تو به جهنم یا بهشت رفتی و اهلش را دیدی، آن وقت خواهی فهمید، آنها بهشتی هستند یا جهنمی! گفت: تو درباره‌ی خلفا چه می‌گویی؟ سعید گفت: من وکیل مدافع خلفا نیستم. حجاج گفت: کدام یک از خلفا را بیشتر دوست داری؟ سعید گفت: هر کدام خدا را بیشتر راضی کرده باشند. حجاج گفت: کدام یک خدا را بیشتر راضی کرده‌اند؟ سعید گفت: این را خدا می‌داند؛ زیرا تنها خداست که از اسرار درونی بندگانش باخبر است. حجاج گفت: نمی‌خواهی تصدیق کنی؟ سعید گفت: نمی‌خواهم تکذیب کنم. حجاج گفت: تو در نظر من واجب‌القتل هستی، حالا خودت انتخاب کن که به چه کیفیت تو را بکشم؟! سعید گفت: به هر کیفیتی که خودت دوست داری کشته شوی، همانگونه مرا بکش، زیرا بطور مسلم تو قصاص خواهی شد. دستور داد سر از بدنش جدا کنند. سعید رو به قبله کرد و این آیه را خواند:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۱</sup>

من با ایمان خالص رو به سوی خدای آوردم که آفریننده‌ی همه‌ی آسمان‌ها و زمین است و...

دستور داد او را از قبله برگردانند. او این آیه را خواند:

﴿...فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...﴾<sup>۲</sup>

...به هر سو که رو بگردانید، همان سو خداست...

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.



گفت: او را به صورت به زمین بخوابانند؛ در همان حال سعید این آیه را خواند:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾؛<sup>۱</sup>

شمارا از خاک آفریده‌ایم و به خاک بر می‌گردانیم و بار دیگر از خاک بیرونتان می‌آوریم.<sup>۲</sup>

در همان حال سرش را از بدن جدا کردند! بنا بر نقل از تاریخ ابن اثیر، هنگام جدا کردن سر از بدنش، سه بار گفت: «لا اله الا الله». یک بار فصیح بود و مفهوم دو بار دیگر زمزمه‌ای بود نامفهوم.

آری، سعید عملاً نشان داد که ما موش نیستیم از گربه بترسیم. ما آهوان خوش خط و خال کوهسار توحیدیم و جز خدا از احدی خَشِيت نداریم.

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَحْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...﴾؛<sup>۳</sup>

آنان که رسالات خدا را تبلیغ می‌کنند، از احدی جز خدا خشیت ندارند...

### از برکت تا نکبت!

﴿وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛<sup>۴</sup>

خداوند مثلی زده [و از طاعیان محکوم به عذاب ارائه‌ی نمونه کرده که] منطقه‌ی آبادی بوده است در کمال امن و امان که از هر مکانی روزی‌اش بطور وافر می‌رسید. آنها نعمت خدا را کفران کردند و خدا به کیفر اعمالی که مرتکب می‌شدند لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشاند.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۵.

۲- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۲۲ (سعد).

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۹.

۴- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۱۲.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: گروهی از بنی اسرائیل آن‌چنان زندگی مرفه‌ی داشتند که حتی از موادّ غذایی برای استنجا<sup>۱</sup> و پاک کردن بدن خویش استفاده می‌کردند و عاقبت کارشان به جایی رسید که همان موادّ غذایی آلوده را از شدّت گرسنگی خوردند!<sup>۲</sup>

این آیه‌ی شریفه نمونه‌ای است از قرآن کریم که ارتباط اعمال آدمیان را با حوادث عالم تکوین نشان می‌دهد و گوشزد می‌کند که از اوّل چنین نبوده که زندگی بشر غرق در نکبت و نفرت باشد و اولاد آدم از زمین و آسمان روی خوش نبینند و علی‌الدوام با انواع و اقسام درد و رنج‌ها و ناگواری‌ها دست به‌گریبان باشند. آن روز که آدم و حوّا علیهم السلام پدر بزرگ و مادر بزرگ ما، روی زمین آمدند، آسمان و زمین با هم مهربان و خوش و خندان بودند. آسمان دست نوازش بر سر زمین می‌کشید. باران به موقع بر آن می‌بارید. آفتاب به موقع بر آن می‌تابید. تابستان به جای خود تابستان و زمستان به جای خود زمستان بود.

در نتیجه، زمین هم متقابلاً به روی آسمان لبخند تشکر می‌زد و آنچه در دل داشت از خیرات و برکات، بر دامن خود ظاهر می‌ساخت؛ کوه و دشت و چمن شاداب و خرّم، درختان پربار و جویباران سرشار. آسمان پدری فعال و زمین مادری مهربان. کانون سعادت گرم و با محبتی تشکیل داده بودند و فرزندان سالم و کامل در دامن خود می‌پروراندند.

اصلاً آمدن آدم و حوّا علیهم السلام به این عالم خاکی، برای این نبود که آنها و فرزندان‌شان به زندگی نکبت باری که ما اکنون مبتلا بدان هستیم مبتلا بشوند، بلکه خدا خواسته بود تنها یک گوشمالی به آنها بدهد به خاطر یک ترکّ اولی که مرتکب

۱- پاک کردن مخرج بول و غائط.

۲- تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۹۱.

شدند و از میوه‌ی درختی که ممنوع اعلام شده بود تناول کردند. البته، آن معصیت مضرّ به عصمت نبود. ترکّ اولی یعنی خوبتر را رها کردن و خوب را انجام دادن، از انبیاء که مقام معرفشان فوق‌العاده بالاست خلاف توقع است و از این رو محکوم به تبعید شدند و از مقام قرب و همنشینی با فرشتگان طرد گشته به این زمین خاکی افتادند.

البته، در این تبعیدگاه خاکی همه گونه وسایل پذیرایی از آن دو شخصیت محترم مهیا شد. تنها عذاب و گوشمالی‌شان این بود که در زمین بمانند و از عالم قرب خاصّ خدا دور باشند و روشن است که بالاترین عذاب، عذاب فراق است و پر شکنجه‌ترین عقوبت‌ها، عقوبت دور افتادن از وطن مألوف و جدا گشتن از همنشینان مأنوس است. مثل این که یک استاد دانشگاه را به روستایی ببرند و آنجا در یک باغ بسیار با صفا و مجهّز به تمام جهازات زندگی خوش زندانی‌اش کنند. آنجا همه چیز هست، اما در عین حال او در عذاب است؛ زیرا از کلاس درس و بحث و همنشینان خود محروم است؛ یا این که مرغی را از گلستان بگیرند و در قفس نگه دارند و آب و دانه‌اش را هم فراهم سازند. طبیعی است که او هوای گل و پرواز در گلستان و هم‌نوایی با بلبلان در سر دارد و از این جهت در عذاب است.

آدم و حوّا علیهم‌السلام نیز به خاطر ترکّ اولی، به زمین تبعید و اینجا زندانی شدند، اما زندانی که همه چیز از وسایل زندگی مرفّه در آن فراهم بود و تنها دشواری‌شان دشواری فراق و دور افتادن از مقام قرب بود که بنا بر روایتی دو‌یست سال برای آن گریستند تا آنجا که فرشتگان آسمان از گریه‌ی آنها ناراحت شدند.<sup>۱</sup>

حاصل این که، هیچ‌گاه آدم و حوّا در تبعیدگاهشان از گرسنگی و تشنگی و دیگر سختی‌های زندگی ننالیده‌اند. از همه جهت در رفاه بوده‌اند تا این که

۱- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۹۵ (یکی).

فرزندانشان بر اثر اتباع از اهوای نفسانی سر به طغیان و عصیان نهاده کفران نعمت کردند؛ در نتیجه، خدا آنها را به کیفر اعمالشان گرفت و آسمان و زمین را بر آنها خشمگین ساخت و از همه جانب بلا بر سرشان ریخت و به معیشت دشوار و زندگی پیچیده و ناگوار مبتلایشان گردانید و فرمود:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾<sup>۱</sup>

کسی که از ذکر [و فرمان] من روی برتابد، دچار زندگی پیچیده و دشواری خواهد گشت.

### سبب نزول بلاهای بی سابقه

این جمله‌ی اعجاز‌آمیز از حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده است:

(كُلَّمَا أَخَذَتْ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَخَذَتْ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ)<sup>۲</sup>

هر زمان، مردم مرتکب گناهان بی سابقه‌ای شوند، خدا نیز آنها را به بلاهای بی سابقه مبتلا می‌کند.

می‌گویند: مردی برای انجام دادن کار مهمی احتیاج داشت که دو سه ساعتی در مکان آرامی به تفکر بپردازد تا راه حلی پیدا کند؛ از این رو به خارج شهر رفت. در میان بیابان، زیر درختی به تفکر نشست. در این اثنا، دسته‌ای از گنجشک‌ها روی درخت نشستند و سر و صدای آنها را انداختند. مرد متفکر رشته‌ی افکارش گسیخته شد. برخاست و با حرکت دادن سر و دست و صدای کیش کیش آنها را متفرق ساخت و دوباره نشست و رشته‌ی فکر را از سر گرفت. چند لحظه بعد، باز گنجشک‌ها آمدند و مزاحم شدند. مرد دوباره از جا برخاست و آنها را از سر درخت دور کرد و آمد و

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۵.

نشست. باز گنجشک‌ها آمدند. این عمل چند بار تکرار شد.

عاقبت، مرد پخته و کاملی که از دور ناظر این صحنه بود جلو آمد و گفت: آقای عزیز، تمام این یک ساعتی که به تفکر درباره‌ی کارت اختصاص داده بودی، به گنجشک‌پرانی گذشت. پس کی به کار خود خواهی رسید؟ ده ساعت هم که به همین منوال بگذرانی، جز گنجشک‌پرانی کاری نخواهی کرد و از فکر و مطالعه‌ی خود نتیجه‌ای نخواهی گرفت. تنها راه علاج این است که تا وقت منقضی نشده است دست به کار شوی و این درخت را از ریشه برکنی؛ درخت که ریشه کن شد و از بین رفت، دیگر گنجشکی نخواهد آمد. اما تا این درخت سرپاست، گنجشک‌ها مخلص این درختند و تو هم جز صدای کیش کیش سر دادن و جست و خیز کردن و گنجشک‌پراندن کاری نخواهی کرد و به هدف نخواهی رسید.

حال، بشر امروز هم به چنین بلایی مبتلا شده است. درخت طغیان بر خدا را در سرزمین جان خود کاشته است؛ این درخت هم جز جانوران مودی از قبیل سیل و زلزله و طوفان، خشکسالی، گرانی، سرطان، جنگ‌های ویرانگر از ناحیه‌ی جباران زمان و هزاران ناگواری دیگر و خلاصه، زندگی پیچیده و دشوار و نکبت‌بار محصولی نخواهد داد.

این بشر بیچاره هم زیر این درخت پر بلا نشسته است و می‌خواهد با جهاز علم و دانش و صنعت، این جانوران مودی را از خود دور کند و بعد آسوده بنشیند و زندگی خوش و خرمی پیش بگیرد! ولی هر دم که وسیله‌ای به دست می‌آورد و به کمک آن، یکی از این بلاها را از خود دفع می‌کند، بلایی کوبنده‌تر از آن پیدا می‌شود و بیچاره‌اش می‌کند. هنوز میکروب یک بیماری و روش درمانش را شناخته است، بیماری دیگری خطرناک‌تر از آن هجوم می‌آورد؛ هنوز خرابی زلزله‌ای را

اصلاح نکرده، طوفانی عظیم بر سرش می‌تازد؛ با بیماری سرطان دست به گریبان است که ناگهان، بیماری ایدز سر از گریبان در می‌آورد؛ این بیچاره‌ی بینوا هم جز جرزخوانی و گنجشک‌پرانی کاری از پیش نمی‌برد.

اِنَّا اَنْبِیَاۗءًا عَلَیْهِمُ السَّلٰوةُ که مردان پخته‌ی عالمند و به رموز دستگاه خلقت آگاهند، داد می‌زنند: ای بیچاره، بشر جاهل مغرور، تو چاره‌ای جز ریشه‌کن ساختن این درخت طغیان‌نداری. این درخت که ریشه‌کن شد، تمام این جانوران خطرناک از سرت دست بر می‌دارند و تو به زندگی آرام و خوش و خرمی نایل می‌شوی. این گفتار خالق توست که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقَرْیٰۤا اٰمَنُوۡا وَ اٰتَقَوْۡا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکٰتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَ الْاَرْضِ وَّلٰكِن كَذَّبُوۡا فَاَخَذْنَاہُمْ بِمَا كَانُوۡا یَكْسِبُوۡنَ﴾<sup>۱</sup>

اگر این مردم مؤمن و متقی شوند، ما از زمین و آسمان درهای رحمت و برکت به رویشان می‌گشاییم. اینان به تکذیب حقایق پرداختند و اوامر ما را زیر پا نهادند؛ ما هم بر اساس سنت جاریه‌ای که داریم، آنها را به انواع بلاها مبتلا کردیم.

### حلاوت دنیا، هلاکت انسان

یکی از برنامه‌های ارشاد و هدایت حضرت عیسی مسیح علیه السلام سیاحت در بلاد بود. در میان شهرها می‌گشت و مردم را ارشاد می‌نمود. یکی از اصحاب که اظهار علاقه‌ی شدید به آن حضرت می‌کرد، در یکی از سفرها همراه ایشان شد. در بین راه به نهر آبی رسیدند و نشستند غذا بخورند. سه قرص نان داشتند. یکی را حضرت مسیح علیه السلام خورد و یکی را آن مرد همراه و یکی اضافه آمد. مسیح علیه السلام برخاست و کنار آب رفت تا آب بنوشد. وقتی برگشت، آن قرص نان را ندید! فرمود: قرص نان چه شد؟ گفت: نمی‌دانم. او آن را در غیاب آن حضرت خورده بود!

حرکت کردند و در بین راه آهوئی را شکار کردند و گوشت آن را بریان کرده و خوردند. یکی از معجزات حضرت مسیح علیه السلام زنده کردن مردگان بود. به آن آهو خطاب کرد به اذن خدا برخیز. آن هم زنده شد. حضرت به آن مرد فرمود: تو را قسم می‌دهم به حق آن خدایی که این آیت را به دست من به تو نشان داد، بگو آن قرص نان چه شد؟ گفت: نمی‌دانم!

باز هم آمدند و کنار نهر عظیمی رسیدند. حضرت مسیح علیه السلام دست او را گرفت و قدم روی آب گذاشتند و به آن سمت نهر رسیدند. حضرت بار دیگر او را قسم داد و از قرص نان جو یا شد و باز او گفت نمی‌دانم!

رفتند تا کنار تلّ ریگی رسیدند. حضرت مسیح علیه السلام به ریگ‌ها اشاره کرد و مبدّل به طلا شد! آنگاه طلاها را به سه قسمت مساوی تقسیم کرد و فرمود: این قسمت مال من، آن قسمت هم مال تو و قسمت سوم هم مال کسی که قرص نان را خورده است. گفت: آقا! آن را من خورده‌ام!! سخن از طلا که به میان آمد، اقرار به خیانت کرد و خود را رسوا نمود. حضرت مسیح علیه السلام فرمود: همه‌ی اینها مال تو و از او خداحافظی کرد و رفت.

چون به پول رسید، دیگر به پیغمبر کاری نداشت. تنها نشسته بود. ناگهان دو نفر پیدا شدند و دیدند او تلّی از طلا دارد. مرد فهمید که آنها نظر سوء به طلاهای او دارند و قصد قتل او را کرده‌اند.

گفت: اینها را با هم تقسیم می‌کنیم. گفتند: یکی از ما به شهر برود و غذایی فراهم کند که بخوریم و به شهر برگردیم. او که رفت غذا بخرد، با خود گفت، غذا را مسموم می‌کنم که آنها بمیرند و همه‌ی اموال مال من باشد. آن دو نفر هم گفتند: چرا به او سهم دهیم، او را می‌کشیم و خود صاحب این طلاها می‌شویم. او که آمد، برخاستند و او را کشتند و بعد غذای مسموم را خوردند و هر دو مردند و اجساد این سه نفر کنار طلاها افتاد!!

حضرت عیسیٰ علیه السلام با جمعی از یاران‌شان برگشتند و دیدند سه جسد کنار طلاها افتاده است! فرمودند: دنیا این است و دنیاداران این گونه بر سر و کله‌ی هم می‌کوبند و برای رسیدن به پول، همدیگر را می‌دزدند و دنیا همچنان به جای خود باقی می‌ماند.

مست است زمین زیرا خورده است به جای می

در کاس<sup>۱</sup> سرهرمز خون دل نوشروان

گویی که کجا رفتند آن تاجوران یک یک

ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان

پرویز که بنهادی برخوان تره‌ی زرین

زرین تره کو بر خوان، رو «گم ترکوا»<sup>۲</sup> برخوان

### نقطه ضعف بزرگ مبلغان دینی!!

حال اینجا به تناسب این آیه:

﴿فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۳</sup>

اشاره به این نکته شاید دور از مناسبت نباشد که یکی از نقایص بزرگ سازمان تبلیغی دینی ما این است که مبلغین دین برای امرار معاش و تأمین هزینه‌ی زندگی‌شان به مردم محتاجند! یعنی مزد کارشان را از مردم می‌خواهند! در صورتی که انبیا علیهم السلام به مردم می‌گفتند: ما از شما اجر و مزد نمی‌خواهیم. ما مأمور از جانب خدا هستیم. مزد ما هم به عهده‌ی خداست. این نقیصه‌ای است که هم لطمه به مبلغ می‌زند و هم به مردم. اما لطمه به حال مبلغ از آن جهت است که وقتی بنا شد مبلغ مزد کار تبلیغ خود را از مردم بگیرد؛ طبیعی است که خود را محتاج به مردم می‌بیند و قهراً آن حریت و

۱- جام شراب.

۲- اشاره به آیات شریفه‌ی ۲۵ و ۲۶ سوره‌ی دخان، (چه بسیار بوستان‌ها و چشمه‌سارانی که آنان پس از خود بر جای گذاشتند و کشتزار و جایگاه‌های نیکو و با ارزش).

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۲.



آزادی در سخن را که در بیان احکام دین باید داشته باشد نخواهد داشت. بلکه پیوسته مراقب خواهد بود که سخنش برخورد با ثروتمند و قدرتمندی که او در پناه ثروت و قدرت او می‌خواهد ادامه‌ی کار بدهد نداشته باشد و گرنه اعراض و روگردانی آن ثروتمند و قدرتمند سبب اختلال زندگی‌اش خواهد شد و طبیعی است که کم‌کم به تملق<sup>۱</sup> و تدلیس<sup>۲</sup> و کتمان حقایق دین آلوده می‌گردد و تدریجاً دین را با چهره‌ای که مورد پسند ثروتمندان و قدرتمندان باشد ارائه می‌دهد نه با چهره‌ای که مورد پسند خدا و رسولش می‌باشد و اما لطمه به حال مردم از آن جهت است که مسأله‌ی حُسن ظنّ و وثوق و اعتماد مردم به مبلغ دینی در درجه‌ی اول اهمّیت است که بتوانند افکار خود را با اطمینان و آسودگی خاطر در اختیار مبلغ بگذارند و سخنان او را در دل بنشانند. این در صورتی است که او را با کیفه‌ی تاجر و کاسب در کار تبلیغ دین نشناسند و گرنه بر اثر عدم وثوق و اعتماد از او فاصله می‌گیرند و قهراً از برکات عالی‌ی دین محروم می‌گردند و این محرومیت از تربیت دینی لطمه‌ی بزرگی است که به مردم می‌خورد.

### یک پیشنهاد عملی برای سازمان‌های تبلیغاتی

حال اگر طوری می‌شد که در تشکیلات روحانی ما از محلّ بیت‌المال اسلامی که تحت اشراف و نظارت حضرات آقایان فقهای عظام و مراجع تقلید- اعلی الله کلماتهم- ترتیب و تنظیم می‌گردد طوری می‌شد که بودجه‌ی معینی برای سازمان تبلیغ دینی مقرر می‌شد و آقایان مبلغین محترم با مردم طرف حساب نمی‌شدند و از آنها مزد کار خود را نمی‌خواستند، بلکه بطور مستقیم از محل بیت‌المال تأمین می‌شدند، همان‌گونه که معیشت قاضی از بیت‌المال تأمین می‌شود تا هیچ‌گونه

۱- چاپلوسی کردن.

۲- فریب دادن.

توقع از طرفین دعوانداشته باشد و در انشاء حکم و قضا آزاد باشد، در این صورت، هم مبلغ آزادی در گفتار داشت و هم مردم اعتماد به او پیدا می‌کردند.

فایده‌ی دیگر این که چون سازمان تبلیغ افراد صالح و لایقی را انتخاب می‌کرد طبعاً افراد ناصالح که مایه‌ی سرافکنندگی دین و روحانیّتند کنار می‌رفتند و قهراً نوعی پاکسازی و اصلاح صنفی در دستگاه تبلیغی به وجود می‌آمد و به همین جهت ما وقتی به سبک و روش انبیا علیهم‌السلام در امر تبلیغ و ارشاد و هدایت مردم می‌نگریم؛ می‌بینیم آنطور که قرآن نقل می‌کند همه وقتی که با مردم روبرو می‌شدند در قدم اول برای این که حس اعتماد و اطمینان مردم را به خود جلب کنند و موقعتیت روحانی خود را در دلها تحکیم و تثبیت بنمایند، پیش از همه چیز می‌گفتند:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

من هیچ اجری از شما در مقابل کار خود [تبلیغ دین خدا] نمی‌خواهم اجر من منحصرأ در عهده‌ی خدا حضرت رب العالمین است.

شما سوره‌ی شعرا را در قرآن کریم مطالعه بفرمایید، در آن سوره خداوند حکیم داستان جمعی از انبیا و نحوه‌ی برخورد آنها را با مردم بیان می‌کند در ذیل هر یک از آن داستان‌ها همین جمله را تکرار می‌کند که همه یک سنخ و یکنواخت می‌گفتند:

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾<sup>۲</sup>

من رسول و پیام‌آوری امینم که شما را به تقوی و اطاعت امر آفریدگار جهان دعوت می‌کنم پس تقوای خدا پیشه کنید و از من اطاعت بنمایید.

بعد امین بودن خود را از این راه اثبات می‌کردند که:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۰۹.

۲- همان، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.

هیچ گونه اجر و مزدی از شما در مقابل کار خود [تبلیغ دین خدا] نمی‌خواهم  
اجر من به عهده‌ی ربّ العالمین است و بس.

در سوره‌ی یس که جریان تکذیب پیامبران خدا را نقل می‌کند می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى﴾<sup>۱</sup>

مردی از دورترین نقاط شهر با عجله و شتاب آمد...

در حالی که مردم با خشم و تهدید در مقام سنگسار کردن پیامبران خدا برآمده  
بودند، در میان مردم فریاد کشید:

﴿... قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۖ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ  
مُهْتَدُونَ﴾<sup>۲</sup>

...گفت: ای مردم! از فرستادگان خدا پیروی کنید، پیروی کنید از کسانی که  
هم راه یافته‌اند و هم مزدی از شما نمی‌خواهند.

اینجا هم آن مرد با ایمان، دلیل بر وجوب تبعیت از پیامبران را همین مزد  
نخواستن از مردم بیان کرده است در حالی که راه یافتگان نیز هستند. قافله‌ای که در  
بیابانی گیر کرده و راه نمی‌دانند وقتی کسانی پیدا شدند که هم راه را بلدند و هم برای  
راهنمایی آنها پول نمی‌خواهند؛ به حکم عقل تبعیت از آنها واجب و لازم می‌باشد که:

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾

از راهنمایان راه یافته‌ی بی‌اجر و مزد تبعیت کنید.

نکته‌ی دیگری هم اینجا هست و آن اینکه مردم ارزش و عظمت پول را خوب  
شناخته‌اند اما چنان که باید به ارزش و عظمت دین و ایمان پی نبرده‌اند و لذا تا آنجا  
حاضرند از مبلّغان دین حرف بشنوند که پای پول به میان نیاید اما همین که سخن از

۱-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۰.

۲-سوره‌ی یس، آیات ۲۰ و ۲۱.

پول به میان آمد، یکی پس از دیگری در می‌روند و مبلغ را به خدای مبلغ می‌سپارند!

### شرط ملاقات با رسول خدا ﷺ

در سوره‌ی مجادله، خداوند حکیم جریانی را نقل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه حبّ پول مانع خیرات و برکات آسمانی می‌گردد و مردم مدّعی ایمان و محبّت به رسول خدا از صحنه‌ی امتحان پیروز در نمی‌آیند. آقایان مفسران در شأن نزول چند آیه از سوره‌ی مجادله می‌فرمایند:

جمعی از اغنیا و ثروتمندان از مسلمانان در مجلس پیامبر اکرم ﷺ حاضر می‌شدند و هر یک سعی می‌کردند که زودتر از دیگران در مجلس حضور یابند و نزدیکتر از دیگران به پیامبر اکرم ﷺ بنشینند و دیرتر از دیگران از مجلس خارج شوند هر کس خود را به پیامبر نزدیکتر می‌کرد و بیشتر به صحبت با آن حضرت می‌پرداخت. در میان مردم عظمتی پیدا می‌کرد و همه با دیده‌ی حسرت به او نگاه می‌کردند و آرزو می‌کردند به جای او باشند و به شرف صحبت با پیامبر نائل شوند گاهی می‌شد این دسته نوبت به دیگران نمی‌دادند که آنها هم شرفیاب بشوند و از صحبت با رسول خدا ﷺ بهره‌مند گردند! نشستن و صحبت کردن را به دلیل این که سخنان محرمانه با رسول اکرم ﷺ داریم طول می‌دادند و احیاناً موجب ملالت و آزرده‌گی روحی پیامبر اکرم ﷺ می‌شدند تا اینکه خداوند طیّ آیه‌ای دستوری صادر کرد که با اجرای آن، هم رسول مکرمش را از رنج طول جلوس آنها راحت کند و هم به دیگران نوبت ملاقات با حضرتش برسد. آیه نازل شد که از این به بعد ملاقات خصوصی با پیامبر اکرم ﷺ باید پولی باشد، ملاقات مجانی اکیداً ممنوع:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! هرگاه خواستید با رسول نجوا کنید [مطلبی محرمانه و پنهان از دیگران با او به میان بگذارید] قبلاً مبلغی به عنوان صدقه [به فقرا بپردازید] آنگاه اقدام به نجوی نمایید [این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر تمکن مالی نداشته باشید] تکلیفی ندارید چه آن که [خدا آمرزنده و مهربان است.

این دستور که آمد؛ همه رفتند و دور پیغمبر اکرم ﷺ خلوت شد و تهی‌دستان فرصتی برای شرفیابی به حضور پیامبر اکرم ﷺ به دست آوردند. سخن از پول که به میان آمد اغنیا از خیر صحبت با پیغمبر گذشتند و از آن تعیین و تشخیصی که از نجوا کردن با پیغمبر ﷺ به خود می‌گرفتند و به دیگران نخوت می‌فروختند؛ صرف نظر کرده و با این عمل نشان دادند که برای پول دوستان، گذشتن از پیغمبر ﷺ آسان است؛ اما گذشتن از پول غیر قابل امکان است! تنها یک نفر از این فرمان خدا با آغوش باز استقبال کرد و او مولا و سرور و مقتدای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که خودش فرموده است:

(إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَةً مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي آيَةُ النَّجْوَى إِنَّهُ كَانَ لِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشْرٍ دَرَاهِمٍ فَجَعَلْتُ أَدَدًا بَيْنَ يَدَيَّ كُلِّ نَجْوَى أَنَا جِئَهَا النَّبِيُّ دَرَاهِمًا)؛<sup>۱</sup>

در کتاب خدا آیه‌ای هست که نه کسی قبل از من به آن آیه عمل کرده و نه کسی بعد از من به آن عمل می‌کند، آن آیه‌ی نجوی است. من یک دینار داشتم و آن را تبدیل به ده درهم کردم و هر بار که خواستم با پیامبر اکرم ﷺ نجوی کنم یک درهم به فقیری صدقه دادم و شرفیاب حضور اقدس شدم.

البته آن آیه پس از مدّت کوتاهی نسخ شد و این آیه آمد و به توبیخ مسلمانان

پرداخت که:

﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...﴾<sup>۱</sup>؛

آیا ترسیدید از اینکه پیش از نجوی صدقاتی بدهید...؟!<sup>۲</sup>

### شخصیت متکبر جبار!

متکبر جبار کیست؟ خیال نکنیم که متکبر جبار، تنها زورمندان عالماند که می‌زنند و می‌کوبند و له می‌کنند، نه اینطور نیست؛ بلکه هر کسی که در مقابل حق - از هر قبیل که باشد- خاضع نشود، متکبر جبار است. تمام مردم نسبت به یکدیگر حق دارند. والدین نسبت به اولاد و اولاد نسبت به والدین حق دارند؛ زوجین نسبت به هم حق دارند؛ ارباب رجوع نسبت به پشت میز نشینان در ادارات حق دارند. هر کس در برابر حق - از هر که باشد- خاضع نشود، متکبر جبار است و مطمئن باشد که دانه‌ی حکمت و معرفت و محبت خدا در قلب او نخواهد روید. اغلب خانواده‌ها متکبر جبارند، در عین حال که به قول خود دین‌دار و اهل مسجد و جلسه و شیفته‌ی دعای ندبه و سمات و کمیلند، اما نه زن در مقابل حق شوهر خاضع است و نه شوهر در مقابل حق زن. اکثر اختلافات خانوادگی، نشأت گرفته‌ی از روح متکبر جبار است بلکه اکثر اختلافات و مشاجرات در سایر ابعاد زندگی اجتماعی، منبعث از همین رذیلت است؛ مثلاً در صحنه‌ی ادارات، دری به تخته‌ای خورده و میزی و دفتر و دستکی نصیب کسی گشته، بیچاره رجوع کننده جرأت سلام کردن ندارد تا چه رسد به آنکه بخواهد استیفای حق خود بنماید! اینها نمونه‌ای از روح متکبر جبار است و لذا محیط زندگی ما خالی از لطافت تعلیمات اسلام است و دل‌ها عاری از نورانیت معارف قرآن.

این جملات نورانی را هم بشنویم که خطاب به خواص امت فرموده‌اند:

۱-سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۳.

۲-مجمع‌البیان و المیزان و نورالثقلین و برهان، ذیل سوره‌ی مجادله.

(لَا تَكُونُوا كَالْمُنْحَلِّ؛ شما مثل غربال نباشید.

غربال چه می کند؟

(يُخْرِجُ مِنْهُ الدَّقِيقَ الطَّيِّبَ وَ يُمَسِّكُ النُّخَالََةَ؛

آرد لطیف را بیرون می دهد و نخاله را نگه می دارد.

(كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ وَ يَبْقَى الْعِلُّ فِي

صُدُورِكُمْ)؛<sup>۱</sup>

نکند شما که داعیه‌ی ارشاد و هدایت دارید، آنچه که حکمت است با زبانان

بیرون دهید و آنچه نخاله است از کینه و بغل و حسد، در قلب خود نگه دارید.

### مؤمنان بدعمل

خداوند متعال در قرآن کریم<sup>۲</sup> به ما هم هشدار می دهد و می فرماید: گروهی از

مؤمنان نیز از دسته‌ی منافقان به حساب می آیند، در حالی که باطناً کافر نیستند و کفر

اعتقادی ندارند ولی کفر عملی دارند؛ یعنی در مقام عمل، به اقتضای اعتقادشان

عمل نمی کنند. کلمه‌ی ﴿وَمِنْهُمْ﴾ که در ابتدای آیه آمده است، نشانگر این است که

گروه خوش اعتقاد بد عمل از نظر خدا در زمره‌ی منافقانند. آنگاه نمونه‌ای از

بدعملی‌ها را بیان می کند: ﴿مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ﴾؛ «آن کسانی که با خدا عهد بندگی بسته‌اند

که اگر خدا از فضل و احسانش به ما عطا کند ما حتماً صدقه خواهیم داد و از

صالحان خواهیم بود. اما متأسفانه همین که به مراد خویش رسیدند به عهد خویش

عمل نمی کنند». آیا ما با خدا پیمان بندگی بسته‌ایم؟! ما که به وحدانیت خدا و

رسالت رسول ﷺ شهادت داده‌ایم، یعنی چه؟ یعنی من متعهد شده‌ام و به عهده

گرفته‌ام که نماز بخوانم، روزه بگیرم، حج بروم، زکات بدهم و خلاصه! اتیان واجبات

و ترک محرّمات بنمایم و معنای بندگی همین است که می فرماید:

۱- تحف العقول، صفحه ۳۸۱، مواظ المسیح.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۵.

﴿ اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱﴾ وَ اَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۲﴾؛

آیا من با شما ای آدمزادگان! در عالم فطرت و عقلتان پیمان نبسته‌ام که از شیطان که دشمن آشکار شماست اطاعت نکنید؟! تنها از من اطاعت کنید که راه مستقیم [سعادت] همین است.

مؤمن اما اسیر حبّ دنیا

با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز هر روز صبح، عهد می‌بندیم و می‌گوییم:

(اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ... اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اُجِدُّدُ لَهٗ فِى هَذَا الْيَوْمِ وَ فِى كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً فِى رَقَبَتِي (...))؛<sup>۲</sup>

فرموده‌اند: در پایان این زیارت، دست راست را به دست چپ بزنید، مثل دست زدن در بیعت و بگویید:

(... اَللّٰهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهٗ فِى عُنُقِيْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛

من با مولایم و امام زمانم بیعت کردم و بیعت او را به گردن گرفتیم و بر آن وفادار می‌مانم تا روز قیامت.

حال، آیا به راستی ما به این عهد و پیمانی که با خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بسته‌ایم، وفاداریم و بنده‌ی مطیع درست و حسابی هستیم.

آیه صریحاً تهدید می‌کند و می‌فرماید: از منافقان محسوب می‌شود آن کسی که با خدا پیمان می‌بندد که: «اگر به من تمکن مالی بدهی، چنین و چنان می‌کنم؛

۱-سوره‌ی یاسین، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲-بخشی از دعای عهد مفاتیح الجنان، ص ۵۳۸.



مسجد می سازم؛ حسینیه می سازم؛ درمانگاه می سازم؛ به مستمندان می رسم» بعد هم عمل نمی کند. در مقام اعتقاد خوب است، پیمان محکم هم با خدا می بندد ولی به تمکن که رسید، حُب دنیا در دلش گل می کند و مانع عمل می شود.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

با خدا پیمان می بندند که اگر خدا از فضلش به ما بدهد، حتماً و قطعاً صدقات می دهیم و انفاقات می کنیم و از بندگان صالح می شویم.

اما: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾؛ همین که از فضلش به آنها داد.

﴿بَخُلُوا بِهِ﴾؛ به همانچه که خدا داده است بخل می ورزند.

و مثل قارون می شوند که حضرت موسی عليه السلام به او می گفت: از آنچه که خدا به

تو داده است زکات بده. می گفت: نه:

﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي﴾<sup>۲</sup>؛

من این مال را خودم با کاردانی خودم به دست آورده ام [مربوط به کسی نیست].

﴿تَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

رو برمی گردانند در حالی که اعراض می کنند.

شاید تولی، یعنی نافرمانی اما اعراض، یعنی حکم خدا را خلاف حکمت دیدن. گاهی آدم نماز نمی خواند و گاهی می گوید: دروغ است و خدا نگفته و چه بسا اصلاً کار لغو و دستوری نامعقول است!! این بدتر است و همدوش با کفر است. زنی معتقد به حجاب هست و آن را جزء دین می داند ولی رعایت نمی کند، اما گاهی می گوید: اصلاً حجاب دروغ است و آن را آخوندها از پیش خود گفته اند و حجاب

۱-سوره توبه، آیه ۷۵.

۲-سوره ی قصص، آیه ۷۸.

۳-سوره توبه، آیه ۷۶.

زن در چنین زمانی و با این شرایط دستور حکیمانه و عاقلانه‌ای نیست! این اعراض است و منتهی به کفر اعتقادی می‌شود.

### پیروان شیطان

ابلیس، خدا و معادو انبیا را قبول داشت، اما می‌گفت: دستور سجده بر آدم خاکی، درباره‌ی من دستور حکیمانه‌ای نیست؛ زیرا:

﴿...أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...﴾؛<sup>۱</sup> من از او بهترم.

کسانی هم که می‌گویند: خدا و پیغمبر و معاد درست است ولی من که یک خانم امروزی درس خوانده و دکتر هستم، درست نیست خودم را با حجاب از مردان بیپوشانم. حجاب، شأنِ زن‌های بی‌سواد و روستایی بوده و هست! ما شأنمان اجلّ از این است که خود را با حجاب بیپوشانیم!! اینها همان دنباله‌روهای ابلیسند؛ چون ابلیس نیز حرفش همین بود؛ به خدا می‌گفت: همه چیز تو را قبول دارم ولی این دستور سجده بر آدم، مناسبِ شأن من نیست. این روش علاوه بر کفر عملی، کفر اعتقادی هم هست.

حاصل آنکه آیه‌ی شریفه اعلام خطر می‌کند که نتیجه بدعملی‌ها، پیدایش حالت نفاق در قلب است:

﴿فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾؛

شکستن پیمان بندگی و طغیان عملی، روح نفاق را در دل‌های آنان تا روز مرگشان [یا روز قیامت] برقرار ساخت.

﴿بِمَا أَخْلَقُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

این روح نفاق، مولود خلف وعده‌ها و دروغگویی‌های آنان بود.

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۶ و سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۷.

این آیه جلداً هشداری برای ماست که فعلاً کفر عملی داریم. مراقب باشیم منتهی به نفاق و کفر اعتقادی نشود که تا آخرین لحظه‌ی عمر در جانمان باقی خواهد ماند.

### ماجرای عبرت آموز ثعلبه!

ثعلبه بن حاطب مرد فقیری بود که با کسب و کار مختصری که داشت معاشش تأمین می‌شد و چون خیلی کار نداشت هر روز در مسجد بود. پیش از همه به مسجد می‌آمد و بعد از همه هم از مسجد بیرون می‌رفت. می‌گفتند: کیوتر مسجد است! می‌دید دیگران ثروتمندند و کارهای خیر انجام می‌دهند و ثواب می‌برند. شیطان وسوسه‌اش کرد که: اگر تو هم مال داشته باشی، انفاق می‌کنی و به درجات عالی از بهشت می‌رسی. روزی گفت: یا رسول الله! دعا کنید خدا به من ثروتی بدهد، من هم کارهای خوب بکنم و ثواب ببرم!

حضرت فرمود: نه، ثعلبه: (قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ)؛

کم داشته باشی و شکرش را ادا کنی، بهتر از این است که زیاد داشته باشی و قادر به شکرش نباشی.

او بار دوم و سوم مکرراً از رسول اکرم ﷺ استدعا می‌کرد و می‌گفت: اگر شما دعا کنید من مال دار بشوم، انواع و اقسام خیرات از دست من صادر خواهد شد. رسول اکرم ﷺ می‌فرمود: ثعلبه؛ دوست نداری از من پیروی کنی؟! به خدا قسم؛ من اگر بخواهم، خداوند کوه‌ها را برای من تبدیل به طلا و نقره می‌کند ولی من نداشتن را بر داشتن ترجیح می‌دهم! تو هم مثل من باش. ولی او دست‌بردار نبود و با اصرار از رسول اکرم ﷺ تقاضای دعا داشت! عاقبت آن حضرت درباره‌اش دعایی کرد و او گوسفندی خرید. آن گوسفند تولید نسل کرد و ثروت روز افزون به او رو آورد. به گوسفندداری مشغول شد و کم‌کم از مسجد بریده شد. او که همیشه در

مسجد بود، حالا بعد از اذان به مسجد می‌آمد و در رکعت‌های آخر نماز و در رکوع می‌رسید و می‌گفت: «یا الله! إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ تا به جماعت ملحق شود! کم کم گوسفندان بیشتر شدند و مدینه گنجایش آنها را نداشت. در بیرون شهر درّه‌ای گرفت و گوسفندان را آنجا برد و دیگر به مسجد و جماعت نمی‌رسید! تنها برای نماز جمعه به شهر می‌آمد. پس از چندی از نماز جمعه هم بازماند و هر روز جمعه سر جاده می‌آمد و از کسانی که به نماز جمعه آمده و بر می‌گشتند، از اوضاع شهر می‌پرسید! پیامبر اکرم ﷺ از حالش جو یا شد. گفتند: آقا! او حشم‌دار شده و دیگر به مسجد نمی‌آید! فرمود:

(یا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ! یا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ!؛

وای بر ثعلبه؛ وای بر ثعلبه؛ [که خود را گرفتار کرد].

تا اینکه آیه‌ی زکات نازل شد:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا... ﴾<sup>۱</sup>

از مردم صدقات مالشان را بگیر و تطهیرشان کن.

پیامبر ﷺ دو نفر را مأمور جمع‌آوری زکات و صدقات کرد. فرمانی هم نوشت و به دست مأموران داد که به صاحبان اموال ارائه دهند. فرمود: اول نزد ثعلبه بروید و بعد فلان مرد از بنی سلیم.

نزد ثعلبه آمدند و پیام پیغمبر ﷺ را رساندند. گفت: اینکه شما می‌گویید همانند جزیه‌ای است که از کفار می‌گیرند. مسلمان که نباید جزیه بدهد، فعلاً پیش دیگران بروید! آنها نزد آن مرد بنی سلیمی رفتند. او تا شنید مأموران پیامبر برای اخذ زکات می‌آیند، خوشحال شد! شترهای زیادی داشت. آنها را جمع کرد و شترهایی که چاقتر و بهتر بودند، انتخاب کرد و با شترانش به استقبال مأموران جمع‌آوری

زکات آمد. تجلیل و احترام بسیار کرد و شترها را تقدیم آنان نمود. آنها گفتند: زکات مال تو کمتر از این می شود. چرا زبادی می دهی؟ گفت: من طَوْعاً و رَغْبَةً با کمال افتخار، این ناقابل را به حضور پیامبر اکرم ﷺ تقدیم می کنم. آنها گرفتند و دوباره نزد ثعلبه آمدند. ثعلبه به آنان گفت: فرمان پیامبر ﷺ را بدهید ببینم. وقتی دید، باز گفت: من نمی توانم بپذیرم. این جزیه است و جزیه را از کفار می گیرند. حالا فعلاً بروید تا من فکری بکنم. رفتند و به رسول اکرم ﷺ گزارش دادند. فرمود:

(يا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ! يا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ!؛)

وای بر ثعلبه!؛ وای بر ثعلبه! [که خود را گرفتار کرد].

در این موقع این آیه نازل شد:

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ﴾؛

از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان می بندند [که اگر از فضل خودش به ما بدهد، ما حتماً صدقه می دهیم، و از صالحان می شویم].

﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ﴾؛

وقتی خدا به آنها داد، بخل ورزیدند و تولی کردند و اعراض نمودند.

تا آنجا که گفتند: اصلاً این حکم اخذ زکات درست نیست و شبیه اخذ جزیه از کفار است.

﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْتَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛

این تولی و اعراض، در قلبشان نفاق ایجاد کرد و تادم مرگ از آنها جدا نخواهد شد.

کسانی از نزدیکان ثعلبه نزد او رفتند و گفتند:

(لَا أُمَّ لَكَ نَزَلَ فَيْكَ كَذَا وَ كَذَا)؛

ای بی مادر! کاری کردی که درباره ات آیه نازل شد و محکوم به نفاق کرد.

سخت ناراحت شد و نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: توبه کردم. فرمود: از جانب خدا مأذون به قبول توبه‌ات نیستم! معلوم می‌شود توبه‌اش واقعی نبوده، وگرنه قبول می‌شد. از ترس مردم بود که در میان مردم، منافق معرفی گشته و مطرود از رحمت حق شده است. خاک بر سر خود ریخت و تضرع کرد. رسول اکرم ﷺ فرمود: کاری است که خودت کردی و گوش به حرف من ندادی و اکنون جبران‌پذیر نیست. بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ نزد ابوبکر و عمر آمد و آنها هم گفتند: چون پیامبر ﷺ نپذیرفته، ما هم نمی‌پذیریم. تا زمان عثمان زنده بود و با همان حال نفاق از دنیا رفت.<sup>۱</sup> شاهد بر اینکه توبه‌اش هم منافقانه بوده و توبه‌ی واقعی نبوده است. خود آیه شریفه است که می‌فرماید:

﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾

این توتلی و اعراض از فرمان خدا نفاقی در قلبشان برقرار ساخت که تا دم مرگ از قلبشان بیرون نخواهد رفت.

پس معلوم می‌شود توبه‌ی ثعلبه، توبه‌ی منافقانه و ریاکارانه بوده است وگرنه مسلم مقبول واقع می‌شد.

حالا طرز تفکر ثعلبه در میان ما مسلمانان خوش اعتقاد نیز فراوان است! ما کافر نیستیم، او هم کافر نبود، مؤمن اهل نماز و مسجد بود. بیماری خطرناک حب مال بیچاره‌اش کرد و به هلاک ابدی‌اش انداخت. آیا در میان ما مسلمانان معتقد به مبدأ و معاد و انبیا و امامان علیهم السلام نیستند کسانی که مبتلا به بیماری حب مال می‌باشند و از دادن خمس و زکات و دیگر انفاقات مالی جداً استنکاف می‌ورزند و برای اقناع وجدانشان به زعم خود دست به انحاء توجیهاات و عذرتراشی‌ها می‌زنند؟!

## تهدید ترسناک قرآن کریم

قرآن، همین افراد را تهدید می کند و می فرماید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ  
بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾؛<sup>۱</sup>

آنان که به آن چه خدا از فضل خود به آنها داده است بخل می ورزند، گمان نکنند خیرشان در آن است؛ بلکه شرشان در آن است. در آینده‌ی نه چندان دور، همان چه که نسبت به آن بخل ورزیده اند طوق گردنشان خواهد شد.

اولاً فرموده است: ﴿... ما آتاهمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾؛ یعنی آنچه که دارید، از آن خود شما نیست، بلکه از آن خداست. شما در لحظه‌ی تولد از مادر چه با خود آورده‌اید، اگر در آن لحظه از شما غفلت می کردند، طعمه‌ی گربه می شدید! خودتان، مال خودتان نیستید تا چه رسد به کاخ و ماشین و پولتان. اینها را خدا به شما داده است و اینک به آنچه که خدا داده است، بخل می ورزید؛ بدانید که خیر شما در این نیست بلکه شر شما در این است.

﴿...سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ...﴾

به همین زودی خواهند دید که تمام اینهایی که دارند، طوق گردنشان شده؛ آن هم طوق آتشین! این جمله خیلی تهدید آمیز است. انسان وارد محشر بشود در حالی که برج آتشین را به گردن حمل می کند! ممکن است بگویید: مگر می شود انسان به این کوچکی، برج به آن بزرگی بر گردنش باشد؟ عرض می شود: انسان تطورات مختلف دارد. در برزخ و محشر به گونه‌ی دیگری خواهد بود. مگر ما همان نطفه نیستیم، بعد کودک شیرخوار شدیم، آن موقع اگر یک برش پرتقال را در دهانمان می گذاشتند، خفه می شدیم. اینک چنان شده‌ایم که یک دیگ آتش رشته

را سر می کشیم و با کمان نمی شود.

آری؛ ما همان نطفه‌ایم و سپس کودک شیرخوار و جوان و اکنون به این شکل و تا برسیم به برزخ و محشر، تطورات گوناگون به خود گرفته‌ایم و خواهیم گرفت تا در محشر به چه صورتی متصور خواهیم شد؛ نمی دانیم. انسان محشری چگونه می شود که یک ماشین یا یک برج آتشین را به گردن می کشد.

گر از دوزخ همی ترسی به مال خود مشو غرّه

که اینجا صورتش گنج است و آنجا شکلش اژدهاست

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...﴾<sup>۱</sup>

روزی خواهد آمد که زمین غیر این زمین و آسمان غیر این آسمان و انسان

غیر از این انسان خواهد بود.

ماده‌اش همان است، صورت‌ها گوناگون می شود. کافر به شکلی می آید که

دندانش به اندازه‌ی یک کوه، بزرگ است. مولای ما علی علیه السلام فرمود:

(...فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْعَيْبِ الْحَبْرُ...)<sup>۲</sup>؛

فعالاً شما به شنیدن [از ما] اکتفا کنید و عیانش را به قیامت واگذارید [اینجا

بشنوید و آنجا ببینید].

خلاصه؛ هم اموالمان را پیش چشم ما مجسم می کنند و هم اعمالمان را .

﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ...﴾<sup>۳</sup>

پول‌های انباشته‌ی دنیا را با آتش جهنم می گذازند و بدن‌ها را با آن داغ

می کنند و می سوزانند.

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۸.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه ۱۱۳.

۳- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۳۵.



ای دریده پوستین یوسفان      گرگ برخیزی از این خواب گران  
 الآن پشت سر مردم غیبت می کنی، شخصیت های محترم را در میان مردم  
 لگه دار می سازی؛ بدان که موقع مرگ از خواب بیدار می شوی و خود را می بینی که  
 عجب، من گرگی در لباس آدم بوده ام!!  
 گشته گرگان یک به یک خواهای تو      می درانند از غضب اعضای تو  
 الآن خبر نداری که داخل وجودت چه حیوانات درنده ای از سگ و گرگ و  
 ببر و پلنگ، در حال دریدن جان و روح تو هستند و تو فعلاً در حال تخدیری<sup>۱</sup> و  
 احساس نمی کنی، شب اول قبر از حال تخدیر بیرون می آیی و آنها را بالعیان<sup>۲</sup>  
 می بینی که از همه طرف به تو حمله آورده اند و پاره پارهات می کنند!! قرآن چه  
 صریح و روشن می گوید:

﴿...وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ...﴾<sup>۳</sup>

آن کسی که از انفاق مال بخل می ورزد، در واقع از جان خود بخل می ورزد.  
 از سعادت ابدی خود مایه می گذارد. در ازای به دست آوردن دنیای فناپذیر،  
 حیات جاودانه ای خود را از دست می دهد و همچون «ثعلبه» ی بدبخت خدا را با گاو و  
 گوسفند و شتر معاوضه می کند!

ما می ترسیم همین آیات قرآن که می خوانیم و می شنویم؛ روز قیامت خصم ما  
 بشود و به شکایت از ما برخیزد که ما را خواندید و گفتید و شنیدید و با بی اعتنایی از  
 کنار ما گذشتید! تنها دلخوش از این بودید که در ماه رمضان، ده ختم قرآن کردید.  
 ما هنوز آغاز به قرآن نکرده ایم تا به ختمش برسیم.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾<sup>۱</sup>

۱- پنهان کردن، بی حس کردن.

۲- با چشم دیدن.

۳- سوره ی محمد، آیه ی ۳۸.

مگر این دل‌ها بسته است که قرآن راهی برای نفوذ در آنها نمی‌یابد.  
 ده بار و صد بار هم که ختم قرآن کنید از قرآن بی‌خبرید. یک آیه را بگیرید و  
 روی آن تکیه کنید و در دل بنشانید و در عمل پیاده کنید، از ده ختم قرآن نافع‌تر  
 است. شما که زنده‌اید، از قرآن چه بهره‌ای گرفته‌اید که می‌خواهید برای مرده‌ها  
 مجلس ختم قرآن بگیرید و به آنها بهره برسانید؟ در مجلس ختم مرده‌ها هم مردم  
 اصلاً گوش به صدای قرآن نمی‌دهند. وقتی اشعار خوانده می‌شود، گوش می‌دهند.  
 دوست دارند یکی چهچه بزند و آنها هم به به بگویند و ثوابش را به روح خُلدِ آشیانِ  
 جَنَّتِ مکان هدیه کنند. ما نسبت به قرآن جفا می‌کنیم و سرانجام چوب آن را  
 می‌خوریم.

﴿... فَإِنَّمَا يَتَخَلَّ عَنْ نَفْسِهِ...﴾؛

می‌فرماید: به هوش باشید که دارید از خودتان مایه می‌گذارید و سعادت ابدی  
 را از دست می‌دهید! شرف و عزت انسانی خود را به پای جمادات و نباتات و  
 حیوانات می‌ریزید! شما مرده پرستی می‌کنید و دائماً این جمادات مرده را تر و  
 خشک می‌کنید! مگر این خانه و ساختمان‌تان جماد نیست؟! مگر این ماشین و فرش و  
 لباس و دکورهای زندگیتان جماد نیست؟! شما یک عمر است که به همین‌ها عشق  
 می‌ورزید؛ پس خودتان کجایی؟! هیچ به خودتان رسیده‌اید که من چه کاره‌ام؟!  
 دیوار خانه را رنگ آمیزی و نقاشی کردید، آیا دیوار خانه‌ی قلبتان نقاشی و رنگ  
 آمیزی نمی‌خواهد؟

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...﴾؛<sup>۲</sup>

پس رنگ خدا در جان شما کجاست؟ مرگ بر آن انسانی که شرف و

۱- همان، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۸.

شخصیتش بسته به جمادات باشد. ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ﴾؛ خانه‌ی من زیبا و ویلای من اعلا و ماشین من رهوار است. من آنم که رستم بود پهلوان! خیاط، لباس خوب دوخته و بنا، خانه‌ی خوب ساخته و نجار، در و پنجره‌ی خوب درست کرده؛ شما خودت چه هستی و چه کردی؟!

زِيَادَةَ الْمَرْءِ فِي دُنْيَاهُ نُفْصَانٌ وَ رَبْحُهُ غَيْرَ مَحْضِ الْخَيْرِ حُسْرَانٌ

این چند بیت از قصیده‌ی «نونیه»ی ابوالفتح بُستی است که دارای مواعظ و حکمت‌هایی بسیار عالی است و معلوم است که از قرآن الهام گرفته است؛ از همین آیه‌ی:

﴿...وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ...﴾

انسان هر چه در این دنیا اضافه کند، از خودش کم کرده است. عمر و بینایی و شنوایی و قوای درآ که‌ی روحی را از دست داده و یک مشت موجودات فناپذیر را به دست آورده است! ثعلبه چه کرد؟! خدا را با گاو و گوسفند و شتر معاوضه کرد!! آیا این معامله، احمقانه نیست؟ تمام دنیا را هم که بگیرد و خدا را از دست بدهد زیان کرده است.

وَكُلُّ وَجْدَانٍ حَظٌّ لِأَثْبَاتٍ لَهُ فَإِنَّ مَعْنَاهُ فِي التَّحْقِيقِ فَقْدَانٌ

هر چه که بقا ندارد وجدان آن در واقع فقدان است! چون نیروهای الهی خود را از دست داده و آن فانی را به دست آورده است؛ پس در واقع وجدان نیست بلکه فقدان است؛ یافتن نیست بلکه باختن است.

يَا عَامِرًا لِحَرَابِ الدَّهْرِ مُجْتَهِدًا بِإِلَهِ هَلْ لِحَرَابِ الدَّهْرِ عُمْرَانٌ

ای کسی که می‌کوشی دنیا را آباد کنی؛ [خانه و ماشین و تجملات زندگی‌ات را تازه و نو سازی] تو را به خدا قسم! آیا آن‌چه را که روزگار ویران می‌کند تو می‌توانی آن را آباد کنی؟!

روزگار دارد خودت را ویران می‌کند؛ موهای سیاه را سپید؛ صورت زیبا را

پُرچین و چروک؛ چشم را نابینا و گوش را ناشنوا کرده است!! او دارد علی‌الدوام روی تو کار می‌کند و پایه‌های ساختمان وجودت را در هم می‌ریزد؛ تو داری روی جمادات کار می‌کنی و آنها را می‌آرایی و آب و رنگ تازه و نو به آنها می‌زنی؟!   
 بِلَالُ الشَّيْبِ فِي فَوْذَيْكَ نَادِي      بِأَعْلَى الصَّوْتِ: حَيَّ عَلَيَّ الذَّهَابِ

این شاعر تشبیه خوبی کرده است: بلال مؤذن بالای مناره می‌رود و فرارسیدن وقت نماز را اعلام می‌کند و می‌گوید: «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةُ»؛ «بشتاب به سوی نماز». این موهای سپید بناگوش ما نیز دم گوش ما نشسته و اذان می‌گوید و فرارسیدن وقت رفتن را اعلام می‌کند و می‌گوید: «حَيَّ عَلَيَّ الذَّهَابِ»؛ «بشتاب برای رفتن و آماده‌ی رفتن باش». هر انسانی دو بناگوش دارد؛ شاعر می‌گوید: در دو سمت بناگوش تو بلال پیری نشسته و داد می‌زند: «حَيَّ عَلَيَّ الذَّهَابِ»؛ «آماده‌ی رفتن باش». اما کو

گوش شنوا تا بشنود؟! غوغا و جنجال زندگی، ما را کر کرده است!!   
 يَا خَادِمَ الْجِسْمِ كَمْ تَسْعَى لِخِدْمَتِهِ      فَأَنْتَ بِالنَّفْسِ لَا بِالْجِسْمِ إِنْسَانٌ

ای نوکر جان نثار بدن! تو که دائم مشغول چاق و چله کردن این بدن هستی؛ گاه زیاد می‌خوری که چاقش کنی، گاه رژیم می‌گیری که لاغرش سازی! این بدنی که چند روز دیگر خوراک مار و مور خواهد بود!! چرا به خودت نمی‌رسی؟! تو آخر روح و جان نیز داری. ملاک انسانیت تو، روح و جان توست؛ نه این جسم و تن تو! بدن را می‌آرایی و برای کرم‌های زیر خاک، خوراک مناسب فراهم می‌کنی! اما اصلاً خبر از روح بیچاره‌ات نمی‌گیری که او چه هست و از کجا آمده است و به کجا می‌رود و برنامه‌ی چاق و لاغر کردن آن کدام است؟!   
 خلاصه خداوند حکیم قصه‌ی ثعلبه را برای ما گفته است تا هشدارمان بدهد که مراقب باشید؛ همچون ثعلبه نشوید که خدا را بفروشید و گاو و گوسفند و شتر بخرید. اَلْحَذَرُ؛ اَلْحَذَرُ؛ خدا را از دست ندهید که با پولهای انباشته‌ی از راه نامشروع،

خانه و کاخ و برج و بارو بسازید و از دادن مال اندکی به عنوان خمس و زکات، طبق دستور خدا بخل بورزید که فردا بطور مسلم - همانگونه که قرآن فرمود - طوق آتشین گردنتان خواهد شد!

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾<sup>۱</sup>

### وفاداری به امام زمان علیه السلام

خداوند به همه ما توفیق بندگی با خلوص نیت عنایت بفرماید تا به عهدی که با خدا بسته‌ایم و عهدی که با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بسته‌ایم، وفادار باشیم. ما همه می‌رویم و کسی در دنیا ماندنی نیست. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ آنگاه آنجا در موقف حساب به هم می‌رسیم، آن وقت به ما خواهند گفت: ﴿...أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟﴾<sup>۲</sup> «آیا هشدار دهنده‌ای برای شما نیامد؟ خواهیم گفت: ﴿...بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾؛ «چرا! آمدند و گفتند و فریاد کشیدند»، اما ﴿...فَكَذَّبْنَا...﴾<sup>۳</sup> «ما همه را تکذیب کردیم» و گفتیم: ای بابا! کی دیده آن روز را؟! فعلاً دنیا نقد است و آخرت نسیه!! خدا هم کریم است و علی علیه السلام شفیع و امام حسین علیه السلام هم سفینه النجاة است؛ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح، کشتی بان. این سخنان، به مسخره گرفتن اساس دین و شریعت است.

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا...﴾<sup>۴</sup>

۱-سورۃ آل عمران، آیه ۱۸۰.

۲-سورۃ ملک، آیه ۸.

۳-همان، آیه ۹.

۴-سورۃ اعراف، آیه ۵۱.

## دو عیب شاخص دنیا

عیب اول دنیا این است که علی‌الدوام در معرض زوال است ولی زوالش محسوس نیست. عیب دومش این است که هر نوشش با نیشها توأم است. یک نوش اگر بدهد، صدها نیش به آدم می‌زند!

(كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا)؛<sup>۱</sup>

یک لحظه خوشگذرانی و هوسرانی، یک عمر پشیمانی و بدبختی و دربه‌دری دنبالش می‌آورد.

## شناخت دنیا از نگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام

کسی بهتر از امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را نشناخته است که می‌فرماید:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحَدَرُكُمْ الدُّنْيَا)؛

من، شما را از دنیا پرهیزتان می‌دهم.

(فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ خَصِرَةٌ)؛

دنیا از نظر دنیا داران شیرین و شاداب است.

(حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ)؛

پیچیده‌ی به شهوات لذت‌بخش است.

(وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ...)

و خود را با همین زیباییها و لذات زودگذر، محبوب آدمیان ساخته است.

(... لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا)؛

سُرورش دوام ندارد.

(وَ لَا تُؤْمَنُ فَبَجَعَتْهَا)؛

از آفات و بلیات آن نتوان در امان بود.

۱- اصول کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۵۹، باب نوادر.

(عَرَّارَةٌ ضَرَّارَةٌ...);

فربکاری زیان بار است.

(... أَكَالَةٌ غَوَالَةٌ...);

شکم خواره ایست هلاک انگیز.

(... صَحِيحُهَا بِعَرَضٍ سُئِمٌ...);<sup>۱</sup>

سالمش در معرض بیماری است.

بعد فرمود: در اطراف خود بنگرید و حالات گوناگون افراد را ببینید.

(... أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُمْسُونَ وَ يُصْبِحُونَ عَلَىٰ أَحْوَالِ

شَتَّىٰ...);<sup>۲</sup>

آیا نمی بینید آدمیان در این دنیا با چه حالات مختلفی دست به گریبانند!؛

میته را می بینید که برایش می گریند، دیگری بازمانده ای است که تسلیتش

می دهند؛ آن طرف بیماری است که از درد و رنج می نالد، در کنار او عیادت

کننده ای است که به عیادتش آمده است؛ در جانبی محتضری است که در حال

جان دادن است!! این دو عیب مسلم دنیا است؛ یعنی هم گذراست و هم نوشش توأم با

نیش های فراوان است.

ملاک محبوبیت نزد خداوند

در قرآن کریم این مطلب بیان شده:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي

أَكْرَمَنِي ۖ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾;<sup>۳</sup>

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ی ۱۱۰.

۲- همان، خطبه ی ۹۸.

۳- سوره ی فجر، آیات ۱۵ و ۱۶.

این خالق انسان است که انسان را اینچنین معرفی می‌کند؛ البته انسان طبیعی، نه انسان الهی که در مکتب دین تربیت شده است. انسان طبیعی، یعنی آنکه به حال خود رها شده و همچون نباتی رشد کرده و بالا آمده است. این انسان اگر روزی دنیا به تقدیر آزمایشی خدا به او رو بیاورد، خوشحال می‌شود و می‌گوید: خدا اکرام کرده و ارزشمندم دانسته که زندگی مرفه‌ی به من داده است و اما همین انسان اگر روزی بر اساس تقدیر آزمایشی دیگر خدا، دنیا از او رو برگرداند و مبتلا به فقر و تنگدستی شود، دادش بلند می‌شود که: خدا به من توهین کرده و خوارم نموده است. آنجا که دنیا به او روی خوش نشان داده است می‌گوید: ﴿رَبِّی اَكْرَمَنِ﴾؛ خدای من، مرا گرامی داشته [و عزیزم کرده] است. اما همین که صحنه‌ی امتحان عوض شد و خدا او را به تنگدستی مبتلا کرد، می‌گوید: ﴿رَبِّی اَهَانَنِ﴾؛ خدای من به من توهین نموده [و ذلیل کرده] است. ﴿کَلَّا﴾: نه اینطور نیست.

هر دو سخن اشتباه است؛ نه ثروت ملائک محبوبیت در نزد خدا و نه فقر ملائک مبغوضیت در پیشگاه خداست؛ بلکه هر دو صحنه‌ی امتحان و آزمایش برای تکمیل شما و اظهار رضا به قضای خداست. آری؛ سرشت شما این است که زندگی مرفه را نشان محبوبیت در نزد خدا می‌دانید و زندگی مضیق<sup>۱</sup> را نشان مبغوضیت در نزد خدا و بلا می‌شناسید.

در صورتی که واقع امر این نیست. بلکه از نظر قرآن، اگر دنیا در مسیر آخرت قرار نگرفت در واقع، عذاب است و نعمت است و بلا؛ نه اینکه نعمت است و نشان رضامندی خدا. زیرا قرآن حیات ابدی و نعمت‌های واقعی را در آخرت نشان می‌دهد. دنیایی را که از مسیر آخرت منحرف باشد بازیه معرفتی می‌کند:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ  
الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱- تنگنا.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.



این زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی چیزی نیست. زندگی اخروی، حیات ابدی انسان است؛ اگر می‌شد که بفهمند.

### دنیا بی که بلاست!

وقتی از نظر قرآن آخرت حیات ابدی شد، بنابراین دنیایی که مخرب حیات ابدی باشد، بلاست. دنیایی که عمر آدمی را به تباهی بکشد و تمام سرمایه‌ها را از دستش بگیرد و موقع رفتن از دنیا کافر و پشت به خدا بمیرد، این دنیا بلاست، هر چند دارای ثروت فراوان، مسکن‌های عالی، مرکب‌های رهوار و زندگی مرفه باشد. از نظر عقل واقع‌بین و قرآن کریم، بلا و عذاب است؛ منتها عذابی است که دردش بعداً بارز می‌شود؛ از باب مثال، محصلی که به یک مرکز علمی رفته تا تحصیل دانش کند، اما آنجا جمعی رفیقان عیاش دورش را گرفته‌اند و او هم مانند آنان به جای تحصیل علم، سرگرم عیش و عشرت شده باشد؛ او در آن ایام اگر چه احساس خوشی و لذت می‌کند، اما در واقع رو به بلا و عذاب می‌رود و با دست خود تیشه به ریشه‌ی خود می‌زند و دوران لذت و بدبختی خود را پی‌ریزی می‌کند. روزی که به وطن باز می‌گردد، (با کوله‌باری از بی‌سوادی و تیره‌روزی و شرمندگی)؛ آن روز است که از هر سو مورد تحقیر و توهین قرار گرفته و تا آخر عمر از عزت و شرف محروم می‌گردد.

### دنیا ی لذت‌آفرین

آدمی که غذای خوشبو و خوش‌رنگ و خوش طعم اما مسموم را می‌خورد، در آن حال لذت می‌برد ولی اثر این سم مهلک بعداً بارز می‌شود و او را به آغوش مرگ می‌افکند. دنیایی که مخرب آخرت است به حسب ظاهر نعمت دیده می‌شود اما در واقع نعمت است و زمینه‌ساز عذاب آخرت.

حاصل آنکه اشتباه نکنیم و نگوییم: اگر کافر ملعون و مغضوب خداست، پس چرا منتعم است؟! بلکه بدانیم آنچه کافر دارد از لذت‌ها و خوشی‌ها، نعمت نیست؛ این همان غذای مسمومی است که الآن خورده می‌شود و لذت‌بخش هم هست ولی درد هلاک‌انگیزش بعداً ظاهر می‌شود. این همان محصل عیاشی است که چند سال عیاشی می‌کند و بعد تا آخر عمر، احساس ذلت و خواری می‌نماید. حال آیه‌ی مورد بحث را می‌خوانیم که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ﴾

تو را به شگفتی و [عجاب نیاورد] [اینکه می‌بینی] کفار اموال و اولاد [و دیگر مظاهر نیروی انسانی و اقتصادی] دارند [و به ظاهر غرق در نعمتند].

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا﴾

خدا می‌خواهد آنان را در همین دنیا با همان تمتعات و تلذذات روز افزون عذابشان کند.

منتها درد و سوزندگی این عذاب بعداً ظهور و بروز می‌کند. انسانی که در این دنیا مؤدب به آداب دینی شده و زندگی‌اش در محدوده‌ی احکام خدا برگزار می‌گردد، در نعمت است؛ زیرا در مسیر حیات ابدی آخرت قرار گرفته و رو به سعادت جاودانه و بهشت سرمد در حرکت است. لذا قرآن مکرراً دو گروه دنیا طلب و آخرت طلب را با هم مقایسه می‌کند و سرنوشت آینده‌ی آنها را ارائه می‌دهد.

چند آیه می‌خوانیم که دقت در این آیات برای ما لازم است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَدْحُورًا﴾

آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را طالب است، آن مقدار از آن را که

بخواهیم و به هر کس اراده کنیم، می‌دهیم و سپس جهنم را برای او آماده می‌سازیم که با ذلت و خواری، متحمل آتش سوزان آن گردد.

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾<sup>۱</sup>

و آن کس که آخرت طلب است و [انسان عاقلی تربیت شده] در مکتب دین است و در راه تحصیل حیات ابدی آخرت تلاش می‌کند [و دنیا را هم از آن نظر که گذرگاه به سوی آخرت است، به قدر لازم اصلاحش می‌کند] در نزد خدا مقبول و سعیش مشکور است.

### امداد فراگیر خداوند

بعد می‌فرماید:

﴿كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾<sup>۲</sup>

ما به هر دو گروه، از دنیا طلب و آخرت طلب مدد می‌رسانیم؛ زیرا بنای ما بر این نیست که کافر و فاسق دنیا طلب را که دنبال شهوات نفسانی‌اش می‌رود، تکویناً سر راه بر او بگیریم و دست و پایش را بشکنیم و کور و کرش بسازیم؛ خیر، آزادش می‌گذاریم بلکه کمکش هم می‌کنیم.

در آیه‌ی دیگر از این روشن‌تر می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ...﴾

وقتی [به هشدارهای ما اعتنا نکردند و] تذکرات ما را به فراموشی سپردند [ما هم به کیفیت این بی‌اعتنایی، راه را برایشان هموار می‌سازیم و] از هر سو درهای

۱-سوره‌ی اسراء، آیات ۱۸ و ۱۹.

۲-همان، آیه‌ی ۲۰.

بسته را به رویشان می‌گشاییم [و جهازات از هر قبیله در اختیارشان می‌گذاریم].

هر چه بیشتر طغیان کنند ما بیشتر مدد می‌رسانیم تا آنچه که در توانشان هست بتازند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَعْتَهُ...﴾<sup>۱</sup>

همین که حسابی خوشحال شدند [و مطمئن شدند که کاملاً بر خیر مُراد خود سوارند] ناگهان، بیخ گلویشان را می‌گیریم.

آنگاه است که خود را در وادی‌های سراسر رنج و عذاب و بدبختی بی‌پایان می‌یابند. البته ما نمی‌خواهیم انسان به چنین وادی‌ها بیفتد، این خود انسان است که با اراده و اختیار خویش این چنین خود را مبتلا می‌سازد. ما انسان را مختار آفریدیم و چشم و گوش و عقل و درک و شعور به او دادیم.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>

ما او را با چشم و گوشِ باز و عقل و شعور درآک سر دو راهی‌اش قرار داده و راه سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را نشان دادیم و از سرانجام هر دو راه نیز آگاهش ساختیم و گزینش هر یک از این دو سرانجام را هم به خودش واگذاشتیم و با کمال صراحت گفتیم:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا

أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهْمُ سُرَادِقُهَا...﴾<sup>۳</sup>

بگو [آنچه که] حق [بود] از جانب خدایتان [بیان شد]؛ حال هر که می‌خواهد باور کند و هر که می‌خواهد نکند. برای تجاوزگران [از مرز بندگی] آتشی فراگیر آماده کرده‌ایم.

۱-سوردهی انعام، آیه‌ی ۴۴.

۲-سوردهی انسان، آیه‌ی ۳.

۳-سوردهی کهف، آیه‌ی ۲۹.

آگاه باشید و خود را به دامن بلا و عذاب جاودان نیفکنید. آری؛ ما در قبول دین، اجبار و اکراهی نداریم. از هر راهی که بروید در همان راه خدا به شما مدد می‌رساند که مقتضای ربوبیت همین است. هم گل را می‌پروراند و هم خار را؛ هم به ابوجهل در راه کفرش مدد می‌رساند و هم به ابوذر در راه ایمانش؛ منتها در آخر خط، یکی به بهشت و رضوان خدا وارد می‌شود و دیگری به جهنم سوزان. در قصه‌ی قارون در قرآن آمده است:

﴿... وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ...﴾<sup>۱</sup>

ما آنقدر از گنجها به او داده بودیم که حمل صندوقها [یا کلیدهای آن صندوقها] برای یک گروه زورمند مشکل بود.

کلمه‌ی «مفتاح» که در آیه آمده، احتمال دارد جمع مَفْتَحْ به معنای «خزینه و گنجینه» باشد و محتمل است جمع مِفْتَحْ به معنای «کلید» باشد و هر دو معنا حکایت از کثرتِ خارج از حساب اموال و ذخایر و گنجینه‌های قارون دارد.

### آبادانی آخرت با ثروت

ما این گنج عظیم را به او دادیم و خاطر نشان نیز ساختیم که این، امتحان است؛ مراقب باش در صحنه‌ی امتحان نلغزی و خود را نبازی؛ آنچه را که دادیم به مصرف حَقِّش برسان.

﴿وَ اِتَّعِ فِيهَا آتَاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾<sup>۲</sup>

سرای آخرت را با همین اموال، آباد کن و حظّ و نصیبِ خودت را از این دنیا [که پس از مرگ باید همراهت ببری] فراموش نکن.

۱-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۶.

۲-همان، آیه‌ی ۷۷.

آنچه لازم بود به او گفتیم اما او طغیان کرد و گفت:

﴿...إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...﴾<sup>۱</sup>؛

من هر چه دارم خودم با سعی و تلاش و کاردانی خودم به دست آورده‌ام.

به کسی مربوط نیست و به کسی هم چیزی نمی‌دهم.

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾؛

با تمام تجملات و زینت آلات و جواهرات و یال و کوپالش به میان مردم آمد

[و نمایش ثروت و مکنّت<sup>۲</sup> داد].

بدیهی است که مردم هم در این گونه موارد، دو گروهند. اکثریت مردم که

مال دوست و شیفته‌ی زرق و برق دنیایند، چشمشان در مقابل طلا و نقره و جواهرات

خیره می‌شود.

﴿قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ

قَارُونَ﴾؛

کسانی که دنیا طلب بودند [و جز زر و زبور دنیا برای چیزی اهمیت قائل

نبودند] گفتند: [خوشا به حال قارون] ای کاش، ما هم مثل او دارای این همه

ثروت و مکنّت بودیم.

﴿إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾؛

به راستی که او از بهره و حظّ عظیمی برخوردار است.

این گفتار دنیا طلبان بود؛ اما آن گروه دیگر:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾؛

کسانی که [به معنای واقعی] دارای علم بودند [و مشعل فروزانی از ایمان و

۱- همان، آیه‌ی ۷۸.

۲- توانایی و شوکت.

یقین در فضای جانشان روشن گشته و مبدأ و منتهای عالم را با چشم دل مشاهده می کردند و پشت پرده را می دیدند، در مقام توبیخ دنیاطلبان بر آمده و گفتند:

﴿وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...﴾<sup>۱</sup>

وای بر شما [این چه آرزویی است که شما دارید و به زندگی قارون حسرت می برید؟! چرا به زندگی] مؤمنان صالح العمل [حسرت نمی برید که] انواع مواهب و پادشاهی الهی نصیب آنها می باشد.

اینجا هم طرز تفکر دو گروه دنیا طلب و آخرت طلب با هم مقایسه شده است. ما در این زمینه آیات فراوان داریم که باید برای ما تنبّه انگیز باشند. اینک به این آیات توجه فرمایید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ﴾

کافران گمان نکنند این مهلتی که به آنها داده ایم به خیر و منفعت آنها می باشد.

﴿إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۲</sup>

به آنها مهلت داده ایم که [با سوء اختیار خود تا هر چقدر که می خواهند و می توانند بتازند و] بر گناهایشان بیفزایند و سپس به عذاب خوار کننده ای مبتلا گردند.

این همان آیه ای است که عقیده ی بنی هاشم، حضرت زینب کبری علیها السلام در مجلس شوم یزید خواند و سرکوفتی کوبنده به او داد و فرمود: آیا این گفتار خدا را فراموش کرده ای؟

۱-سوره ی قصص، آیه ی ۷۹ و ۸۰.

۲-سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۸.

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ حَيُّوًّا لَّا نَفْسِهِمْ...﴾

در سوره‌ی زخرف نیز می‌خوانیم:

﴿وَلَوْ لَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ

لِئُيُوتَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ...﴾<sup>۱</sup>

اگر این چنین نبود [که بهره‌مند شدن کفار از انواع مواهب مادی موجب تمایل همه‌ی [به کفر می‌شود و] اُمَّةً وَاحِدَةً [گمراهی] می‌گردند ما برای کافران خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم [و سراپای زندگیشان را غرق در زر و زیور و انواع تجملات و زینت آلات می‌ساختیم].

یعنی این سرمایه‌های مادی و این تجملات پر زرق و برق دنیا آنچنان در نزد خدا بی‌ارزش است که می‌بایست تنها در دست افراد بی‌ارزشی همچون کافران و منکران حق باشد و مؤمنان خداجو، شأنشان اجل و اکرم از این است که خدایشان آنها را با این بازیچه‌ها سرگرمشان سازد؛ اما اگر این کار را می‌کردیم و زندگی کفار را غرق در طلا و نقره و زر و زیور می‌نمودیم، مردم کم‌ظرفیتی سست‌ایمان دنیا طلب به سوی کفر و بی‌ایمانی متمایل می‌شدند و از این روست که به برخی از مؤمنان نیزاندکی از تجملات دنیا می‌دهیم تا فریب شیطان را نخورند و در پرتگاه کفرگرایی قرار نگیرند.

﴿... وَ إِن كُلَّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾<sup>۲</sup>

سبب برخورداری کفار از این همه نعمت!

ممکن است این شبهه در ذهن‌ها پیدا شود که اگر خدا کفار را دشمن می‌دارد، پس چرا این همه نعمت در دنیا به آنها داده است؟! در جواب عرض می‌شود که از

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۳.

۲- همان، آیه‌ی ۳۵.



نظر قرآن اینها نعمت نیست بلکه نعمتِ نما و عذابِ لذتِ نماست؛ در واقع همانند غذای مسمومی است که آدم ناآگاه، از خوردن آن لذت می‌برد و پس از ساعتی به دامن مرگ می‌افتد و یا همانند محصل عیاشی است که چند سال از هرزگی لذت می‌برد و سپس تا آخر عمر از ذلت و خواری در اجتماع عذاب میکشد:

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>

دوران بهره‌گیری کفار از دنیا بسیار اندک است و دوران عذابشان بی‌پایان!!

﴿فَلْيُصْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيُبْكُوا كَثِيرًا...﴾<sup>۲</sup>

خنده‌ی کمی دارند و [به دنبال آن] گریه‌های بسیار.

از رسول اکرم ﷺ منقول است که فرمود:

(إِنَّ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَوْ أَتَى أَحَدَكُمْ يَسْأَلُهُ دِينَارًا لَمْ يُعْطِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ سَأَلَهُ دِرْهَمًا لَمْ يُعْطِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ سَأَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْجَنَّةَ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَ لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا لَمْ يُعْطِهِ إِيَّاهُ وَ مَا مَنَعَهُ إِيَّاهُ لِهَوَانِهِ عَلَيْهِ)؛<sup>۳</sup>

از امت من کسانی هستند [که به قدری در نزد شما بی‌ارزشند و غیر قابل اعتنا] که اگر نزد شما بیایند و یک دینار از شما بخواهند به آنها نمی‌دهید و اگر یک درهم که کمتر از دینار است بخواهند به آنها نمی‌دهید. [اما همین آدم] اگر از خدا دنیا را بخواد، خدا به او می‌دهد و [باز همین آدم] اگر از خدا دنیا را بخواد، خدا به او نمی‌دهد [بهشت ابدی را می‌دهد و] اما دنیا را نمی‌دهد، نه اینکه چون خوارش می‌شمارد دنیا را به او نمی‌دهد [بلکه چون بسیار عزیز و محترمش می‌داند دنیا را به او نمی‌دهد].

۱-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۸.

۲-سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۸۲.

۳-جامع‌الشفاعات، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۶۱.

این سخنان برای بسیاری از ما قابل هضم نیست. در گذشته مکرر عرض شده و باز هم عرض می‌شود که منظور از این سخنان، دعوت به تنبلی و بیکاری و بی‌عاری نیست. از نظر اسلام و قرآن هیچ مؤمنی حق ندارد بیکار بنشیند و به بهانه‌ی آخرت گرایگی گوشه‌ای بگیرد و دم از زهد و ورع و دینداری دروغین بزند.

از مولای خودمان، حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام نه کسی را متقی تر و آخرت‌گراتر سراغ داریم و نه در عین حال، از او فعال‌تر و پرکارتر، با دست خودش باغها و قنات‌ها احداث می‌کرد و با آن همه محصول و درآمد از کار، در زندگی اش فقیر بود؛ یعنی فرشی جز گلیم و حصیر و لباسی جز جبه‌ی وصله‌دار و خوراکی جز نان جوین و خانه‌ای جز یک حجره‌ی گلین نداشت.

آری؛ یک انسان مؤمن باید فعال و پر کار باشد، اما حریص و طمعکار و دل‌باخته‌ی به دنیا نباشد.

## آلودگی روحی حب مال

مطلب عمده این است که آیه‌ی ذیل نشان می‌دهد که محبت مال، آدمی را نجس می‌کند و از این روی احتیاج به تطهیر دارد، زیرا می‌فرماید:

﴿ خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾<sup>۱</sup>

صدقات اموالشان را بگیر که بدین وسیله تطهیرشان نمای.

این نکته بسیار قابل توجه و تأمل است که خداوند حکیم مال دوستی را سبب نجس شدن قلب آدم می‌داند؛ یعنی صفحه‌ی قلب بر اثر حب مال زنگار می‌گیرد و قهراً جمال حق در آن منعکس نمی‌شود. وقتی صفحه‌ی آینه صاف است، چهره‌ی خورشید در آن منعکس است؛ اما وقتی زنگار گرفت و تیره و تار شد، دیگر از نور خورشید در آن اثری دیده نمی‌شود. باید ما باورمان بشود که بیماریم و از بیماری

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

خویشتن ناآگاه و از درمان آن ناتوان و لذا به حکم عقل موظف به مراجعه به طبیب و نسخه گرفتن از او و التزام به عمل کردن به آن نسخه می‌باشیم و چه بسیارند افرادی که بیمارند و توجه به بیماری خود ندارند و نمی‌دانند دردشان چیست و درمانشان کدام است.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَىٰ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ؛<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا، شما همچون بیماران هستید و حضرت رب العالمین نیز همچون طبیب است.

### حَبِّ مَالٍ، ضِدِّ حَالٍ وَ كَمَالٍ

امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از رسول خدا تعبیر به طبیب سیار کرده و فرموده است:

(طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ)؛<sup>۲</sup>

ما نمی‌دانیم اگر پول دوست شویم، این پول دوستی چه اثری در روح ما می‌گذارد و چگونه صفحه‌ی قلب ما را تیره و تار می‌سازد و چه قذارت و نجاستی در آن به وجود می‌آورد و متعفنش می‌گرداند. ما به این بیماری اصلاً پی نمی‌بریم و راه درمانش را هم نمی‌دانیم!! این خالق و آفریدگار ماست که به ما هشدار می‌دهد که مراقب باشید. حَبِّ مَالٍ، هم آئینه‌ی قلب شما را تاریک می‌کند و هم از رشد و نمو و تکامل بازمی‌دارد و هم قدرت تولید را از شما سلب می‌کند مانند درختی که بعضی گیاهان سمی به ساقه‌اش می‌پیچد و آن را از طراوت و شادابی می‌اندازد و از رشد و نمو بازمی‌دارد. نیروی ثمر بخشی را نیز از آن سلب می‌کند.

و اینک بسیاری از ما مبتلا به چنین آفت زدگی شده‌ایم و از طراوت و شادی

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۷۵.

۲- بحارالانوار، جلد ۳۴، صفحه‌ی ۲۳۹.

روحی افتاده‌ایم. با خدا رابطه‌ی صاف و شفاف‌ی نداریم، در نماز و در دعا و مناجات با خدا، احساس حلاوت و لذت نمی‌کنیم. به حرم مطهر امامان علیهم‌السلام که می‌رویم، احساس حالِ حضور در محضرشان نمی‌نماییم؛ از رشد و نمو و بالندگی در معنویات افتاده‌ایم و رو به تکامل و افزایش در حالات روحی نمی‌رویم و چه بسا در سنین جوانی بهتر از سنین پیری بوده‌ایم و طبعاً نیروی تولید را نیز از دست داده‌ایم و نمی‌توانیم افرادی را در مسیر توحید و تقوا و آخرت‌گرایی بسازیم و نسل موحدی از خود باقی بگذاریم.

### توبه از شنیدن ساز و آواز

شنیده‌ایم مردی خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: همسایه‌ی من در خانه‌اش ساز و آواز دارد، من وقتی در خانه‌ی خودم به مستراح می‌روم، آن صدا را می‌شنوم و آنجا بیشتر طول می‌دهم، آیا اشکالی دارد؟ فرمود: این کار را نکن. گفت: آقا من که خودم به خانه‌ی آنها نمی‌روم، آنها را هم که به خانه‌ی خودم نمی‌آورم، فقط در مستراح خانه‌ام به صدای آنها گوش می‌دهم. فرمود: مگر این آیه را در قرآن نخوانده‌ای که:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup>

گوش و چشم و دل، هر یک به سهم خود، در روز جزا تحت سؤال قرار می‌گیرند.

خود گوش در شنیدن مسئول است. مرد گفت: آقا به خدا قسم گویی تا به حال این آیه به گوشم نخورده بود، از هم اکنون توبه کردم: (اسْتَغْفِرُ اللَّهُ رَبِّيَ وَ اتُوبُ إِلَيْهِ)؛ دیگر نمی‌کنم. امام فرمود: این کافی نیست. باید بروی غسل توبه کنی، بعد چند رکعت نماز بخوانی، آنگاه از خدا بخواهی که توبه‌ات را بپذیرد. بعد فرمود:

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶.

(...فَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ خَالِكَ لَوْ مِتَّ عَلَىٰ ذَٰلِكَ...)<sup>۱</sup>

تو در حال گناه بزرگی بوده‌ای و چه بدبخت و تیره روز بودی اگر در همان حال می‌مردی.

حالاً این یک «حق الله» کوچک بود تا برسد به حقوق بزرگتر و مخصوصاً حقوق الناس که شرایط سنگین تری دارد. خلاصه! قرآن می‌فرماید: مشکل شما اینجاست که به شهوات دل بسته‌اید. دل‌کندن از آنها برایتان مشکل است:

﴿...بَلْ تُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛

شما زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید.

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾<sup>۲</sup>

اصلاً نفهمیده‌اید آخرت یعنی چه و خیر بودن و ابقی بودن آن یعنی چه.

### مشکل بزرگ ما، حب دنیا

فقط جلوه‌گری‌های دنیا را دیده‌اید، خانه‌ی خوب، مرکب خوب و سفره‌های رنگین و پول فراوان و مقام و منصب عالی، همینها را فهمیده‌اید.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ۖ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾<sup>۳</sup>

حقیقت این است که شما دوستدار دنیای زودگذر هستید و آخرت فراموشتان شده است.

﴿إِنَّ هَٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾<sup>۴</sup>

روز سنگین قیامت را با بی‌اعتنایی کامل پشت سر نهاده‌اند.

۱- اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۴۳۲، حدیث ۱۰.

۲- سوره‌ی اعلیٰ، آیات ۱۶ و ۱۷.

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۴- سوره‌ی انسان، آیه ۲۷.

این جمله هم از رسول خدا ﷺ است که تشبیه لطیفی فرموده‌اند:

(مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيثَةٍ فِي الْفَلَاتِ تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ تُقَلِّبُهَا  
الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ)؛<sup>۱</sup>

قلب در وجود انسان [البته انسان‌های غیر رشید و غیر مهذب] مانند پری است که در وسط بیابانی به ساقه یا شاخه‌ی درختی آویخته است. باد که می‌وزد آن پرا را علی‌الدوام پشت و رومی‌کند.

قلب انسان نیز در بیابان دنیا، در مسیر بادهای گوناگون از شهوات و تمایلات فراوان قرار گرفته است و پیوسته در حال دگرگونی است؛ گاه مسجد و گاه سینما، گاهی دعا و گاهی ربا، گاهی قرآن و گاهی غنا، هر لحظه به شکلی بت عیار درآید. گفت پیغمبر که دل همچون پری است در بیابانی اسیر صرصری<sup>۲</sup> است باد، پرا را هر طرف راند گزاف گه چپ و گه راست با صد اختلاف این جان و قلب ما زیر پای تمایلات و شهوات نفسانی ما افتاده و جدّاً لگدکوب شده است.

﴿ زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ  
الْمُقَنْطَرَةِ... ﴾<sup>۳</sup>

جان همه روزه لگد کوب از خیال و ز زیان و سود و ز خوف زوال همه‌اش در این فکریم که کدام معامله زیان آور است و کدام منفعت آور؛ آن مرکب چگونه است و آن خانه چطور؟ این همه اوهام و خیالات تمام زوایای جان ما را تحت سیطره‌ی خود قرار داده است. حال از چنین قلب لگدکوب از خیال، چه توقعی می‌توان داشت؟!

۱- نقل از نهج الفصاحة.

۲- باد تند و سخت.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

نی صفا می ماندش، نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر  
 با این که او را ساخته اند که رو به آسمان حرکت کند و به عرش اعلای خدا برسد.  
 ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۱</sup>  
 ای انسان! تو مسافر آسمانی هستی و یالأسف که خودت را پای بند زمین کرده ای.  
 تو را ز کنگره ی عرش می زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است  
 آری قرآن می فرماید: مشکل بزرگ شما، دل بستگی به شهوات است. آنگاه  
 می فرماید: این چنین دل‌ها نجس هستند و نیاز به تطهیر دارند و لذا به رسول مکرّمش  
 دستور می دهد که:

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلَّىٰ عَلَيْهِمْ إِنْ  
 صَلَاتِكَ سَكَنُ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛

همین جمله ی ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ نشان می دهد که دل‌های وابسته ی به اموال و دیگر  
 شهوات نجسند و گرنه احتیاج به تطهیر نداشتند، وقتی هم که دل‌ها نجس شد و مغزها  
 آلوده به قذارات گوناگون گردید، طبیعی است که از آن مغزها و از آن قلب‌ها،  
 افکار و اخلاق و اعمال ناپاک نشأت می گیرد و تمام ابعاد زندگی می شود ناپاک و  
 نجس و در این اوضاع و احوال است که بازار دزدی و ربا خواری و رشوه خواری و  
 کلاه برداری و انواع جنایات رواج می یابد و در چنین محیطی همه چیز معنای واقعی  
 خود را از دست می دهد. حتی علم و هنر و صنعت در قیافه ی تحریک شهوت و یاد  
 دادن راه‌های فساد و خیانت و جنایت جلوه می کند.

در میان چنین ملّتی سازمان صدا و سیما که باید مروج تقوا و فضیلت باشد،  
 تدریجاً به صورت دستگاه فسادآموز و محرّک شهوت و مروج رذیلت درمی آید  
 آنگونه که اغلب فیلم‌ها حتی به قول خود آموزنده هایش، تا چاشنی تحریک شهوت  
 در آن نباشد، اصلاً بی مژه و ناقص تلقی می گردد. صحنه ی کشتی قهرمانان را که با

۱-سوره ی انشراق، آیه ی ۶.

بدن‌های لخت روی هم می‌غلطند آنچنان با دوربین، نزدیک و ثابت و شفاف نشان می‌دهد که برای مردان، محرک شهوت است، تا برسد به زنان و دختران مسلمان که در خانه‌ها تماشاگر این صحنه‌ها هستند، آیا یک نظارت دینی، اشراف بر این برنامه‌ها ندارد؟!

باید گفت: ای بزرگان امت! شما خود بهتر می‌دانید که ترویج فساد، تضعیف دین است و تضعیف دین خلع سلاح ملت است، ما خود می‌دانیم و همه‌ی دنیا می‌دانند که ما با «سلاح دین» پیروز شده‌ایم، حال اگر خود را از دین و دین را از خود جدا کنیم؛ یعنی خود را با دست خود خلع سلاح کرده‌ایم و در این صورت دیگر دشمن نیازی به کوبیدن ما ندارد، زیرا: کس نیاید به جنگ افتاده.

### دزد مکار در کمین ما

ای عزیزان! به هوش باشیم که ما داریم خودمان را با دست خودمان خلع سلاح می‌کنیم. در چنین محیطی عقل و عاقل مسخره می‌شوند، علم و عالم، ملعبه‌ی دست قرار می‌گیرند و تدریجاً خط بطلان دور روحانیت، یعنی دور انسانیت و آدمیت کشیده می‌شود و وای از آن روز!!

کافی است یک لحظه عقل آدمی چرت بزند و حال غفلت از خدا در انسان پیدا بشود، در همان یک لحظه ممکن است تمام هستی خود را از دست بدهد. اگر الآن دزدی طرار و مکار کنار شما نشسته باشد، منتظر است شما چرت بزنید و او کفش و کلاه شما را برد و جیب شما را بزند. او بیدار است و هوشیار، شما بی‌خیال هستید و در حال خماری. همین که پلکها روی هم آمد و سر به پایین خم شد، کفش و کلاه شما رفت و جیب شما زده شد، وقتی به خود می‌آیید که بی‌کفش و کلاه شده‌اید و از هستی افتاده‌اید! شیطان، دشمن قسم خورده‌ی انسان، در کمین است. گفته است:



﴿...فَيَعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup>؛  
 ﴿...لَا فَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۲</sup>؛

سر راهشان می‌نشینم و از چپ و راست می‌آیم. تا گوهر ایمانشان را نبرایم، دست از سرشان بر نمی‌دارم. او بیدار است و ما در حال چرتیم. یک وقت به خود می‌آییم که بی‌کفش و کلاه شده‌ایم و از هستی ساقط گشته‌ایم. حالا حساب ما دیگر از چرت گذشته است و به خواب شصت - هفتاد ساله افتاده‌ایم! دزد بی‌ایمان نیز با کمال فراغت خاطر مشغول چاییدن است! و عجیب این که ما روز به روز بر عوامل غفلت از خدا در زندگی‌مان می‌افزاییم و خود را برای افتادن به دامن شیطان آماده‌تر می‌سازیم.

### جلوه‌ای از آثار شوم حُب دنیا

حسن بن علی و شاء گفته است: من تاجر بودم و جامه‌هایی برای تجارت به خراسان بردم. در آن موقع امام رضا علیه السلام نیز در خراسان بودند؛ من واقفی مذهب بودم و به امامت امام رضا علیه السلام معتقد نبودم (واقفی‌ها کسانی هستند که در امام کاظم علیه السلام متوقف شده و معتقدند که آن حضرت زنده و غائب است و ظهور خواهد کرد). اساس این مذهب نیز از ناحیه افرادی پول‌دوست درست شده است! جمعی از اینها وکیل امام کاظم علیه السلام در کوفه بودند و مردم وجوهات شرعی‌ی خود را به آنها می‌دادند تا به امام کاظم علیه السلام برسانند. امام در زندان بغداد به شهادت رسیدند. آن وکلا موظف بودند که وجوه جمع شده را خدمت امام رضا علیه السلام برسانند که امام بعد از حضرت کاظم علیه السلام بودند. ولی دیدند پولهای به این فراوانی را تقدیم امام رضا علیه السلام کردن دشوار است.

۱-سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۲.

۲-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶.

لذا این حرف را میان مردم پخش کردند که امام کاظم علیه السلام از دنیا نرفته و غائب است و ظهور خواهد کرد. ما باید پولها را نگه داریم تا به خودش بدهیم.

حضرت امام رضا علیه السلام به یکی از آنها به نام علی بن ابی حمزه‌ی بطنائی، که قسمت عمده‌ی پول پیش او بود، نامه نوشت؛ تا پولها را نزد ایشان بفرستد. او گفت: امام کاظم علیه السلام که وصیت نکرده به شما بدهم. خودش زنده و غائب است و به خودش باید بدهم!

امام رضا علیه السلام مرقوم فرمود: پدر من از دنیا رفت و اموالش میان وراثش تقسیم شد. تو چه می‌گویی که زنده و غائب است! عاقبت تسلیم نشد و پولها را نداد. این حسن بن علی و شاء هم از آنها بود ولی مستبصر شد و به راه آمد. می‌گوید: من با مال التجاره وارد مرو شدم و به محض ورود به منزل، غلام سیاهی نزد من آمد و گفت: مولای من می‌گوید: آن حَبْرَه یا حَبْرَه را (که ظاهراً جامه‌ی چادرمانندی بوده) بده. یکی از دوستان از دنیا رفته می‌خواهیم آن را کفن او قرار دهیم. گفتیم: مولای تو کیست؟ گفت: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام. گفتیم: من حبره ندارم. بین راه فروخته‌ام. رفت و برگشت و گفت: مولای من می‌گوید: آن حبره در میان بقچه‌ای با این رنگ و با این خصوصیت در وسط بار است. آن را به من بده.

از این نشانی دقیق تعجب کردم. پیش خود گفتم: اگر راست باشد دلیل روشنی است بر اینکه وی امام است. به غلامم گفتم: برو بین اگر بقچه هست بیاور. وقتی برگشت و بقچه به دستش بود من یادم آمد موقعی که می‌خواستم از منزل حرکت کنم، دخترم این را به من داد که اینجا بفروشم و با پول آن فیروزه بخرم و من اصلاً فراموش کرده بودم. از این جریان معتقد شدم که آن حضرت امام است. آن جامه را به غلام دادم و گفتم: به آقا بگو: هدیه است، پول نمی‌خواهم.

رفت و برگشت و گفت: آقا فرمود: این که مال تو نیست تا بتوانی آن را هدیه کنی! مال دخترت بوده و به تو داده تا بفروشی و با پول آن فیروزه بخری. این پول را

بگیر و فیروزه بخر. معتقد شدم که او حق است و از عقیده‌ی باطلم برگشتم. فردا صبح تصمیم گرفتم چند مسأله‌ی مشکل بنویسم و از آن حضرت بپرسم. چون ما عادت داشتیم، از امام کاظم علیه السلام نیز می‌پرسیدیم.

مسائل چندی نوشتم و به صورت طوماری در آستینم گذاشتم و در خانه‌ی حضرت آمدم. دیدم ازدحام جمعیت است و مردم در رفت و آمدند. من هم در گوشه‌ای نشستم ولی مطمئن شدم که نوبت به من نخواهد رسید؛ در همین حال دیدم خادمی آمد و گفت: علی بن حسن و شاء کیست و کجاست؟ من برخاستم و گفتم: منم. جلو آمد و طوماری به من داد و گفت: این جواب مسائل شماست. من غرق در حیرت شدم که هنوز من مسائل را نداده‌ام، چگونه جواب آمده است.

طومار را گرفتم و رفتم در گوشه‌ای نشستم و باز کردم و خواندم. دیدم تمام مسائل مرا یک به یک جواب داده‌اند. گفتم: خدایا! تو شاهد باش و پیامبرت شاهد باشد که من شهادت به حجیت و امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌دهم و او را امام زمان خود می‌دانم. بعد خدمتش رسیدم و ضمن صحبت به من فرمود: حسن بن علی و شاء همین ساعت علی بن ابی حمزه‌ی بطائی از دنیا رفت. او را بردند و دفن کردند و دو ملک برای سؤال از او آمدند. گفتند: «مَنْ رَبُّكَ؟»؛ جواب داد: «اللَّهُ رَبِّي»؛ پرسیدند: «مَنْ نَبِيُّكَ؟»؛ گفتم: «مُحَمَّدٌ نَبِيِّي»؛ گفتند: «مَنْ إِمَامُكَ؟»؛ گفتم: «عَلِيٌّ بِنِ ابِيطَالِبٍ إِمَامِي»؛ یکی یکی امامان را گفتم تا رسید به امام کاظم علیه السلام. گفتند: امام بعد از او کیست؟ زبانش به لکنت افتاد و جوابی نداد! با حربه‌های آتشین بر سرش کوبیدند و قبرش مملو از آتش شد و تا روز قیامت در آتش است.

حسن بن علی و شاء می‌گوید: من این را یادداشت کردم بعد از چند روز از کوفه خبر آمد و معلوم شد همان روزی که امام فرموده بود. او مرده و دفنش کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این هم یکی از آثار شوم حبّ دنیا که با انسان چه می‌کند و چه بلاهایی بر سر آدم می‌آورد و این چنین او را به عذاب ابدی مبتلا می‌سازد! مراقبت و هوشیاری بسیار لازم است که انسان به دام عشق به دنیا نیفتد.

چه بسا افرادی که سهم امام می‌یونند و نمی‌دهند و چه بسا افرادی که واسطه‌اند و نمی‌رسانند. اینها گرفتاری‌ها دارند. در لحظه‌ی ورود به عالم برزخ به آن گرفتاری‌ها پی می‌برند فریادشان بلند می‌شود:

﴿...رَبِّ ارْجِعُونِ ۖ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾<sup>۱</sup>

خدایا! می‌شود به دنیا برگردم و در آن‌چه که از خود باقی گذاشتم به اصلاح پردازم؟ جوابش می‌دهند نه! هرگز بازگشتی نخواهی داشت! باید عالم برزخ را طی کرده و به محشر برسی!

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>

همانگونه که قبلاً نیز عرض شده است، اگر معرفت امامان علیهم‌السلام بطور صحیح حاصل شود، تولید محبت می‌کند و محبت تولید ایمان می‌نماید و ایمان نیز آدمی را به تبعیت از آن بزرگواران وامی‌دارد. آنان که در مرحله‌ی تبعیت تقصیری دارند؛ باید به نقص و ضعف خود در مراحل قبلی توجه کنند و در مقام رفع نقص و ضعف خود برآیند و بدانند؛ اگر ما در این چهار مرحله صادق باشیم، مورد لطف و عنایت آن مقربان درگاه خدا قرار می‌گیریم و ان شاء الله در زمهری سعادت‌مندانی خواهیم بود که بر اثر دلبستگی به محبوب زوال‌ناپذیرشان (خدا)، هم در زندگی دنیا خوش و خرمند و هم در آخرت غرق در نعمت‌های بی‌پایان هستند. در دنیا با تمام نامالیماتش می‌گویند:

۱-سوره‌ی مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲-همان، آیه‌ی ۱۰۰.

زخم خونینم اگر به نشود به باشد  
 خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست  
 غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟  
 ساقیا باده بده شادی از او هم غم از اوست  
 پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است!  
 که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست  
 دم جان دادن هم ملائکه بشارت می دهند که:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ  
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

آنها که فرشتگان [قبض ارواح] روحشان را می گیرند، در حالی که پاک و  
 پاکیزه اند به آنها سلام می کنند و می گویند: داخل بهشت شوید به خاطر  
 اعمالی که انجام می دادید.

### استکبار شگفت آور شداد!

قصه‌ای راجع به شداد از مستکبران نامی تاریخ آمده است که حضرت هود  
 پیامبر علیه السلام او را دعوت به ایمان و توحید کرد. او گفت: اگر من ایمان بیاورم، خدای تو  
 به من چه می دهد؟ فرمود: بهشت. گفت: بهشت چیست؟ حضرت هود قدری از  
 اوصاف بهشت برای او تعریف کرد که خانه‌های عالی و قصرهای مجلل و اشجار  
 مثمره و انهار جاریه و... او گفت: خوب من خودم می توانم اینها را در دنیا ایجاد کنم.  
 حالا چرا خودم را به رنج بيفکنم و از لذت‌ها محروم بمانم. برای این که بعداً به آن  
 بهشت برسم من در همین زندگی فعلی، بهشت را می سازم و در آن زندگی می کنم. با  
 این فکر و خیال خام شروع به ساختن بهشت کرد و خدا هم به او مهلت داد. در قرآن  
 آمده است:

۱- سوره نحل، آیه ۳۲.

## ﴿وَأْمَلَى لَهُمْ إِنْ كَيْدَىٰ مَتِينٌ﴾<sup>۱</sup>

من به آنها [مستکبران] مهلت می‌دهم، به یقین نقشه‌ی پنهان من قوی و حساب شده است.

او با کمال اطمینان و آسودگی خاطر، مشغول ساختن بهشت شد. از همه‌ی پادشاهانی که تحت سیطره‌اش بودند خواست که آنچه جواهرات در اختیار دارند برای او بفرستند تا در بنای آن شهر بهشتی به کار رود؛ در ناحیه‌ی شام قسمتی از زمین را که خوش آب و هوا بود انتخاب نموده؛ هزاران معمار و بنا مشغول کار شدند. قصرهای مجلل و باشکوه، اشجار و انهار و حتی درخت‌های طلایی از طلای خالص، از شاخه‌های آنها مشک و عنبر آویختند. نهرها که در آن آب جاری بود، در کف نهرها به جای ریگ و سنگریزه، جواهرات ریختند. زیباترین زنان را از همه جا در آنجا جمع کردند. بنا بر نقل، تقریباً سیصد سال خدا به او مهلت داد تا شهری بی‌نظیر از هر جهت تأسیس کرد که قرآن کریم در سوره‌ی فجر اشاره‌ای به آن دارد:

﴿إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۝ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾<sup>۲</sup>

شهری که مانند آن در دنیا [تا آن زمان] ساخته نشده بود.

پس از اینکه ساختمان آن به پایان رسید و بنا شد خودش با تمام خدَم و حَسَمَش به سوی آن بهشت خود ساخته‌اش حرکت کند و آنجا با کمال آرامش خاطر به عیش و نوش بپردازد، دستور داد جشن گرفتند و در روز معینی با تشریفاتی خاص و شکوه و جلالی تمام و تجهیزاتی غیر قابل وصف و لشکریانی مجهز حرکت کردند. همین که نزدیک آن شهر بهشتی رسیدند، ناگهان آهویی در میان بیابان پیدا شد که خیلی جالب و چشمگیر بود. چشم شداد او را گرفت و مجذوب آن شد.

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۳.

۲-سوره‌ی فجر، آیات ۷ و ۸.

دنبالش با اسب تاخت و از لشکریانش مقداری جدا شد؛ وقتی به خود آمد که خود را تنها در وسط بیابان دید و آهو هم گم شد. در این حال ناگهان شخص اسب‌سواری مقابلش پیدا شد و با هیبت و سطوتی تمام به شداد فرمان ایست داد. او هم ایستاد. آن شخص گفت: تو خیال کردی که می‌توانی از چنگال مرگ بگریزی و با آسودگی در این بهشتی که ساخته‌ای مسکن گزینی؟ شداد که سخت ترسیده بود و تنش به شدت می‌لرزید گفت: تو کیستی که در این موقع مزاحم من شده‌ای؟ گفت: من ملک‌الموتم، در هم شکننده‌ی تمام خوشی‌ها و لرزاننده‌ی بنیان کاخ آمال و آرزوهای جباران عالم، آمده‌ام جانت را بگیرم. او که خود را در یک چنین تنگنای غیر قابل فرار دید، به زاری و التماس افتاد و گفت: به من همین قدر مهلت بده که یک بار بهشتم را ببینم و بعد جان بدهم. من زحمت‌ها کشیده‌ام، خون دل‌ها خورده‌ام تا اینجا را ساخته‌ام، بر من سخت گران است که محصول زحمات خود را ندیده بمیرم. گفت: خیر، مهلت یک نفس کشیدن هم به تو نمی‌دهم! همان دم جسد بی‌جانش با ذلت و خواری تمام روی زمین افتاد و حسرت یک بار دیدن بهشتش را به جهنم برد.<sup>۱</sup> آری، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا  
أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ  
تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

اگر تو [ای پیامبر!] این ستمکاران را در حالی که در شدائت مرگ و دشواری‌های جان دادن فرو رفته‌اند ببینی که فرشتگان قبض ارواح‌های خود را گشوده به آنها می‌گویند جان بدهید [خواهی دید که چه بدبختی

۱- این قصه در تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر ابوالفتح ذیل آیات ۷ و ۸ سوره‌ی فجر آمده است، با اندکی تفاوت در نقل؛ هر چند از نظر

بعضی از مفسران اعتبار سندی این نقل احراز نشده است و از لحاظ محتوا هم شباهتی به اساطیر اولین دارد.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۳.

دردناکی دارند؛ در آن حال فرشتگان عذاب به آنها می‌گویند [امروز گرفتار  
عذاب خوارکننده‌ای خواهید شد به خاطر این که بر خدا دروغ بستید] و خود  
را شریک و هم‌تراز او نشان دادید] و در برابر آیات او سر تسلیم فرود  
نیاورده و استکبار ورزیدید.

و چه نیکو سروده است حکیم ناصر خسرو:

طمع بر هر چه بستی، پای بستی	چو دست از جمله شستی، رو که رستی
طمع بسیار کردن، خواری آرد	نتیجه‌ی خواریش، غمخواری آرد
مدار از کس طمع، هر دم به چیزی	شود خوار از توقع، هر عزیزی
هر آن سختی که بر تو روی بنمود	گر آسان گیریش، آسان شود زود
به هر بادی مَجْنُب از جای چون بید	به تمکین باش همچو ماه و خورشید
	والسَّلَام عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ